



مقایسه‌ای میان

تورات، انجیل، قرآن و علم

دکتر موریس بوکای

مترجم: ذبیح الله دبیر

ویراست جدید

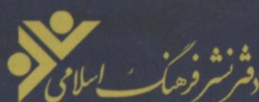
செய்து

志

شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب

نویسنده کتاب «موريس بوكای» که جراح است، در مواردی چند، موقعیتی داشته که توانسته است نه فقط بدن‌ها، بلکه روان‌ها را نیز بکاود. و بدین نحو، تحت تأثیر وجود دیانت اسلام و نظرگاه‌های اسلامی قرار گرفته و از طریق آشنایی با قرآن به نکاتی دربارهٔ پدیده‌های طبیعی پی‌برده که تنها معارف علمی جدید اجازهٔ درک معنی آنها را می‌دهد.

وی، بعد از این، به کتب مقدس ادیان توحیدی (تورات و انجیل) مراجعه کرده و با بررسی دقیق آن دو و مقایسهٔ آنها با قرآن از درجه داده‌های علمی، به نکاتی قابل تأمل دست یافته است.



ISBN 978-964-430-850-5



9 789644 308505

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم

دکتر موریس بوکای
مترجم: ذبیح الله دبیر

ویراست جدید



چاپ اول تا پانزدهم: ۳۴۵۰۰ نسخه

سرشناسه	: بوکای، موريس Bucaille, Maurice
عنوان و نام پدیدآور	: مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم / نویسنده موريس بوکای؛ مترجم ذبیح‌الله دبیر.
وضعیت ویراست	: [ویراست ۲].
مشخصات نشر	: تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۷ ص.
شابک	: شومیز: 5- 850- 964- 430- 978؛ سخت: 2- 819- 964- 430- 978
یادداشت	: عنوان اصلی: La Bible, Le Coran et la science.
موضوع	: قرآن و علوم
موضوع	: Qur'an science
موضوع	: قرآن و کتاب مقدس
موضوع	: Qur'an -- Relation to the Bible
شناسه افزوده	: دبیر، ذبیح‌الله، مترجم
شناسه افزوده	: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
شناسه افزوده	: Islamic Culture Broadcasting Institute
رده‌بندی کنگره	: BP۱۰۳/۶
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۵۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۰۴۶۰۶۳



مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم (ویراست جدید)

نویسنده: دکتر موريس بوکای

مترجم: ذبیح‌الله دبیر

ویراستار: فاطمه هورش نیا

چاپ اول [از ویراست جدید] [چاپ شانزدهم]: ۱۳۹۸

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه عروج، لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

شابک جلد سخت: ۲ - ۸۱۹ - ۴۳۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸

قیمت: ۱۳۶۰۰۰ تومان



بها: ۱۶۳۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

دفتر مرکزی: پاسداران، میدان هروی، خیابان شهید افتخاریان، کوچه مریم، پلاک ۲۳. تلفن: ۲۲۹۳۶۱۴۰ - ۲۲۹۴۰۰۵۴

نمابر: ۲۲۹۵۶۴۰۱ کد پستی: ۱۶۶۹۷۴۷۴۱۴

مدیریت پخش و توزیع: تهران، خیابان فردوسی جنوبی، روبه‌روی فروشگاه شهر و روستا، بن‌بست هنر، بن‌بست اول، پلاک ۴ و ۵.

تلفن: ۳۳۹۱۲۳۵۵ - ۳۳۹۲۰۳۰۷

فروشگاه‌ها و مراکز پخش

■ فروشگاه شماره دو: تلفن: ۳۳۱۱۲۱۰۰ - ۳۳۱۱۴۲۸۸

■ فروشگاه شماره یک: تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵

■ فروشگاه مشهد: تلفن: ۲ - ۳۲۲۱۴۸۳۱ - ۰۵۱

■ فروشگاه شماره سه: تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴

■ پست الکترونیک: print@daftarnashr.org

■ نشانی الکترونیک: www.daftarnashr.org

■ پیامک: ۳۰۰۴۸۵۰

خواهشمند است نظرات خود را درباره این کتاب با ذکر نام آن به صورت پیامک ارسال فرمایید.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

اشاره

موريس بوكای از طريق بررسی واقع‌بينانه متون، افکار دريافتی در باب عهد قدیم، انجيل‌ها و قرآن را با جست‌وجوی تشخيص آنچه در اين مجموعه متعلق به وحی است، از آنچه خطا يا تعبيرهای بشری می‌باشد دگرگون می‌سازد. بررسی‌اش با پرتوی نو، کتاب‌های مقدس را روشن می‌نماید. در پایان یک قرائت جذاب مؤمن را مقابل یک نکته اساسی، عبارت از دوام وحی که از همان خدای یکتا با طرق بیان متفاوت در زمان سرچشمه می‌گیرد، قرار می‌دهد و به این امر رهبری می‌نماید که درباره عواملی که در زمان ما باید از لحاظ فکری، يهوديان، مسیحیان و مسلمانان را متحد و نه متفرق نمود، غور کرد.

موريس بوكای که جراح است، در موارد چندی موقعیتی داشته که توانسته نه فقط بدن‌ها، بلکه روان‌ها را نیز بکاود. بدین نحو تحت تأثیر وجود دیانت اسلام و نظرگاه‌های اسلامی که اکثر غیرمسلمانان نسبت به آن جاهل‌اند قرار گرفته است. در جست‌وجوی روشنایی‌هایی که مشکل است از طریق دیگر به دست آورد، زبان عربی را آموخت و قرآن را مطالعه کرد. و از این به شگفت آمد که در قرآن، سخنانی درباره پدیده‌های طبیعی یافت، که تنها معارف علمی جدید اجازه درک معنی آن‌ها را می‌دهند.

سپس او به مسئله اصالت متون کتب مقدس ادیان توحیدی پرداخت و بالاخره در مورد عهدین اقدام به مواجهه بین آن و داده‌های علم نمود.

نتایج تمام این کاوش‌ها در مورد وحی يهودی - مسیحی و قرآن در کتاب حاضر درج گردیده‌اند.

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف.....	۹
۱. دید کلی.....	۲۱
۲. کتب عهد عتیق.....	۲۹
۳. عهد عتیق و دانش نو.....	۴۵
۴. موضع مصنفان مسیحی در برابر خطاهای علمی متون عهدین.....	۶۱
۵. نتایج.....	۶۹
انجیل‌ها	۷۱
۱. مقدمه.....	۷۳
۲. یادآوری تاریخی.....	۷۹
۳. انجیل‌های چهارگانه.....	۸۵
۴. انجیل‌ها و دانش نو.....	۱۱۷
۵. تضادها و دوری از حقیقت‌های حکایات.....	۱۳۱
۶. نتایج.....	۱۴۵
قرآن و دانش نو	۱۴۹
۱. مقدمه.....	۱۵۱
۲. اصالت قرآن.....	۱۶۹
۳. آفرینش آسمان‌ها و زمین.....	۱۷۷

۱۹۷		۴. نجوم در قرآن
۲۱۹		۵. زمین
۲۳۷		۶. سلسله‌های نباتی و حیوانی
۲۵۱		۷. تولید مثل انسان
۲۶۵		داستان‌های قرآن و داستان‌های عهدینی
۲۶۷		۱. دید کلی
۲۷۱		۲. طوفان نوح
۲۷۷		۳. خروج موسی
۳۰۳		قرآن، احادیث و دانش نو
۳۱۳		نتایج کلی
۳۱۷		نمایه

مقدمه مؤلف

هر یک از سه دین توحیدی^۱، دارای مجموعه کتب مقدس مختص به خود است. این مدارک، مبنای ایمان هر مؤمنی، خواه یهودی، مسیحی یا مسلمان را تشکیل می‌دهند. مدارک مزبور برای این مؤمنان به منزله ثبت مادی یک وحی الهی هستند که در مورد ابراهیم علیه السلام یا موسی علیه السلام (که فرامین را از خود خداوند دریافت کردند) دریافت مستقیم، اما در مورد مسیح علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم دریافت غیرمستقیم یا وحی صادق است؛ زیرا مسیح اظهار می‌داشت که به نام پدر سخن می‌گوید و محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت وحیی که من منتقل می‌کنم توسط ملک مقرب (جبرئیل) به من رسیده است.

در نظر گرفتن اطلاعات عینی تاریخ ادیان ما را وامی‌دارد که عهد عتیق، انجیل‌ها و قرآن را به عنوان مجموعه‌های وحی مکتوب در یک ردیف قرار دهیم. لیکن این برداشت — که اصولاً مورد قبول مسلمانان هم هست — از طرف مؤمنان کشورهای غربی ما که متأثر از سلطه یهودی — مسیحی هستند و قرآن را کتاب وحی نمی‌دانند، پذیرفته نشده است.

چنین حالاتی به وسیله موضع‌گیری‌های هر یک از مجتمع‌های سه‌گانه مؤمنان در مقابل دو مجتمع دیگر در مورد کتب مقدس، توجیه می‌شوند.

کتاب مقدس یهود بیبل عبرانی^۲ نام دارد، و با عهد عتیق مسیحی (به علت الحاق چند کتاب که در عبری وجود نداشته است) تفاوت دارد ولی عملاً این انحراف جز تغییراتی

۱. منظور، اسلام، یهودیت و مسیحیت است.

۲. Bible Hebraique که همان تورات می‌باشد.

جزئی در «اصول» به بار نیاورده است. گرچه یهودیت، هیچ وحیی را بعد از وحی خویش قبول ندارد.

مسیحیت، بیبل عبرانی را با افزایش چند ضمیمه به حساب خود می‌گذارد، لیکن همه نوشته‌های نشر شده برای شناساندن رسالت عیسی علیه السلام را نپذیرفته است. کلیسایش سانسورهای بی‌نهایت مهمی در تعدادی کثیر از کتاب‌هایی که زندگی عیسی علیه السلام و تعلیماتش را شرح داده‌اند، به عمل آورده است. و در عهد جدید جز تعداد محدودی از نوشته‌ها را که اساسی‌ترین آن‌ها اناجیل رسمی اربعه هستند، حفظ نکرده است. مسیحیت، وحی پس از مسیح علیه السلام و حواریونش را قبول ندارد. پس به این عنوان قرآن را تأیید نمی‌کند.

وحی قرآنی که شش قرن پس از عیسی علیه السلام آمده، داده‌های بسیار متعدد بیبل عبرانی و اناجیل را از سر می‌گیرد، زیرا در اکثر موارد از تورات^۱ و انجیل^۲ روایت می‌کند. قرآن به هر مؤمنی دستور می‌دهد که به کتاب‌های مقدس پیش از خویش، ایمان داشته باشند و روی مقام فائقی که پیامبران خدا در تاریخ وحی دارند، تأکید می‌کند؛ از قبیل نوح، ابراهیم، موسی (پیامبران بنی اسرائیل) و عیسی (که در بین آن‌ها مقام خاصی دارد).

تولد مسیح علیه السلام در قرآن همانند اناجیل، یک واقعه فوق طبیعی معرفی شده است. قرآن عنایت کاملاً خاصی نسبت به مریم دارد و سورة نوزدهم قرآن به نام او است!

ناگزیر باید تصدیق کرد که این داده‌های اخیر اسلام، عموماً در کشورهای غربی ما ناشناخته هستند. اما اگر طریقه تعلیم مسائل دینی در غرب و انتقال آن به نسل‌های بی‌شمار به خاطر آورده شود و اینکه آنچه مربوط به اسلام است، چگونه در جهل نگاه داشته شده است، از این ناشناخته ماندن اسلام تعجب نخواهیم کرد. آیا به کار بردن «دین محمدی» و «محمدیان» در متون ما، که حتی تا زمان ما باقی مانده، نشان آن نیست که در افکار، این عقیده غلط را وارد کنند که اساساً موضوع عبارت از اعتقادات منتشر شده از اثر فکر یک

۱. منظور از تورات پنج کتاب اول عهدین یعنی اسفار خمس (پیدایش، خروج، آداب، اعداد، قوانین) می‌باشد.

۲. اگر داستان‌هایی در قرآن وجود دارد که ذکر آن در تورات و انجیل نیز رفته است به هیچ وجه دلیل این نمی‌شود که قرآن از آن‌ها اخذ کرده باشد، بلکه داستان‌های مزبور مانند سایر قسمت‌های قرآن به‌طور مستقیم از جانب خداوند متعال از طریق وحی به پیغمبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده‌اند. (مترجم)

انسان است و در آن خدا (به معنایی که مسیحیان می فهمند) نمی تواند هیچ جایی داشته باشد! بسیاری از هم عصران روشنفکر ما علاقه مند به جذبه های فلسفی، اجتماعی و سیاسی اسلام اند؛ بدون اینکه به ویژه درباره وحی اسلامی، چنان که باید، از خود پرسشی بکنند. بنابراین، اصل را (به زعم خود) بر این می گذارند که محمد ﷺ بر آنچه قبل از او بوده تکیه کرده است تا بدین نحو از آغاز، مسئله وحی را کنار بنهند.

به علاوه با چه حقارتی مسلمانان را در بعضی محافل مسیحی می نگرند! من خود توانسته ام در این خصوص تجربه کنم: هنگامی که می کوشیدم گفت و گویی جهت یک بررسی مقایسه ای بین داستان های عهدین با قصص قرآن داشته باشم، در این موارد حتی برای ایجاد هدف ساده «تفکر درباره آنچه قرآن می توانست در موضوع های طرح شده داشته باشد» با امتناع اصولی مواجه می شدم. این، کمی به آن می ماند که گویی اقبال به قرآن، رجوع به شیطان است! مع ذالک به نظر می رسد که در روزگار ما تغییری اساسی در فکر بلندترین مقام جهان مسیحی رخ داده است: یک سند از «دبیرخانه واتیکان برای غیر مسیحیان» عمق موضع گیری های رسمی را می نمایاند. این سند از «مجمع روحانیان عالی رتبه مسیحی واتیکان» و با نام جهت یابی برای مکالمه بین مسیحیان و مسلمانان^۱ است که چاپ سوم آن در ۱۹۷۲ انجام گرفته است. این سند می گوید: «تصویر کهنه ای که از گذشته به ارث رسیده و بر اثر خرافات و تهمت ها تغییر صورت داده» و عیسویان این تصویر را از اسلام پیش خود می پرداختند، باید طرد شود. سپس اضافه می کند که «غرب که تحت تربیت مسیحی است، باید به بی عدالتی های گذشته که نسبت به مسلمانان مرتکب شده اعتراف کند». سند مزبور ادراک های خطایی را که مسیحیان درباره «اعتقاد مسلمانان به قضا و قدر، قضاوت جویی شدید و تعصب اسلام» داشته اند، مورد انتقاد قرار می دهد و با تکیه بر «یگانگی در ایمان به خدا» متذکر می گردد که با اعلام این یگانگی، تا چه اندازه اسقف کنیگ^۲ که در یک کنفرانس رسمی در سال ۱۹۶۹ در دانشگاه اسلامی الازهر سخن

1. Orientations Pour un Dialogue Entre Chretiens et Musulmans.

2. Cardinal Koenig.

می‌راند، شنوندگان خود را غافلگیر کرد و نیز خاطرنشان می‌سازد که دبیرخانه واتیکان در ۱۹۶۷ عیسویان را دعوت می‌کرد ادعیه خود را به مناسبت پایان روزه رمضان به احترام «ارزش دینی واقعی» به مسلمانان تقدیم کنند.

این قبیل آثار نوظهور به‌طور تقریبی بین دستگاه اداری پاپ و اسلام، تظاهرات متنوع و ملاقات‌هایی را به دنبال داشته است. اما عده کسانی که از وقایعی چنین مهم که در جهان غرب رخ داده باخبر شوند، چقدر کم است و حال آنکه وسایل پخش خبر، مطبوعات، رادیو و تلویزیون کم نیست.

مطبوعات، دیدار رسمی اسقف پینیودلی^۱، رئیس «دبیرخانه واتیکان برای غیرمسیحیان» را با ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی در ۴ آوریل ۱۹۷۴، دست کم گرفتند.

روزنامه لوموند ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ چند سطر بیشتر در آن باره نوشت. با اینکه از خلال همان چند سطر فهمیده می‌شد که خبر مهم است: در خبر می‌خوانیم که اسقف پیامی از پاپ پل ششم به پادشاه تسلیم کرد که در آن «اعتقاد عمیق پاپ به اتحاد جهان‌های اسلامی و مسیحی که یک خدا را می‌پرستند او را برمی‌انگیزد که احترام و قدردانی خود را به ملک فیصل به عنوان یک مقام عالی جهان اسلام [!] اعلام دارد».

شش ماه بعد در اکتبر ۱۹۷۴، پاپ، علمای بزرگ عربستان سعودی را رسماً در واتیکان می‌پذیرد. این دعوت موقعیتی فراهم آورد تا بحثی درباره «حقوق فرهنگی انسان در اسلام» درگیرد. روزنامه واتیکان به نام اوبسرواتور-رومانو^۲ ۲۶ اکتبر ۱۹۷۴ این واقعه تاریخی را در صفحه اول خود در جایی بیشتر از آنچه که به یک گزارش پایان مجمع کشیشان گرد آمده در رم، اختصاص دارد، درج نمود.

سپس علمای بزرگ عربستان از طرف شورای عمومی کلیساهای ژنو و توسط عالی‌جناب الشینژه، اسقف استراسبورگ پذیرایی شدند. اسقف علما را دعوت کرد تا نماز ظهر را در کلیسا در مقابل او بخوانند. و اگر این رویداد گزارش شد، ظاهراً بیشتر به علت جنبه نمایشی

1. Cardinal Pignedoli.

2. L'Osservatore Romano.

آن بوده تا معنی دینی قابل ملاحظه‌ای که داشته است. در هر حال بسیار کم به اشخاصی برخوردیم که در پاسخ سؤال من مبنی بر اطلاع از این تظاهرات پاسخ مثبت داده باشند.

گشاده‌رویی پاپ پل ششم در برابر اسلام که خود اظهار می‌داشت به اتحاد جهان‌های اسلامی و مسیحی که تنها خدای یگانه را می‌پرستند ایمان عمیق دارد، یقیناً واقعه‌ای مهم و تاریخی در روابط بین دو دین تلقی خواهد شد. این یادآوری احساسات رئیس کلیسای کاتولیک نسبت به مسلمانان، به نظرم لازم آمده است زیرا بسیاری از عیسویان که با روحیهٔ عداوت بارز بار آمده‌اند، (همان‌طور که سند پیش‌گفته واتیکان از آن متأسف بود) اصولاً با هر گونه تفکر دربارهٔ اسلام، خصومت می‌ورزند و در نتیجه به آنچه که اسلام واقعاً هست در جهل می‌مانند و دربارهٔ وحی اسلامی ادراک‌های مطلقاً خطایی دارند.

به هر حال کاملاً به حق به نظر می‌رسد که وقتی جنبه‌ای از وحی یک دین توحیدی را بررسی می‌کنند، آن را با مقایسه با آنچه دو دین دیگر از همین نظر عرضه می‌دارند شروع کنند. بررسی همه‌جانبهٔ یک مسئله، از بررسی مجزای آن سود بیشتری دارد؛ در نتیجه مواجههٔ برخی مطالب مطرح شده در کتب مقدس، با فرآورده‌های دانش قرن بیستم، برای هر سه دین، بدون استثنا نافع است؛ وانگهی آیا سه دین توحیدی با نزدیک شدن به هم، بلوک متراکم‌تری تشکیل نمی‌دهند یا نباید تشکیل دهند؟ و حال آنکه در زمان ما هر سه از سوی سلطه مادی‌گری تهدید می‌شوند. در کشورهای تحت تأثیر یهودی - مسیحی، همانند کشورهای اسلامی و به‌خصوص در محافل علمی تأیید می‌کنند که دین و دانش ناسازگارند. مطلب، برای اینکه در مجموع بررسی شود احتیاج به بسط کلی دارد. من نمی‌خواهم در این کتاب جز از یک چشم‌انداز، دربارهٔ این موضوع بحث کنم. و آن «بررسی خود کتاب‌های مقدس در پرتو اطلاعات علمی جدید» است.

این منظور مستلزم این است که یک پرسش از پیش مطرح شود:

اصالت متونی که در روزگار ما در دست می‌باشند، چیست؟

جواب این پرسش مستلزم بررسی اوضاع و احوالی است که در تدوین این متون و نقل آن‌ها تا زمان ما، استیلا داشته‌اند. بررسی کتب مقدس از نظر نقد متون اخیراً در کشورهای ما رسم شده است. در مورد عهدین (عهد عتیق و عهد جدید)، قرن‌های متمادی است که

اشخاص در حین بررسی، به قبول مطالب آن‌ها در وضع موجود راضی بوده‌اند. بررسی و قرائت آن‌ها جز ملاحظات، توجیهی را در پی نداشت. اگر کمترین نظر انتقادی درباره آن‌ها اظهار می‌شد، گناه به حساب می‌آمد. کشیشان افرادی ممتاز بودند که به آسانی می‌توانستند از آن کتب، اطلاع جامعی داشته باشند و اکثر مردم غیر روحانی جز قطعات منتخبی از آن‌ها را، در مراسم مذهبی یا در جریان مواعظ، دریافت نمی‌کردند. نقدهایی که به‌طور اختصاصی روی متون انجام می‌شدند، این شایستگی را داشتند که مسائل غالباً خیلی دشوار را کشف و فاش سازند. لیکن چقدر یأس‌آور است قرائت کتاب‌های فراوانی که خود را انتقادی می‌خوانند ولی در مقابل اشکالات بسیار واقعی تفسیری، جز شروحن توجیهی که منظورشان جز پوشاندن سرگردانی و تردید مصنف چیز دیگری نیست، عرضه نمی‌دارند. در این شرایط برای کسی هم که قدرت تفکر و شرم واقع‌بینی‌اش را سالم نگاه داشته باشد، مطالب دور از حقیقت و تضادها کم‌اثر نیستند و کاری نمی‌توان کرد جز اینکه از چنین موضع‌گیری‌ها که مقصودی جز صحیح و انمود کردن و حفظ پاره‌ای عبارات نادرست کتب عهدین ندارد و برخلاف هر گونه منطق است، ابراز تأسف نمود! این موضع‌گیری می‌تواند برای ایمانی که بعضی نفوس به خداوند دارند، بی‌نهایت زیان‌بخش باشد.

تجربه ثابت می‌کند که برخی، قابلیت تشخیص این نوع شکاف‌ها و اختلاف‌ها را دارند؛ اکثریت عظیم مسیحیان هرگز از وجود آن‌ها آگاه نمی‌شوند و از این ناسازگاری‌های با معلومات غیر دینی که اغلب خیلی ابتدایی‌اند، جاهل مانده‌اند.

اسلام، خود، معادل اناجیل را در احادیث دارد. احادیث مجموعه‌هایی هستند از سخنان و گزارش افعال محمد ﷺ. اناجیل چیزی جز همان شرح افعال عیسی ﷺ نیستند. اولین مجموعه‌های حدیث، ده‌ها سال پس از وفات محمد ﷺ نوشته شد، همچنان که انجیل‌ها ده‌ها سال پس از وفات عیسی ﷺ به رشته تحریر درآمده‌اند. هر دوی آن‌ها شهادت‌های انسانی درباره افعال گذشته هستند. برعکس آنچه که خیلی‌ها فکر می‌کنند، ما خواهیم دید که مصنفان چهار انجیل رسمی، مشاهدان وقایعی که نقل می‌کنند، نیستند. به همین ترتیب است در مورد معتبرترین مجموعه‌های حدیث.

مقایسه، همین‌جا باید متوقف شود زیرا اگر دربارهٔ صحت این یا آن حدیث، همواره بحث کرده‌اند یا می‌کنند، ولی بین انجیل‌های متعدد، از قرون اولیه، کلیسا به‌طور قطعی تصمیم گرفته است. بدین ترتیب که فقط چهار انجیل را با وجود تناقض‌های متعدد بین آن‌ها دربارهٔ خیلی از موضوع‌ها، رسمی یا قانونی اعلام کرده و دستور داده است که انجیل‌های دیگر «جعلی» تلقی شوند. تفاوت اساسی دیگر مابین کتب مقدس مسیحیت و اسلام این است که مسیحیت فاقد یک متن وحی تثبیت‌شدهٔ هم‌زمان است، در صورتی که اسلام دارای چنین متنی می‌باشد.

قرآن بیان وحیی است که به واسطهٔ فرشتهٔ مقرب — جبرئیل — به محمد ﷺ نازل می‌شده و بلافاصله، توسط مؤمنین به رشتهٔ تحریر درمی‌آمده، در حافظه نگاه داشته می‌شده و موقع نمازها به‌خصوص در ماه رمضان تلاوت می‌گردیده است. قرآن توسط خود محمد ﷺ به سوره‌ها طبقه‌بندی شد؛ و به زودی این سوره‌ها پس از وفات پیامبر ﷺ در زمان خلافت عثمان (دوازده تا چهارده سال پس از وفات پیامبر) برای تشکیل متنی که تا امروز داریم جمع‌آوری گردید.

برخلاف آنچه که در این مورد برای اسلام رخ داده است، وحی مسیحی، تنها مبتنی بر شهادت‌هایی متعدد و غیرمستقیم می‌باشد؛ زیرا ما هیچ‌گونه شهادتی که از یک شاهد عینی زندگی عیسی ﷺ رسیده باشد، برخلاف آنچه که بسیاری از مسیحیان تصور می‌کنند، در دست نداریم. تا اینجا، مسئلهٔ اصالت متون وحی مسیحی و وحی اسلامی مطرح گردیده است. اما:

مواجههٔ متون کتب مقدس، با داده‌های علمی همواره برای انسان یک موضوع تفکر بوده است.

بدواً نظر قطعی می‌دادند که توافق بین کتب مقدس و علم، عنصر لازم اصالت متن مقدس است. سنت آگوستین^۱ در نامهٔ شمارهٔ ۸۲ خود (که بعداً خواهد آمد) به‌طور صریح این اصل را در نظر می‌گیرد. سپس وقتی با توسعهٔ علم، وجود اختلافاتی را بین کتاب مقدس

۱. Saint Augustin: از مشهورترین پدران روحانی لاتین.

و علم مشاهده نمودند، تصمیم گرفتند که دیگر به هیچ وجه، تقریبی بین این دو به عمل نیاورند. بدین طریق وضع دشواری ایجاد شد که باید اعتراف کرد که در زمان ما، مفسران کتاب مقدس و دانشمندان را رودرروی هم قرار داد. زیرا نمی‌توان پذیرفت که یک وحی خداوندی بتواند امر کاملاً ناصحیحی را بیان کند. در آن صورت جز یک امکان آشتی منطقی باقی نمی‌ماند و آن پذیرفتن ساختگی بودن عباراتی از کتاب مقدس است که پدیده‌های غیر قابل قبول علم را شرح می‌دهد. این راه حل انتخاب نشد بلکه به عکس کمال کوشش را به خرج دادند که درستی تمام متن را حفظ کنند و این امر مفسران را واداشت که درباره درستی کتاب مقدس، موضوعی اتخاذ نمایند که به هیچ وجه برای یک روح علمی قابل قبول نیست. اسلام، همان‌طور که سنت آگوستین برای عهدین عمل کرده است، همواره نظر می‌دهد که بین داده‌های کتاب مقدسش (قرآن) و پدیده‌های علمی توافق وجود دارد و بررسی متن وحی اسلامی در عصر جدید هم، تجدید نظر در این امر را ایجاب نکرده است. قرآن همچنان که بعداً خواهید دید، پدیده‌هایی را به رخ می‌کشد که علم درباره آن‌ها سخنی دارد و این به نسبت در مواردی بسیار بیشتر از عهدین است. هیچ وجه مشترکی بین جنبه محدودیت بیانات عهدین، آن هم در مواجهه با علم و کثرت موضوع‌هایی که جنبه علمی دارند و در قرآن آمده است، وجود ندارد. هیچ‌یک از این مطالب که در قرآن آمده است از نظر علمی، انکارپذیر نمی‌باشد. اینچنین است آن نتیجه‌ی اساسی که از این بررسی گرفته می‌شود و در پایان این کتاب ملاحظه خواهید کرد که مجموعه سخنان پیامبر ﷺ (یعنی احادیث) که خارج از وحی قرآنی قرار می‌گیرند، به کلی نحوه دیگری است زیرا برخی از احادیث از نظر علمی غیر قابل قبول‌اند. این قبیل احادیث طبق اصول سختگیر قرآن که همواره دستور می‌دهند به علم و عقل رجوع شود، مورد مطالعات جدی قرار می‌گیرد تا در صورت اقتضا، صحت آن‌ها بررسی شود. این ملاحظات درباره جنبه‌هایی از بیان‌های علمی قابل قبول یا غیر قابل قبول در کتاب مقدس، توضیحی لازم دارد. باید متذکر شد وقتی از داده‌های علم صحبت می‌شود، مقصود چیزی است که به طور قطع به ثبوت رسیده باشد؛ پس نظرهایی که زمانی برای تفهیم پدیده‌ای مفید بوده، اما بعداً لغو و نظرات دیگری جانشین آن گردیده که با بسط دانش سازگارترند، در مقصود ما قرار ندارند. آنچه اینجا مورد

نظر من است پدیده‌هایی است که درباره آن‌ها برگشت بعدی، غیرممکن است، حتی اگر علم جز داده‌های ناقص عرضه نکند؛ با قید اینکه این داده‌ها به اندازه کافی برای کاربرد بدون اشتباه عرضه شده باشند.

به طور مثال حتی تاریخ تخمینی ظهور انسان روی زمین مجهول است؛ لیکن آثاری از کارهای بشری را کشف کرده‌اند که بدون هیچ شکی مربوط به قبل از دومین هزاره پیش از میلاد مسیح‌اند.

پس نمی‌توان واقعیت متن عهدین درباره آفرینش را موافق با علم دانست، که یک سلسله انساب و تواریخ به دست می‌دهد و طی آن مبدأ انسان را حدود سی و هفت قرن پیش از عیسی مسیح علیه السلام می‌داند. شاید در آینده، علم بتواند در مورد تاریخ‌ها، ارقامی دقیق‌تر از تقویم‌های فعلی به ما بدهد اما می‌توان مطمئن بود که هرگز ثابت نخواهد کرد انسان ۵۷۳۶ سال پیش (همان‌طور که در سال ۱۹۷۵ تقویم عبری اعلام کرد) روی زمین پیدا شده است. بنابراین داده‌های عهدین در مورد قدمت انسان کذب است.

دانش در رویارویی خویش با این موارد، هر گونه مسئله دینی ویژه‌ای را کنار می‌نهد. مثلاً علم درباره نحوه‌ای که خداوند به موسی علیه السلام ظاهر شد یا فضای رازآلودی که تولد عیسی علیه السلام را بدون وجود پدر، احاطه کرده است، هیچ توضیحی ندارد که بدهد. به علاوه راجع به این امور، کتب مقدس هم هیچ شرح مادی خاصی نمی‌دهند. باری، موضوع کتاب حاضر عبارت است از بررسی آنچه کتب مقدس درباره پدیده‌های بسیار متنوع که کم یا بیش با تفسیرها یا توضیحات احاطه شده، می‌آموزند و باید در آن خصوص غنای سرشار وحی اسلامی را در مقابل اختفای دو وحی دیگر قرار داد.

من بدون هیچ گونه پیش‌داوری و با واقع‌بینی تام، بررسی وحی قرآنی را با جست‌وجوی درجه سازگاری آن با داده‌های دانش نوین، آغاز کردم. از طریق ترجمه‌ها می‌دانستم که قرآن هر گونه پدیده طبیعی را متذکر می‌گردد، لیکن جز اطلاع مختصری از آن نداشتم. با بررسی بسیار دقیق متن عربی، صورتی از آن‌ها تهیه کردم و در پایان برایم روشن شد که قرآن هیچ مطلبی که از نظر علمی عصر جدید انتقادپذیر باشد، ندارد.

همان بررسی را در مورد عهد قدیم و اناجیل با همان واقع‌بینی آغاز کردم. در مورد اولی نیازی به گذشتن از کتاب اول پیدایش نبود تا در آن ناسازگاری‌هایی با مستحکم‌ترین داده‌های مثبت دانش زمان ما پیدا شوند.

انجیل‌ها را هم که باز می‌کنید، از همان آغاز با موضوع سلسله نسب عیسی (علیه السلام) (که در صفحه اول مذکور است) در مسئله غامضی فرو می‌روید. زیرا متن انجیل متی در این خصوص با متن انجیل لوقا تفاوت بارزی دارد و متن اخیر با معلومات جدید درباره قدمت انسان روی زمین به‌طور واضح ناسازگار است. به نظر من وجود این تضادها، دوری از حقیقت‌ها و ناسازگاری‌ها به هیچ‌وجه ایمان به خداوند را تباه نمی‌سازد، بلکه فقط مسئولیت انسان‌ها را به رخ می‌کشد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که متون اصلی چه می‌توانستند باشند؛ کتابت‌های تفنی چه سهمی داشته و سهم دستکاری‌های بی‌بندوبار متون، توسط انسان‌ها و تغییرات نادانسته انجام یافته در کتاب مقدس، چه بوده است.

آنچه در زمان ما موجب ناراحتی است، این است که دیده می‌شود در برابر چنین تضادها یا ناسازگاری‌هایی که با داده‌های کاملاً مسلم علمی، در کتب مقدس وجود دارد، متخصصین بررسی متون، یا وانمود می‌کنند که از آن‌ها اطلاعی ندارند، یا ملتفت اختلاف‌ها می‌شوند ولی می‌کوشند به وسیله باندبازی‌های جدلی آن‌ها را پنهان سازند. در مورد انجیل متی و انجیل یوحنا مثال‌هایی از این کاربرد درخشان فرمول‌های توجیهی توسط برخی مفسران عالی‌مقام را خواهم آورد. اقدام به پنهان‌سازی در مورد یک تضاد با یک عدم واقعیت، (که با شرم و حیا آن را «اشکال» می‌نامند) از راه‌های فوق، اغلب موفقیت‌آمیز است و این می‌رساند که چرا تعداد کثیری از مسیحیان به نارسایی‌های عبارات متعددی از عهد عتیق و اناجیل، جاهل‌اند. در این خصوص خواننده مثال‌های صریحی در بخش‌های اول و دوم این کتاب خواهد یافت و در بخش سوم کتاب، شرح مورد استعمال غیرمنتظره‌ای از علم را برای بررسی یک کتاب مقدس^۱ و سهم دانش غیر دینی جدید را برای درک بهتر برخی آیات قرآنی که تا آن موقع مرموز و حتی غیر قابل فهم مانده بود ملاحظه خواهد کرد.

۱. منظور قرآن است. (مترجم)

چطور می‌توان از این وضع تعجب کرد و حال آنکه می‌دانیم که برای اسلام، دین و دانش مانند دو خواهر دوقلو به حساب می‌آیند. آموختن علم از آغاز، جزء دستورات دینی بود. به کار گرفتن این دستور، شکفتگی علمی معجزه‌آسایی را در دوره بزرگ تمدن اسلامی به دنبال داشت و غرب از آن، پیش از «تجدید حیات علمی»^۱ تغذیه کرد.

اکنون پیشرفت‌های به دست آمده از اطلاعات علمی برای شرح و بیان پاره‌ای از بخش‌های قرآن که تا آن موقع نفهمیده یا بد تفسیر شده بودند، اوج مواجهه بین کتب مقدس و علم را تشکیل می‌دهند.



دید کلی

مصنف عهد عتیق کیست؟

اگر این سؤال از بسیاری از خوانندگان عهد عتیق بشود، پاسخی جز تکرار آنچه در مقدمه عهدین خوانده‌اند، ندارند؛ مشعر بر اینکه همه این کتب از خداوند است گرچه به ظاهر افرادی آن‌ها را نوشته‌اند که روح القدس به آن‌ها الهام می‌کرده است.

نویسنده معرفی‌نامه عهدین، گاهی همان «معرفت مختصر»ی را که بازدارنده از هر پرسش است برای آگاه‌سازی خواننده، کافی می‌داند و گاهی، اصلاحیه‌ای به آن می‌افزاید تا خواننده را از امکان آگاهی از تفصیلات بعدی که ممکن است به وسیله افرادی به متن اولیه اضافه شده باشد، خبردار کند و اشعار دارد که کیفیت پر کشمکش یک عبارت، «حقیقت کلی» را که از آن برمی‌آید، تباه نمی‌سازد.

و بر این «حقیقت» تأکید می‌شود که مقام مرجعیت کلیسا، ضامن فهم آن است و روح القدس که تنها شایسته روشن نمودن گروندگان است، خواننده را کمک می‌نماید. آیا کلیسا در زمان تشکیل «کنسلیل»های^۱ قرن چهارم، صورت کتاب‌های مقدس را که بعداً به نام

۱. Concile: نزد مسیحیان عبارت است از مجمع خلفا و حکمای الهی که در اصول و نظامات مذهب رأی بدهد.

«کانن»^۱ توسط کنسیل‌های فلورانس^۲ (۱۴۴۱)، ترانت^۳ (۱۵۴۶) و واتیکان (I)^۴ (۱۸۷۰) تأیید شد منتشر نکرد؟ آیا جدیداً آخرین کنسیل واتیکان (II)^۵ پس از انتشار تعداد زیادی از «مکاتیب فوق‌العاده پاپ»، متن بسیار مهمی درباره وحی که به زحمت در طی سه سال (۱۹۶۵ - ۱۹۶۲) تدوین گردیده است، منتشر ننمود؟ اکثریت عظیم خوانندگان کتاب مقدس این اطلاعات نیروبخش را در ابتدای چاپ‌های جدید عهدین می‌یابند و از تضمین اصالت آن که در طی قرون داده شده راضی‌اند و هرگز به فکر اینکه می‌توان در اصالت آن گفت‌وگو کرد، نیفتاده‌اند.

اما اگر به کتاب‌های نوشته شده به وسیله روحانیان، که برای پخش وسیع بین مردم منظور نشده است، مراجعه گردد، مشاهده می‌شود که مسئله اصالت کتب عهدین خیلی پیچیده‌تر از آن است که پیش‌تر تصور می‌شد.

به‌طور مثال اگر به چاپ جدید عهدین که تحت رهبری «مکتب عهدینی اورشلیم» که در جزوه‌های مجزا، به فرانسه ترجمه شده است، رجوع گردد، نحوه بیانی بسیار متفاوت دیده می‌شود و ملاحظه می‌گردد که عهد عتیق همانند عهد جدید مسائلی را برمی‌انگیزد و بسیاری از شارحان، عواملی را که موجب مشاجره است پنهان نکرده‌اند. همچنین در بررسی‌های مترکم‌تر و با واقع‌بینی بیشتر (مانند بررسی پرفسور ادمون ژاکوب در کتاب عهد عتیق)، داده‌های خیلی دقیقی دریافت می‌شود و این کتاب دید جمعی کاملی ارائه می‌کند.

بسیاری نمی‌دانند که در اصل، همچنان که ادمون ژاکوب متذکر شده، چند متن از عهدین وجود داشته است نه یک متن. حدود قرن سوم قبل از میلاد، سه شکل از متن عبری عهدین موجود بوده است: یکی متن ماسوری^۶، دیگری متنی که لااقل به کار قسمتی از ترجمه یونانی می‌خورده است و دیگری هم اسفار خمسه‌ای سامری. در قرن یکم پیش از

۱. Canon: مجموع کتبی که وحی شده از خداوند تلقی می‌شود.

2. Florence

3. Trente

4. Vatican I

5. Vatican II

۶. این متن با انتقاد در الفاظ تورات به وسیله علمای یهود که اختلاف و نسخه بدل‌های آن را معلوم کرده‌اند تدوین شده است.

میلاد تمایلی به تدوین متن یگانه پیدا می‌شود، لیکن باید منتظر یک قرن پس از میلاد بود تا متن عهدین تثبیت شود.

اگر این سه نسخه متن در دست بود، مقایسه‌هایی امکان‌پذیر می‌گردید و شاید ممکن می‌شد که عقیده‌ای در باب نسخه اصلی ابراز داشت؛ لیکن متأسفانه کمترین اندیشه‌ای در این خصوص وجود ندارد. اگر طومارهای غار کومران^۱ (که تاریخ آن نزدیک به پیش از میلاد است) و یک پاپیروس^۲ از ده فرمان قرن دوم پس از میلاد مسیح، که تفاوت‌هایی با متن کلاسیک دارد و چند قطعه از قرن پنجم قبل از میلاد (جنیزه ژنیزای قاهره) را کنار بگذاریم، قدیمی‌ترین متن عبری عهدین، از آن قرن نهم پس از میلاد است.

شاید اولین ترجمه به زبان یونانی «سپتانت»^۳ باشد که تاریخ آن به قرن سوم پیش از میلاد برمی‌گردد و توسط یهودیان اسکندریه صورت گرفته بود و بعداً مصنفان عهد جدید بر متن آن تکیه می‌کردند و تا قرن هفتم پس از میلاد نیز رسمیت داشته است. متون یونانی بنیادی که عموماً در جهان مسیحی به کار می‌روند، دست‌نویس‌هایی هستند که زیر نام‌های کدکس واتیکانوس^۴ در شهر واتیکان و کدکس سینائیتیکوس^۵ در بریتیش میوزیوم لندن حفظ شده‌اند و تاریخ آن‌ها قرن چهارم پس از میلاد است.

و اما در زبان لاتین، گمان می‌رود که سن ژرم^۶ توانسته است در قرن پنجم پس از میلاد متنی بر اساس مدارک عبری تهیه کند. این نسخه بعداً به علت اینکه پس از قرن هفتم مسیحی، پخش جهانی یافت، وولگات^۷ نامیده شد.

محض اطلاع متذکر می‌شویم که متون آرامی، سریانی (که جز بخش‌هایی را ندارند) موجودند. همه این نسخه‌ها موجب شد که متخصصین، متونی را که «متوسط» نامیده می‌شوند (و نوعی مصالحه بین نسخه‌های مختلف است) تهیه کنند.

۱. Qumran: نام محلی است در اردن نزدیک ساحل غربی بحر المیت.

۲. Papyrus: گیاهی در کنار رود نیل که قدما برای نوشتن به کار می‌بردند.

۳. Septante: ترجمه تورات به یونانی قدیم که هفتاد نفر از یهودیان به عهده گرفتند.

4. Codex Vaticanus

5. Codex Sinaiticus

6. Saint Jerome

7. Vulgate

همچنین مجموعه‌هایی به زبان‌های گوناگون تهیه کردند که در آن متون عبری، یونانی، لاتین، سریانی، آرامی و حتی عربی، کنار هم قرار گرفته‌اند. از این قبیل است عهدین مشهور والتن (لندن، ۱۶۵۷).

این را هم به عنوان تکلمه بیفزاییم که بین کلیساهای مختلف مسیحی، ادراکات متفاوت عهدین سبب شد که همگان کتاب واحدی را حقیقتاً قبول نکردند و تاکنون در مورد ترجمه به یک زبان، فکر واحدی نداشته‌اند اما با وحدتی که در حال انجام است، ترجمه دسته‌جمعی عهد قدیم، توسط بسیاری از کارشناسان کاتولیک و پروتستان، باید به یک متن ترکیبی بیانجامد. بدین ترتیب شرکت جمع قابل ملاحظه‌ای از انسان‌ها، در متن عهد عتیق به چشم می‌خورد. و به آسانی می‌توان پی برد که چگونه متن اصلی با عبور از نقلی به نقلی و از ترجمه‌ای به ترجمه‌ای، با اصلاحاتی که قهراً از آن نتیجه می‌شود، در بیش از دو هزاره دگرگون شده است.

منشأ عهدین

پیش از آنکه در این زمینه مجموعه‌ای از کتب وجود یافته باشد، روایت عامیانه‌ای وجود داشت که محمل دیگری جز حافظه بشری (که در مبدأ انتقال افکار، عامل منحصر به فرد است) نداشت و این روایت به آواز خوانده می‌شد.

۱. ژاکوب می‌نویسد که در مرحله ابتدایی هر ملتی آواز می‌خواند؛ در اسرائیل مانند سایر جاها شعر پیش از نثر پدید آمده است. اسرائیل هم خوب و هم بسیار آواز خوانده است؛ و در اثر خصایص تاریخی‌اش، هم به قلل وجد و شغف راه یافته و هم به پرتگاه‌های نومیدی افتاده است و در همه پیش‌آمدها که هر یک به نظرش معنی‌ای داشته است، به شدت شرکت کرده و به آواز خویش نیز، تنوع بیان بسیاری داده است. آن‌ها به بهانه‌های مختلفی آواز می‌خواندند و ژاکوب مواردی را نام می‌برد که آوازهای همسرایان آن‌ها، در عهد عتیق یافت می‌شوند: آوازهای غذاها، آواز جشن پایان محصول‌برداری، آوازهای همسرایان در کارها مانند آواز مشهور چاه‌ها (کتاب اعداد ۲۱ و ۱۷)، آوازهای زناشویی مانند کانتیک دکانتیک^۱،

۱. *Cantique des Cantiques*: یکی از کتاب‌های عهد عتیق که منسوب به حضرت سلیمان عليه السلام است. (غزل‌های سلیمان)

آوازه‌های عزا و آوازه‌های جنگ که در عهد عتیق بسیار دیده می‌شود و بین آن‌ها کانتیک دبوراً است (کتاب قضا، ۵، ۳۲-۱) که غلبه اسرائیل را می‌ستاید و «یهوه»^۱ در پایان یک جنگ مقدس که خود هدایت می‌کرده خواهان این غلبه بوده است (کتاب اعداد ۱۰ و ۳۵): هنگامی که صندوق الواح راه می‌افتاد، موسی علیه السلام می‌گفت: «یهوه، برخیز! که دشمنان پراکنده شوند! و آن‌هایی که به تو کینه می‌ورزند پیش روی تو فرار کنند!»

علاوه بر آن‌ها، پندها و ضرب‌المثل‌ها (کتاب ضرب‌المثل‌ها، ضرب‌المثل‌ها و پندهای کتب تاریخی)، سخنان تقدیس و نفرین، قوانینی که پیامبران پس از دریافت رسالت خود به انسان‌ها ابلاغ می‌کنند نیز وجود دارند.

۱. ژاکوب تذکر می‌دهد که این سخنان خواه از طریق خانوادگی و خواه از طریق کنیسه‌ها به صورت بیان تاریخ قوم منتخب خداوند نقل می‌شد. به زودی این تاریخ افسانه شد؛ مانند آپولوگ ژوتهام^۲ (کتاب قضا ۹ و ۷-۲۱) که در آن آمده است: «درختان برای اینکه به بدن پادشاه روغن بمالند به راه می‌افتند و نوبت به نوبت به درخت زیتون، درخت انجیر، و مو و بوته، خطاب می‌کنند.» این امر ژاکوب را مجاز می‌سازد که چنین بنویسد: «در سرگذشتی که از افسانه تغذیه می‌کرده، هیچ مانعی در مورد موضوع‌ها و زمان‌هایی که تاریخ آن‌ها به خوبی روشن نبوده، وجود نداشته است.» و چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«محتمل است آنچه که عهد عتیق راجع به موسی علیه السلام و سرخانواران یهود حکایت می‌کند، با جریان تاریخی وقایع کاملاً تطبیق نکند؛ لیکن داستان‌سرایان توانسته‌اند در موقع نقل شفاهی آن، تا اندازه‌ای لطف (کلام) و تخیل، جهت پیوند حوادث بسیار مختلف، به خرج دهند و موفق شده‌اند آنچه در آغاز جهان و بشریت گذشته است، روی هم‌رفته به صورت یک تاریخ عرضه نمایند.»

کاملاً جا دارد فکر شود که پس از استقرار قوم یهود در کنعان یعنی در آخر قرن سیزدهم پیش از میلاد، خط، بدون اینکه به طور کامل شکل درست و صحیحی داشته باشد برای نقل

۱. نام خداوند در تورات.

و حفظ روایت به کار رفت؛ حتی در مورد آنچه که به نظر انسان‌ها لایق دوام بیشتری است یعنی قوانین نیز، به ترتیب فوق عمل شد.

بین این قوانین، قانونی که نوشتن آن را به دست خدا نسبت می‌دهند یعنی ده فرمان به دو صورت در عهد عتیق نقل شده است:

سفر خروج (۲۰ و ۲۱-۱) و سفر قوانین (۵ و ۱-۳۰).

روح مطلب در هر دویکی است؛ لیکن تغییرات بارزی در آن دو به چشم می‌خورد. اهتمام بر این است که اسناد و مدارک مهمی از قبیل پیمان‌ها، مکتوب‌ها، لیست‌های اشخاص (قضات، کارمندان عالی‌رتبه، شهرها، لیست‌های سلسله نسب‌ها)، لیست‌های پیشکشی‌ها و لیست‌های غنائم تعبیه نمایند. بدین ترتیب بایگانی‌های اسناد و مدارک تهیه شد و مدارک لازم را برای تدوین کارهای قطعی که منجر به کتاب‌های فعلی مان می‌شود، در دسترس گذارد. به این قرار در هر کتاب سبک‌های ادبی متفاوت مخلوط شده‌اند و این وظیفه متخصصین است که علل این گردهمایی دور از قاعده مدارک را جست‌وجو کنند.

تقریب این روند، تدوین مجموعه بی‌سر و تهی به نام عهد عتیق که مبنای آن روایت شفاهی است، با آنچه می‌توانسته زیر آسمان‌های دیگر، در زمان‌های دیگر و موقع تولد ادبیاتی ابتدایی گذشته باشد، شایان توجه و سودمند است!

به عنوان مثال، در تولد ادبیات فرانسه در زمان سلطنت فرانک‌ها همان روایت شفاهی، در ابتدا برای حفظ وقایع مهم، که عبارت‌اند از جنگ‌هایی که اغلب جنگ‌های دفاعی مسیحیت هستند و فاجعه‌های مختلفی که در آن‌ها قهرمانان، در قرن‌های بعد الهام‌بخش شعرا، وقایع‌نگاران و حماسه‌پردازان مختلف خواهند شد، نافذ است. بدین ترتیب از قرن یازدهم میلادی به بعد این اشعار مدح‌کننده قهرمانان به وجود می‌آیند که در آن‌ها حقیقت به افسانه آمیخته و به زودی اولین بنای یک حماسه را می‌سازند. مشهورتر از همه سرود رلان^۱ است که غزلی رمان‌وار حاکی از شرح یک واقعه جنگی است و در آن رلان (فرمانده پشت جبهه امپراتور شارلمانی هنگام مراجعت از یک مأموریت به اسپانیا) مشهور می‌شود.

قربانی شدن رلان حادثه‌ای نیست که به جهت ضرورت‌های سرگذشت اختراع شده باشد. می‌گویند این واقعه در ۱۵ اوت ۷۷۸ رخ داده و فی الواقع موضوع عبارت از یورش کوه‌نشینان باسک^۱ بوده است. در اینجا کار ادبی فقط جنبه افسانه ندارد بلکه دارای مبنای تاریخی نیز هست؛ لیکن مورخین نمی‌توانند آن را مطابق النعل بالنعل بپذیرند.

به نظر می‌رسد که مقایسه انجام شده بین تولد عهدین و چنین ادبیات غیر دینی به درستی با واقعیت منطبق باشد و به هیچ‌وجه منظور طرد کلی متن عهدین موجود، و تبعید آن به مغازه کلکسیون‌های اساطیر، در بین نیست (کاری که منکران اصولی عقیده به خداوند انجام می‌دهند).

می‌توان به واقعیت آفرینش، به اعطای «فرامین» از طرف خداوند به موسی علیه السلام و به مداخله خداوند در کارهای بشری (فی‌المثل در زمان پادشاه سلیمان) اعتقاد داشت. می‌توان تصور کرد که عصا این وقایع برای ما با در نظر گرفتن اینکه جزئیات شروح باید به نقد سخت‌گیرانه‌ای تسلیم شود، نقل شده است؛ زیرا مشارکت افراد در کتابت روایات شفاهی بسیار است.



کتب عهد عتیق

عهد عتیق کلکسیون‌ی از کتب، با درازای نابرابر و انواع متفاوت است که در طول نه قرن بر اساس اخبار شفاهی به چند زبان نوشته شده و بسیاری از این کتاب‌ها به تبعیت از پیش‌آمدها با الزامات خاص، در زمان‌های گاهی خیلی دور از هم تصحیح و تکمیل شده‌اند.

شکفتگی این ادبیات، ظاهراً در آغاز سلطنت اسرائیلی، حدود قرن یازدهم پیش از میلاد رخ داده است. زیرا در آن زمان، در میان اطرافیان شاه، هیئت کاتبانی وجود داشت که افرادی با فرهنگ بودند و وظیفه آنان تنها به کتابت محدود نمی‌شده است. شاید تاریخ نخستین نوشته‌های خیلی ناقص که در فصل پیش ذکر شد، از همین زمان باشد، و در تثبیت این نوشته‌ها از طریق کتابت فایده خاصی وجود داشته است. نوشته‌های مزبور مشتمل هستند بر برخی آوازهایی که پیش‌تر نام برده شد و آرای پیمبرانه یعقوب عليه السلام و موسی عليه السلام، ده فرمان و به‌طور کلی متون قانونی که پیش از تشکیل حقوق، یک نوع سنت دینی برقرار می‌کردند. همه این متون قطعات پراکنده‌ای را اینجا و آنجا در مجموعه‌های مختلف عهد عتیق تشکیل می‌دهند. کمی بعد احتمالاً در جریان قرن دهم پیش از میلاد است که متن موسوم به یهوئست^۱ اسفار خمرسه تدوین شد و این متن استخوان‌بندی پنج کتاب اول گفته‌های موسی عليه السلام را تشکیل می‌دهد.

۱. Yahviste که در آن نام «خدا»، «یهوه» ذکر شده است.

بعداً به این متن نقل موسوم به الهی و نقل موسوم به ربانی را افزودند. متن اولیه یهوی از دوره اوایل جهان تا وفات یعقوب علیه السلام گفت‌وگو می‌کند و از سرزمین جنوبی (یهودا) منشأ می‌گیرد.

در آخر قرن نهم و وسط قرن هشتم پیش از میلاد در سرزمین شمالی (اسرائیل)، نفوذ پیمبری الیاس و الیسع (که کتب آنان را در دست داریم) پا می‌گیرد و گسترده می‌شود. در این زمان متن الهی اسفار خمسه تدوین می‌شود و دوره خیلی محدودتر از متن یهوی را در بر می‌گیرد؛ زیرا منحصر به وقایع مربوط به ابراهیم علیه السلام، یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام می‌باشد. کتاب‌های یوشع^۱ و داودان از این دوره هستند.

قرن هشتم پیش از میلاد، قرن پیامبران نویسنده است که عبارت‌اند از عاموس و هوشع در اسرائیل، اشعیا و میخا در سرزمین یهودا.

در سال ۷۲۱ پیش از میلاد، با تصرف ساماری حکومت اسرائیل برچیده می‌شود و سرزمین یهودا میراث دینی آن را دریافت می‌دارد.

مجموعه امثال که به خصوص نشانه ترکیب متون یهوی و الهی (از اسفار خمسه) در یک کتاب می‌باشد، از این زمان بوده و تورات بدین طریق تدوین شده است. تحریر آخرین کتاب اسفار خمسه — تثنيه — احتمالاً در همین زمان انجام می‌شود.

سلطنت یوشیا در نیمه دوم قرن هفتم پیش از میلاد، و احتمالاً با آغاز کار یرمیا پیامبر هم‌زمان بوده است ولی نتیجه کار این پیامبر یک قرن بعد به صورت قطعی درآمد. مواظ صفنیا، ناحوم و حبقوق^۲ قبل از اولین جلای به بابل در ۵۹۸ پیش از میلاد واقع می‌شوند.

در جریان این اولین جلای، حزقیال نبی، از طریق وحی و الهام پیش‌گویی می‌کند. سپس سقوط اورشلیم در ۵۸۷ پیش از میلاد رخ می‌دهد که نشانه آغاز جلای دوم است و تا ۵۳۸ پیش از میلاد طول می‌کشد. کتاب حزقیال نبی که آخرین پیامبر بزرگ و پیامبر تبعیدی است،

۱. دستاورد روحانیون معبد اورشلیم Sacerdotal.

۲. از انبیای بنی اسرائیل‌اند.

فقط پس از مرگش به صورت کنونی، توسط کاتبان، که وارثان فکری اش می‌گردند، تدوین می‌شود. همین کاتبان سفر پیدایش را که از آفرینش تا وفات یعقوب حکایت می‌کند، به نقل سومی به نام ربانی از سر گرفتند.

از این قرار در داخل دو متن یهوی و الهی تورات، متن سومی درج می‌شود که ذیلاً منظره‌ای از دخالت آن را در کتاب‌هایی که با تخمین چهار قرن و دو قرن قبل تدوین شده، ملاحظه خواهید کرد.

در این موقع کتاب مرآتی به وجود می‌آید.

به فرمان کورش، جلای به بابل در ۵۳۸ پیش از میلاد پایان می‌یابد، یهودیان به فلسطین بازمی‌گردند و معبد اورشلیم دوباره ساخته می‌شود. فعالیت پیامبری از سر گرفته می‌شود و نتیجه کتاب‌های حکای، زکریا، اشعای سوم، ملاخی، دانیال و باروخ (به زبان یونانی) به وجود می‌آیند.

دوره پس از جلاء، دوره کتب حکمت نیز هست.

بدین قرار: امثال به صورت قطعی حدود ۴۸۰ پیش از میلاد و کتاب ایوب در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد تدوین شده‌اند. کتاب‌های قوهلت، غزل غزل‌ها، دو کتاب تاریخ ایام و کتاب‌های عزرا و نحمیا مال قرن سوم‌اند. (اسفار الجامعه و الامثال یا سیرائید در قرن دوم پیش از میلاد پدید می‌آید.) کتاب حکمت سلیمان عليه السلام و دو کتاب مقابین^۱ یک قرن پیش از میلاد نوشته شدند. کتب روت، استر، یونس عليه السلام و طوییا و یهودیت به زحمت تاریخ‌گذاری می‌شوند. همه این اطلاعات با قید «امکان تجدید نظرهای آتی» داده شده‌اند. زیرا تنها یک قرن پیش از میلاد، کتب عهد عتیق، هیئت اولیه خود را پیدا کردند و فقط یک قرن پس از میلاد بود که بسیاری از کتب مزبور به صورت نهایی درآمدند. بنا بر مراتب فوق، عهد عتیق مانند شاهکار ادبی قوم یهود، از مبادی تا مبدأ مسیحی پدیدار می‌گردد. کتاب‌هایی که آن را تشکیل می‌دهند، بین قرن دهم و قرن اول پیش از میلاد نوشته شده،

۱. نام دو کتاب از عهدین که اولی مشتمل بر سرگذشت یهودیان از ۱۳۵ تا ۱۷۴ پیش از میلاد است، و دومی حاکی از قربانی هفت برادر موسوم به ماکابه و مادرشان در موقع حکومت انتیوشس ابی فان است. (مترجم)

تکمیل گردیده و مورد تجدید نظر قرار گرفته‌اند. و این گفته درباره تاریخ کتابت آن‌ها در اینجا به هیچ وجه نظری شخصی نیست؛ زیرا داده‌های اساسی این دید تاریخی، از مقاله عهدین که به قلم ژ. پ. ساندرز (استاد دانشکده‌های دومینیکن سلسوار) برای دایرةالمعارف جهانی نوشته شده، اخذ گردیده‌اند. برای درک آنچه که عهد عتیق نام دارد باید مبانی فوق را (که امروزه کاملاً توسط متخصصین عالی مقام صلاحیت‌دار به ثبوت رسیده‌اند) به خاطر سپرد.

وحی با تمام این نوشته‌ها آمیخته شده است ولی ما امروز جز آنچه را که افرادی، پس از دستکاری متون به میل خود باقی گذاشته‌اند — به تبعیت از اوضاع و احوال موجود و الزاماتی که با آن‌ها روبه‌رو بودند — در دست نداریم.

چنانچه این داده‌های واقعی با آنچه از مقدمات کتب متنوع عهدین که در زمان ما برای خواندن همه مردم تدوین شده مقایسه شود، ملاحظه می‌گردد که وقایع به طریق کاملاً متفاوت در آن کتب عرضه شده‌اند. وقایع مربوط به تدوین کتب، به سکوت برگزار و مطالب مبهمی که موجب گمراهی خواننده می‌شود، حفظ شده و امور به قدری کوچک وانمود گردیده‌اند که موجب قلب ماهیت آن‌ها می‌گردد. بسیاری از مقدمات یا مدخل‌های عهدین حقیقت را مسخ می‌کنند. کتاب‌هایی وجود دارد که به طور کامل چندین بار دستکاری شده‌اند (مانند اسفار خمس) و فقط به این تذکر که «جزئیاتی بعداً افزوده شده» اکتفا شده است. در مورد یک عبارت ناچیز از یک کتاب، گاه بخشی طولانی عنوان می‌شود و حال آنکه در مورد اتفاقاتی اساسی که شایسته شرح و بسط‌های وافیه و طولانی هستند، سکوت می‌شود. باری؛ دیدن مبادی نادرست درباره عهدین که برای خواندن عموم حفظ می‌شوند، رنج‌آور است.

تورات یا اسفار خمس

تورات، نامی سامی است. اصطلاح یونانی آن، که کلمه «پنتاتوک» را در زبان فرانسه به وجود آورده، دلالت بر یک اثر پنج قسمتی دارد؛ یعنی: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه — که عنقریب نخستین مبانی پنجگانه مجموعه سی‌ونه جلدی عهد عتیق را تشکیل خواهند داد.

این گروه متون، از مبادی جهان تا دخول قوم یهود به کنعان (سرزمین موعود پس از غربت در مصر)، به طور خیلی دقیق تا وفات موسی علیه السلام سخن می گویند؛ لیکن حکایت این وقایع چارچوبی است برای شرح مقررات مربوط به زندگی دینی و زندگانی اجتماعی قوم یهود و نام قانون یا تورات از اینجاست. یهودیت و مسیحیت در طی قرن های متمادی، خود موسی علیه السلام را مصنف تورات می دانستند. شاید برای اثبات، به این گفته خدا با موسی علیه السلام متکی باشند: (سفر خروج، ۱۷ و ۱۴): «این را (یعنی شکست عمالقه را) تذکراً در کتاب بنویس!»

یا در مورد خروج از مصر: «موسی علیه السلام اماکنی که از آنجا عزیمت کردند کتباً یادداشت نموده باشد.» (سفر اعداد، ۳۳ و ۲)

یا: «موسی علیه السلام این قانون را نوشته باشد.» (سفر تثیبه، ۳۱ و ۹)

از قرن اول پیش از میلاد به بعد، از این مطلب دفاع می شود که اسفار خمرسه توسط موسی علیه السلام نوشته شده است؛ فلاویوس ژوزف و فیلن اسکندرانی از این نظر پشتیبانی می کنند.

امروزه این مطلب به طور کامل متروک شده و همه با این امر موافق هستند؛ اما این موضوع، مانع از این نیست که عهد جدید ابوت را به موسی علیه السلام نسبت دهد. بدین شرح که بولس در رساله به رومیان (۵ و ۱۰) با ذکر عبارتی از سفر لاویان تصدیق می کند که «خود موسی علیه السلام عدالتی را که از قانون نتیجه می شود می نویسد...» و غیره. یوحنا در انجیلش (۴۷ - ۴۶ و ۵) از قول عیسی این عبارت را نقل می کند: «اگر شما موسی علیه السلام را دیده بودید به من ایمان می آوردید؛ زیرا او درباره من نوشته است: اگر به آنچه او نوشته ایمان ندارید، چگونه آنچه من می گویم را باور خواهید کرد؟» در اینجا منظور «کتابت» است و کلمه یونانی مربوط به متن اصلی (که به این زبان نوشته شده) «اپیستوت»^۱ می باشد. بنابراین موضوع فوق تأیید کاملاً کذبی است که انجیل نویس در دهان عیسی علیه السلام گذارده و شرح ذیل آن را ثابت می کند:

من عناصر این برهان را از ار. پ. دوو، مدیر مدرسه عهدینی اورشلیم، می‌گیرم. نامبرده، قبل از ترجمه سفر پیدایش و در ۱۹۶۲، مقدمه‌ای عمومی بر اسفار خمسه، نوشته است که حاوی دلایل ذیقیمتی علیه تصدیقات انجیلی درباره ابوت کتاب مورد بحث می‌باشد.

ار. پ. دوو تذکر می‌دهد که «روایت یهودی که عیسی علیه السلام و حواریون با آن موافق بودند» تا آخر قرون وسطی مورد قبول بود؛ فقط ابن عزرا در قرن دوازدهم منکر این مطلب شد. در قرن شانزدهم کارلستادت^۱ متذکر می‌گردد که موسی علیه السلام نمی‌توانسته است مرگ خودش را در سفر تثبیه (۵-۱۲ و ۳۴) شرح بدهد. سپس نویسنده منقدان دیگری را نام می‌برد که کتابت حداقل یک قسمت از اسفار خمسه را از موسی علیه السلام نمی‌دانند. و به‌خصوص از کتاب ریشارد سیمون (عضو اراتوار^۲) به نام تاریخ انتقادی عهد عتیق (۱۶۷۸) یاد می‌کند که اشکالات زمانی، مکررات، بی‌نظمی‌های حکایات و تفاوت‌های انشا را در اسفار خمسه می‌نمایاند. این کتاب رسوایی و نفرت به بار آورد. عده کمی استدلال ار. سیمون را پیروی کردند: در کتاب‌های تاریخ آغاز قرن هجدهم، استاد به عهد باستان، اغلب از «آنچه موسی علیه السلام نوشته بود» ناشی می‌شود.

می‌توان تصور کرد که مبارزه با افسانه‌ای که خود عیسی علیه السلام هم در عهد جدید پشتیبانی کرده باشد چقدر مشکل است. برهان قطعی را مدیون ژان آستروک، پزشک لویی پانزدهم، هستیم.

نامبرده در کتاب خود به نام حدسیات درباره یادداشت‌های اصلی که ظاهراً موسی برای تدوین کتاب پیدایش به کار برده است (منتشر شده در ۱۷۵۳)، توجه را به کثرت منابع جلب کرد. او نخستین کسی نیست که این مطلب را ابراز کرده باشد ولی در هر حال او جرأت کرد علنی سازد که دو متن که هر یک با نام خاصی از خدا «یهوه» و «الوهیم» مشخص شده‌اند، پهلوی یکدیگر در کتاب پیدایش وجود داشتند؛ لذا این کتاب مشتمل بر دو متن، پهلوی هم قرار گرفته بود. ایشهرن (۱۷۸۳-۱۷۸۰) همان کشف را در مورد چهار

1. Carlstadt

۲. Oratoire: انجمن دینی ای است که در ۱۵۶۴ توسط سن فیلیپ نری در رم تأسیس شد و در ۱۶۱۱ توسط کاردینال دوپرول به فرانسه منتقل گردید و واعظان، استادان و دانشمندانی بار آورده است. (مترجم)

کتاب دیگر کرد. سپس ایلژن (۱۷۹۸) ملتفت شد که یکی از دو متنی را که استروک تمیز داده بود یعنی متنی که در آن خدا «الوهیم» نامیده شد، می‌باید خود، به دو متن تفکیک می‌گردید و بدین ترتیب اسفار خمسه به معنی تام کلمه، به از هم پاشیدگی دچار می‌شد. در قرن نوزدهم باز کاوش دقیق‌تری از منابع به عمل آمد. در سال ۱۸۵۴ چهار منبع مورد قبول قرار گرفتند که به آن‌ها نام‌های سند یهوی، سند الهی، تثئیه، قانون ربانی دادند و توانستند تاریخی برای نگارش آن‌ها تعیین کنند:

۱. سند یهوی قرن نهم پیش از میلاد (در کشور یهودا نوشته شد)؛
 ۲. سند الهی کمی دیرتر (در اسرائیل نوشته شد)؛
 ۳. سفر تثئیه به نظر بعضی (ا. ژاکوب) در قرن هشتم پیش از میلاد و به نظر برخی (ار. پ. دوو) در زمان یوشیا^۱ (قرن هفتم پیش از میلاد) نوشته شده است؛
 ۴. قانون ربانی از آن زمان جلاء یا پس از آن است (قرن چهارم پیش از میلاد).
- بنابراین مرتب کردن متن اسفار خمسه حداقل در طول سه قرن انجام گرفته است. لیکن مسئله باز هم بغرنج‌تر است: آ. لدز در ۱۹۴۱ در سند یهوی سه منبع، در سند الهی چهار منبع، در سفر تثئیه شش منبع و در قانون ربانی نه منبع تشخیص داده است، بدون اینکه به قول ار. پ. دوو ملحقات مقسوم بین هشت کاتب را به حساب گیرد. سپس به این فکر می‌رسد که بسیاری از تشکیلات یا قوانین اسفار خمسه معادل‌هایی خارج عهدینی داشتند و در زمانی خیلی پیش‌تر از تواریخی که به اسناد نسبت می‌دهند، به وجود آمده و «تعدادی از حکایات اسفار خمسه، محیطی دیگر و قدیم‌تر از محیطی که اسناد از آنجا ناشی شده‌اند، لازم می‌داشته‌اند» و این امر توجه را به «تکوین روایات» جلب می‌نماید. بدین ترتیب، مطلب چنان بغرنج به نظر می‌رسد که دیگر کسی از آن سر در نمی‌آورد. کثرت منابع باعث تفرقه‌ها و تکرارهای متعدد می‌شود. ار. پ. دوو مثال‌هایی از این تداخل روایات مختلف می‌زند که به پیدایش اختلاف قابیل، طوفان نوح، و ربودن یوسف عليه السلام و ماجراهایش در مصر، عدم تطبیق اسامی مربوط به یک شخص و عرضه داشته‌ای متفاوت از پیش آمدهای مهم، مربوط می‌شوند.

۱. Josias: پادشاه یهودا. (مترجم)

از این قرار اسفار خمرسه، متشکل از روایاتی متفاوت است که توسط کاتبان، کمابیش ماهرانه جمع‌آوری شده‌اند. اینان گاهی مستخرجه‌های خود را پهلوی هم گذارده و گاهی به منظور هدف ترکیبی، حکایات را تبدیل کرده‌اند. با این وجود دوری از حقیقت‌ها و ناسازگاری‌هایی در آن باقی گذارده‌اند و این خود موجب برانگیختن معاصران جهت کاوش واقع‌بینانه منابع شده است.

از لحاظ نقد متن، اسفار خمرسه بی‌شک، روشن‌ترین نمونه دستکاری‌های انسان در روایات شفاهی و متون دریافتی از نسل‌های گذشته در ادوار مختلف قوم یهود است که در قرن دهم یا نهم پیش از میلاد با روایت یهوی که سرگذشت را از مبادی گزارش می‌کند، شروع می‌شود؛ با این وصف که طبق نوشته ار. پ. دوو، فقط اشاره‌ای به سرنوشت ویژه اسرائیل دارد تا آن را در تصمیم عالی خداوند درباره بشریت، دوباره جا دهد. شرح حال مزبور در قرن ششم پیش از میلاد با روایت ربانی (که ذکر تاریخ‌ها و نسب‌نامه‌ها^۱ در آن به دقت انجام شده است) پایان می‌یابد.

ار. پ. دوو می‌نویسد: حکایات نادری که در این روایت به‌طور خاص وجود دارد، نشانه دل‌مشغولی‌های قانون‌جویانه آن است. استراحت سبتی در پایان آفرینش، میثاق با نوح، میثاق با ابراهیم علیه السلام و ختنه و خرید غار ماکپلا که به سرخانواران، عنوان مالکیت در کنعان را می‌بخشید. یادآور شویم که روایت ربانی در موقع بازگشت از جلای به بابل و استقرار مجدد در فلسطین از ۵۳۸ پیش از میلاد به بعد واقع شده است و بنابراین اختلاط مسائل دینی و مسائل سیاسی خاص در آن وجود دارد.

تنها در مورد سفر پیدایش؛ انقسام کتاب به سه منبع اصلی کاملاً به ثبوت رسیده است: ار. پ. دوو در حواشی ترجمه‌اش برای هر یک از سه منبع مزبور، عبارات مربوط به متن فعلی سفر پیدایش را برمی‌شمارد. بر اساس این داده‌ها می‌توان سهم منابع مختلف را برای هر فصل تعیین نمود. مثلاً برای آنچه مربوط می‌شود به آفرینش، طوفان نوح و دوره طوفان نوح علیه السلام تا ابراهیم علیه السلام (که یازده فصل اولیه سفر پیدایش را اشغال می‌نمایند)، مشاهده

۱. در فصل پیش رو خواهید دید که نویسندگان نصّ ربانی با توجه به داده‌های نوین علم، چه اشتباهاتی را در مورد قدمت انسان روی زمین، جریان آفرینش و موقعیت زمانی آن مرتکب شده که به وضوح از دستکاری‌های متون، توسط افراد، ناشی گردیده‌اند.

می‌گردد که در حکایت عهدینی، جزیی از متن یهوی پاره‌ای از متن ربانی دنبال هم می‌آیند. متن الهی در این یازده فصل نخستین، وجود ندارد.

در اینجا تداخل آورده‌های یهوی و ربانی به روشنی پدیدار می‌شود. در مورد آفرینش تا نوح (پنج فصل اول) نظم ساده وجود دارد:

یک عبارت یهوی در پی یک عبارت ربانی، از ابتدا تا انتهای حکایت می‌آید. اما در باب طوفان نوح و به ویژه برای فصل‌های ۷ و ۸، تقطیع متن برحسب منابع، عبارات بسیار کوتاهی را که حتی به یک جمله تنها هم می‌رسد مجزا می‌سازد. برای کمی بیشتر از صدها سطر، متن فرانسوی، هفده مرتبه از متنی به متن دیگر می‌رود و در نتیجه خواننده حین قرائت روایت کنونی به موارد دور از حقیقت و متضاد، برمی‌خورد. (جدول زیر توزیع منابع را می‌نمایاند.)

شرح توزیع متن یهوی و متن ربانی در فصول ۱ تا ۱۱ سفر پیدایش

رقم اول، فصل را می‌نمایاند؛

رقم دوم، بین پراتز شماره عبارات را که گاهی به دو بخش با علامت (a) و (b) منقسم گردیده، نشان می‌دهد.

حروف: Y متن یهوی را و S متن ربانی را تعیین می‌نماید.

مثال: سطر اول جدول چنین معنی می‌دهد.

از فصل یکم، عبارت ۱ تا فصل ۲، عبارت ۴a، متن کنونی منشور در کتب عهدین و متن

ربانی

فصل	عبارت	تا	فصل	عبارت	متن
۱	(۱)	۲	۲	(a4)	S
۲	(b4)	۴	۴	(۲۶)	Y
۵	(۱)	۵	۵	(۳۲)	S
۶	(۱)	۶	۶	(۸)	Y
۶	(۹)	۶	۶	(۲۲)	S
۷	(۱)	۷	۷	(۵)	Y
۷	(۶)				S

فصل	عبارت	تا	فصل	عبارت	متن
۷	(۷)		۷	(۱۰)	Y
۷	(۱۱)				S
۷	(۱۲)				Y
۷	(۱۳)		۷	(۶a1)	S
۷	(۶b1)		۷	(۱۷)	Y
۷	(۱۸)		۷	(۲۱)	S
۷	(۲۲)		۷	(۲۳)	Y
۷	(۲۴)		۸	(۲a)	S
۸	(۲b)				Y
۸	(۳)		۸	(۵)	S
۸	(۶)		۸	(۱۲)	Y
۸	(۱۳a)				S
۸	(۱۳b)				Y
۸	(۱۴)		۸	(۱۹)	S
۸	(۲۰)		۸	(۲۲)	Y
۹	(۱)		۹	(۱۷)	S
۹	(۱۸)		۹	(۲۷)	Y
۹	(۲۸)		۱۰	(۷)	S
۱۰	(۸)		۱۰	(۱۹)	Y
۱۰	(۲۰)		۱۰	(۲۳)	S
۱۰	(۲۴)		۱۰	(۳۰)	Y
۱۰	(۳۱)		۱۰	(۳۲)	S
۱۱	(۱)		۱۱	(۹)	Y
۱۱	(۱۰)		۱۱	(۳۲)	S

چه تصویر روشن‌تری از آنچه در این جدول دیده می‌شود، می‌توان در مورد دستکاری‌های کتاب عهدین توسط افراد، ترسیم کرد؟!

کتاب تاریخی

از طریق کتاب مزبور می‌توان با سرگذشت قوم یهود از زمان ورود به ارض موعود (که ظاهراً در آخر قرن سیزدهم پیش از میلاد رخ داده است) تا جلای به بابل در قرن ششم پیش از میلاد، آشنا شد.

در اینجا روی مطلبی که می‌تواند «امر ملی» نامیده شود و به عنوان اتمام سخن خداوندی تلقی گردد، تکیه می‌شود. به علاوه در متن حکایت، به صحت تاریخی، ارزش کمی داده شده است. کتابی مانند کتاب یوشع پیش از هر چیز از روال «کلامی» تبعیت می‌کند. در این زمینه استاد ا. ژاکوب تضاد نمایان بین باستان‌شناسی و متون مربوط به تخریب‌های ادعایی اریحاو آی^۱ را نشان می‌دهد. کتاب داوران به دفاع قوم برگزیده علیه دشمنان و به کمک اعطایی خداوند گرایش دارد. چند مرتبه در کتاب دست برده شده و این امر را ار. پ. ا. لوفور در مقدمات عهدین کرامپن با واقع‌بینی بسیار تصریح کرده است: دیباچه‌های قاطعی شده و ضمائم، شاهد آن هستند که سرگذشت «پروت» نیز به حکایات داوران می‌پیوندد.

کتاب شموئیل و کتاب پادشاهان به ویژه مجموعه‌هایی که زندگی‌نامه‌های مربوط به شموئیل، شانول، داود و سلیمان می‌باشند، از جهت تاریخی مورد بحث‌اند. از این نظر ا. ژاکوب اشتباهات متعددی در آن‌ها می‌یابد؛ بدین شرح که پیش‌آمد واحدی، به دو یا سه طریق روایت شده است.

الیاس، الیسع و اشعیای پیامبر نیز در آن کتاب جای خود را دارند، با این وصف که وقایع تاریخی با افسانه مخلوط شده‌اند.

لیکن برای مفسران دیگر مانند ار. پ. ا. لوفور، ارزش تاریخی این کتاب، اساسی و مهم است.

کتاب‌های اول و دوم تاریخ ایام و کتب عزرا و نحمیا، احتمالاً یک مصنف داشته‌اند، به نام «وقایع‌نگار» که در پایان قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیسته است. او تمام سرگذشت آفرینش را تا آن زمان از سر گرفته، ولی سلسله نسب‌هایش تا داود پیش‌تر نمی‌رود. بدین منظور کتاب شموئیل و کتاب پادشاهان را به‌کار می‌برد. و بنا به نوشتهٔ ا. ژاکوب آن‌ها را بدون توجه به نارسایی‌ها رونویسی می‌کند؛ ولی وقایع مشخصی را که باستان‌شناسی تأیید می‌کند نیز، به آن می‌افزاید.

در این کتاب‌ها توجه بر این است که تاریخ را با ضرورت‌های کلامی تطبیق دهند و به قول ا. ژاکوب «مصنف مزبور گاهی تاریخ را از حکمت الهی اخذ می‌کند». از این قرار برای توجیه اینکه شاه «ماناسه» ی هتاک و ظالم، سلطنت دراز و سعادت‌مندی داشت، مصرانه خواهان تغییر دین او حین اقامتش در آشور است (تاریخ ایام، کتاب دوم، ۳۳/۱۱) و از این مطلب در هیچ «منبع عهدینی» یا «خارج عهدینی» ذکری نرفته است. کتب عزرا و نحمیا مورد انتقاد شدید قرار گرفته‌اند؛ زیرا علاوه بر اینکه پر از تیرگی‌ها هستند، مربوط به دوره‌ای هم می‌باشند که به علت فقدان مدارک «خارج عهدینی» خیلی بد شناسایی شده‌اند؛ یعنی دورهٔ مربوط به قرن چهارم پیش از میلاد.

کتب طوبیا، یهودیت و استر در عداد کتب تاریخی طبقه‌بندی گردیده‌اند و در این کتب به افسارگسیختگی‌های بزرگی در قبال تاریخ دست زده شده است؛ من جمله: تغییر اسامی خاص، اختراع شخصیت‌ها و پیش‌آمدها، که تمام این‌ها با بهترین قصد دینی صورت گرفته است (!) در حقیقت این‌ها اخباری با ارشاد اخلاقی هستند که با انحراف از حقیقت‌های تاریخی و نادرستی‌ها پر شده‌اند.

دو کتاب مقابین در باب وقایع قرن دوم پیش از میلاد، شرح نسبتاً صحیحی از تاریخ این دوره می‌دهند و از این لحاظ گواهی‌های پر ارزشی به وجود می‌آیند که با کتب نامبردهٔ بالا، به کلی متفاوت‌اند:

پس مجموع کتاب‌هایی که تاریخ گفته می‌شوند، بسیار بی‌سر و ته است و در آن کتب، تاریخ، همچنان که از طریق علمی تدوین شده، از طریق تخیلی نیز بیان گردیده است.

کتب پیامبران

تحت این اسم مواظط طبقه‌بندی شده چندین پیامبر در عهد عتیق را تفکیک می‌کنند؛ اینان غیر از نخستین پیامبران بزرگ مانند موسی، شموئیل، الیاس و الیسع می‌باشند که تعلیماتشان در کتب دیگر آمده است. کتب پیامبران، دوره قرن هشتم تا قرن دوم پیش از میلاد را در بر می‌گیرد. در قرن هشتم پیش از میلاد کتب عاموس، هوشع، اشعیا و میخا تدوین می‌شوند. اولی به جهت محکوم کردن بی‌عدالتی‌های اجتماعی مشهور است و دومی از نظر محکوم نمودن فساد دینی، که موجب شکنجه بدنی او می‌شود، شهرت می‌یابد (پس از اینکه مجبور می‌شود با یک روسپی که از طریق آیین بت‌پرستان تقدیس شده بود، ازدواج کند). ماجرای این پیامبر نشانی از خداوند قلمداد شده است که با وجود رنج بردن از انحطاط قومش، همواره نسبت به آن‌ها محبت مبذول می‌دارد. اشعیا، سیمایی از تاریخ سیاسی است؛ پادشاهان با او مشورت می‌کنند و او مسلط بر اوضاع و پیامبر عظمت است.

بر اخبار غیبی و آرای که داده است و توسط شاگردانش نشر شده، نوشته‌های شخصی‌اش را نیز باید اضافه کرد که عبارت‌اند از: اعتراض علیه بیدادها، خوف از قضاوت الهی، اعلام نجات در زمان جلاء و اعلام بازگشت یهودیان به فلسطین در دوره مؤخرتر. یقین است که در کتاب‌های اول و دوم اشعیا، اندیشه پیامبری با اندیشه سیاسی توأم می‌گردد و این کاملاً روشن است. موعظه میخا که معاصر اشعیا است از همان اندیشه‌های کلی ناشی می‌شود. در قرن هفتم پیش از میلاد صفنیا، یرمیا، ناحوم و حبقوق^۱، با مواظطشان به شهرت می‌رسند. پایان کار یرمیا به شهادت می‌انجامد و اخبار و آرایش توسط باروخ گردآوری می‌شوند. احتمالاً او مصنف مراثی است.

جلای به بابل در آغاز قرن چهارم پیش از میلاد موجب فعالیت پیامبری شدیدی شد و «حزقیال» سیمای بزرگ آن عهد که به عنوان تسکین‌دهنده برادرانش بذر امید را بین آن‌ها می‌افشاند.

۱. از پیامبران بنی‌اسرائیل هستند. (مترجم)

کتاب آبدیاس^۱ با بدبختی‌های اورشلیم مغلوب، مرتبط است. پس از تبعید که در ۵۳۸ پیش از میلاد پایان می‌یابد، فعالیت پیامبرانه، توسط حگای و زکریا به منظور تشویق جهت تجدید بنای معبد، از سر گرفته می‌شود. پس از اتمام بنای معبد، آنچه که به نام ملاخی^۲ نوشته شده، حاوی اخبار غیبی و آرای متنوع روحانی است.

چرا کتاب یونس ضمن کتب پیامبران درج شده است و حال آنکه عهد عتیق متن به خصوصی را منتسب به او نمی‌کند؟ کتاب یونس، سرگذشتی است که از آن، امر اساسی «تسلیم ضروری به اراده خداوندی» برمی‌آید.

کتاب دانیال «کتاب رمز و عرفان بسیار مبهمی است» که طبق نظر مفسران مسیحی از نظر تاریخی حیران‌کننده است و به سه زبان عبری، آرامی و یونانی نوشته شده و احتمالاً اثری از قرن دوم پیش از میلاد، هم‌زمان مقابین است. مصنف خواسته است هم‌میهنان خود را در زمان «نفرت از تخریب» با زمان «آزادی قریب‌الوقوع» متقاعد نماید تا ایمانشان مستحکم شود.

کتب شعر و حکمت

کتاب‌های مزبور مجموعه‌هایی را تشکیل می‌دهند که دارای وحدت ادبی بی‌چون و چرایی هستند.

در ردیف اول آن‌ها مزامیر را می‌توان نام برد که یادگار عمده شعر عبرانی هستند. مقدار زیادی از آن توسط داود عليه السلام سروده شده و بقیه آن را کاهنان و لایوان به اتمام رسانده‌اند. موضوع آن عبارت است از مدایح، تمناها و تفکرات، که در آداب و مراسم دینی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

محتمل است که تاریخ کتاب ایوب که در اعلی درجه حکمت و تقدس است، ۴۰۰ یا ۵۰۰ پیش از میلاد باشد و نیز مصنف مراثی در باب سقوط اورشلیم، در آغاز قرن ششم پیش از میلاد، یرمیا باشد.

۱. چهارمین پیامبر بنی اسرائیل. (مترجم)

۲. یکی از دوازده پیامبر بنی اسرائیل. (مترجم)

دیگر باید از غزل غزل‌های سلیمان علیه السلام (که اشعار مستعاره‌ی پیش از همه درباره‌ی محبت خداوندی است)، کتاب امثال (که کلکسیون‌ی از سخنان سلیمان علیه السلام و حکیمان دیگر دربار است) و جامعه‌ی سلیمان یا قوهلت (که در آن از خوشبختی دنیایی و حکمت گفت‌وگو می‌شود)، نام برد.

جمع این کتب که محتوای آن‌ها بسیار ناهم‌هنگ است، دست‌کم در یک دوره‌ی هفت قرنی نوشته شده و از منابع بسیار متنوع به دست آمده و بعداً درون یک کتاب ملقمه^۱ گردیده است.

باید دید این کتب چطور طی قرن‌ها، یک کل تجزیه‌ناپذیر به وجود آورد و با برخی نسخه بدل‌ها برحسب مجتمع‌ها، کتاب وحی یهودی - مسیحی یا به عبارت دیگر کائن^۲ (کلمه‌ای یونانی که معنی دست‌نخوردگی به آن وابسته است) را تشکیل داد؟

ملقمه مزبور از مبدأ مسیحیت نیست بلکه از خود یهودیت مایه گرفته است و نخستین مرحله آن، بلاشک قرن هفتم پیش از میلاد می‌باشد. با این توضیح که کتب بعدی به اولین کتاب‌های محفوظ اضافه شدند. با وجود این باید موضع کاملاً ممتازی را که در هر زمان به پنج کتاب اول تشکیل‌دهنده تورات یا اسفار خمسه اعطا شده است، در نظر داشت. چون پیش‌گویی‌های پیامبران (وعده مجازات در ازای خطاها) به وقوع پیوستند، افزایش متون آنان به کتاب‌های پیش‌پذیرفته، ایجاد زحمتی نکرد. در مورد وعده‌های امید نیز (که همان واعظان می‌دادند)، به همان نحو عمل شد. در قرن دوم پیش از میلاد کائن پیامبران تدوین گردید.

کتب دیگر مانند مزامیر به جهت نقش آداب و مراسم مذهبی‌ای که دارند با کتب دیگر مانند مراثی و مکتوبات حکمت سلیمان یا ایوب علیه السلام به کتاب‌های فوق‌الذکر ضمیمه شدند. مسیحیت که بدواً یهودی - مسیحیت بود (و همان‌طوری که ذیلاً خواهید دید که توسط مصنفان معاصر مانند کاردینال دانیلو چقدر خوب بررسی شده است)، پیش از اینکه تحت نفوذ پولوس^۳ تغییر شکل یابد، میراث عهد عتیق را که مصنفان انجیل‌ها به آن سخت پای‌بند

۱. ملقمه که فرانسه آن Amalgame است، اصلاً به آلیاژ جیوه و یک فلز و مجازاً به «مخلوط عجیب و آشفته» گفته می‌شود. (مترجم)

۲. Canon: مجموع کتب تورات و انجیل است. (مترجم)

۳. Paul: یکی از حواریون است. (مترجم)

بوده‌اند به‌طور خیلی عادی دریافت کرد. اما اگر انجیل‌ها را با حذف «مشکوک‌ها»^۱ تصفیه کرده‌اند، همان عمل را در مورد عهد عتیق جایز ندانستند و بدین نحو تمام یا قریب به تمام را قبول کرده‌اند.

دست‌کم در غرب هیچ‌کس (یا تقریباً هیچ‌کس) جرأت نکرد کوچک‌ترین مشاجره‌ای درباره این ملقمه ناموزون تا آخر قرون وسطی بنماید. از آخر قرون وسطی تا آغاز عصر جدید همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد منتقدانی پیدا شدند؛ لیکن کلیساها توانستند نفوذ خود را تحمیل کنند. نقادی متن واقعی، به‌یقین در این ایام به وجود آمده است ولی متخصصین کلیسایی، هنر شایانی برای بررسی نکات جزئی به خرج داده و پیشروی زیاد را در آنچه به درستی، تعبیر «اشکالات» می‌نامند، به صلاح ندانسته‌اند و هنوز هم، علاقه‌ای به بررسی این اشکالات در پرتو معلومات جدید، اظهار نمی‌نمایند و چنانچه بخواهند مقایسه‌هایی تاریخی بکنند (به‌خصوص موقعی که انطباقی بین آن‌ها و حکایات عهدینی پدیدار گردد)، باز خود را با مقایسه‌ای صادق و عمیق با مبانی علمی درگیر نمی‌کنند، زیرا می‌دانند که نتیجه آن، انکار اصل حقانیت و اصالت کتب بلامنازع مقدس یهودی - مسیحی می‌باشد.

۱. انجیل‌هایی که مورد قبول کلیسا نبوده و مطرود و متروک شده‌اند. (مترجم)



عهد عتیق و دانش نو

محققات

تعداد کمی از موضوع‌هایی که در عهد عتیق و نیز در عهد جدید مورد شرح و بسط قرار گرفته‌اند، این موقعیت را دارند که با داده‌های دانش جدید مورد مواجهه قرار گیرند. اما هر گاه بین متن عهدین و علم، ناسازگاری به وجود می‌آید، مربوط به مطالبی است که می‌توان آن‌ها را «کبیر» توصیف کرد.

در فصل پیش دیدیم که اشتباهاتی از جنبه‌های تاریخی در عهدین یافت می‌شوند و برخی از آن‌ها را که توسط چند مفسر یهودی و مسیحی کشف شده بود، برشمردیم. مفسران اخیر، طبعاً بسیار مایل‌اند که از اهمیت آن‌ها بکاهند و برایشان کاملاً عادی است که مصنف مقدس توانسته باشد امور تاریخی را به تبعیت از حکمت الهی عرضه کند و تاریخ را برای نیازهای مورد نظر بنویسد. بعداً در مورد انجیل متی همان بی‌بندوباری‌ها در قبال واقعیت، و همان تفاسیر به منظور قبولاندن خلاف حقیقت به جای حقیقت را خواهید دید. که یک فرد واقع‌بین و منطقی نمی‌تواند از این طرز عمل راضی باشد.

از نظر منطقی می‌توان در عهدین تعداد قابل ملاحظه‌ای تضادها و دوری از حقیقت‌ها را بیرون کشید. شاید وجود منابع مختلف که برای تدوین روایت به کار رفته‌اند، مبدأ حکایت

یک واقعه به دو صورت باشد؛ لیکن موارد بیشتر از این است، بدین قرار: دستکاری‌های مختلف و ملحقات خود متن‌ها، همانند حاشیه‌نویسی‌هایی که بعداً هنگام رونویسی تازه، داخل متن گردیده‌اند. تمام این‌ها را متخصصین نقادی متن می‌دانند و با کمال امانت از طرف برخی تصریح شده است. به‌طور مثال تنها برای اسفار خمسسه، ار. پ. دوو در مقدمه عمومی در آغاز ترجمه سفر پیدایش (صفحات ۱۳ و ۱۴) نابرابری‌های بسیار زیادی را ذکر کرده است که درج آن‌ها در اینجا مفید به نظر نمی‌رسد، ولی برخی از آن‌ها در این بررسی گفته خواهد شد. از مراتب فوق این ایده کلی به دست می‌آید که نباید متن را طابق النعل بالنعل تلقی کرد.

مثال زیر نمونه کامل آن است:

بنا بر سفر پیدایش بلافاصله پس از طوفان نوح، خداوند تصمیم می‌گیرد که عمر بشر را به یکصد و بیست سال محدود سازد و چنین آمده است: «زندگی‌اش فقط صد و بیست سال خواهد بود.» اما کمی پایین‌تر (سفر پیدایش، ۳۲ - ۱۰ و ۱۱) ملاحظه می‌کنید که اخلاف ده‌گانه نوح علیه السلام از ۱۴۸ تا ۶۰۰ سال عمر کرده‌اند. (به جدول این فصل که اعقاب نوح علیه السلام تا ابراهیم علیه السلام در آن درج شده است، مراجعه شود.) تضاد بین دو عبارت فوق بارز و توضیح آن ساده است؛ بدین قرار: عبارت نخستین (سفر پیدایش، ۳ و ۶) یک متن یهوی است و همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد تاریخ آن بلاشک قرن دهم پیش از میلاد می‌باشد و حال آنکه عبارت دوم سفر پیدایش (۳۲ و ۱۰ و ۱۱) متن خیلی مؤخرتر (قرن ششم پیش از میلاد) و روایت ربانی است که مبدأ این نسب‌نامه‌هاست که آن‌قدر در شمارش ایام عمر دقیق، ولی در یک نگرش کلی آن‌قدر دور از حقیقت می‌باشد.

آشکارترین ناهماهنگی‌ها با دانش نو، در سفر «تکوین» یا «پیدایش» وجود دارد و مربوط به سه نکته اساسی زیر می‌باشند:

۱. آفرینش جهان و مراحل آن؛
۲. تاریخ آفرینش جهان و تاریخ پیدایش انسان روی زمین؛
۳. داستان طوفان نوح علیه السلام.

آفرینش جهان - داستان اول

همان طور که ار. پ. دوو تذکر می دهد سفر پیدایش با دو حکایت پهلوی هم قرار گرفته آفرینش آغاز می گردد. از نظر قابلیت توافق با داده های علمی، باید آن ها را جداگانه بررسی کرد. نخستین داستان آفرینش، نخستین داستان فصل اول و نخستین آیات فصل دوم را اشغال می نماید و از نظر علمی، یادگاری از نادرستی هاست و باید نقد آن را بند بند مورد توجه قرار داد. متنی که اینجا درج می شود ترجمه ای طبق متن مدرسه عهدینی اورشلیم است.

— فصل اول، آیات ۱ و ۲:

«در ابتدا، خداوند، آسمان ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا، سطح آب ها را فرو گرفت.»

به خوبی می توان پذیرفت در مرحله ای که زمین هنوز خلق نشده بود، جهانی که بنا بود بعداً برای ما معلوم گردد، در ظلمات فرو رفته بود؛ لیکن تصریح وجود آب ها در این دوره، استعاره صاف و ساده و شاید تعبیری افسانه ای باشد. در بخش سوم این کتاب خواهید دید که همه چیز ما را مجاز می سازد فکر کنیم در مرحله ابتدایی تشکیل جهان، یک جرم گازی وجود می داشته، پس باز قرار دادن آب در آن یک اشتباه است.

— آیات ۳ تا ۵:

خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد. و خدا روشنایی را دید که نیکو است و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. و خدا روشنایی را روز و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، «روز اول».

نوری که جهان را می پیماید برآیند واکنش های گوناگونی است که در ثوابت صورت می گیرد و در بخش سوم این کتاب درباره آن ها صحبت خواهد شد. لیکن طبق عهدین در این مرحله خلقت، هنوز ثوابت به وجود نیامده اند، زیرا از تیران آسمان به عنوان آفریده روز چهارم، جز در آیه ۱۴ سخن نرفته است. «برای جدا کردن روز از شب»، «برای روشن کردن زمین» که این کلامی بسیار صحیح است اما غیر منطقی است که نتیجه حاصله (= روشنایی) در روز نخست ذکر شود؛ در حالی که ایجاد وسیله تولید این روشنایی (روشنگران) به سه روز بعد

محول گردد. به‌علاوه قرار دادن یک شامگاه و بامداد فقط پس از وجود زمین و گردش آن تحت پرتو ستاره مخصوص آن (= خورشید) قابل درک می‌باشد.
— آیات ۶ تا ۸:

خدا گفت: «فلکی باشد در میان آب‌ها، و آب‌ها را از آب‌ها جدا کند» و چنین شد و خدا فلک را بساخت و آب‌های زیر فلک را از آب‌های زیر فلک جدا کرد و خدا فلک را «آسمان» نامید. شام بود و صبح بود، «روز دوم».

در اینجا افسانه آب‌ها با جدا شدن آن‌ها به دو طبقه وسیله آسمانی پیگیری می‌شود تا اینکه در داستان طوفان نوح آن آسمان آب‌های بالا را رها می‌کند که به زمین سرازیر شود. این تصویر «تقطیع آب‌ها به دو توده» از لحاظ علمی ناپذیرفتنی است.
— آیات ۹ تا ۱۳:

خدا گفت: «آب‌های زیر آسمان در یک‌جا جمع شود و خشکی ظاهر گردد» و چنین شد و خدا خشکی را «زمین» نامید و اجتماع آب‌ها را «دریا» نامید و خدا دید که نیکوست.

خدا گفت: «زمین نباتات برویاند و علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه بیاورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین» و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود، «روز سوم».

این امر که در زمانی از سرگذشت زمین، آن‌گاه که از آب پوشیده بود، خشکی‌ها سر از آب به در کرده باشند، از لحاظ علمی قابل قبول است. اما اینکه طبقه نباتات خیلی متشکل، با تولیدمثل به وسیله بذر پدید آیند، پیش از اینکه خورشیدی وجود داشته باشد و (سفر پیدایش می‌گوید خورشید در چهارمین روز خلق شد) و تناوب روز و شبی برقرار گردد، کاملاً دفاع‌ناپذیر است.
— آیات ۱۴ تا ۱۹:

خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند تا علاماتی برای اعیاد و روزها و سال‌ها باشند و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند» و چنین شد.

خدا دو نیر بزرگ ساخت: نیر اعظم را برای سلطنت روز، و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را و خدا آن‌ها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند و تا سلطنت نمایند بر روز و شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود، «روز چهارم».

شرح مصنف عهدین در اینجا قابل قبول است. تنها انتقادی که می‌توان از عبارت مزبور کرد جایی است که در مجموع حکایت اشغال کرده است. می‌دانیم که زمین و ماه از ستاره اصلی یعنی خورشید جدا شده‌اند. خلقت خورشید و ماه را پس از آفرینش زمین قرار دادن، با مثبت‌ترین دانش‌ها درباره تشکیل عناصر منظومه شمسی، کاملاً مخالف است. — آیات ۲۰ تا ۳۰:

خدا گفت: «آب‌ها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند» و چنین شد. خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانوران خزنده را که آب‌ها از آن‌ها و موافق اجناس آن‌ها پر شد و همه پرندگان بالدار را به اجناس آن‌ها، و خدا دید که نیکوست. خدا آن‌ها را برکت داده گفت بارور و کثیر شوید و آب‌های دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر بشوند و شام بود و صبح بود، «روز پنجم».

عبارت فوق دارای تأییدات غیر قابل قبولی است:

برحسب سفر پیدایش ظهور طبقه حیوان در آغاز از جانوران دریایی و پرندگان، مایه می‌گیرد. طبق حکایت عهدین همچنان که در آیات ذیل خواهیم دید، فقط در فردای آن روز، خود زمین دارای جانوران می‌شود.

به‌طور یقین مبدأ زندگی، دریایی است و این مطلب در سومین بخش کتاب، مورد نظر قرار خواهد گرفت. از آنجا زمین (اگر این تعبیر درست باشد)، مستعمره طبقه حیوان شد و تصور می‌شود که پرندگان از حیواناتی که روی زمین زندگی می‌کردند و رسته خاصی از خزندگان موسوم به پسودوسوشین^۱ که در عهد دوم می‌زیستند منشأ می‌گیرند.

زیرا صفات زیست‌شناختی مشترک بین دو طبقه مزبور چنین استنتاجی را مجاز می‌سازد. لیکن در سفر پیدایش از جانوران زمینی، در روز ششم پس از ظهور پرندگان یاد شده است. لذا این ترتیب ظهور جانوران زمینی و پرندگان پذیرفتنی نیست.

— آیات ۲۴ تا ۳۱:

خدا گفت: «زمین جانوران را موافق اجناس آن‌ها بیرون آورد؛ بهایم و حشرات و حیوانات زمین، به اجناس آن‌ها و چنین شد. پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آن‌ها بساخت و بهایم را به اجناس آن‌ها، و همه حشرات زمین را به اجناس آن‌ها و خدا دید که نیکوست».

خدا گفت: «آدم را به صورتمان و موافق شبیه‌مان بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی حیوانات و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید (به نقل عین متن) پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، به صورت خدا آفرید ایشان را، نر و ماده آفرید».

خدا ایشان را برکت داد و خدا به ایشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند حکومت کنید.» خدا گفت: «همانا علف‌های تخم‌داری که بر روی تمام زمین است و همه درخت‌هایی که در آن‌ها میوه درخت تخم‌دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آن‌ها حیات است هر علف سبز را برای خوراک دادم» و چنین شد. و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود، «روز ششم».

این شرح انجام آفرینش بود که در آن مصنف، تمام آفریدگان زنده را که قبلاً ذکر نشده‌اند، برمی‌شمارد و خوراک‌های گوناگونی که در اختیار انسان‌ها و جانوران گذارده شده است، تذکر می‌دهد.

خطا در این است که (همچنان که در بالا دیده شد) ظهور جانوران زمینی پس از پیدایش پرندگان قرار داده شده، اما ظهور انسان روی زمین به طور صحیح پس از به وجود آمدن رسته‌های دیگر موجودات زنده قرار گرفته است.

حکایت آفرینش با سه آیه اول فصل ۲ پایان می‌یابد:

«آسمان‌ها و زمین و همه لشکر آن‌ها تمام شد. در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد و در روز هفتم پس از همه کار خود که ساخته بود، بی‌کار ماند. پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود زیرا پس از اتمام کار آفرینشش، بی‌کار مانده بود».

این بود پیدایش آسمان‌ها و زمین هنگامی که آفریده شدند.

این حکایت روز هفتم، توضیحاتی لازم دارد:

ابتدا درباره معنی کلمات: متن، ترجمه مدرسه عهدینی اورشلیم است. «لشکر» به احتمال کلی کثرت موجودات آفریده است.

در باب اصطلاح «او بی‌کار ماند» و این طریقه مدیر مدرسه عهدینی اورشلیم است که کلمه عبری «شَبَّت» را چنین معنا می‌کند و حال آنکه معنی صحیح آن «او استراحت کرد» است و از آنجا روز استراحت یهودی — که به فرانسه «سَبْت»^۱ می‌گویند — ناشی می‌شود. بدیهی است استراحتی که خدا پس از انجام کار شش‌روزه‌اش کرده باشد یک افسانه است، اما توضیحی برای آن وجود دارد؛ زیرا نباید فراموش کرد که حکایت آفرینش در بررسی فوق، روایت ربانی نوشته کاهنان یا کاتبان (وارثان معنوی حزقیال نبی هنگام جلای به بابل) در قرن ششم پیش از میلاد است و می‌دانیم که این کاهنان، روایت یهوی و الهی سفر پیدایش را بازگرفته و برحسب دل‌مشغولی‌های خود آن‌ها را بازپرداخته‌اند. به طوری که ار. پ. دوو نوشته، خصلت اساسی آن‌ها، طرفداری از قانون بوده است و شمه‌ای از آن قبلاً بیان شد.

در حالی که متن یهوی پیدایش که چندین قرن پیش از متن ربانی است، هیچ ذکری از استراحت خدا پس از خستگی کار یک‌هفته‌اش نمی‌کند؛ اما مصنف ربانی آن را در حکایت خود وارد می‌سازد. و حکایتش را به روزها، دقیقاً روزهای هفته، تقسیم می‌نماید و آن را به طرف استراحت سبتی می‌کشاند تا آن را در نظر مؤمنان با این یادآوری که اول خدا آن را محترم شمرده است، توجیه کند. بنابراین الزام عملی، حکایت پیدایش با یک منطق دینی

ظاهری پیش می‌رود، اما به نحوی که داده‌های علم، توهمی پنداشتن آن را برای ما مجاز می‌سازد.

این گردآوری مراحل پیاپی آفرینش در چارچوب یک هفته، به منظور الزام رعایت مقررات دینی از نظر علمی، غیر قابل دفاع است. امروزه به تحقیق پیوسته است که تشکیل جهان و زمین (در بخش سوم کتاب موضوع داده‌های قرآنی مربوط به آفرینش مورد بحث قرار خواهد گرفت)، طی مراحل در دوره‌های زمانی بسیار دراز انجام گرفته و داده‌های نوین، حتی تعیین مدت تخمینی آن‌ها را نیز، مجاز نمی‌دانند.

حتی اگر حکایت در ششمین شب تمام می‌شد و روز هفتم «سَبْت» که در آن خدا استراحت می‌کند ذکر نمی‌شد، و نیز اگر همانند حکایت قرآنی مجاز بودیم این نظر را که «مقصود دوره‌های نامعینی است» مورد توجه قرار دهیم، باز حکایت ربانی همچنان غیر قابل قبول می‌ماند زیرا تعاقب وقایع با مبانی علمی ابتدایی تضاد صریح دارد. بدین ترتیب حکایت ربانی آفرینش مانند ساخته تخیلی هوشمندانه‌ای ظاهر می‌شود که هدفی کاملاً مغایر با شناساندن حقیقت داشته است.

داستان دوم

حکایت دوم آفرینش، که در سفر پیدایش آمده و در پی داستان پیشین بدون هیچ تحول و هیچ تفسیری ذکر شده، در معرض همان انتقادات قرار نمی‌گیرد.

یادآوری کنیم که این داستان خیلی کهن‌تر و قریب سه قرن پیش‌تر است و درباره پیدایش انسان و بهشت زمینی بسط بیشتری دارد تا درباره خلقت زمین و آسمان که خیلی به اختصار برگزار می‌کند: «در روزی که یهوه خدا، زمین و آسمان‌ها را ساخت، هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود؛ زیرا خداوند باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب می‌کرد. پس خداوند آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.» (باب دوم، ۷-۴b)

چنین است روایت موسوم به یهوی که در متون عهدین، که اکنون در دست داریم مندرج می‌باشد. آیا این روایت که روایت ربانی بعداً به آن اضافه شده از آغاز آن قدر کوتاه بوده است؟ هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که در طول زمان متن یهوی کسر نشده است؛ هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید چند سطری که داریم نمایانگر آنچه است که کهن‌ترین متن عهدین درباره آفرینش می‌توانسته شامل باشد.

این روایت یهوی، تشکیل زمین به معنی خاص آن و تشکیل آسمان را ذکر نمی‌کند و این را می‌فهماند که موقعی که خدا آدم را آفرید، با اینکه آب‌هایی که از زمین می‌آمدند سطح زمین را پوشانده بودند، نباتات زمینی وجود نداشتند (هنوز باران نباریده بود). بقیه متن آن را تأیید می‌نماید:

«خدا هم‌زمان با آفرینش آدم، باغی غرس نمود.» بنابراین طبقه نباتات هم‌زمان با آدم روی زمین پدید آمده‌اند که این مطلب از لحاظ علمی نادرست است. بشر موقعی روی زمین به وجود آمد که مدت مدیدی قبل از آن زمین حامل نباتات بود؛ هر چند نمی‌توان گفت چند صد میلیون سال بین دو پدیده، فاصله زمانی بوده است.

این تنها انتقادی است که می‌توان از متن یهوی کرد. این متن پیدایش آدم را نسبت به تشکیل جهان و زمین در زمان قرار نمی‌دهد در صورتی که متن ربانی آن‌ها را در ظرف یک هفته قلمداد می‌کند. بنابراین متن یهوی از انتقاد سختی که بر متن ربانی وارد است مبرا است.

تاریخ خلقت عالم و تاریخ پیدایش انسان روی زمین

تقویم یهودی که موافق با داده‌های عهد عتیق ایجاد شده، تاریخ‌های مزبور را با دقت تعیین نموده است: دومین بخش سال مسیحی ۱۹۷۵، مطابق با آغاز پنج‌هزار و هفتصد و سی و ششمین سال پیدایش جهان است. انسان که خلقتش چند روز بعد است همان قدمت را در تقویم یهودی دارد.

اما به یقین باید در آن تصحیحی نمود زیرا زمان که ابتدا با سال‌های قمری محاسبه می‌شد، در تقویم غربی بر مبنای سال‌های شمسی محاسبه گردیده است. اما تصحیح (سه درصد) که برای صحت مطلق می‌باید انجام می‌شد خیلی کم‌اهمیت است و برای پیچیده

نکردن حساب‌ها بهتر است از آن خودداری شود. آنچه اینجا مورد توجه است، مقدار تخمینی می‌باشد و چنانچه رقم سال‌های یک هزاره با حاشیه خطایی سی ساله حساب شود، اهمیت چندانی ندارد. برای اینکه به حقیقت نزدیک‌تر باشیم می‌گوییم که در زمان‌بندی یهودی، خلقت عالم را قریب سی و هفت قرن پیش از میلاد مسیح ﷺ قرار می‌دهند.

دانش نو به ما چه می‌آموزد؟ پاسخ به آنچه مربوط به ساخت جهان می‌شود، مشکل است. آنچه می‌توان رقم زد زمان ایجاد منظومه شمسی است که قابل قرار گرفتن در زمان با تقریب رضایت‌بخشی می‌باشد و تخمین می‌زنند که چهار میلیارد و پانصد میلیون سال پیش بوده است. بدین ترتیب به فاصله زمانی بین واقعیتهای که امروزه کاملاً به ثبوت رسیده است (که درباره آن در بخش سوم این کتاب به تفصیل صحبت خواهد شد)، و داده‌های منتج از عهد قدیم، می‌توان پی برد و این مطالب از بررسی دقیق متن کتاب مقدس نتیجه می‌شود. سفر پیدایش اطلاعات بسیار دقیقی درباره مدت زمان بین آدم و ابراهیم می‌دهد. برای دوره‌ای که از ابراهیم به مبدأ مسیحی می‌رود، اطلاعاتی که داده شده، کافی نیست و باید آن‌ها را به وسیله منابع دیگر تکمیل کرد.

۱. از آدم تا ابراهیم ﷺ

سفر پیدایش در نسب‌نامه‌هایش (باب‌های ۴ و ۵ و ۱۱، ۲۱ و ۲۵) داده‌های بسیار دقیقی درباره نیاکان ابراهیم، به خط مستقیم از آدم به بعد به دست می‌دهد؛ با دادن مدت زندگی، سن پدر، و هنگام تولد پسر که به آسانی می‌توان تاریخ‌های تولد و وفات هر نیایی را نسبت به خلقت آدم تعیین کرد، همچنان که در جدول زیر نشان داده شده است.

نسب‌نامه ابراهیم

تاریخ تولد پس از خلقت آدم	مدت زندگی	تاریخ وفات پس از خلقت آدم
۱. آدم	۹۳۰	۹۳۰
شیث	۹۱۲	۱۰۴۲
انوش	۹۰۵	۱۱۴۰
قینان	۹۱۰	۱۲۳۵
مهلنیل	۸۹۵	۱۲۹۰
یارد	۹۶۲	۱۴۲۲

تاریخ تولد پس از خلقت آدم	مدت زندگی	تاریخ وفات پس از خلقت آدم	
۶۲۲	۳۶۵	۹۸۷	خنوخ
۶۸۷	۹۶۹	۱۶۵۶	متوشالح
۸۷۴	۷۷۷	۱۶۵۱	لامک
۱۰۵۶	۹۵۰	۲۰۰۶	۱۰. نوح
۱۵۵۶	۶۰۰	۲۱۵۶	سام
۱۶۵۸	۴۳۸	۲۰۹۶	ارفکشاد
۱۶۹۳	۴۳۳	۲۱۲۲	شالح
۱۷۲۳	۴۶۴	۲۱۸۷	عابر
۱۷۵۷	۲۳۹	۱۹۹۶	فالج
۱۷۸۷	۲۳۹	۲۰۲۶	رعو
۱۸۱۹	۲۳۰	۲۰۴۹	سروج
۱۸۴۹	۱۴۸	۱۹۹۷	ناحور
۱۸۷۸	۲۰۵	۲۰۸۳	تارج
۱۹۴۸	۱۷۵	۲۱۲۳	۲۰. ابراهیم

جدول فوق طبق داده‌هایی که همه از متن ربانی سفر پیدایش برآمده‌اند درست شده است: این تنها متن عهدینی است که تا این حد دقت به خرج داده و از آن نتیجه می‌شود که بر حسب عهدین، ابراهیم علیه السلام ۱۹۴۸ سال پس از آدم علیه السلام متولد شده است.

۲. از ابراهیم علیه السلام تا مبدأ مسیحی

کتاب مقدس هیچ اطلاع رقم‌داری به دست نمی‌دهد که بر اساس آن تاریخ‌گذاری‌هایی آنچنان دقیق (که سفر پیدایش درباره نیاکان ابراهیم علیه السلام می‌دهد) میسر شود. برای تعیین مدت زمانی که ابراهیم علیه السلام را از عیسی علیه السلام جدا می‌کند، به منابع دیگر باید رجوع کرد. اکنون زمان ابراهیم علیه السلام را با حاشیه خطایی کم، قریب هجده قرن پیش از میلاد قرار می‌دهند. این اطلاع توأم با اشارات سفر پیدایش درباره فاصله زمانی بین ابراهیم علیه السلام و آدم علیه السلام، منجر می‌شود به اینکه آدم علیه السلام را قریب سی و هشت قرن پیش از عیسی علیه السلام قرار دهند. این تقویم به‌طور انکارناپذیری کاذب است؛ نادرستی آن از اشتباهی است که کتاب مقدس درباره دوره آدم تا ابراهیم مرتکب شده

است و روایت یهوی، همواره با اتکای به آن، تقویم خود را درست می‌کند. امروزه، در مقابل مدافعان سنتی حقیقت عهدین، ناسازگاری داده‌های نوین را با این تقویم‌ها به رخ می‌کشند که ساخته هوا و هوس روحانیون یهودی قرن ششم پیش از میلاد است.

این تقویم‌ها در طول قرن‌های زیادی مبنای زمان‌بندی ماجراهای عهد قدیم نسبت به زمان عیسی علیه السلام بوده است.

کتاب‌های مقدس که پیش از عصر جدید نشر می‌شدند، معمولاً در پیشگفتار تبیینی خود، ترتیب و تاریخ وقایعی که از زمان پیدایش جهان تا موقع نشر کتب مزبور رخ داده بود را به خوانندگان می‌نمایانند. ارقام برحسب زمان‌ها کمی تغییر می‌کرد. به‌طور مثال متن لاتینی عهدین (۱۶۲۱) چنین اشاراتی داشته است؛ لیکن زمان ابراهیم علیه السلام را کمی پیش‌تر قرار داده و آفرینش را قریب چهل قرن پیش از میلاد مسیح نهاده است.

کتاب مقدس چند زبانی والتن^۱ منتشر شده در قرن هفدهم علاوه بر متون عهدینی به چند زبان، جدول‌هایی شبیه به جدول تنظیمی ما برای آبای ابراهیم علیه السلام نیز به خواننده عرضه می‌کرد. تمام این تقویم‌ها با ارقامی که پیش‌تر اینجا ذکر شد تطبیق می‌نمایند. موقعی که عصر جدید رسید دیگر برای ناشر ممکن نشد که چنین زمان‌بندی‌های تخیلی را حفظ کند و با کشفیات علمی هم (که آفرینش را به زمان خیلی پیش‌تر می‌برد) در تضاد نباشد. آن‌ها به این اکتفا کردند که جدول‌ها و پیشگفتار را حذف کنند ولی از اینکه خواننده را از کهنگی و بی‌اثری متون عهدینی (که سابق بر مبنای آن‌ها تاریخ‌گذاری می‌کردند و دیگر نمی‌توانستند به عنوان مبین حقیقت بدانند) آگاه کنند، خودداری کردند. ترجیح دادند که پرده شرم و حیا بر آن‌ها بیفکنند و فرمول‌های جدلی عالمانه بیابند و خواننده را وادار به قبول نص بدون کم و کسر (همان‌طور که قبلاً بوده است)، بکنند. بدین ترتیب نسب‌نامه‌های متن ربانی عهدین همواره مورد توجه است و حال آنکه دیگر نمی‌توان از روی عقل در قرن بیستم زمان را بر مبنای چنین خیالبافی سنجید.

در خصوص پیدایش انسان روی زمین، داده‌های علمی جدید، تعیین آن را ورای حدی معین، مجاز نمی‌سازند. می‌توان مطمئن بود که انسان به خاطر قدرت عقل و عملش (که او

1. Walton

را از موجودات زنده‌ای که از لحاظ تشریحی نزدیک به او هستند، متفاوت می‌سازد)، مؤخر از تاریخ قابل تخمینی، روی زمین وجود داشته است؛ اما هیچ‌کس نمی‌تواند به‌طور دقیق موقع ظهورش را تعیین کند. با این حال امروز می‌توان تأیید کرد که آثار بشر، متفکر و عاملی را یافته‌اند که قدمت آن با واحدهای ده هزار ساله محاسبه می‌شود.

این تاریخ‌گذاری تخمینی مربوط به تیپ انسان مکشوف در ماقبل تاریخ است که به عنوان مؤخرترین نمونه نوع «نو - آدمیان» (انسان کرومانیون)^۱ تلقی می‌گردد. البته کشفیات دیگری از بقایای به ظاهر انسانی، مربوط به تیپ‌های «کمتر تحول یافته» (کهن - آدمیان) در چندین نقطه زمین به عمل آمده است که میزان قدمت آن‌ها شاید صد هزار سال باشد. اما آیا آن‌ها انسان‌های واقعی هستند؟

به هر تقدیر، داده‌های علمی تا آن اندازه راجع به «نو آدمیان» دقیق هستند که آن‌ها را خیلی ماورای از آنچه که سفر پیدایش می‌گوید قرار می‌دهند. بنابراین ناسازگاری آشکاری بین آنچه که راجع به پیدایش انسان روی زمین از سفر پیدایش برمی‌آید و معارف علمی کاملاً مثبت زمانمان وجود دارد.

طوفان نوح

باب‌های ۶ و ۷ و ۸ سفر پیدایش اختصاص به حکایت طوفان نوح علیه السلام دارد. صحیح‌تر این است که دو حکایت وجود دارد که پهلوی هم قرار نگرفته است بلکه در واقع به عبارت درهمی تجزیه می‌شوند که مربوط به سلسله حوادث مختلف ولی در ظاهر پیوسته‌اند. در این سه باب، فی‌الواقع تضادهای بارزی وجود دارند که اینجا نیز به علت وجود دو منبع کاملاً متمایز توجیه می‌شوند:

منبع یهوی و منبع ربانی

در بالا دیدید که دو منبع مزبور ملقمه درهم و برهمی می‌سازند؛ هر متن اصلی به بندها یا فرازهایی بخش شده و عناصر یک منبع به تناوب با عناصر منبع دیگر آمده است به طوری که

در طول صد سطر متن فرانسوی، هفده مرتبه از حکایت یک منبع به حکایت منبع دیگر می‌رود.

حکایت در مجموع به شرح زیر است:

با انحراف و فساد عمومی بشر، خداوند تصمیم می‌گیرد که انسان‌ها را با همهٔ آفریده‌های جاندار دیگر هلاک سازد.

او نوح علیه السلام را آگاه می‌سازد و به او فرمان ساختن کشتی را می‌دهد که در آن، زنش، سه پسرش و سه زنشان و دیگر موجودات زنده را وارد کرد. در مورد اخیر دو متن متفاوت‌اند. عبارتی از حکایت (منبع ربانی) تصریح می‌کند که نوح علیه السلام یک جفت از هر نوع می‌گیرد. سپس در عبارت بعدی (در منبع یهوی) ذکر شده که خدا فرمان می‌دهد در مورد حیوانات پاک، از هر نوع نر و ماده، هفت تا و در مورد حیوانات ناپاک فقط یک جفت گرفته شود. اما کمی دورتر تصریح شده که سرانجام نوح علیه السلام تنها یک جفت از هر حیوان وارد کشتی کرد. متخصصین از قبیل ار. پ. دوو تأیید می‌کنند که عبارت فوق از حکایت یهوی است که دستکاری شده است.

یک بند (منبع یهوی) نشان می‌دهد که عامل طوفان نوح، آب باران بوده اما در بند دیگر (منبع ربانی) دو علت برای طوفان ذکر شده است: آب باران و چشمه‌های زمینی. تمام زمین تا بالای کوه‌ها زیر آب رفت و کلیه موجودات زنده هلاک شدند. پس از یکسال، نوح علیه السلام از کشتی که پس از فرو کشیدن آب‌ها روی کوه آرات قرار گرفته بود، خارج شد.

باز اضافه کنیم که بر حسب منابع، مدت طوفان متفاوت است: چهل روز بر طبق حکایت یهوی و یکصد و پنجاه روز طبق حکایت ربانی.

روایت یهوی تعیین نمی‌کند که واقعه در چه تاریخی از زندگی نوح علیه السلام رخ داده است اما روایت ربانی آن را در موقعی که نوح علیه السلام ششصد ساله بوده است، قرار می‌دهد. روایت اخیر از طریق نسب‌نامه‌هایش، اطلاعاتی دربارهٔ تعیین زمان آن نسبت به آدم علیه السلام و نسبت به ابراهیم علیه السلام می‌دهد. طبق محاسباتی که بر اساس اشارات سفر پیدایش شده است، نوح علیه السلام ۱۰۵۶ سال پس از آدم علیه السلام (به جدول آبای ابراهیم علیه السلام رجوع شود) متولد شده است؛ لذا

طوفان نوح علیه السلام، ۱۶۵۶ سال پس از خلقت آدم علیه السلام رخ داده است. و اما نسبت به ابراهیم علیه السلام، سفر پیدایش، طوفان نوح علیه السلام را ۲۹۲ سال پیش از تولد آن بزرگ خانواده^۱ می‌داند.

بنا بر مراتب فوق طبق سفر پیدایش، طوفان نوح همه نوع بشر را در بر گرفت و تمام موجودات زنده روی زمین به هلاکت رسیدند و بشریت به وسیله سه پسر نوح علیه السلام و زن‌هایشان از نو شکوفید؛ به طوری که سه قرن بعد که ابراهیم علیه السلام متولد گردید، جوامع بشری دوباره تشکیل شده بود. چطور ممکن است این شکل مجدد در چنین وقت کمی حاصل شده باشد؟ این ملاحظه ساده هر گونه واقع‌نمایی را از حکایت زایل می‌کند.

وانگهی، داده‌های تاریخی، ناسازگاری آن را با معارف جدید ثابت می‌کنند؛ زیرا زمان ابراهیم علیه السلام را در سال‌های ۱۸۵۰-۱۸۰۰ قرار می‌دهند و اگر طوفان نوح علیه السلام را (همان‌طور که سفر پیدایش به وسیله نسب‌نامه‌های القا می‌کند) قریب سه قرن پیش از ابراهیم علیه السلام بدانیم، می‌باید حدود قرن بیست و یکم یا بیست و دوم پیش از میلاد رخ داده باشد. این موقعی است که موافق با معلومات تاریخی در چندین نقطه زمین قبلاً تمدن‌هایی که آثار آن‌ها در دست می‌باشد، شکوفا شده بودند.

مثلاً برای مصر، زمان مزبور، دوره پیش از امپراتوری میانه (۲۱۰۰ پیش از میلاد)، به طور تخمینی تاریخ اولین دوره واسط پیش از دوازدهمین سلسله بوده و در بابل هنگام سیزدهمین سلسله «اور» می‌باشد. ولی به خوبی می‌دانیم که گسیختگی در این تمدن‌ها وجود نداشت؛ پس هلاک تمام بشریت آن‌طور که عهدین گفته‌اند رخ نداده است.

در نتیجه نمی‌توان سه حکایت کتاب مقدس را به منزله اینکه برای انسان‌ها گزارش ماجرا را مطابق واقع بیان می‌کند، تلقی کرد. اگر واقع‌بین باشیم ناچار به پذیرفتن این واقعیت هستیم که متون مورد بحث واقعیت را بیان نمی‌کنند. آیا خدا می‌توانسته است چیز دیگری جز حقیقت الهام فرماید؟ در حقیقت نمی‌توان تصور کرد که خداوند بشر را به کمک تخیلات، به خصوص خیالبافی‌های متناقض تعلیم دهد. آن‌گاه طبعاً به اینجا می‌رسیم که باید فرض دستکاری متون به وسیله انسان‌ها یا شفاهی بودن احادیث و اخباری که از نسلی

۱. منظور حضرت ابراهیم علیه السلام است. (مترجم)

به نسل دیگر انتقال یافته‌اند، یا وجود متونی پس از تثبیت این روایات را اقامه کنیم. در صورتی که می‌دانیم کتاب مقدس در طول سه قرن اقلأً دو مرتبه دستکاری شده است. پس اگر دوری از حقیقت‌ها یا حکایات ناموافق با واقعیت را در آن‌ها بیابیم چرا تعجب کنیم؟! از زمانی به این امر واقف شدیم که پیشرفت معلومات بشری اگر وقوف به همه چیز را مجاز نساخت، اقلأً این امکان را داد که اطلاع کافی از برخی وقایع به دست آوریم و بتوانیم راجع به درجه مطابقت شرح قدیم آن وقایع با معارف مکتسب، قضاوت کنیم. چه چیز منطقی‌تر از این است که روی خطاهای متون عهدین که فقط پای انسان‌ها را به میان می‌کشد، تأکید و اصرار نماییم؟ تأسف‌آور است که این نظر، مورد توجه اکثریت مفسران، چه یهودی چه مسیحی قرار نگرفته است. با وجود این دلایل برانگیختگی آنان شایسته جلب توجه است.



موضع مصنفان مسیحی در برابر خطاهای علمی متون عهدین

بررسی انتقادی آنها

تنوع واکنش‌های مفسران مسیحی در برابر وجود این تراکم خطاها، دوری از حقیقت‌ها و تضادها شگفت‌انگیز است. برخی از آنان چند اشتباه را پذیرفته‌اند و از اینکه در کتاب‌هایشان معضلات را مطرح کنند تردیدی به خود راه نمی‌دهند. بعضی دیگر به چالاکی از تصدیقات غیر قابل قبول رد شده و خود را پای‌بند کرده‌اند که از متن، کلمه به کلمه دفاع نمایند و می‌کوشند که از راه اظهارات توجیهی و کثرت براهین (که اغلب هم غیرمنتظره هستند)، خواننده را متقاعد سازند و امیدوارند وی را وادارند آنچه منطق دور می‌ریزد فراموش کند.

ار. پ. دوو در مدخل ترجمه‌اش از سفر پیدایش وجود این انتقادات را پذیرفته و حتی درباره‌ی موجه بودن آنها بسط مقال داده است؛ لیکن به نظر او دوباره‌سازی واقع‌بینانه وقایع گذشته بی‌فایده است. او در یادداشت‌های خود می‌نویسد اگر هم کتاب مقدس «خاطره‌یک یا چند طغیان مخرب دره دجله و فرات را که روایت، آن را به ابعاد بلای جهانی، بزرگ کرده است» بازگرفته باشد، اهمیت کمی دارد، «فقط اصل مطلب این است که مصنف مقدس

این خاطره را مأمور آموزش جاودانی درباره عدل و رحمت خداوند و درخصوص شرارت بشر و نجات اعطایی به انسان صالح کرده است.»

بدین ترتیب یک افسانه عامیانه به یک واقعیه با مقیاس خدایی، توجیه می‌شود. بدین صورت که چون مصنفی آن را برای توضیح آموزش دینی به کار برده است، پیشنهاد می‌نمایند که جزء معتقدات انسان‌ها قرار گیرد. چنین موضع‌گیری ستایش‌آمیزی، تمام زیاده‌روی‌های بشری را در ساختن نوشته‌هایی که مدعی مقدس بودن و مشتمل بودن آن‌ها بر سخنان خداوند هستند، توجیه می‌کند. پذیرفتن این دخالت‌های بشری در کار خدا به منزله این است که دستکاری‌های متون عهدین توسط انسان‌ها، نادیده گرفته شود. یعنی در صورت داشتن منظور آموزش دینی هر دستکاری مشروع می‌شود و بدین ترتیب دستکاری‌های مصنفان ربانی قرن ششم که دل‌مشغولی‌های قانون‌خواهی داشته‌اند و منجر به حکایات تخیلی شده است، توجیه می‌گردد.

تعداد زیادی از مفسران مسیحی، این هوشیاری را پیدا کرده‌اند که برای توجیه خطاها، دوری از حقیقت‌ها یا تناقض‌های قصص عهدین، این عذر را برای مصنفان کتاب مقدس بتراشند که آنان افکار و احساسات خود را به تبعیت از عوامل اجتماعی یک فرهنگ یا اندیشه‌های متفاوت بیان می‌کنند و سرانجام معتقد به تعریف «انواع ادبی» خاصی شده‌اند. وارد کردن این اصطلاح در جدل ماهرانه مفسران، همه اشکالات را می‌پوشاند و بدین نحو علت هر تناقضی بین دو متن، وجود اختلاف در طریق بیان هر مصنف یا نوع ادبی خاص او قلمداد می‌گردد. البته این استدلال از طرف همه قبول نشده است؛ زیرا جدی نیست و فاقد واقعیت است با وجود این هنوز کاملاً متروک نشده و در مورد عهد جدید خواهید دید با چه طرز فریبنده‌ای سعی می‌کنند بدین طریق تناقض‌های آشکار اناجیل را توجیه کنند.

راه دیگر در این مورد برای قبولاندن آنچه که منطق در هر جدلی طرد می‌کند، عبارت از این است که متن مورد بحث را با ملاحظات توجیهی احاطه کنند. در نتیجه توجه خواننده از مسئله اساسی و واقعیت محض، منحرف می‌گردد و به سوی مسائل دیگر جلب می‌شود.

اندیشه‌های کاردینال دانیلو راجع به طوفان نوح عليه السلام که در مجله خدای حی با عنوان «طوفان نوح، غسل تعمید، روزشمار» چاپ شده از طریقه بیان فوق برخاسته است. او

چنین می‌نویسد: «کهن‌ترین روایت کلیسا، چهره‌ای از مسیح ✠ و کلیسا را، در مفهوم کلامی طوفان نوح ✠ دیده است.»

این یک واقعه با معنایی عالی است... «قضاوتی است که تمام نژاد بشری را متأثر می‌سازد». کاردینال پس از اینکه از کتاب اریژن^۱ موسوم به آموزش‌های دینی خانوادگی راجع به حزقیال نبی که در آن «از غرق تمام جهان به جز کشتی سواران» یاد شده، نام می‌برد، ارزشمندی عدد هشت را که شمارش اشخاص نجات‌یافته به وسیله کشتی است (نوح ✠ و زنش، سه پسر و زن‌هایشان) به رخ می‌کشد. او آنچه که ژوستن^۲ در کتاب پرسش و پاسخ‌اش بدین شرح نگاشته است، که آن‌ها^۳ علامت هشتمین روز را که مسیح از بین مردگان، زنده و ظاهر شد، عرضه می‌نمایند به حساب خود می‌گذارد. او می‌نویسد: «نوح، اولین متولد آفرینش نوین، چهره‌ای از مسیح بوده و آنچه نوح تصویر کرده مسیح به عمل آورده است.» او مقایسه بین نوح ✠ که به وسیله چوب کشتی و آب که آن را روی خود نگه می‌دارد، نجات یافته است از یک طرف، و آب غسل تعمید (آب طوفان نوح مولد بشریت نوین) و چوب خاج را از طرف دیگر ادامه می‌دهد و روی ارزش این رموز و علامات تأکید و با تکیه بر «غنای معنوی و عقیدتی راز طوفان نوح» بیان خود را ختم می‌کند.

درباره این تقریب‌های توجیهی، گفتنی بسیار است. یادآوری کنیم که آن‌ها واقعه‌ای را تفسیر می‌کنند که صحت آن به مقیاس جهانی و در زمانی که کتاب مقدس تعیین می‌کند، دفاع‌کردنی نیست. با تفسیری مانند تفسیر کاردینال دانیلو به قرون وسطایی برمی‌گردیم که در آن می‌باید متن را کماکان پذیرفت و هر گونه شرح و بسط ناموافق، بی‌وجه، تلقی می‌شود.

با وجود این مشاهده اینکه پیش از این دوره جاهلیت تحمیلی می‌توان موضع‌گیری‌هایی خیلی منطقی را (مانند موضع‌گیری سنت آگوستین^۴ که از تفکری بسیار جلوتر از زمان خویش ناشی می‌شود) ثبت نمود، امیدوارکننده است.

۱. Origene: مفسر و عالم دین مسیحی (۱۸۵-۲۵۳ میلادی). (مترجم)

۲. Justin سن ژوستن: متولد حدود ۱۱۰ - ۱۰۰ میلادی و مصنف کتاب ستایش دین مسیح حدود سال ۱۶۵ میلادی به قتل رسیده است.

۳. منظور هشت نفر سرنشین کشتی نوح ✠ به شرح مندرج در متن می‌باشد.

۴. آگوستین مقدس معروف‌ترین پدران کلیسا است که عالم دینی، فیلسوف، اخلاق‌شناس بوده و سعی نموده بین مکتب افلاطونی و اصول دین مسیح ✠ (عقل و دین) تلفیق کند. (مترجم)

در زمان پدران کلیسا، لابد مسائل نقد متن مطرح می‌شده است؛ چنان که سنت آگوستین در مکتوب شماره ۸۲ خود که عبارت شاخص آن به شرح زیر است، یاد می‌کند:

«من آموخته‌ام که فقط به این اسفار کتاب مقدس (که «رسمی» نامیده می‌شود) توجه و احترامی ناشی از اعتقادی عمیق به عدم امکان اشتباه مصنفان آن‌ها، حین کتابت، مبذول دارم. هنگامی که در این کتاب‌ها به تصدیقی که ظاهراً ضد حقیقت است برمی‌خورم، شک ندارم که یا متن نسخه من مغلوط است، یا مترجم، متن اصلی را به درستی برنگردانده و یا عقل من ناقص است.»

برای سنت آگوستین اشتباه متن مقدس غیر قابل درک بود. او اصل عدم امکان اشتباه را با وضوح تام تعریف می‌کرد. در برابر عبارتی که ظاهراً ضد حقیقت است، علت را می‌جست و فرض ناشی شدن آن را از انسان، دور نمی‌دانست. چنین رفتاری در خور مؤمنی است که شم انتقادی داشته باشد. در زمان سنت آگوستین امکان مواجهه متن کتاب مقدس با دانش وجود نداشت. احتمالاً وسعت نظری مانند وسعت نظر او، رفع اشکالات بسیاری را که در زمان ما از مواجهه متون عهدین با معارف علمی ناشی شده، مجاز می‌ساخته است. کارشناسان زمان ما برعکس کوشش می‌کنند بر ضد هر گونه اتهام اشتباه در متن کتاب مقدس، جبهه‌گیری کنند.

ار. پ. دوو در مقدمه‌ای که برای سفر پیدایش نوشته، عللی را برمی‌شمارد که موجب برانگیختن او، به دفاع درپست از متن شده است. حتی اگر از لحاظ تاریخی یا علمی آشکارا غیرقابل قبول باشد، او از ما می‌خواهد که تاریخ کتاب مقدس را برحسب قواعد تاریخی که متجددین عمل می‌کنند، نگاه نکنیم. انگار که ممکن است چند نوع تاریخ‌نویسی وجود داشته باشد. همه قبول دارند که اگر تاریخ را به‌طور ناصحیح بنگارند، رمان تاریخی خواهد شد. اما در اینجا تاریخ از قواعدی که ناشی از مفاهیم متداول در ذهن ماست می‌گریزد. مفسر کتاب مقدس، هر گونه کنترل حکایات را به وسیله زمین‌شناسی، سنگواره‌شناسی و داده‌های ماقبل تاریخ نفی می‌کند و می‌نویسد:

«کتاب مقدس به هیچ‌یک از این دانش‌ها وابسته نیست و اگر بخواهند آن را با داده‌های این دانش‌ها مواجه کنند جز یک تضاد غیر واقعی یا توافق ساختگی نمی‌توان به دست آورد.»^۱

باید متذکر شد که این ملاحظات درباره همه آن چیزهایی است که در سفر پیدایش به هیچ‌وجه با داده‌های دانش نو موافق نیست (یعنی هفت باب اول). اما اگر امروز حقیقت چند حکایت به ثبوت رسیده است — از جمله چند حادثه زمان مشایخ (سرخانواران) — مصنف ابایی ندارد که از معلومات جدید برای تأیید حقانیت کتاب مقدس یاری جوید. او می‌نویسد:

«بدگمانی‌های وارد به این حکایات باید در برابر گواهی مساعدی که تاریخ و باستان‌شناسی خاوری می‌دهند تسلیم شود.»

به عبارت دیگر: اگر علم برای تأیید حکایت کتاب مقدس مفید باشد آن را به رخ می‌کشند؛ اما اگر تضعیف کند، استناد به آن مجاز نیست!

برای آشتی دادن مسئله‌ای آشتی‌ناپذیر (یعنی تئوری صداقت کتاب مقدس با سرشت نادرست برخی وقایع گزارش شده در قصص عهد عتیق) بعضی دانشمندان دینی کوشش کرده‌اند مفاهیم کهن صداقت را مورد تجدید نظر قرار دهند. اگر بخواهیم از ملاحظات ماهرانه‌ای که در کتب مربوط به صداقت کتاب مقدس (مانند کتاب ا. لورتز، به نام صداقت کتاب مقدس چیست؟) به‌طور گسترده بیان شده است، شرح مفصلی بنگاریم از چارچوب این کتاب بیرون خواهیم رفت. لذا به ذکر «قضاوتی مربوط به علم»، به‌طور ساده اکتفا می‌کنیم:

مصنف نامبرده یادداشت می‌کند که مجمع «واتیکان دوم» از دادن قواعدی برای تشخیص بین خطا و صواب در کتاب مقدس خودداری کرده است. ملاحظات اساسی نشان داده‌اند که این غیرممکن است چون کلیسا نمی‌تواند راجع به درستی یا نادرستی روش‌های علمی به نحوی تصمیم بگیرد که به‌طور اصولی و کلی مسئله صداقت کتاب مقدس را حل کند.

واضح است که کلیسا نمی‌تواند راجع به ارزش یک روش علمی به عنوان وسیله ورود به دانش تصمیم بگیرد. اینجا به‌طور کلی صحبت از چیز دیگری است. صحبت از بحث

۱. مقدمه سفر پیدایش نوشته ار. پ. دوو.

تنوری‌ها نیست بلکه از افعال کاملاً ثابت شده است. آیا در زمان ما لازم است شخص، دانشمند بزرگی باشد تا بداند که جهان سی‌وهفت یا سی‌وهشت قرن پیش خلق نگردیده و آدم هم در آن موقع روی زمین ظاهر نشده و این تقویم مستخرج از نسب‌نامه‌های کتاب مقدس را می‌توان بی‌مخاطره اشتباه و مغلوط دانست؟! مصنف فوق‌الذکر نمی‌توانسته آن را نداند. اقوال او درباره‌ی دانش، هدف دیگری نداشته جز انحراف مسئله تا اینکه طرح آن را چنان‌که شایسته است به عهده نگرفته باشد.

ذکر موضع‌گیری‌های مصنفان مسیحی در برابر خطاهای علمی کتاب مقدس، ناراحتی ناشی از آن‌ها و عدم امکان اتخاذ موضع منطقی دیگری جز اعتراف به مبدأ بشری، و عدم امکان قبول آن‌ها را به عنوان بخشی از یک وحی، به‌خوبی تصویر می‌نماید.

این ناراحتی حاکم بر محافل مسیحی مربوط به وحی، در مجمع واتیکان دوم بروز کرد؛ به نحوی که ناگزیر به پنج مرتبه تحریر گردیدند تا پس از سه سال مباحثه، روی متن نهایی توافق کردند و «این وضع دردناک که مجمع را به فرو شدن در گل، تهدید می‌کرد» (بنا بر تعبیر عالی‌جناب «وبر»^۱ در مقدمه‌اش به سند شماره ۴ مجمع درباره‌ی وحی) پایان گرفت. دو عبارت این سند مربوط به عهد عتیق (باب چهارم، صفحه ۵۳)، نواقص و سستی برخی متون را به طریق انکارناپذیری تذکر می‌دهند:

«با در نظر گرفتن پریشانی وضع بشر که قبل از نجات مسیح علیه السلام وجود داشته است، اسفار عهد عتیق همه را مجاز می‌سازند که بشناسند خدا کیست و انسان کیست و این کمتر از راهی نیست که خدا در عدالت و رحمتش با انسان‌ها عمل می‌کند. این کتب با وجود اینکه شامل نواقص و سستی‌هایی هستند، با وجود این شاهدان یک آموزش و پرورش واقعی خدایی می‌باشند.»

بهتر از کلمات «ناقص» و «سست» در مورد برخی متون نمی‌توان یافت که قابل انتقاد بودن و حتی متروک گذاشتن آن‌ها را بازگو کند. این اصل با وضوح کامل پذیرفته شده است. این متن، جزء بیانیه‌ی جامعی است که با وجود تصویب قطعی آن با اکثریت ۲۳۴۴ رأی در مقابل شش رأی، نمی‌بایستی این اکثریت به ظاهر قریب به اتفاق را به دست می‌آورد؛

زیرا در تفاسیر سند رسمی عبارتی را با امضای عالی جناب وبر می‌یابیم که تأیید سستی برخی متون را که در بیانیهٔ پرطمطراق مجمع گنجانده شده، تصحیح می‌نماید و آن عبارت این است:

«بی‌شک برخی اسفار کتاب مقدس اسرائیلی دارای ارزش موقتی بوده و در خود چیز ناقصی دارند.»

تعبیر «سست» بیانیهٔ رسمی، با اصطلاح «ارزش موقت» مفسر، هم‌معنا نیست؛ اما در مورد صفت «اسرائیلی» که مفسر مزبور به طرز عجیبی اضافه کرده است، القاکنندهٔ این است که بیانیهٔ مجمع فقط متن عبری را انتقاد کرده است در حالی که به هیچ‌وجه چنین نیست و همانا عهد عتیق است که موقع تشکیل مجمع نسبت به «ناقص بودن» و «سست بودن» پاره‌ای از بخش‌های آن، قضاوت شده است.



نتایج

کتب مقدس را نباید با مزین کردن ساختگی به صفاتی که می‌خواهند داشته باشند، نگاه کرد؛ بلکه باید به بررسی واقع‌بینانه آنچه که هستند پرداخت. این امر نه فقط مستلزم شناخت متون، بلکه شناخت تاریخ آن‌ها نیز هست. زیرا سرگذشت آن‌ها اجازه می‌دهد ایده‌ای از پیش‌آمدهای منجر به دستکاری متون در طی قرون و از تدوین بطنی مجموعه‌ای که با کسری‌ها و اضافات متعدد در دست است، داشته باشیم.

این مبانی، امکان یافتن نصوص متفاوت یک قصه، تناقض‌ها، خطاهای تاریخی، دوری از حقیقت‌ها و ناسازگاری‌های علمی را سخت‌پذیرفتنی می‌سازد. این ناسازگاری‌های علمی در تمام کارهای بشری کاملاً طبیعی هستند.

از این موارد در کتاب‌هایی که در شرایطی مانند شرایط تدوین متن کتاب مقدس، نوشته شده است یافت می‌شود.

حتی پیش از اینکه مسائل علمی بتوانند مطرح شوند، یعنی در زمانی که قضاوت دربارهٔ خلاف واقع‌ها یا تناقض‌ها ممکن نبود، مردی فرزانه چون سنت آگوستین با در نظر گرفتن اینکه خدا نمی‌توانسته آنچه حاکی از واقعیت نیست به مردم تعلیم دهد، اصل عدم امکان تصدیق خلاف واقع از جانب خداوند را وضع کرد و حاضر بود آنچه در متن مقدس به علت فوق‌می‌بایستی کنار گذاشت، خارج کند.

بعدها در زمانی که به ناسازگاری برخی عبارات کتاب مقدس با معلومات جدید پی بردند، از تبعیت روش فوق، سر باز زدند. آن‌گاه شاهد شکفتگی آثار ادبی شدند و منظورشان این بود که متونی را که جایشان در کتاب مقدس نیست، به رغم نظر همه اندیشمندان، در جای خود باقی گذارند و حفظ کنند.

مجمع واتیکان دوم (۱۹۶۵-۱۹۶۲) این آشتی‌ناپذیری را با ورود «احتیاطی» در مورد کتاب‌های عهد عتیق که محتوی «ناقص» و «سستی» هستند فوق‌العاده تخفیف داد. آیا این به صورت یک آرزوی مقدس باقی خواهد ماند یا تغییر وضعی را به دنبال خواهد داشت تا آنچه را که در قرن بیستم پذیرفتنی نیست، در کتبی که به عنوان «شاهدان آموزش و پرورش واقعی خدایی» به حساب می‌آیند، (البته در صورتی که هیچ‌گونه دستکاری از طرف انسان در آن‌ها نمی‌شد) نبینیم؟!

انجيلها



مقدمه

بسیاری از خوانندگان انجیل‌ها، موقعی که به معنی برخی قصص فکر می‌کنند یا مقایسه‌ای بین روایات متفاوت از یک واقعه که در چندین انجیل نقل شده است، به عمل می‌آورند، سرگشته و حتی مضطرب می‌شوند. این تحقیقی است که آر. پ. رگه^۱ در کتابش به نام آموزش مقدماتی انجیل کرده است. او با تجربه‌ای که طی سالیان دراز از پاسخ‌گویی به خوانندگان همراه‌شده انجیل‌ها در یک هفته‌نامه کاتولیکی به دست آورده، توانسته است اهمیت اختلالات وارد به آنان در اثر خواننده‌هایشان را ارزیابی کند. او تذکر می‌دهد درخواست توضیحات مخاطبانش (که به محیط‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار متفاوت تعلق داشتند) درباره متونی بوده است که آن‌ها را «تاریک، غیر قابل فهم حتی متناقض، نامعقول یا ننگین» می‌یافتند. پس شکی در این نیست که قرائت متون کامل انجیل‌ها می‌تواند مسیحیان را بسیار مشوش نماید.

چنین توجهی متعلق به زمان اخیر است: کتاب آر. پ. رگه در سال ۱۹۷۳ منتشر شد. در زمان‌های نه چندان دور، اکثریت مسیحیان جز قطعات منتخبی از انجیل‌ها را که موقع

1. R. P. Roguet

نمازها و دعاها خوانده می‌شد یا روی منبر، تفسیر می‌گردید نمی‌شناختند و عادت بر این نبود که در غیر از مواقع فوق، تمام انجیل‌ها را بخوانند؛ مگر در مورد پروتستان‌ها. کتاب‌های دستی آموزش دینی شامل مستخرجه‌هایی از انجیل‌ها بود و متن کامل، بسیار کم، جریان داشت. من هنگام تحصیلات متوسطه‌ام در یک مدرسه کاتولیکی مجموع آثار ادبی ویرژیل و افلاطون را در دست داشتم؛ اما عهد جدید را نداشتم. با این وجود متن یونانی عهد جدید خیلی آموزنده بود. مدت‌ها بعد فهمیدم چرا کتاب‌های مقدس را به ما نمی‌دادند تا ترجمه کنیم، زیرا ممکن بود از معلمانمان پرسش‌هایی می‌کردیم که موجب دست‌وپاگیری آن‌ها می‌شد.

این دریافت‌ها که از خواندن تمام انجیل‌ها برای یک روح انتقادی عاید می‌شود، کلیسا را به مداخله و کمک به خوانندگان برای رفع سرگستگی‌شان کشانده است. ار. پ. رگه اعتراف می‌کند که «بسیاری از مسیحیان نیاز به آموزش خواندن انجیل دارند». خواه با توضیحات فوق موافق باشیم یا نه، مصنف نامبرده شایستگی وافر خود را در مقابله با این مسائل به طور دقیق نمایانده است. بدبختانه در مورد تعدادی نوشته‌های مربوط به وحی، همواره چنین نبوده است.

در چاپ‌های کتاب مقدس که برای پخش وسیع تخصیص یافته، خلاصه‌ها بیشتر مجموعه ملاحظات را با این هدف عرضه می‌دارند که خواننده را متقاعد سازند، هیچ موجبی برای طرح مسئله‌ای راجع به شخصیت مصنفان کتاب‌های متفاوت، اصالت متون و سرنوشت راستین قصص در انجیل‌ها وجود ندارد؛ با آنکه ناشناخته‌های بسیار درباره مصنفان وجود دارد که به هیچ‌وجه در خصوص هویت آنان مطمئن نیستند. با این وجود چه باریک‌بینی‌هایی در این خلاصه‌ها می‌یابیم که اغلب فرض ساده‌ای را به عنوان یقینیات عرضه کرده‌اند و تأیید می‌کنند، فلان انجیل‌نویس شاهد عینی وقایع بوده است و حال آنکه کتاب‌های تخصصی، ادعای خلاف آن را دارند. زمان بین پایان رسالت عیسی صلی الله علیه و آله و پدیدار شدن متون را به طور مبالغه‌آمیزی کوتاه می‌کنند. می‌خواهند با کتابت واحدی بر اساس یک روایت شفاهی، خواننده را متقاعد سازند و حال آنکه دستکاری متون، توسط متخصصین به ثبوت رسیده است. در اینجا و آنجا از اشکال بسیاری صحبت می‌کنند ولی از تناقض‌های بارزی که پس از تفکر به چشم می‌خورند زیرسبیلی می‌گذرند.

در لغت‌نامه‌های کوچک (در توضیحی که به عنوان تکمله مقدمات اطمینان‌بخش ضمیمه گردیده)، اغلب مشاهده می‌شود که دوری از حقیقت‌ها، تضادها یا خطاهای مشهود، تحت استدلال‌های ماهرانه‌ای ربوده یا خفه شده‌اند.

چنین اوضاع و احوالی که طبع اغواکننده این تفاسیر را هویدا می‌سازد حیرت‌آور و حزن‌انگیز است. نظریاتی که اینجا ابراز شده است، بدون شک موجب شگفتی آن عده از خوانندگان که هنوز از این مسائل بی‌اطلاع هستند، می‌گردد.

بدین لحاظ پیش از ورود به بطن مطلب، مایلیم از همین حالا سختم را با مثالی که به نظرم اثباتی است، مصور سازم.

نه متی و نه یوحنا از صعود عیسی علیه السلام سخن نمی‌گویند. لوقا در انجیلش در کتاب افعال حواریون (که خود مصنف آن است) آن را در روز دوباره زنده شدن عیسی علیه السلام، یعنی «چهل روز بعد» ذکر می‌کند. مرقس تعیین تاریخ آن را در فرجامی می‌نهد که اکنون نامعتبر تلقی شده است.

بنابراین صعود مسیح علیه السلام هیچ‌گونه مبنای استواری که ناشی از کتب مقدس باشد ندارد؛ با وجود این مفسران، این مطلب مهم را با سبکی باورنکردنی مطرح می‌کنند.

آ. تریکو، در کتابش به نام لغت‌نامه کوچک عهد جدید عهدین کرامپون که به‌طور گسترده‌ای نشر یافته است (چاپ ۱۹۶۰)، یک ماده هم به صعود عیسی علیه السلام تخصیص نمی‌دهد. جامع مقایسه‌ای انجیل‌ها (چاپ ۱۹۷۲) که توسط حضرات بنوا و بومار، استادان مدرسه عهدینی اورشلیم تألیف شده است در جلد دوم، صفحات ۴۵۱ و ۴۵۲ ما را آگاه می‌سازد که تناقض انجیل لوقا و کتاب افعال حواریون او، به وسیله یک «حیل ادبی» بیان‌شدنی است؛ هر که می‌تواند بفهمد بفهمد.

ار. پ. رگه در کتابش به نام مدخل انجیل، چاپ ۱۹۷۳ به ظاهر مجذوب چنین برهانی نشده ولی توضیحی که (به شرح زیر) می‌دهد غرابت کمتری ندارد:

«در اینجا مانند بسیاری حالات مشابه دیگر، مسئله لاینحل به نظر نمی‌رسد مگر اینکه تصدیقات کتاب مقدس را به‌طور کامل طابق النعل بالنعل تلقی کرده و معنی دینی آن را فراموش کنیم. موضوع این نیست که واقعیت ماجراها را در یک سیستم سست رمزآمیز و

پرعلامت منحل نماییم؛ بلکه صحبت از کاوش نیت تبلیغ دینی، به وسیله کسان است که با عرضه اموری محسوس و علاماتی که با ارواح پای‌بند تن‌های ما، متناسب باشد، اسراری را برای مان کشف کنند.»

چطور می‌توان خود را به چنین تفسیری راضی کرد؟ این نوع فرمول‌های توجیهی فقط شایسته آن‌هایی است که بدون بحث مطلبی را می‌پذیرند. فایده نوشته ار. پ. رگه (که پیش‌تر بیان شد) نیز در این اعتراف است که بسیاری حالات مشابه با صعود مسیح (علیه السلام) در انجیل‌ها یافت می‌شوند. پس لازم است که مسئله را به‌طور کامل و عمیق با واقع‌بینی تام مطرح کرد.

عاقلاً آن است که از طریق بررسی شرایط کتابت انجیل‌ها و جو دینی حاکم بر آن زمان، در صدد جست‌وجوی بیان مطالب برآییم.

ارائه دستکاری‌های کتابت‌های اولیه بر اساس روایات شفاهی و قلب متون به هنگام انتقال به ما، وجود عبارات تاریک، نامفهوم، متناقض و دور از حقیقت که گاهی تا خلاف عقل هم پیش می‌رود، یا ناسازگاری با واقعیت‌هایی که امروزه به وسیله پیشرفت دانش به ثبوت رسیده‌اند، خیلی کمتر شگفتی‌مان را برمی‌انگیزد. چنین ملاحظات نشانۀ شرکت انسان در تحریر و سپس در تغییر بعدی متون است.

این یک واقعیت است که از چند دهه پیش به بررسی انجیل‌ها با یک روح کاوشگر واقع‌بینانه روی آورده‌اند. در یک کتاب جدید موسوم به ایمان به رستاخیز و رستاخیز ایمان آقای ار. پ. کانن ژیسر، استاد مؤسسه کاتولیکی پاریس شرح مختصری از این تغییر عمیق را به دست می‌دهد:

«جمع مؤمنان به زحمت درمی‌یابند که از زمان پای دوازدهم^۱ به بعد انقلابی در روش‌های تفسیر کتاب مقدس رخ داده است.»

پس انقلابی که مصنف از آن سخن می‌راند از آن زمان است و به تازگی می‌رود تا بر آموزش مؤمنان، حداقل توسط کارشناسان واجد این روح نوجویی، اثر بگذارد. مصنف مزبور می‌نویسد:

۱. Pie XII که از ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۸ پاپ بوده است.

«یک واژگونی در مطمئن‌ترین چشم‌اندازهای سنت کشیشی، در اثر این انقلاب که در روش‌های تفسیری رخ داده است، کم یا بیش در جریان است.»

ار.پ. کانن ژیسر، تذکر می‌دهد که وقایعی را که در انجیل‌ها در مورد عیسی علیه السلام آمده است، نباید به معنای تحت‌اللفظی گرفت زیرا این‌ها نوشته‌هایی است دربارهٔ «اوضاع و احوال» یا «مبارزه» که مصنفان آن‌ها، اخبار و احادیث جوامعشان را دربارهٔ عیسی علیه السلام نقل کرده‌اند. در خصوص رستاخیز عیسی علیه السلام که موضوع کتاب اوست، تصریح می‌کند که هیچ‌یک از مصنفان انجیل‌ها نمی‌تواند خود را شاهد عینی قلمداد کند و از اینجا می‌خواهد بفهماند که در مورد بقیهٔ زندگی عمومی عیسی علیه السلام نیز چنین بوده است. زیرا طبق انجیل‌ها، هیچ‌یک از حواریون (به استثنای یهودا) از زمانی که در پی استاد^۱ بود تا آخرین تظاهراتش در روی زمین، از او جدا نشد.

بنابراین ما از موضع‌گیری‌های سنتی که درست ده سال پیش، از طرف مجمع واتیکان دوم تأیید گردید خیلی دور هستیم و با وجود این هنوز در کتاب‌های جدید که مخصوص مؤمنان با زبان ساده نوشته شده است، باز مطرح می‌شوند. اما کم‌کم حقیقت روشن می‌گردد. در این امر به علت سنگینی بار سنتی که به این شدت مورد دفاع قرار گرفته است، آسان نیست. برای رهایی از آن، باید مسئله را از بنیان در نظر آورد؛ بدین معنی که قبل از هر چیز باید اوضاع و احوال نمایان‌گر تولد مسیحیت را بررسی کرد.

۱. منظور حضرت مسیح علیه السلام است. (مترجم)



یادآوری تاریخی

یهودیت - مسیحیت^۱ و بولس مقدس

اکثر مسیحیان معتقدند که انجیل‌ها را کسانی که شاهد مستقیم زندگی عیسی علیه السلام بوده‌اند، نوشته‌اند و از این جهت انجیل‌ها شروح زنده و بی‌چون و چرای وقایعی است که در زندگی و مواظظ عیسی علیه السلام وجود داشته است. با وجود چنین تضمین‌های اصالت، چطور می‌توان تعلیماتی را که از آن بیرون می‌کشند مورد بحث قرار داد؟ چطور می‌توان در سلامت تشکیلات کلیسا که برحسب دستورات کلی خود عیسی علیه السلام ایجاد شده است شک کرد؟

چاپ‌های فعلی انجیل‌ها که برای پخش وسیع به زبان ساده نوشته شده، دارای تفسیرهایی ویژه نشر مبانی فوق، بین مردم است. خصلت شاهد عینی بودن کاتبان انجیل‌ها را به عنوان یک اصل موضوع به مؤمنان معرفی می‌کنند.

آیا انجیل‌ها از طرف ژوستن^۲ مقدس در میانه قرن دوم به اسم شرح ماجراهای حواریون نامیده نمی‌شد؟ وانگهی چندان درباره مصنفان توضیحات دقیق می‌دهند که انسان از خود می‌پرسد چطور ممکن است در صحت آن‌ها شک کرد:

۱. Jude o - Christianisme : مجموع معتقدات ازمنه نخستین مسیحیت که طبق آن آموزش بهودیت برای ورود به کلیسای

عیسی - مسیح علیه السلام ضرورت داشته است. (مترجم)

۲. Sain Justin : ملقب به «شهید» که در حدود ۱۱۰ - ۱۰۰ میلادی متولد شده و مصنف کتاب ستایش دین مسیح علیه السلام بوده و

در سال ۱۶۵ میلادی به قتل رسیده است. (مترجم)

متی «کارمند دفتر گمرک با راهداری کفرناحوم»^۱ و شخصیت کاملاً شناخته‌ای بوده است و حتی می‌دانند که او «آرامی» و «یونانی» می‌دانسته است. هویت مرقس نیز به عنوان همکار پطرس معلوم است و شکی نیست که او هم یک شاهد عینی بوده است. لوقا «پزشک گرامی» است که بولس از او سخن می‌راند و اطلاعات راجع به او خیلی دقیق است. یوحنا یک حواری همواره نزدیک مسیح ﷺ بوده و پسر زبده ماهی‌گیر دریاجه جنیسره است.

بررسی‌های نوین درباره مبادی مسیحیت نشان می‌دهند که این طریق معرفی به هیچ‌وجه مطابق با واقع نیست. در مورد مصنفان اناجیل بعداً خواهیم دید موضوع از چه قرار است. درباره آنچه مربوط به دهه‌هایی است که در پی رسالت عیسی ﷺ آمده‌اند، باید دانست که وقایع به هیچ‌وجه به آن نحوی که گفته‌اند رخ نداده و ورود پطرس به رم ابداً کلیسا را روی مبانی‌اش استوار نکرده است؛ بلکه به عکس بین زمانی که عیسی ﷺ زمین را ترک کرد، تا میانه قرن دوم میلادی (یعنی مدت بیش از یک قرن) تاریخ، شاهد مبارزه بین دو گرایش بوده است: یکی آنچه که می‌توان مسیحیت پطرسی نامید و دیگری یهودیت - مسیحیت؛ و خیلی به تدریج اولی، دومی را از میدان به در کرده و اصول عقاید پطرس بر یهودیت - مسیحیت فائق شده است.

کارهای تحقیقی و تألیفی بسیاری که بر اساس اکتشافات زمان ما از دهه‌های اخیر آغاز شده است، وصول به آگاهی‌های نوین فوق را که نام کاردینال دانیلو وابسته به آن‌هاست، ممکن ساخته است. مقاله‌ای که او در دسامبر ۱۹۶۷ در مجله بررسی‌ها با عنوان «بینشی نوین از مبادی مسیحی، یهودیت - مسیحیت» منتشر کرد، کارهای پیشین را از سر گرفت، سرگذشت آن‌ها را دوباره ترسیم کرد و به ما امکان داد ظهور انجیل‌ها را در اوضاع همزمان دیگری، بسیار متفاوت با آنچه در رساله‌هایی که به منظور پخش وسیع به زبان ساده نوشته شده است، قرار دهیم. فشرده‌ای از نکات اصلی مقاله او با نقل بسیاری از عین عبارات را ذیلاً می‌بینیم:

«بعد از عیسی ﷺ، گروه کوچک حواریون، «فرقه وفادار به رعایت دستورات و کیش معبد اورشلیم» را تشکیل می‌دهد. با وجود این وقتی عده‌ای که از بت‌پرستی به مسیحیت می‌گروند، به گروه مزبور ملحق می‌شوند، به آن‌ها روش خاصی پیشنهاد می‌شود:

۱. محلی بوده در ساحل دریای جلیل. (مترجم)

مجمع سال ۴۹ «پیشوایان روحانی اورشلیم»، آن‌ها را از ختنه و رعایت دستورات دین یهود معاف می‌نماید. «بسیاری از یهودی - عیسویان، این امتیاز را نمی‌پذیرند». این گروه به کلی از بولس جدا شده‌اند؛ افزون‌اینکه در مورد بت‌پرستانی که به مسیحیت گرویده‌اند، بولس با یهودی - عیسویان برخورد می‌کند. (حادثه انطاکیه سال ۴۹ میلادی)^۱

«به زعم بولس، ختنه، سبت^۱ و کیش معبد، از آن پس حتی برای یهودیان، مراسمی کهنه و متروک محسوب می‌شد». مسیحیت می‌بایستی خود را از تعلق سیاسی - دینی به یهودیت رها سازد تا اینکه راه برای ایمان کافران باز شود. برای یهودی - عیسویانی که «اسرائیلیان صدیق» باقی مانده‌اند، بولس یک خائن است. مدارک یهودی - عیسوی او را «دشمن» توصیف، و متهم به نفاق تاکتیکی می‌کند. اما یهودیت - مسیحیت تا سنه هفتاد، اکثریت کلیسا را تشکیل می‌دهد و بولس یک «منفرد» باقی می‌ماند. در آن هنگام ژاک که خویش عیسی است، رئیس امت است و پطرس (در آغاز) و یوحنا با او هستند. ژاک را می‌توان به عنوان ستون یهودیت - مسیحیت نگاه کرد که در مقابل مسیحیت بولس، سخت درگیر یهودیت مانده است. «خانواده عیسی عليه السلام مقام بزرگی در این کلیسای یهودی - عیسوی اورشلیم دارد. جانشین ژاک سیمنون پسر کلثوپاس خواهد بود که پسر عموی مولی^۲ است». کاردینال دانیلو در اینجا نوشته‌های یهودی - عیسوی را که مبین نظرات این امت است و (ابتدای احوال حواریون را) درباره عیسی عليه السلام بیان می‌کند، نقل می‌نماید:

انجیل عبرانیان (که از قوم یهودی - عیسوی مصر ناشی شده است)، تجسمات کلمان^۳، سپاس‌های کلماتی، دومین صورت آخرین کتاب انجیل (نوشته ژاک)، انجیل توماس^۴ و^۵ بلاشک باید کهن‌ترین آثار ادبی مسیحی را (که کاردینال دانیلو گزارش مفصلی از آن می‌دهد) به این یهودی - عیسویان مرتبط کرد.

۱. به معنی شنبه، و اینجا منظور تقدس روز شنبه در دین یهود است. (مترجم)

۲. منظور عیسی مسیح عليه السلام است. (مترجم)

۳. Clement: یکی از پاپ‌ها بوده است. (مترجم)

۴. Thomas: یکی از دوازده حواری. (مترجم)

۵. یادآوری می‌کنیم که این نوشته‌ها را بعداً مشکوک شناختند؛ بدین معنی که باید از طرف کلیسای پیروزمند که به علت موفقیت بولس، دارد متولد می‌گردد پنهان شوند. این کلیسا با انجام برش‌های آشکاری در ادبیات انجیلی در صدد حفظ فقط چهار انجیل رسمی می‌باشد.

تنها در اورشلیم و فلسطین نیست که یهودیت - مسیحیت در قرن اول کلیسا تسلط دارد. به نظر می‌رسد که در همه جا، رسالت یهودیت - مسیحیت قبل از رسالت بولس بسط یافته است و رساله‌های بولس که لاینقطع به کشمکشی اشاره می‌کنند، مبین آن است. او با همان مخالفان در همه جا در غلاطیه، در قرنتس، در کولوسی، در رم، در انطاکیه روبه‌رو خواهد شد. همان‌طور که افعال حواریون^۱ و نوشته‌های کلمانتی گواهی می‌دهند ساحل شام - فلسطین از غزه تا انطاکیه یهودی - عیسوی است.

رساله‌های بولس به غلاطیان و کولوسی‌ان وجود یهودی - عیسویان در آسیای صغیر را تصدیق می‌نمایند. و نوشته‌های پایاس^۲ از یهودیت - مسیحیت در فریجیه^۳ خبر می‌دهند. در یونان، نخستین رساله بولس به قرنتیان حضور یهودی - عیسویان را به خصوص در آپولونیه^۴ مورد نظر قرار می‌دهد. طبق رساله کلمان و شبان هرماس^۵، رم «مرکز مهمی است». به نظر سوئتن^۶ و تاسیت^۷ عیسویان فرقه‌ای از یهود هستند. کاردینال دانیلو فکر می‌کند که نخستین گرایش انجیلی افریقا، یهودی - عیسوی بوده و انجیل عبرانیان و نوشته‌های کلمان اسکندرانی وابسته به آن است.

شناخت این امور برای درک اینکه در چه محیط پر منازعه‌ای از امم، این انجیل‌ها نوشته شده‌اند، اساسی است. نشر متونی که امروز داریم، پس از دستکاری‌های زیاد منابع، از سال ۷۰ آغاز می‌گردد و این موقعی است که اقوام رقیب به مبارزه‌ای سخت اشتغال داشته، ولی هنوز یهودی - عیسویان مسلط بوده‌اند. لیکن با جنگ یهود و سقوط اورشلیم در سال ۷۰، وضع واژگون می‌گردد. کاردینال دانیلو انحطاط را به شرح زیر بیان می‌کند:

۱. یکی از کتب عهد جدید است که لوقای مقدس حدود سال ۶۵ میلادی نوشته است و مشتمل بر سرگذشت مسیحیت بعد از صعود مسیح ﷺ تا ورود بولس به رم می‌باشد. (مترجم)
۲. کشیش شهر هیرا بولس (در آسیای صغیر) در قرن دوم میلادی. (مترجم)
۳. در گذشته، ناحیه‌ای در مرکز آسیای صغیر بوده است. (مترجم)
۴. شهری در مقدونیه بوده است. (مترجم)
۵. سفر منسوب به هرماس (مسیحی رومانی) که دارای سه جزء است. (مترجم)
۶. مورخ لاتینی (حدود ۱۶۰ - ۵۷ میلادی). (مترجم)
۷. مورخ لاتینی (حدود ۱۲۰ - ۵۵ میلادی). (مترجم)

«با بی اعتبار شدن یهودیان در امپراتوری (رم)، مسیحیان می‌کوشند از آن‌ها جدا شوند، آن‌گاه مسیحیان یونانی زبان فائق می‌شوند.

بولس پس از مرگ پیروزی‌ای را به دست خواهد آورد. مسیحیت خود را از لحاظ اجتماعی و سیاسی از یهودیت رها خواهد کرد و امت سومی خواهد شد. با این وجود تا آخرین شورش یهود در سال ۱۴۰ میلادی، یهودیت - مسیحیت از لحاظ فرهنگی تفوق خواهد داشت.»

از سال ۷۰ میلادی تا دوره‌ای که پیش از سال ۱۱۰ میلادی است، انجیل‌های مرقس، متی، لوقا و یوحنا تدوین می‌گردند. آن‌ها نخستین اسناد مسیحی تثبیت شده را تشکیل نمی‌دهند زیرا رساله‌های بولس از خیلی پیش‌تر وجود دارند. طبق نظر کولمان، احتمالاً بولس در سال ۵۰ میلادی رساله خود به تسالونیکیان^۱ را نوشته است؛ اما بدون شک چند سالی پس از وفات او انجیل مرقس پایان یافته بود. بولس، چهره‌ای از مسیحیت است که زیاد مورد بحث قرار گرفته است. خانواده مسیح علیه السلام و حواریونی که حول ژاک در اورشلیم مانده بودند، او را خائن به افکار عیسی علیه السلام قلمداد نموده‌اند و می‌گویند او مسیحیت را به طفیل آنان که مسیح علیه السلام برای نشر تعالیمش دور خود گرد آورده بود، درست کرده است. با آنکه او عیسی علیه السلام را در زمان زنده بودن نشناخته، حقانیت رسالت خود را با تأیید اینکه عیسی علیه السلام پس از دوباره زنده شدن در جاده دمشق به او ظاهر شد، توجیه می‌نمود. می‌توان از خود پرسید که بدون بولس مسیحیت چه می‌شد و ممکن است فرض‌هایی در این خصوص سرهم کرد. اما در مورد آنچه مربوط به انجیل‌هاست، به ظن قوی اگر کشمکش بین امم در اثر اختلاف مذهب بولس نبود، ما نوشته‌هایی که امروز داریم نداشتیم. این «نوشته‌های مبارزه» (طبق توصیف ار. پ. کانن ژیسر) در دوره کشمکش شدید بین دو امت پدید آمدند.

از جمع کثیر نوشته‌های راجع به عیسی علیه السلام هنگامی سر درآوردیم که مسیحیت، به سبک پیروزمندی‌های بولس، مجموعه متون رسمی کانن را تدوین کرد. این مجموعه، تمام اسناد و مدارک دیگر را که شایسته روش گزیده کلیسا نبود، به عنوان مخالف مذهب واقعی دور

۱. اهالی تسالونیک: شهر و بندری است از قسمت دوم مکادونی، که در سر خلیج ترمای به مسافت ۲۷ میل از پلا و ۶۷ میل از امفیپولس واقع است. (قاموس کتاب مقدس)

انداخت و محکوم کرد. از یهودی - عیسویان که به عنوان امت بانفوذ نابود گردیده‌اند، هنوز تحت کلمه کلی و «یهودیت‌گرایان» یاد می‌شود.

کاردینال دانیلو پایان کار آن‌ها را به شرح زیر متذکر می‌گردد:

آن‌ها که از «کلیسای بزرگ» (که به تدریج خود را از قید و بندهای یهودی رها می‌سازد) بریده شده‌اند، خیلی زود در غرب پژمرده خواهند شد. اما آثار آن‌ها را از قرن سوم تا قرن چهارم میلادی در شرق، به خصوص در فلسطین، عربستان، در ماورای اردن، در سوریه و در ماوراءالنهر دنبال می‌کنند. برخی از آنان به اسلام که وارث^۱ بخشی از آن است جذب خواهند شد؛ بعضی دیگر به مذهب واقعی «کلیسای بزرگ» خواهند پیوست؛ در حالی که ته‌مانده‌ای از فرهنگ سامی را محفوظ می‌دارند و چیزی از آن، در کلیساهای حبشه و کلدیه پابرجاست.

۱. اگر گمان نویسنده این است که اسلام چیزی از یهودیت - مسیحیت گرفته بی‌گمان نادرست است، زیرا اسلام خودکفا بوده و نیازی به مرده ریگ دیگر کیش‌ها ندارد. (مترجم)



انجیل‌های چهارگانه

منابع و تاریخ/انجیل‌ها

در نوشته‌های از منته نخستین مسیحیت، از انجیل‌ها در زمانی بسیار دیرتر از آثار بولس، یاد شده و تنها در میانه قرن دوم و درست ۱۴۰ سال بعد است که شهادت‌هایی راجع به مجموعه‌ای از نوشته‌های انجیلی بروز می‌کند؛ در حالی که «از آغاز قرن دوم چند مصنف مسیحی به وضوح می‌گویند که تعداد زیادی از رسالات بولس را می‌شناسند». و این مطلب در مقدمه ترجمه جهانی کتاب مقدس، عهد جدید، چاپ ۱۹۷۲ درج شده و سزاوار است که از همان ابتدا، آن را به خاطر داشته باشیم. نیز تذکر این مطلب مفید است که کتاب مورد استناد، نتیجه کار جمعی بیش از یکصد متخصص کاتولیک و پروتستان می‌باشد.

انجیل‌ها که بعداً به تدریج رسمی (یعنی کانی) می‌شوند، با اینکه تحریرشان در آغاز قرن دوم پایان یافته است، خیلی دیر شناخته شدند.

طبق ترجمه جهانی، نقل داستان‌های مربوطه حدود میانه قرن دوم آغاز می‌گردد، اما «تقریباً همیشه اتخاذ تصمیم در این مورد مشکل است که آیا نقل داستان‌ها از روی متون، کتبی بوده است که مصنفان جلوی چشم داشته‌اند یا خود را به این راضی کرده‌اند که بخش‌هایی از روایت شفاهی را از حفظ یادآور شوند.»

«در حواشی این ترجمه کتاب مقدس می‌خوانیم که در هر صورت، پیش از سال ۱۴۰ میلادی هیچ شهادتی که طبق آن شناخت مجموعه‌ای از نوشته‌های انجیلی محتمل باشد، وجود ندارد.» این اظهار نظر با آنچه آ. تریکو در حواشی خود بر ترجمه عهد جدید (در ۱۹۶۰) نگاشته، متناقض است. او می‌نویسد:

«خیلی زود یعنی از آغاز قرن دوم، اصطلاح انجیل در مورد کتبی که سن ژوستن^۱ در حدود سال ۱۵۰ میلادی، خاطرات حواریون می‌نامید به کار می‌رفت. این نوع تقریرات بدبختانه به اندازه کافی برای اینکه عموم مردم درباره تاریخ مجموعه انجیل‌ها مبانی کاذبی داشته باشند، شایع هستند.»

انجیل‌ها نه خیلی زود، بلکه بیش از یک قرن پس از خاتمه رسالت عیسی علیه السلام یک مجموعه کامل را تشکیل می‌دهند. ترجمه جهانی کتاب مقدس، تاریخی را که در آن چهار انجیل، یاسا^۲ی ادب دینی و رسمی می‌گردند، حدود ۱۷۰ (میلادی) می‌داند. اظهار نظر ژوستن مشعر بر اینکه مصنفان آن‌ها حواری هستند، همان‌طور که بعداً خواهیم دید، امروزه دیگر پذیرفتنی نیست.

اما درخصوص تاریخ تحریر اناجیل آ. تریکو تأیید می‌کند که انجیل‌های متی، مرقس و لوقا پیش از سال ۷۰ (میلادی) تحریر یافته‌اند؛ ولی این مطلب قابل قبول نیست مگر احتمالاً برای مرقس. این مفسر پس از اظهار نظرهای بسیار دیگر، تلاش می‌کند که مصنفان اناجیل را حواری یا مصاحب عیسی علیه السلام جا بزند و بدین منظور تاریخ تحریرهایی پیشنهاد می‌کند که مصنفان مزبور را خیلی نزدیک به زمانی قرار دهد که عیسی علیه السلام می‌زیست. در مورد یوحنا (که آ. تریکو، او را تا حدود سال ۱۱۰۰ (میلادی) زنده قلمداد می‌کند)، مسیحیان از خیلی پیش عادت کرده‌اند او را در برخی اوضاع شکوهمند، بسیار نزدیک عیسی علیه السلام حاضر بدانند؛ با وجود این تأیید اینکه او مصنف انجیلی است که به نام او موسوم شده، بسیار مشکل است. به نظر آ. تریکو و مفسران دیگر، یوحنا ی حواری (مانند متی)

۱. Satnt Justin

۲. یاسا: فرمان و حکم پادشاهی (فرهنگ معین).

شاهد بانفوذ و صلاحیت‌دار وقایعی است که حکایت می‌کند و حال آنکه اکثریت منتقدان، این فرض را که او چهارمین انجیل را نوشته باشد مورد نظر و توجه قرار نمی‌دهند. اما اگر چهار انجیل مورد بحث را نتوان به عنوان یادگارهای حواریون یا اصحاب مسیح علیه السلام تلقی کرد، پس مبدأ آن‌ها چیست؟

۱. کولمان در کتاب عهد جدیدش در این خصوص می‌نویسد که انجیل‌نویسان به طور انحصاری سخنگوی امت مسیحی نخستین‌اند که روایت شفاهی را تثبیت کرده بودند. مدت سی یا چهل سال، انجیل تقریباً تنها به صورت شفاهی وجود داشته و روایات شفاهی به خصوص سخنان و حکایات منفرد را نقل کرده است. هر یک از انجیل‌نویسان بنا بر شیوه، شخصیت، و دل‌مشغولی‌های دین‌آموزی خاص خود، ارتباط‌هایی بین حکایات و سخنانی که از روایت اطرافیان خویش دریافت می‌کرده، یافته است. بنابراین مجموع سخنان عیسی علیه السلام همانند تسلسل حکایات با فرمول‌های ارتباط بسی مبهم از قبیل:

«پس از آن، همان دم و غیره، خلاصه «چارچوب» مجموع انجیل‌های^۱ سه‌گانه، جنبه صرفاً ادبی داشته و مبنای تاریخی ندارند.»

همین مصنف چنین ادامه می‌دهد:

«در پایان باید متذکر شد که نیاز به موعظه و تعلیم شعائر مذهبی بیشتر از توجه به زندگی‌نامه، امت نخستین را در تثبیت این روایت درباره زندگی مسیح علیه السلام هدایت کرده است. حواریون حقایق مذهب مسیح علیه السلام را که ضمن مواعظ خود بیان می‌کردند، با ماجراهایی از زندگی آن حضرت مصور می‌ساختند.»

و این مواعظ هستند که دستاویز تثبیت حکایات می‌شدند. سخنان عیسی علیه السلام به‌نفسه به‌ویژه در آموزش دینی کلیسای نخستین نقل شده‌اند. مفسران ترجمه جهانی کتاب مقدس، ترکیب انجیل‌ها را به نحو دیگری تذکر نمی‌دهند. (طریق مورد عمل چنین است:)

۱. منظور سه انجیل متی و مرقس و لوقا است که از حیث وقایع شباهت بسیار دارند.

«تمهید یک روایت شفاهی تحت تأثیر موعظه شاگردان مسیح علیه السلام و دیگر واعظان. حفظ این مصالح که در پایان کار برای موعظه، مراسم مذهبی، آموزش‌گروندگان در انجیل‌ها می‌یابیم، امکان تجسم پیش از موعد برخی اظهار عقیده‌های علنی، بعضی از سخنان عیسی علیه السلام، برخی حکایات (مثل تصلیب مسیح علیه السلام) به صورت کتبی، مددجویی انجیل‌نویسان از این شکل نوشته‌های متنوع، همچنین از داده‌های روایت شفاهی برای تدوین متونی قابل انطباق با محیط‌های مختلف، که نیازهای کلیسا را رفع کند، و بیان تفکری درباره کتاب مقدس باشد و خطاها را اصلاح نماید و به موقع پاسخگوی براهین مخالفان گردد. بدین ترتیب انجیل‌نویسان آنچه از روایات شفاهی دریافت کرده‌اند طبق منظور خاص خود جمع‌آوری و به صورت نوشته درآورده‌اند.»

چنین موضع‌گیری جمعی که بیش از صد مفسر کاتولیک و پروتستان عهد جدید در آن شریک‌اند، با دلیل وضع شده در سال ۱۹۶۲، توسط مجمع روحانی واتیکان در باب وحی، به کلی متفاوت است. اولین استناد به این سند مجمع مزبور، پیش‌تر در مورد عهد عتیق انجام گرفت. این مجمع در مورد عهد عتیق توانست اظهار نظر کند. اسفاری که آن را تشکیل می‌دهند دارای نواقص و متروکات هستند. اما چنین ملاحظات را در مورد انجیل‌ها نکرد بلکه به عکس اظهار کرد:

«این مطلب از هیچ‌کس پنهان نیست که بین تمام کتب مقدس، حتی کتب عهد جدید، انجیل‌ها دارای برتری شایسته‌ای هستند؛ زیرا درباره زندگی و آموزش «کلمة الله مجسم» که ناجی ماست، عالی‌ترین شهادت را تشکیل می‌دهند. کلیسا همیشه و همه جا اصرار داشته و دارد که حواریون منشأ چهار انجیل بوده‌اند. زیرا آنچه که حواریون به فرمان مسیح علیه السلام وعظ کرده‌اند، بعد خود و اطرافیان‌شان تحت الهام الهی به نوشته‌هایی منتقل کرده‌اند که پایه دین می‌باشند و عبارت‌اند از انجیل چهاروجهی متی، مرقس، لوقا و یوحنا.»

«مادر مقدس ما، کلیسا، به شدت و با ثبات کامل تأکید کرده و می‌کند که این چهار انجیل (کلیسا حالت تاریخی آن‌ها را بلاشک تأیید می‌کند)، آنچه را که عیسی علیه السلام، پسر خدا، در مدت زندگی‌اش بین مردم انجام داده و برای نجات ابدی آن‌ها تعلیم فرموده، تا روزی که به آسمان صعود داده شد... با صحت کامل نقل می‌نمایند.

بنابراین مصنفان مقدس طوری چهار انجیل را ترکیب کرده‌اند که همواره چیزهای واقعی و راستین درباره عیسی علیه السلام به ما عرضه کنند.»

شرح فوق، تأیید بی‌ابهامی است در مورد صحت نقل افعال و اقوال عیسی علیه السلام در اناجیل.

هیچ‌گونه توافقی بین تأیید مجمع فوق‌الذکر و تصدیق مؤلفان مذکور (به‌ویژه موارد زیر) دیده نمی‌شود:

«نباید اناجیل را به معنی تحت‌اللفظی گرفت. آن‌ها «نوشته‌های اوضاع و احوال» یا «مبارزه» بوده‌اند که مصنفانشان اخبار و احادیث اممشان درباره عیسی علیه السلام را به صورت کتبی، نقل کرده‌اند.» (نقل از ار. پ. کانن ژیسر)

«انجیل‌ها متونی هستند قابل انطباق با محیط‌های مختلف که نیازهای کلیسا را رفع می‌نمایند و بیان تفکری درباره کتاب مقدس هستند و خطاها را اصلاح می‌کنند و به موقع پاسخگوی براهین مخالفان می‌باشند. بدین ترتیب انجیل‌نویسان آنچه از روایات شفاهی دریافت کرده‌اند، طبق منظور خاص خود جمع‌آوری نموده و به صورت نوشته درآورده‌اند.» (نقل از ترجمه جهانی کتاب مقدس)

روشن است که مابین اظهاریه مجمع روحانی و این موضع‌گیری‌های اخیر، خود را در برابر تأییدات متناقض می‌یابیم. نمی‌توان اظهاریه واتیکان را (که طبق آن اناجیل می‌بایستی ناقل صادق افعال و اقوال عیسی علیه السلام باشند) با «تضادها، دوری از حقیقت‌ها، غیرممکن‌ها و تصدیق‌های مخالف با واقعیت» در متون آشتی داد.

به عکس، اگر انجیل‌ها را به عنوان بیان نظرگاه‌های خاص گردآورندگان روایات شفاهی متعلق به امم مختلف، به عنوان نوشته‌های «اوضاع و احوال» یا «مبارزه» نگاه کنیم، دیگر از وجود این نقایص در انجیل‌ها که خود نشان درست شدن آن‌ها توسط انسان‌ها در چنین اوضاع و احوالی است تعجب نخواهیم کرد. ممکن است این افراد، با گزارش وقایعی که به نادرستی آن‌ها بدگمان نیستند، کاملاً صادق باشند؛ ولی حکایاتی که به دست ما می‌دهند با حکایات سایر مصنفان متناقض است یا اینکه به علل رقابت مذهبی بین امم، مشروحاتی از زندگی عیسی علیه السلام با دیدی کاملاً متفاوت با دید فرد مخالف، عرضه دارند.

پیش‌تر ملاحظه شد که ثبت تاریخی وقایع با این طریق اخیر درک اناجیل، موافق است و معلوماتی که درباره خود متون در درست می‌باشد به طور کل آن را تأیید می‌کنند.

انجیل متی

از چهار انجیل، انجیل متی نخستین مکان را در ترتیب معرفی کتب عهد جدید اشغال می‌کند و این کاملاً حق است زیرا این انجیل به نحوی جز دنباله عهد عتیق نیست؛ به طوری که مفسران ترجمه جهانی کتاب مقدس (که ما استفاده زیادی از آن خواهیم کرد) می‌نویسند:

«انجیل مذکور برای اثبات اینکه عیسی علیه السلام تاریخ اسرائیل را به انجام می‌رساند، نوشته شده است.» بدین منظور متی همواره به عباراتی از عهد عتیق متوسل می‌شود تا نشان دهد که عیسی علیه السلام مانند ناجی مورد انتظار یهودیان رفتار می‌کند.

این انجیل با نسب‌نامه^۱ عیسی علیه السلام آغاز می‌گردد و متی آن را از طریق داود علیه السلام به ابراهیم می‌رساند. غلط متن را که عموماً مفسران به سکوت برگزار می‌کنند بعداً خواهیم دید. به هر صورت روشن است که متی از ابتدا می‌خواسته به وسیله این سلسله نسب، جهت عمومی کتاب خویش را عرضه کند. مصنف همان اندیشه را پیگیری می‌کند: بدین نحو که همواره رفتار و کردار عیسی علیه السلام را در مقابل قانون یهود (که مهم‌ترین اصول آن مانند نماز، روزه و صدقه، در اینجا از سر گرفته شده) پیش می‌کشد.

عیسی علیه السلام می‌خواهد تعلیم خود را در نخستین جای و پیش از همه متوجه قوم خود سازد و با دوازده حواری چنین سخن می‌گوید:

«از راه امت‌های مشرک مروید و در بلدی از سامریان^۲ داخل مشوید؛ بلکه نزد

گوسفندان گم‌شده اسرائیل بروید.» (انجیل متی، باب ۱۰، آیات ۶-۵)

«فرستاده نشدم مگر به جهت گوسفندان گم‌شده خاندان اسرائیل.» (انجیل متی، باب

۱۵، آیه ۲۴)

۱. تناقض با نسب‌نامه انجیل لوقا در فصل ویژه‌ای بررسی خواهد شد.

۲. سامریان، تورات یا اسفار خمسه را به عنوان آیین دینی در دست داشتند. آن‌ها انتظار ظهور مسیح را داشتند و اکثر قواعد یهودیت را به درستی مراعات می‌کردند ولی معبد دیگری رقیب معبد اورشلیم ساخته بودند.

متی در خاتمه انجیلش رسالت اولین شاگردان عیسی علیه السلام را در درجه دوم به همه ملل می‌گستراند و از قول او چنین فرمانی نقل می‌کند:

«پس بروید، از همه امت‌ها شاگرد بسازید. (متی ۱۹ و ۲۸)؛ ولی عزیمت تقدماً باید از خاندان اسرائیل باشد.»

آ. تریکو درباره این انجیل می‌گوید:

«گوشت و استخوان‌ها و روح کتاب، یهودی است که زیر لباس یونانی قرار گرفته، بوی ناخوش و علامات مشخصه آن را دارد.»

این ملاحظات، به تنهایی، مبدأ انجیل متی را در یک روایت یهودی - مسیحی می‌داند که، بنابر نوشته کولمان، سعی دارد ضمن حفظ پیوستگی با عهد عتیق، بندهای پیوند خود را با یهودیت بگسلاند. مراکز مورد علاقه و لحن کلی این انجیل وضعیتی بحرانی را القاء می‌کند.

محتمل است که عواملی با جنبه سیاسی، در متن بی‌اثر نبوده‌اند. اشغال فلسطین از طرف رومیان به طبع میل شدید کشور اشغال‌شده را برمی‌انگیزد که رهایی ناگهانی خویش را ببیند و دعا می‌کند که خداوند به نفع قوم منتخب خویش مداخله کند زیرا او ملک قدیر است و می‌تواند همان‌طور که چند مرتبه در تاریخ عمل کرده است، حمایت مستقیم خود را در امور انسان‌ها اعمال فرماید.

شخصیت متی چگونه است؟ از ابتدا بگوییم که امروز او را به عنوان صحابی عیسی علیه السلام قبول ندارند. با این وجود آ. تریکو، در تفسیر ترجمه عهد جدیدش (چاپ ۱۹۶۰) او را چنین معرفی می‌کند:

«متی (یا به عبارت دیگر لوی) با حرفه ابتدایی صراف یا مستخدم اداره مالیات نمک، موقعی که عیسی علیه السلام او را برای تربیت شاگردی‌اش خواند، کارمند دفتر گمرک یا راهداری کفرناحوم^۱ بود. پدران روحانی کلیسا، اریژن، ژرژ و ایپفان چنان عقیده‌ای داشتند ولی این باور امروزی‌ها نیست.

۱. محلی بوده در جلیل لو و بر ساحل دریای جلیل. (مترجم)

نکته مسلم این است که مصنف، یهودی، لغت، فلسطینی و کتابت یونانی است. کولمان می‌نویسد: مصنف به کسانی خطاب می‌کنند که با اینکه یونانی حرف می‌زدند عادات و آداب یهود و زبان آرامی را می‌دانستند.»

برای شارحان ترجمه جهانی مبدأ انجیل متی به شرح زیر مورد نظر واقع شده است: «بر اساس عادت، عقیده بر این است که انجیل متی در شام، شاید در انطاکیه یا فنیقیه نوشته شده باشد زیرا در این نواحی عده کثیری یهودی می‌زیستند.^۱ می‌توان مشاجره‌ای را بر علیه یهودیت کنیسه‌ای سنتی فریسیان^۲ از نظر گذراند همچنان که در جلسه کنیسه‌ای حمین^۳ در سال‌های ۸۰ (میلادی) رخ داد. در چنین شرایطی، مصنفان متعددی تاریخ نخستین انجیل را سال‌های ۹۰-۸۰ میلادی و شاید کمی زودتر می‌دانند ولی نمی‌توان در این خصوص به یقین کامل دست یافت. نظر به اینکه نام مصنف را دقیقاً نمی‌دانیم، شایسته است که خود را با اوصاف چندی از او که در انجیل آمده راضی سازیم تا مصنف به حرفه‌اش باز شناخته شود. این مصنف که در کتب مقدس و اخبار و احادیث یهود متبحر است و در عین احترام گذاردن به رئیسان دینی قوش آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد، و در تعلیم و تفهیم عیسی علیه السلام به شنوندگانش استاد است، و همواره در مورد نتایج علمی آموزش خود تأکید می‌کند، با نشانه‌های «یک دانشمند یهودی مسیحی شده» که می‌گوید: صاحب‌خانه‌ای که از «خزانة خویش نو و کهنه بیرون می‌آورد» (همان‌طور که متی در باب سیزدهم آیه ۵۲ تذکر می‌دهد) تطبیق می‌کند پس بین نامبرده و کارمند دفتر کفرناحوم که مرقس و لوقا او را لوی می‌نامند و یکی از دوازده تن حواری است، خیلی فاصله وجود دارد. همه با این نظر موافق‌اند که متی، انجیل خود را از منابع مشترک با مرقس و لوقا اقتباس کرده ولی نقل او در نکات اصلی (همان‌طور که بعد خواهیم دید) متفاوت می‌باشد. با این وجود متی از انجیل مرقس (که شاگرد عیسی علیه السلام نبود) خیلی استفاده کرده است. (این مطلب را کولمان متذکر می‌شود)

۱. این مطلب هم مورد سؤال واقع شده که آیا امت یهودی - مسیحی «متی» نمی‌توانسته در اسکندریه سکونت داشته باشد؟
ا. کولمان این فرض را میان فرض‌های بسیار دیگری می‌نهد.
۲. فرقه‌ای از یهود که به واسطه زهد ظاهری، خود را از دیگران ممتاز می‌ساختند. (مترجم)
۳. در قاموس کتاب مقدس از این محل ذکر نرفته ولی کلمه «جنیم عین جنیم» وجود دارد که با یکی از دهات یهودا بوده یا شهری که احتمالاً همان جتین حالیه باشد. (مترجم)

متی در مورد متون، آزادی عمل بسیاری اختیار می‌کند و این امر را نسبت به عهد عتیق در موضوع نسب‌نامه عیسی علیه السلام که آن را در آغاز انجیل خویش قرار داده است، مشاهده خواهیم کرد. او در کتابش حکایات «به تمام معنی باورنکردنی» را درج می‌کند.

این صفت (به تمام معنی باورنکردنی) را از ار. پ. کانن ژیسر در کتاب فوق‌الذکر در موضوع یکی از وقایع رستاخیز عیسی علیه السلام یعنی ماجرای «نگهبانی» به‌کار می‌برد. او داستان دور از حقیقت نگهبانان نظامی قبر را به رخ می‌کشد، (بدین شرح که) این سربازان بت‌پرست برای دادن گزارش نزد مافوق‌های خود نمی‌روند، اما پیش بزرگ کشیشان می‌روند که به آن‌ها پول می‌دهند تا حکایات دروغین بسازند^۱. با وجود این او اضافه می‌کند:

«از مسخره کردن باید خودداری کرد زیرا تیت متی بی‌نهایت قابل احترام است. چرا که او به شیوه خود یک اطلاع صحیح قدیمی روایت شفاهی را در اثر کتبی‌اش جا می‌دهد. اما صحنه‌سازی او لایق «عیسی مسیح فوق ستاره»^۱ هست.»

یادآوری کنیم که این قضاوت درباره متی از حکیم الهی عالی‌قدری که استاد مؤسسه کاتولیکی پاریس است، صادر می‌شود.

متی در شرح وقایع همزمان مرگ عیسی علیه السلام، مثال دیگری از خیالبافی‌اش می‌دهد (بدین قرار):

«که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد و زمین متزلزل و سنگ‌ها شکافته گردید و قبرها گشاده شدند و بسیاری از بدن‌های مقدسین که آرمیده بودند برخاستند و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.»

نظیر این عبارت انجیل متی (باب ۲۷، آیات ۵۳ - ۵۱) در انجیل‌های دیگر یافت نمی‌شود. به زحمت می‌شود تصور کرد به چه نحو بدن‌های مقدسین مورد بحث توانسته باشند هنگام مرگ عیسی علیه السلام برخیزند (که انجیل‌ها واقعه را در شب شنبه می‌نگارند) و پس از برخاستن عیسی علیه السلام از قبر بیرون آمده باشند که بنا بر مندرجات انجیل‌ها فردای روز شنبه بوده است).

۱. فیلمی آمریکایی درباره عیسی علیه السلام که تاریخ او را مسخ و مضحکه کرده است.

شاید در میان انجیل‌ها تنها متی باشد که بارزترین دوری از حقیقت را که یکی از مصنفان اناجیل در دهان خود عیسی علیه السلام نهاده در آن می‌یابیم. او در باب ۱۲، آیات ۴۰-۳۸ شرح آیت یونس نبی علیه السلام را بدین ترتیب می‌نگارد:

«عیسی علیه السلام در میان کاتبان و فریسیان است که با این سخنان به او خطاب می‌کنند: ای استاد! می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم. او در جواب ایشان گفت: فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و به ایشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد؛ زیرا همچنان که یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود.»
(متن ترجمه جهانی)

عیسی علیه السلام اعلام می‌کند که سه شبانه‌روز در زمین خواهد ماند. بنابراین متی و لوقا و مرقس، وفات و دفن عیسی علیه السلام را در شب شنبه نشان می‌دهند و این امر بی‌شک اقامت او را در زمین به سه روز بالغ می‌سازد. اما این مدت نمی‌تواند جز مشتمل بر دو شب باشد و نه سه شب.^۱

اغلب اوقات، شارحین اناجیل درباره این واقعه سکوت می‌کنند. با این وجود ار. پ. رگه، دوری از حقیقت آن را تذکر می‌دهد زیرا او تصریح می‌کند که عیسی «در قبر نمانده» مگر سه روز (که فقط یکی تمام بوده) و دو شب. اما او می‌افزاید: «اصطلاحی است مستقر و معنی دیگر جز سه روز ندارد.» مشاهده اینکه شارحان ناگزیر شده‌اند چنین دلایلی که هیچ معنی مثبتی ندارد به کار برند، تأسف‌آور است و حال آنکه چه رضایت خاطری فراهم می‌شد اگر القا می‌کردند چنین مطلب غریب و نامربوطی ناشی از خطای کاتبی می‌باشد. علاوه بر این دوری از حقیقت‌ها، آنچه که پیش از هر چیز انجیل متی را مشخص می‌سازد این است که مال یک قوم یهودی - مسیحی می‌باشد که در عین اینکه در خط عهد عتیق باقیمانده، در حال سرپیچی از حکم یهودیت است.

۱. متی در عبارت دیگر انجیلش از این واقعه ذکر دیگری بدون تصریح زمان می‌کند. (۴ - ۱۶/۱) در مورد لوقا نیز چنین است. (۳۲ - ۱۱/۲۹) بعداً خواهیم دید که طبق نظر لوقا، عیسی اظهار داشته که به این نسل آیتی از جانب وی اعطا نخواهد گردید. (انجیل لوقا، ۱۲ - ۸/۱۱)

انجیل مرقس

این انجیل از چهار انجیل دیگر مختصرتر و قدیمی‌تر است ولی نوشته یک حواری نیست و حداکثر نوشته شاگرد یک حواری است.

کولمان، مرقس را شاگرد عیسی علیه السلام نمی‌داند؛ با وجود این به آن‌هایی که استناد این انجیل به مرقس حواری ممکن است در نظرشان مشکوک جلوه کند، تذکر می‌دهد که «متی و لوقا اگر می‌دانستند که (انجیل مزبور) در نهایت مبتنی بر تعلیم یک حواری نیست، آن را آنچنان که به کار برده‌اند مورد استفاده قرار نمی‌دادند»؛ اما این برهان قطعی نیست.

کولمان، احتیاط خود را به این نیز متکی می‌سازد که در عهد جدید اشارات زیادی به یک «یوحناى ملقب به مرقس» وجود دارد اما این عبارات ذکرى از یک مصنف انجیل نمی‌کنند و متن خود مرقس نیز ذکرى از مصنف ندارد.

فقر اطلاعات در این زمینه، شارحان را به این کار کشانده است که تفاسیل مبتذل را عناصر ارزشمند تلقی کنند؛ من جمله: به بهانه اینکه مرقس تنها انجیل نویسی است که ضمن شرح مصائب و آلام عیسی علیه السلام حکایت جوانی را بازگو می‌کند که تنها لباسش چادری بود و موقع گرفتار شدن، چادر را گذارده و برهنه گریخته است (انجیل مرقس، باب ۱۴، آیات ۵۲-۵۱)، برخی‌ها نتیجه گرفته‌اند ممکن است جوان مورد بحث مرقس «شاگرد وفاداری که کوشش می‌کند دنبال استاد برود» بوده باشد. (ترجمه جهانی) برای برخی دیگر ممکن است در اینجا «این خاطره شخصی، یک علامت اصالت، یک امضای ناشناخته، در اثبات اینکه او شاهد عینی بوده است» باشد.

به نظر کولمان، ترتیب‌بندی چندین عبارت این فرض را تأیید می‌کند که مصنف (انجیل مورد بحث)، یهودی‌الاصل بوده اما با وجود جمله‌های لاتینی می‌تواند این فکر را القا کند که او انجیلش را در رم نوشته باشد. به علاوه طرف خطاب او مسیحیانی هستند که در فلسطین زندگی نمی‌کنند و او مراقب است اصطلاحات «آرامی» را که به کار می‌برد برای آن‌ها بیان کند.

در حقیقت، روایت مبتنی بر خاتمه رساله پطرس، (چنانچه صددرصد این رساله از طرف پطرس باشد) خواسته مرقس را مصاحب پطرس در رم بشناسد. احتمالاً پطرس به گیرندگان رساله نوشته است:

«جماعت برگزیدگان که در بابل هستند، همچنین پسر مرقس به شما سلام می‌رسانند.» در تفاسیر ترجمه جهانی آمده که «بابل یعنی احتمالاً رم» و از این طریق خود را مجاز به این نتیجه‌گیری می‌دانند که محتملاً مرقس مصاحب پطرس در رم، مرقس انجیل نویس است...

آیا این، استدلالی از این نوع است که پاپیاس مطران^۱ هیراپولس^۲ را در سال ۱۵۰ (میلادی) واداشته انجیل مورد بحث را به مرقس نسبت دهد که او را «مترجم پطرس» می‌گفتند و احتمالاً همکار بولس هم بوده است.

در این چشم‌انداز، تدوین انجیل مرقس را احتمالاً پس از مرگ پطرس می‌نهند؛ بین ۶۵ و ۷۰ میلادی (بنا بر ترجمه جهانی) و حدود ۷۰ میلادی بنا بر نظر کولمان.

خود متن نیز نخستین نقص کبیر را بی‌چون و چرا هویدا می‌سازد زیرا بدون کمترین توجه به زمان‌بندی، نوشته شده است. از این قرار مرقس ماجرای چهار ماهیگیری را که عیسی علیه السلام به دنبال خود می‌کشد، در حالی که تنها به آن‌ها می‌گوید: «شما صیاد مردم خواهید گردید» در آغاز حکایتش (باب اول، آیات ۲۰ - ۱۶) می‌نهد و حال آنکه حتی او را نمی‌شناختند. به علاوه انجیل نویس نشان می‌دهد به کلی فاقد دید مقرون به حقیقت است. همان‌طوری که ار. پ. رگه گفته، مرقس «نویسنده ناشی» و «بی‌مقدارترین همه انجیل‌نویسان» می‌باشد. او نمی‌تواند حکایتی را نقل کند و شارح نامبرده نظرش را متکی می‌کند به نقل عبارتی حاکی از استقرار دوازده حواری که ترجمه تحت‌اللفظی آن به شرح زیر است:

«پس بر فراز کوهی برآمده^۳ هر که را خواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند و دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را برای وعظ نمودن بفرستد، و ایشان را قدرت باشد که دیوها را بیرون کنند و او دوازده نفر را مستقر و نام پطرس را به سیمون تحمیل نمود». (انجیل مرقس، باب سوم، آیات ۱۶ - ۱۳)

۱. مطران: پیشوای روحانی ترسایان. (فرهنگ معین)

۲. Hierapolls شهر مقدسی است در آسیای صغیر، که در حال حاضر آن را «بیوک قلعه‌سی» می‌خوانند.

۳. منظور حضرت عیسی علیه السلام است. (مترجم)

در برخی وقایع مرقس با متی و لوقا در تضاد است؛ همچنان که پیش‌تر در مورد آیت یونس یادآوری گردید. اضافه بر این، در مورد آیاتی که عیسی علیه السلام حین رسالتش به مردم می‌دهد مرقس واقعه‌ای را حکایت می‌کند (انجیل مرقس، باب هشتم، آیات ۱۲-۱۱) که معتبر نیست.

«فریسیان بیرون آمده با عیسی علیه السلام شروع به مباحثه کردند. برای اینکه دامی برایش بگسترانند آیتی از او خواستند. او آهی از دل کشیده گفت از برای چه این فرقه آیتی می‌خواهند؟ هر آینه به شما می‌گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد. پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده به کناری دیگر عبور نمود.»

این مطلب بدون شک گواهی صادر از خود عیسی علیه السلام بر این است که قصد نداشته فعلی انجام دهد که فوق طبیعی جلوه کند. بدین جهت شارحان ترجمه جهانی کتاب مقدس با تعجب از گفته لوقا که عیسی علیه السلام فقط یک آیت (آیت یونس را) عطا خواهد کرد، این گفته لوقا «آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد» را خلاف عقیده عموم دانسته و «معجزاتی را که خود عیسی علیه السلام به عنوان علامات معرفی می‌کند» (انجیل لوقا، باب ۷، آیه ۲۲ و باب ۱۱، آیه ۲۰) متذکر می‌گردند.

تمام انجیل لوقا رسماً مطابق با قواعد و احکام کلیسا شناخته شده است لیکن خاتمه این انجیل (باب ۱۶، آیات ۲۰-۹) همچنان که ترجمه جهانی نیز به‌صراحت تذکر داده از طرف مصنفان جدید، یک بخش اضافی تلقی می‌گردد.

این خاتمه در دو نسخه از قدیمی‌ترین دست‌نویس‌های کامل انجیل‌ها کدکس واتیکانوس و کدکس سینائیتیکوس که تاریخ آن‌ها قرن چهارم (میلادی) است، مندرج نیست. کولمان در این خصوص می‌نویسد:

«برخی دست‌نویس‌های یونانی مؤخرتر و بعضی روایت‌ها، در این محل، نتیجه‌ای درباره تجلیات افزوده‌اند که از لوقا نبوده و از دیگر انجیل‌ها بیرون کشیده شده است». در حقیقت، روایات این خاتمه اضافی متعددند. در متون، گاه یک روایت طویل، گاه یک روایت کوتاه (هر دو در ترجمه جهانی آمده‌اند)، گاهی روایت طویل با یک ضمیمه، و گاهی هر دو روایت یافت می‌شوند.

ار. پ. کانن ژیسر، در مورد این خاتمه چنین توضیح می‌دهد:

«در موقع پذیرش رسمی یا چاپ عام کتابش در امتی که ضمانت آن را بر عهده داشت، لازم دیدند که آخرین آیات را از آن حذف کنند. نه متی، نه لوقا، نه به طریق اولی یوحنا بخش مفقود را شناخته‌اند و حال آنکه این کمبود تحمل‌ناپذیر است. مدت مدیدی بعد هنگامی که نوشته‌های مشابه متی، لوقا و یوحنا در دست همه قرار گرفت، با اخذ عناصری از راست و چپ دیگر انجیل‌ها، نتیجه شایسته‌ای برای مرقس تألیف کردند. بازشناخت قطعات این معما با تشریح جزء جزء انجیل مرقس (باب ۱۶، آیات ۲۰ - ۹) آسان خواهد بود. بدین ترتیب ایده بارزی از گشادبازی معمول در نوع ادبی حکایت انجیلی تا آغاز قرن دوم خواهیم داشت.»

این اندیشه‌های یک حکیم الهی عالی‌قدر، چه اعتراف بی‌پیچ و خمی از وجود دستکاری‌ها در کتب مقدس توسط انسان‌ها را به ما می‌دهد!

انجیل لوقا

لوقا که به نظر کولمان، «وقایع‌نگار» و به نظر ار. پ. کائن ژیسر «رمان‌نویسی حقیقی» است، در پیش‌گفتارش خطاب به تنوفیل^۱ ما را خبر می‌کند که به نوبه خود، پس از دیگران (که داستان‌هایی درباره عیسی علیه السلام نوشته‌اند)، می‌خواهد گزارشی تهیه نماید درباره همان وقایع، با استفاده از داستان‌های مزبور و اخبار شاهدان عینی (و این یعنی او خود شاهد عینی نبوده است) و نیز با اطلاعات حاصل از مواعظ حواریون؛ پس این یک کار منظم است که او آن را با عبارات زیر معرفی می‌کند:

«چون خیلی‌ها اقدام کرده‌اند تا حکایتی از وقایع انجام شده در بین ما را، طبق روایت شاهدان عینی، که بعداً خدمتگزاران سخن شدند، بسازند؛ به نظر من هم خوب آمد که پس از کسب اطلاع دقیق درباره منشأ همه چیز شرح منظمی برای تو، تنوفیل خیلی آبرومند بنگارم تا تو بتوانی استواری تعلیماتی که دریافت کرده‌ای، تصدیق کنی.»

از همان سطور اول، تمام آنچه که لوقا را از «نویسنده بی‌ارجی» که مرقس باشد (و اثرش را در بالا از نظر گذراندیم) جدا می‌سازد، می‌توان تمیز داد، انجیل لوقایی چون و چرا یک

۱. Theophile: (مقدس) مطران انطاکیه و یکی از پدران کلیسا، در سال ۱۹۰ میلادی وفات یافته است.

اثر ادبی است که به زبان یونانی کلاسیک، بدون کلمات ناشناخته یا نامأنوس نوشته شده است.

لوقا فرد باسواد مشرکی است که به مسیحیت گرویده است. جهت‌گیری‌اش در مقابل یهودیان فوری نمودار می‌شود. همان‌طور که کولمان تذکر می‌دهد، لوقا یهودی‌ترین آیات انجیل مرقس را از قلم انداخته و سخنان عیسی علیه السلام را علیه ناباوری یهودیان و روابط حسنه‌اش را با سامریان (که یهودیان از آن‌ها متنفر بودند) به رخ می‌کشد و حال آنکه متی (همچنان که ملاحظه شد) توسط عیسی علیه السلام از حواریون می‌خواست که از آن‌ها فرار کنند. مثال شگفت‌انگیز بین مثال‌های بسیار دیگر این است که انجیل‌نویسان، بلاشک با اعتقادی صمیمی و با نقل آنچه از سخنان عیسی علیه السلام که مناسب با چشم‌اندازهای شخصی خود دانسته‌اند، شرحی منطبق با نظر اعمی که به آن‌ها تعلق دارند، به ما می‌دهند. در مقابل چنین واضحاتی چطور می‌توان انکار کرد که انجیل‌ها «نوشته‌های مبارزه» یا «نوشته‌های (متأثر از) اوضاع و احوال»، نیستند (همان‌طور که پیش‌تر تذکر داده شد)؟ مقایسه بین روش کلی انجیل لوقا با انجیل متی، برهانی به نفع این منظور به همراه دارد.

لوقا کیست؟ خواسته‌اند او را پزشکی بشناسند که بولس در چند رساله‌اش نام برده است. ترجمه جهانی نشان می‌دهد که «عده‌ای حرفه پزشکی مصنف انجیل را در دقیق بودن شرح حال بیماران یافته‌اند». این قضاوت به‌طور کامل اغراق‌آمیز است. لوقا «شرح حال‌هایی» از این قبیل به معنی خاص آن نمی‌دهد؛ «کلامی که او به کار می‌برد ویژه هر فرد باسواد زمان وی می‌تواند باشد». یک لوقای نامعینی مصاحب بولس بوده است. آیا این همان شخصیت است؟ کولمان فکر می‌کند که چنین بوده است.

تاریخ انجیل لوقا را می‌توان به تبعیت از چند عامل تعیین کرد:

لوقا، انجیل مرقس و انجیل متی را به کار برده است. در ترجمه جهانی می‌خوانیم که ظاهراً لوقا شاهد محاصره و تخریب اورشلیم توسط ارتش‌های تیتوس در سال ۷۰ میلادی بوده است. پس انجیل، احتمالاً بعد از این تاریخ خواهد بود. ناقدین کنونی، اغلب کتابت آن را نزدیک به سال‌های ۹۰ - ۸۰ (میلادی) می‌دانند. اما عده‌ای، تاریخی باز قدیمی‌تر را به آن نسبت می‌دهند.

قصص مختلف لوقا تفاوت‌های مهمی با پیشینانش دارند که در بالا خلاصه‌ای از آن داده شد. ترجمه جهانی در صفحه ۱۸۱ و صفحات بعد، آن‌ها را شرح می‌دهد. کولمان در صفحه ۱۸ کتابش موسوم به عهد جدید، حکایاتی از انجیل لوقا نقل می‌کند که در جای دیگر یافت نشده‌اند و نکات جزئی هم نیستند.

حکایات انجیل لوقا در مورد کودکی عیسی علیه السلام ویژه انجیل لوقا می‌باشند. متی، کودکی عیسی علیه السلام را طور دیگری بازگو می‌کند و مرقس سخنی از آن به میان نمی‌آورد.

متی و لوقا نسب‌نامه‌های متفاوتی از عیسی علیه السلام می‌دهند؛ تناقض آن‌قدر شدید و دوری از حقیقت از نظر علمی، چندان زیاد است که فصل ویژه‌ای به این امر اختصاص داده می‌شود. می‌توان توضیح داد که متی که روی سخنش با یهودیان بوده است، نسب‌نامه را از ابراهیم علیه السلام شروع و از داود علیه السلام گذرانده و لوقا، مشرک تغییر دین داده، اندیشه جلو بردن هر چه بیشتر سلسله نسب را داشته است. ولی خواهیم دید که در نسب‌نامه (از داود علیه السلام به بعد) متناقض‌اند.

لوقا، متی و مرقس رسالت عیسی علیه السلام را با اختلاف، درباره نکات متعدد شرح داده‌اند. تشریع عشاء ربانی که برای مسیحیان واقعه‌ای است دارای اهمیت حیاتی، تابع نسخ متفاوت بین لوقا و دو انجیل‌نویس دیگر می‌باشد.

ار. پ. رگه در کتابش به نام آموزش مقدماتی انجیل، صفحه ۷۵ تذکر می‌دهد: سخنانی که به وسیله آن‌ها عشاء ربانی تشریع شده، توسط لوقا (باب ۲۲، آیات ۲۴-۱۹ انجیل لوقا) به شکل کاملاً متفاوتی با متی (باب ۲۶، آیات ۲۹-۲۶ انجیل متی) و مرقس (باب ۱۴، آیات ۲۴-۲۲ انجیل مرقس) که تقریباً شبیه هم‌اند، نقل شده‌اند، «بالعکس، سخنانی که لوقا نقل کرده خیلی نزدیک است به آنچه که بولس مقدس تذکر می‌دهد» رساله اول خطاب به قرنتیان. (باب ۱۱، آیات ۲۵-۱۳)

همان‌طور که ملاحظه شد لوقا در انجیلش درباره صعود عیسی علیه السلام سخنی ابراز داشته متضاد با آنچه که در اعمال رسولان آمده است و او مصنف آن شناخته شده و جزء قطعی عهد جدید می‌باشد. او در انجیلش صعود عیسی علیه السلام را در روز عید فصح و در اعمال رسولان چهل روز بعد می‌داند. معلوم است که این تناقض، مفسران مسیحی را به چه شروح و حواشی‌ای کشانده است.

اما شارحانی که نگران واقعیت هستند، همچنین شارحان ترجمه جهانی کتاب مقدس ناگزیرند در یک سطح کلی تشخیص دهند که برای لوقا:

«نخستین دلواپسی شرح وقایع در صحت مادی‌شان نیست...»

ار. پ. کانن ژیسر با مقایسه حکایات افعال حواریون (اثر همین لوقا) با حکایات مشابه بولس در باب عیسای صلوات‌الله‌علیه دوباره زنده شده، این عقیده را درباره لوقا اظهار می‌کند:

«بین چهار انجیل‌نویس، لوقا حساس‌ترین و ادبی‌ترین است؛ او واجد خصایل یک رمان‌نویس واقعی است.»

انجیل یوحنا

انجیل یوحنا در اصل با سه انجیل دیگر متفاوت است؛ به این نشان که ار. پ. رگه در کتابش به نام مدخل انجیل پس از شرح سه انجیل اول، در همان وهله نخست از انجیل چهارم تصویر گویای «یک جهان دیگر» را می‌سازد. در حقیقت این کتاب تافته کاملاً جدا بافته‌ای است. بنا بر نظر کولمان مغایرت‌ها از این قرارند: اختلاف در تنظیم و انتخاب موضوع‌ها، حکایات، نطق‌ها، اختلافات انشاء، اختلافات جغرافیایی و زمانی و حتی در چشم‌اندازهای کلامی. پس سخنان عیسی صلوات‌الله‌علیه به طرق مختلف توسط یوحنا و انجیل‌نویسان دیگر روایت شده‌اند. ار. پ. رگه، در این خصوص تصریح می‌کند:

در حالی که انجیل‌های سه‌گانه متی، مرقس و لوقا سخنان عیسی صلوات‌الله‌علیه را با یک انشای نافذ خیلی نزدیک به سبک شفاهی روایت می‌کنند، در انجیل یوحنا تمام توجه به تفکر عمیق معطوف گشته است؛ به نحوی که «ما می‌توانیم گاهی از خود پرسیم آیا این هنوز عیسی صلوات‌الله‌علیه است که سخن می‌گوید یا سخنانش به‌طور نامحسوس توسط افکار انجیل‌نویس ادامه یافته‌اند.»

این مطلب که «مصنف کیست؟» خیلی مورد بحث قرار گرفته و عقاید بسیار متفاوت در این خصوص ابراز شده است.

آ. تریکو، و ار. پ. رگه با آن‌هایی که بی‌هیچ شکی انجیل یوحنا را اثر یک شاهد عینی می‌دانند، هم‌عقیده‌اند. مصنف، یوحنا پسر زبدی و برادر ژاک، یک حواری است که راجع به

او جزئیات بسیاری معلوم شده است و در کتاب‌هایی که در دسترس عموم است درج گردیده‌اند. شمایل‌نگاری عامه او را در موقع تناول آخرین طعام پیش از تصلیب عیسی علیه السلام تصویر می‌کند. چه کسی تصور خواهد کرد که انجیل یوحنا اثر این یوحنا یحسبی که چهره‌اش اینچنین بین مردم شناخته شده است، نباشد؟! ^۱

تحریر بسیار دیر این چهارمین انجیل، برهان قاطعی علیه این موضع‌گیری نیست. متن نهایی می‌بایستی نزدیک پایان قرن اول (میلادی) نوشته شده باشد. کتابت آن را شصت سال پس از عیسی علیه السلام دانستن، با موجودیت یک حواری خیلی جوان در زمان عیسی علیه السلام که نزدیک یک قرن زندگی کرده باشد، سازگار است.

ار. پ. کانن ژیسر در بررسی‌اش از «رستاخیز» به این نتیجه می‌رسد که هیچ مصنف عهد جدید غیر از بولس نمی‌تواند خود را متصف به صفت «شاهد عینی برخاستن از قبر عیسی علیه السلام» بداند. با وجود این یوحنا ظهور عیسی علیه السلام را به دوازده حواری (که احتمالاً خود او جزء آن‌ها بوده است) غیر از توما (انجیل یوحنا، باب ۲۰، آیات ۱۹-۲۴) روایت می‌کند. همچنین ظهور عیسی علیه السلام را به همه دوازده حواری، هشت روز بعد نقل می‌نماید (انجیل یوحنا، باب ۲۰، آیات ۲۹-۲۵).

کولمان در کتابش به نام عهد جدید هیچ موضع‌گیری نمی‌کند. ترجمه جهانی انجیل تصریح می‌کند که اکثریت منتقدان، فرض کتابت (انجیل) توسط یوحنا را (که احتمال آن را نمی‌توان مطلقاً رد کرد) مورد توجه قرار نمی‌دهند. اما موجبات اینکه متن منتشره فعلی، چندین مصنف داشته کلاً فراهم است.

«احتمال دارد انجیلی که ما داریم، توسط شاگردان مصنف که باب ۲۱ و بلاشک چند حاشیه (از قبیل ۲ و ۴ و شاید ۱ و ۴، ۴ و ۴، ب ۳۷ و ۷، ۲ و ۱۱، ۳۵ و ۱۹) را اضافه کرده‌اند، نشر شده باشد.»

ولی در مورد داستان زن زناکار (۱۱ و ۸ و ۵۳ و ۷) همه متفق‌اند: قطعه‌ای است که ریشه آن نامعلوم و بعداً وارد شده است (ولی با وجود این به کتاب مقدس رسمی تعلق دارد). عبارت آیه^۱

۱. عبارت مزبور بدین شرح است: «و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می‌داند که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید.» (مترجم)

۳۵، باب ۱۹ انجیل یوحنا به منزله امضای «شاهد عینی» به نظر می‌رسد (بنا بر نوشته کولمان) و تنها عبارت صریح این انجیل است، اما مفسران فکر می‌کنند که عبارت مزبور بدون شک افزوده شده است.

کولمان فکر می‌کند که ملحقات بعدی در این انجیل زیاد به چشم می‌خورند؛ از جمله باب ۲۱ که گویا باید اثر شاگردی باشد که اصلاحاتی نیز در نصّ انجیل به عمل آورده باشد. قطع نظر از تمام فرض‌های دیگر مفسران، ملاحظات و نظریات عالی‌قدرترین مؤلفان مسیحی که درباره مصنف چهارمین انجیل در اینجا آورده شده، نشان می‌دهد که در خصوص «پدرخواندگی» دچار آشفتگی تامی هستند.

ارزش تاریخی قصص یوحنا مورد مشاجره بسیار قرار گرفته است. انجیل او اختلافات بارزی با سه انجیل دیگر دارد. کولمان توضیحی در این خصوص می‌دهد: او یوحنا را دارای چشم‌اندازهای کلامی متفاوت از دیگر انجیل‌نویسان می‌داند و این منظور یوحنا را در انتخاب شرح کلمات روایت شده و طریق نگارش آن‌ها هدایت کرده است... بدین قرار مصنف (انجیل یوحنا) خطوط را ادامه داده و از قول عیسای تاریخی، آنچه را که خود روح‌القدس به او الهام کرده، می‌گوید. به نظر مفسر مزبور، علت اختلافات همان‌ها است که در بالا گذشت.

بی‌شک می‌توان دریافت که یوحنا چون پس از دیگر انجیل‌نویسان بوده، احتمالاً برخی قصص را که برای بهتر مصور کردن قضایا مناسب بوده برگزیده است؛ پس نباید در انجیل یوحنا از نیافتن تمام آنچه که محتوای انجیل‌های دیگر را تشکیل می‌دهد، متعجب شد. ترجمه جهانی تعدادی از این موارد را نشان می‌دهد (صفحه ۲۸۲). اما آنچه موجب شگفتی می‌گردد وجود بعضی نقایص است. برخی از اینان به زحمت باورکردنی هستند مانند حکایت تشریع عشاء ربانی. چطور می‌توان تصور کرد که یک عمل بسیار اساسی برای مسیحیت، یعنی نماز که به زودی ستون آیین قرار می‌گیرد، از طرف یوحنا – انجیل‌نویس متفکر عالی‌قدر – تذکر داده نشده باشد؟! خلاصه، او خود را راضی کرده است که تنها گزارش برگزاری طعام قبل از تصلیب، شستن پاها، شاگردان، اعلام خیانت یهودا و انکار پطرس را حکایت کند.

به عکس، حکایاتی خاص یوحناست که نزد سه نفر دیگر یافت نمی‌شود و ترجمه جهانی به ذکر آن‌ها می‌پردازد. آنجا نیز شاید بتوان استدلال کرد که سه مصنف دیگر اهمیتی که یوحنا در این رویدادها یافته، تمیز نداده‌اند. اما چطور می‌توان تعجب نکرد از اینکه در انجیل یوحنا حکایت ظهور عیسی علیه السلام از قبر برخاسته به شاگردانش در کنار دریاچه طبریه را به عنوان رویدادی که در حیات عیسی علیه السلام رخ داده بیابیم؟ (انجیل یوحنا، باب ۲۱، آیات ۱-۱۴) که چیزی نیست جز دوباره نویسی ماجرای صید معجزه‌آسای یاد شده توسط لوقا (باب پنجم، آیات ۱-۱۱) با تفصیلات متعدد و اضافی.

در این قصه، لوقا به حضور یوحنا یحسبی (که طبق روایات احتمالاً یوحنا یحسبی انجیل‌نویس می‌باشد) اشاره می‌کند. این قصه انجیل یوحنا جزء باب ۲۱ می‌باشد و اینکه بعداً اضافه شده، مورد اتفاق است. به آسانی می‌توان تصور کرد که ذکر نام یوحنا در قصه لوقا ممکن بود منجر شود به اینکه به طور مصنوعی او را در چهارمین انجیل وارد کرده باشند. بدین لحاظ لزوم تبدیل یک رویداد زمان حیات عیسی علیه السلام به رویداد پس از وفات، دستکاری کردن متن انجیل را متوقف نکرده است.

یک فرق قابل ملاحظه دیگر بین انجیل یوحنا و سه انجیل دیگر، مدت رسالت عیسی علیه السلام است. مرقس، متی و لوقا آن را یک سال می‌دانند و برای یوحنا بیش از دو سال به طول می‌انجامد. کولمان این مطلب را متذکر می‌شود. ترجمه جهانی در این خصوص چنین شرح می‌دهد: در حالی که انجیل‌های سه‌گانه متی، مرقس و لوقا به اقامت طولانی عیسی علیه السلام در «جلیل»^۱ اعتقاد دارند، و در پی آن حرکت بیش یا کم ممتد به سوی «یهودیه» و در پایان اقامت مختصری را در اورشلیم؛ بالعکس یوحنا تغییر محل‌های فراوان عیسی از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر را گزارش می‌کند و حضور ممتد او را در «یهودیه»^۲ و به‌خصوص در اورشلیم در نظر می‌گیرد (۵۱-۱۹/۳۶ و ۳-۱۳ و ۲، ۴۷-۱ و ۵، ۳۱-۲۰/۱۴). او برگزاری چندین عید فصح را ذکر می‌کند (۱۳ و ۲، ۱ و ۵، ۴ و ۶، ۵۵ و ۱۱) و رسالت بیش از دو سال عیسی را به خاطر می‌آورد. در این صورت سخن کدام‌یک از مرقس، متی، لوقا و یوحنا را باید باور کرد؟!

۱. شهری است نزدیک شهر یافا در فلسطین. (مترجم)

۲. ناحیه‌ای است در شمال فلسطین. (مترجم)

منابع/اناجیل

نتیجه‌ای که از بررسی اجمالی و بررسی انتقادی متون گرفته می‌شود، آگاهی از ادبیات «گسیخته فاقد طرح و پیوستگی» است که «تناقض‌های آن زایل نشدنی» می‌باشد. این عبارات را شارحان ترجمه جهانی عهدین در اظهار نظر خود به کار برده‌اند. شارحانی که صلاحیت و مرجعیت آن‌ها باید مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا ارزشیابی‌ها در این زمینه، نتایج سنگین و دشواری را به دست می‌دهند و ملاحظه شد که اطلاعاتی درباره تاریخ دینی همزمان با ظهور انجیل‌ها، بعضی خصوصیات این ادبیات حیرت‌آور را برای خواننده اندیشمند می‌توانستند بیان کنند؛ اما باید جلوتر رفت و در جست‌وجوی کارهای منتشر شده در عصر جدید در مورد منابع مورد استفاده انجیل‌نویسان بود. این بررسی نیز جالب است که آیا سرگذشت متون می‌تواند پاره‌ای مناظر را که در ایام ما به چشم می‌خورند، بیان کنند؟ در زمان آباء کلیسا با مسئله «منابع» با طرح بسیار ساده‌لوحانه‌ای برخورد می‌شد. در نخستین قرون میلادی، تنها منبع، انجیلی بود که دست‌نویس‌های کامل به عنوان انجیل اول یعنی انجیل متی معرفی می‌کردند. مسئله منابع فقط در مورد مرقس و لوقا مطرح می‌شد زیرا یوحنا حالت کاملاً جدایی داشت.

سنت آگوستین نظر می‌داد که مرقس که در ترتیب سنتی، دومین است، از متی اقتباس کرده و انجیل او را خلاصه نموده و لوقا که در جای سوم در دست‌نویس‌ها قرار گرفته، داده‌های آن دو را به کار برده است. پیشگفتار سنت آگوستین که پیش‌تر ذکر آن رفت مراتب فوق را القا می‌نمود.

مفسران آن زمان می‌توانستند همانند ما، درجه تقارب متون را بسنجند و تعداد زیادی آیات مشترک بین دو یا سه انجیل همسان را باز یابند. شارحان ترجمه جهانی در ایام ما آن‌ها را به طور تخمینی به شرح زیر رقم‌بندی می‌کنند:

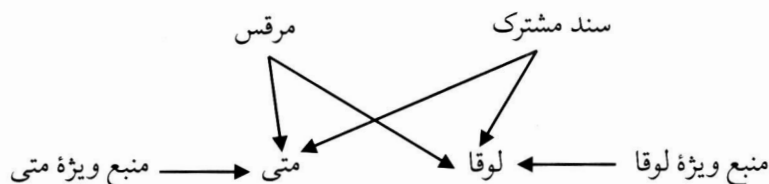
آیات مشترک بین سه انجیل	۳۳۰
آیات مشترک بین انجیل مرقس و انجیل متی	۱۷۸
آیات مشترک بین انجیل مرقس و انجیل لوقا	۱۰۰
آیات مشترک بین انجیل متی و انجیل لوقا	۲۳۰

و حال آنکه آیات مخصوص به هر یک از سه انجیل نویس عبارت‌اند از:

۳۳۰ برای متی، ۵۳ برای مرقس و ۵۰۰ برای لوقا.

از عهد آباء کلیسا تا اواخر قرن هجدهم، یک هزاره و نیم می‌گذرد بدون اینکه هیچ مسئله جدیدی درباره منابع انجیل نویسان مطرح شود. آن‌ها خود را با سنت تطبیق می‌دادند. فقط در عصر جدید است که در قبال این داده‌ها پی بردند که هر انجیل‌نویس همگام با بازگیری اطلاعاتی که نزد دیگران یافته، روایتی به سبک خویش برحسب چشم‌اندازهای خاص خود ساخته است. در این حال موقعیت مهمی برای مجموعه مصالح سازنده متن قائل شدند؛ چه در اخبار و احادیث شفاهی هم‌مبدأ و چه در یک منبع مکتوب مشترک آرامی که پیدا نشده است. احتمالاً این منبع مکتوب، توده یکپارچه فشرده‌ای را تشکیل می‌داده یا از قطعات متعدد روایات متفاوت ترکیب می‌شده که مورد استفاده هر انجیل‌نویس برای تدوین اثر خاص خود قرار می‌گرفته است.

از قریب یک قرن پیش، کاوش‌های عمیق‌تر به تئوری‌های دقیق‌تری منتهی شد که با گذشت زمان پیچیده‌تر می‌گردند. یکی از تئوری‌های جدید، موسوم به تئوری دو منبع هولتزمان است (۱۸۶۳). همان‌طور که کولمان و ترجمه جهانی تصریح می‌کنند که بنا بر تئوری مزبور، متی و لوقا احتمالاً از طرفی از مرقس، و از طرف دیگر از سند مشترکی که اینک مفقود است، الهام گرفته‌اند. به علاوه هر یک از دو نفر اول منبع ویژه‌ای در اختیار داشته‌اند. بنابراین به خلاصه زیر رسیده‌اند:



کولمان از خلاصه فوق چنین انتقاد می‌نماید:

۱. کتاب مرقس که لوقا و متی به کار برده‌اند نمی‌باید انجیل او باشد؛ بلکه نسخه نوشته

پیشینی است.

۲. در خلاصه فوق، اهمیت کافی به اخبار و احادیث شفاهی که اساسی به نظر می‌رسند داده نشده است. اهمیت اساسی آن‌ها از اینجا معلوم می‌شود که به تنهایی سخنان عیسی علیه السلام و ماجراهای رسالتش را در مدت سی یا چهل سال محفوظ داشته و حال آنکه هر انجیل‌نویس فقط سخنگوی امت مسیحی و تثبیت‌کننده روایت شفاهی بوده است.

بدین ترتیب به این مطلب می‌رسیم که انجیل‌ها به صورتی که در دست داریم، انعکاس آن چیزی است که امم مسیحی نخستین از زندگی و رسالت عیسی علیه السلام می‌شناختند. همچنین انعکاس عقاید و مُدرکات کلامی کسانی است که انجیل‌نویسان سخنگوی آن‌ها بوده‌اند.

جدیدترین کاوش‌های نقد متنی درباره انجیل‌ها روش خیلی پیچیده‌تری را نسبت به تشکیل متون ارائه داده‌اند. مقایسه نامه چهار انجیل اثر ار. پ. بنوا و بواسمار (استادان مدرسه انجیلی اورشلیم (۱۹۷۳-۱۹۷۲)) تکامل متون را در چند مرحله، به موازات تکامل روایت، تأکید نموده است.

این، منتهی به نتایجی شده که ار. پ. بنوا در معرفی نامه بخش کتاب مزبور، نوشته ار. پ. بواسمار با عبارت زیر بیان می‌کند... صُور سخنان یا قصص منتج از یک تکامل طولانی روایت، همان اصالتی را که صُور واقع در مبدأ دارا هستند، ندارند. شاید برخی خوانندگان این کتاب از آگاهی به اینکه فلان سخن عیسی علیه السلام (فلان مثل، فلان اعلام سرنوشت) مانند آنچه ما می‌خوانیم تلفظ نگردیده، بلکه توسط کسانی که آن‌ها را به ما منتقل کرده‌اند دستکاری و تطبیق داده شده، متعجب و ناراحت شوند. در اینجا برای آن‌هایی که به این نوع بازرسی تاریخی عادت نکرده‌اند احتمالاً منبعی از احساس شگفتی و ننگ وجود دارد.

این دستکاری‌های متون و تطبیقشان که توسط ناقلان عملی شده است به طریقی انجام گرفته که بواسمار، طرح بسیار پیچیده آن را (در بسط تنوری موسوم به «تنوری دو منبع») به ما می‌دهد. این طرح پس از پایان یک کار، بررسی و مقایسه متون، کشیده شده که خلاصه کردن آن امکان‌پذیر نیست. خواننده علاقه‌مند باید برای تفصیل بیشتر به کتاب اصلی که توسط انتشارات گوزن در پاریس طبع و نشر شده مراجعه کند.

چهار سند بنیادی که Q و A, B, C نامیده شده منابع اصلی انجیل‌ها را می‌نمایانند. (طرح عمومی ملاحظه شود.) سند A سندی است ناشی از محافل یهودی - مسیحی که متی و مرقس از آن الهام گرفته‌اند.

سند B ترجمه دوباره‌ای از سند A به خاطر کلیساهای مشترک مسیحی است.

همه انجیل‌نویسان غیر از متی از آن الهام گرفته‌اند.

از سند C مرقس لوقا و یوحنا الهام گرفته‌اند.

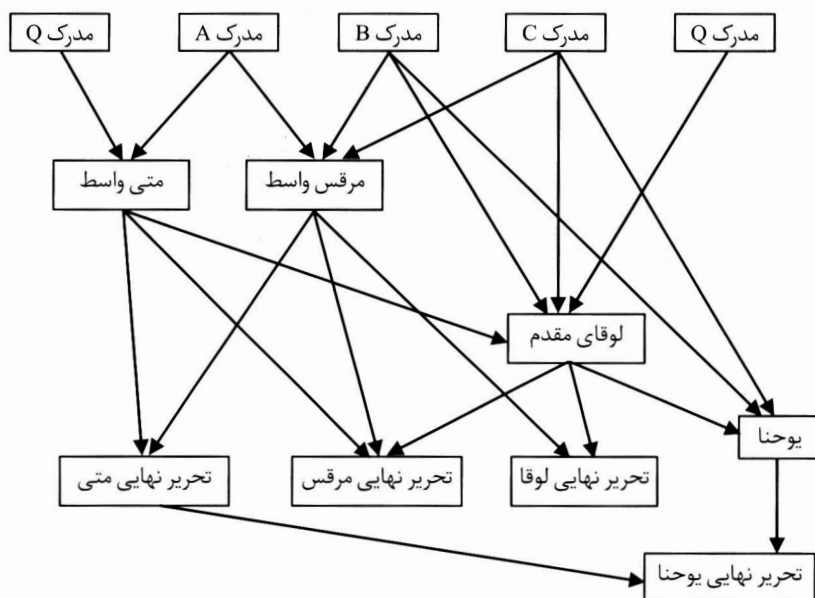
سند Q اکثر منابع مشترک متی و لوقا را تشکیل می‌دهد. این همان «سند مشترک» تنوری دو منبع است که در بالا ذکر کردیم. هیچ‌یک از این اسناد بنیادی به کتابت متون نهایی که داریم منتج نشده است. بین اسناد مزبور و تحریر نهایی، کتابت‌های واسطی قرار دارند که مصنف آن‌ها را متی واسط، مرقس واسط، پیش‌نوشته لوقا و یوحنا می‌نامد. این چهار سند واسط هستند که به کتابت‌های واپسین انجیل‌های چهارگانه منتهی می‌شوند در حالی که همزمان، الهام‌بخش کتابت‌های واپسین و تحریرات دیگر اناجیل می‌باشند. (برای درک مدارهای پیچیده‌ای که مصنف ارائه می‌دهد باید به طرح عمومی مراجعه کرد.)

نتایج این کاوش کتب مقدس، بسیار حائز اهمیت است و ثابت می‌کند که متون اناجیل که هر یک سرگذشتی دارد و بعداً در این خصوص گفت‌وگو خواهد شد، بنا بر اصطلاح ار. پ. بواسمار دارای «پیش سرگذشتی» هم هستند؛ به این معنی که قبل از پدید آمدن کتابت‌های نهایی، تغییراتی در مرحله اسناد واسط، متحمل شده‌اند. بدین ترتیب مثلاً ماجرای خیلی معروف زندگی عیسی ﷺ بیان می‌شود. یعنی صید معجزه‌آسا که (همان‌طور که ملاحظه شد) توسط لوقا به عنوان پیش‌آمد زمان زنده بودن عیسی ﷺ و توسط یوحنا به عنوان رویدادی از ظهورهای او، پس از برخاستن از قبر، حکایت شده است.

ام. ا. بواسمار

مقایسه - نامه چهار انجیل

طرح عمومی



علامت اختصاری:

اسناد A, B, C, Q = اسناد بنیادی که برای کتابت به کار رفته است

متی واسط = کتابت واسط متی

مرقس واسط = کتابت واسط مرقس

پیش‌نوشته لوقا = کتابت واسط لوقا

یوحنا = کتابت واسط یوحنا

نتیجه تمام آنچه ذکر شد این است که ما در حین قرائت انجیل مطمئن نیستیم که سخنان عیسی ﷺ را دریافت می‌کنیم. ار. پ. بنوا خطاب به خواننده انجیل این مطلب را گوشزد می‌کند و به نحو زیر آن را جبران می‌نماید: «اگر (خواننده انجیل) از شنیدن صدای مستقیم عیسی ﷺ صرف‌نظر کند، او صدای کلیسا را می‌شنود و خود را به آن واگذار می‌کند؛ در حالی که معتقد است کلیسا مبّنی است که از طرف استاد و فرمانروا اختیار و اجازه ربانی یافته است. استاد^۱ و فرمانروایی که پس از سخن گفتن روی زمین، امروز هم با شرف و عزّتش، با ما حرف می‌زند.»

۱. منظور حضرت عیسی ﷺ است که مسیحیان برای او جنبه الوهیت قائل‌اند. (مترجم)

چگونه می‌توان تصدیق رسمی «عدم اصالت برخی متون» را با عبارت و اصول دین نامه «مجمع دوم واتیکان راجع به وحی الهی» که ما را برعکس از نقل درست سخنان عیسی علیه السلام به شرح زیر مطمئن می‌سازد، آشتی داد:

«این چهار انجیل که کلیسا تاریخی بودن آن‌ها را بدون تردید تأیید می‌کند، به درستی آن چیزی را نقل می‌نمایند که عیسی علیه السلام در مدت زندگی‌اش بین انسان‌ها تا روزی که به آسمان برده شد برای خوشبختی جاودانی آن‌ها واقعاً بیان کرده و تعلیم داده است.»
با وضوح تام هویدا می‌گردد که کار مدرسه انجیلی اورشلیم تکذیب دشواری را بر اظهارات مجمع روحانی باز کرده است.

تاریخ متون

اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که انجیل‌ها بلافاصله پس از کتابت، جنبه کتاب‌های مقدس و اساسی مسیحیت تازه تولد یافته را به خود گرفتند و مراجعه به آن‌ها در ردیف مراجعه به عهد عتیق بود. در آن هنگام مسلط‌ترین قدرت، سلطه روایت شفاهی سخنان عیسی علیه السلام و تعالیم حواریون بود. نخستین نوشته‌هایی که به جریان افتادند و خیلی پیش از اناجیل برتری و مزیت یافتند، رساله‌های بولس بوده‌اند. آیا این رساله‌ها چند دهه پیش نوشته نشده بودند؟

پیش‌تر ملاحظه شد که برخلاف آنچه که هنوز در ایام ما برخی شارحان می‌نگارند، پیش از ۱۴۰ میلادی هیچ شهادتی که شناسایی کلکسیون از نوشته‌های انجیلی را تصدیق کند، وجود نداشت. باید منتظر حدود ۱۷۰ میلادی شد تا اینکه انجیل‌های چهارگانه، عنوان اساسنامه ادب رسمی دینی را به دست آورند.

در این ازمنه نخستین مسیحیت، نوشته‌های متعددی نیز راجع به عیسی علیه السلام دست به دست می‌گشتند که بعداً به عنوان اینکه شایسته اصالت نیستند، حفظ نشدند و کلیسا به پنهان کردن آن‌ها فرمان داد و نام «مشکوک‌ها»^۱ از آنجاست. از این متون، آثاری به علت

۱. Apocryphes عبارت‌اند از انجیل‌هایی که از طرف کلیسا با عنوان «ساختگی و قلب یا مشکوکات» مطرود و دستور اختفای آن‌ها داده شد. (مترجم)

«برخورداری از گرامی داشت همگانی» (بنا بر گفته ترجمه جهانی) خوب نگاهداری شده و باقی مانده‌اند؛ مانند دیداشه^۱ یا رساله بارنابا. اما متأسفانه آثار دیگری با خشونت به دور افکنده شده و جز قطعاتی از آن‌ها باقی نمانده‌اند. به هر صورت، آثاری مانند انجیل‌های ناصریان، انجیل‌های عبرانیان، انجیل‌های مصریان که از طریق نقل آبای کلیسا شناخته شدند تا اندازه‌ای با انجیل‌های رسمی قرابت داشتند. در مورد انجیل توما و انجیل برنابا نیز وضع به همین منوال است.

برخی از این نوشته‌های مقلوب، شامل تفصیل تخیلی ناشی از تصور عامیانه می‌باشند، لذا مؤلفین کتب، راجع به «مشکوک‌ها» با خشنودی خیلی آشکاری، عبارات بسیار مضحک آن‌ها را نقل می‌کنند. اما چنین عباراتی را می‌توان در تمام انجیل‌ها بازیافت. در این مورد، حکایت واهی پیش آمده‌ایی را که متی مدعی وقوع آن‌ها در موقع وفات عیسی علیه السلام است، به یاد می‌آوریم. به علاوه می‌توان عبارات فاقد واقعیت را در تمام این نوشته‌های ازمنه نخستین مسیحیت، پیدا کرد؛ منتها باید تقوای بازشناخت آن را داشت.

فراوانی نوشته‌ها درباره عیسی علیه السلام، کلیسای در شرف تأسیس را بر آن داشت که حذف‌هایی در آن به عمل آورد. شاید صد انجیل از بین برده شدند! چهار انجیل نگاهداری شد تا در لیست نوشته‌های عهد جدید که کائن نامیده می‌شود، وارد گردید.

در میانه قرن دوم میلادی، مارسیون^۲ مقامات کلیسا را سخت تحت فشار قرار داد که موضع خود را تعیین کنند. او مخالف سرسخت یهودیان بود و در آن موقع تمام عهد عتیق و آنچه از نوشته‌های پس از عیسی علیه السلام را که خیلی مرتبط با عهد عتیق بود، یا از اخبار و احادیث یهودی مسیحی منشأ می‌گرفت، طرد می‌کرد. مارسیون فقط انجیل لوقا و نوشته‌های بولس را معتبر می‌دانست زیرا فکر می‌کرد که لوقا سخنگوی بولس بوده است.

کلیسا مارسیون را کافر اعلام کرد و تمام رساله‌های بولس را؛ اما با دیگر انجیل‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا در کائن قرار داد و نیز چند اثر دیگر مانند افعال حواریون را افزود. با وجود

1. Didache

۲. Marcion: فیلسوف مکتب مدعی شناخت کامل و متعالی ذات و صفات خداوند (Gnosticism) (متولد ۸۵ میلادی و متوفای ۱۶۰ میلادی). در سال ۱۴۴ میلادی از طرف کلیسا تکفیر شد. گویند در این فکر بود که با کلیسا آشتی کند ولی مرگ او را در ربود. (مترجم)

این در قرون نخستین مسیحیت، لیست رسمی با زمان تغییر می‌کند؛ فی‌المثل نوشته‌هایی که بعداً غیر معتبر (مشکوکات) شناخته شدند در مجموعه مذکور به طور موقت درج شد. و حال آنکه نوشته‌های دیگری که در عهد جدید کنونی مضبوط‌اند در آن زمان حذف شده بودند. شک و تردید در این موضوع تا مجمع روحانی هیپون^۱ در سال ۳۹۳ میلادی و مجمع روحانی کارتاژ در سال ۳۹۷ میلادی طول کشید؛ اما انجیل‌های چهارگانه همواره در مجموعه وجود داشتند.

طبق نظر ار. پ. بواسمار، باید از معدوم شدن جمع متناهی نوشته، که کلیسا مشکوک اعلام داشت، متأسف بود؛ زیرا نوشته‌های مزبور از لحاظ تاریخی سودمند بودند. بدین جهت مؤلف نامبرده در مقایسه‌نامه چهار انجیلش به آن‌ها جایی، پهلوی انجیل‌های رسمی می‌دهد و متذکر می‌گردد که کتاب‌های مزبور تا اواخر قرن چهارم میلادی در کتابخانه‌ها وجود داشت.

این قرن، زمان تنظیم و تنسيق جدی است و دست‌نویس‌های کامل قدیمی‌ترین انجیل‌ها از آن زمان هستند ولی اسناد مقدم‌تر و پاپیروس‌هایی از قرن سوم و یک سند که شاید از قرن دوم باشد فقط قطعاتی (از انجیل‌ها) را نقل می‌کنند. در نتیجه از قدیمی‌ترین دست‌نویس‌های روی کاغذ پوستی، دست‌نویس‌های یونانی قرن چهارم می‌باشند. این‌ها عبارت‌اند از کدکس واتیکانوس (که جای کشف آن مجهول و در کتابخانه واتیکان مضبوط است) و کدکس سینائیتیکوس که در کوه سینا کشف شده و در بریتیش میوزیوم لندن محفوظ است. کدکس اخیر شامل دو کتاب «مشکوک» است.

بر حسب نوشته ترجمه جهانی:

«شاید در جهان دویست و پنجاه پوست‌نوشته دیگر وجود داشته باشد که آخرین نوشته‌های قرن یازدهم می‌باشند. اما تمام نسخه‌های عهد جدید که به ما رسیده‌اند همانند نیستند بلکه بالعکس بین آن‌ها اختلافاتی مشاهده می‌شوند که اهمیت زیادی دارند و در هر حال تعداد آن‌ها خیلی قابل ملاحظه است. برخی از این تفاوت‌ها فقط مربوط به جزئیات دستور زبانی، لغوی یا ترتیب کلمات‌اند ولی در موارد دیگر تفاوت‌هایی بین دست‌نویس‌ها وجود دارد که روی تمام معنای برخی عبارات اثر می‌گذارند.»

۱. Hippone: شهری که در گذشته در الجزایر وجود داشته است. (مترجم)

اگر بخواهیم که به این اختلافات که جنبهٔ متنی دارند پی ببریم، کافی است که کتاب نووم تستامنتوم گراسه را از نظر بگذرانیم. این کتاب شامل متن یونانی موسوم به «متوسط» است که متنی ترکیبی می‌باشد و متضمن یادداشت‌هایی است که در آن، تمام تفاوت‌هایی که با متن دارد طبق روایات مختلف درج شده است.

اصالت یک متن حتی در آسیب‌پذیرترین دست‌نویس‌ها همواره قابل بحث است. به‌طور مثال نسخه بدل کدکس واتیکانوس که در سال ۱۹۶۵ از طرف شهر واتیکان نشر شد، توضیح‌نامه‌ای از همان منشأ همراه دارد که به ما می‌آموزد:

«چندین قرن پس از رونویس (احتمالاً حدود قرن دهم یا یازدهم)، کاتبی با مرکب روی تمام حروف، غیر از آن‌هایی که به نظرش غلط می‌آمده، بازنویسی کرده است. عباراتی در متن وجود دارند که حروف سیاه‌رنگ اولیهٔ آن باقیمانده و به‌طور وضوح با بقیهٔ متن که با مرکب مشکی سیر، نوشته شده فرق چشم‌گیری دارند و هیچ چیز نمی‌تواند ثابت کند که دوباره‌سازی، صحیح انجام شده باشد. به‌علاوه توضیح‌نامه تصریح می‌کند که: هنوز به طور قطعی، دست‌های متفاوتی که در طی قرون، دست‌نویس را اصلاح و تبصره‌گذاری کرده‌اند، تشخیص داده نشده‌اند. به‌یقین برخی اصلاحات در حین مرور دوبارهٔ متن انجام گرفته‌اند.»

باری در همهٔ کتاب‌های دستی، دست‌نویس به عنوان نسخهٔ قرن چهارم معروف شده است. برای پی بردن به اینکه چند قرن بعد چه دست‌هایی توانسته‌اند متن را خراب کنند، تنها باید به منابع واتیکان مراجعه کرد.

متقابلاً این مطلب عنوان می‌شود که می‌توان متون دیگری را برای مقایسه به‌کار برد؛ ولی به چه ترتیب باید بین نسخه بدل‌هایی که معنا را دگرگون می‌کنند، یکی را انتخاب کرد؟ می‌دانیم که تصحیح خیلی قدیم یک کاتب می‌تواند بازسازی قطعی متنی را که بدین طریق اصلاح شده است، به دنبال داشته باشد. بنا بر آنچه ذیلاً خواهد آمد به‌طور کامل پی خواهیم برد که تنها یک کلمهٔ متن یوحنا راجع به «فارقلیط»^۱، معنای عبارت را به‌طور کل تغییر داده و مفهوم آن را از نظر کلامی از زیر تا زبر، دگرگون کرده است.

کولمان در خصوص نسخه بدل‌ها در کتاب عهد جدید چنین می‌نویسد:

«این مغایرت گاهی از غلط‌های غیر ارادی ناشی می‌شوند؛ مستسخ، یک کلمه را جا انداخته یا به عکس آن را دو مرتبه پشت سر هم نوشته یا بخشی از جمله‌ای را از روی بی‌دقتی فراموش کرده، بدین علت که در موقع استنساخ بین دو کلمه همانند در مانده بوده است. پاره‌ای از مغایرات از تصحیح‌های ارادی نتیجه می‌شوند: یا اینکه مستسخ به خود اجازه تصحیح متن را طبق ایده‌های شخصی داده یا اینکه کوشش کرده متن را با متن مشابه دیگری به منظور تقلیل کم یا بیش ماهرانه تفاوت‌ها هماهنگ سازد. به تدریج که نوشته‌های عهد جدید از قید بقیه ادب مسیحی نخستین رها شد و به عنوان کتاب مقدس ملحوظ گردید، مستسخین درباره‌ای که به خود اجازه همان اصطلاحات پیشینیان را بدهند، بیشتر تردید کردند و معتقد شدند متن اصیل را دوباره نویسی و بدین طریق نسخه بدل‌ها را تثبیت کنند. بالاخره گاهی مستسخی به منظور تبیین عبارت تاریکی، آن را حاشیه‌نویسی می‌کند و مستسخ بعدی به تصور اینکه نوشته حاشیه، عبارت فراموش شده‌ای یکی از مستسخین قبلی است، لازم می‌داند این توضیح حاشیه را در متن وارد نماید و بدین ترتیب گاه متن باز تاریک‌تر می‌شود.»

کاتبان برخی دست‌نویس‌ها گاهی آزادی عمل‌های بسیار زیادی در کتابت متن اتخاذ می‌کنند. از این قبیل است مستسخ یکی از گرامی‌ترین دست‌نویس‌ها (پس از دو دست‌نویس پیش‌گفته) به نام کدکس بزه کانتابریژینسیس^۱ قرن ششم. او که بلاشک متوجه اختلاف بین نسب‌نامه عیسی ع در انجیل لوقا و در انجیل متی شده بود، در نسخه انجیل لوقا که خود نوشته، نسب‌نامه انجیل متی را می‌گذارد اما چون دومی، نسبت به اولی مشتمل بر اسامی بیشتری است، آن را از اسامی اضافی می‌انبارد (بدون اینکه تعادل را برقرار سازد). آیا ترجمه‌های لاتینی مانند وولگات^۲ سن ژرم (قرن چهارم) و ترجمه‌های قدیمی‌تر (وتوس ایتالیا) و ترجمه‌های سریانی و قبطی از ترجمه‌های یونانی بنیادی، صحیح‌ترند؟ آیا ممکن است که آن‌ها از روی دست‌نویس‌هایی قدیمی‌تر از آن‌هایی که پیش‌تر ذکر شدند (و اینک مفقود گردیده‌اند) نوشته شده باشند؟ هیچ معلوم نیست!

۱. Codex Bezae Cantabrigiensis

۲. Vulgate: متن لاتینی عهدین می‌باشد که در کلیسای کاتولیک مورد استفاده است. (مترجم)

محققین توانسته‌اند مجموع این متون را به دسته‌هایی مشتمل بر تعدادی خواص مشترک دسته‌بندی کنند که طبق نظر کولمان می‌توان به شرح زیر تعریف کرد:

– متن موسوم به شامی که قدیمی‌ترین دست‌نویس‌ها، اکثراً یونانی، محتملاً به آن منتهی می‌شوند؛ این متن در سطح وسیعی در قرن شانزدهم در اروپا به وسیله چاپ نشر شد. کارشناسان می‌گویند که متن مزبور از بدترین متون می‌باشد.

– متن موسوم به غربی با نص‌های قدیم لاتینی‌اش و با کدکس بزه کانتابریژینسیس همزمان به یونانی و لاتینی (که طبق ترجمه جهانی صفت با ارزش تمایل شدید آن با توضیحات، بی‌دقتی‌ها، لغزها، هماهنگ‌سازی‌ها می‌باشد)؛

– متن موسوم به بی‌طرف که کدکس واتیکانوس و کدکس سینائیتییکوس به آن تعلق دارد؛ که احتمالاً تا اندازه زیادی خالص است و چاپ‌های تازه عهد جدید با کمال میل از آن تبعیت می‌کند؛ گرچه آن نیز واجد نقایصی است.

تمام آنچه که نقد متنی نوین می‌تواند از این نظر به ما پیشنهاد کند این است که سعی گردد:

«متنی بازسازی شود که بیشترین شانس‌های ممکن را برای نزدیک بودن به متن اصلی داشته باشد. به هر صورت امید به پیشروی جهت دسترسی به متن اصلی بی‌مورد است.» (ترجمه جهانی)



انجیل‌ها و دانش نو

نسب‌نامه‌های عیسی علیه السلام

در انجیل‌ها عبارات خیلی کمی یافت می‌شوند که یارای رویارویی با داده‌های دانش نو را داشته باشند.

در ابتدا باید متذکر شد: بسیاری از قصص انجیل‌ها که از معجزه‌ها سخن می‌گویند هیچ توجیه علمی ندارند. این معجزه‌ها، هم در مورد اشخاص هستند، از قبیل شفای بیماران (جن‌زدگان، کوران، افلیجان، جذامیان، احیای «لازار»^۱) و هم در مورد پدیده‌های مادی خاص در حاشیه قوانین طبیعت (راه رفتن عیسی علیه السلام روی آب‌ها و تبدیل آب به شراب). گاه ممکن است پدیده‌ای طبیعی باشد که به علت وقوع در زمان بسیار کوتاه، غیر عادی به نظر آید؛ مانند بند آوردن فوری طوفان، خشک کردن آبی درخت‌ها، یا صیدی معجزه‌آسا مثل اینکه همه ماهی‌های دریاچه، در نقطه معینی که تورهای (ماهیگیری) افکنده شده گرد آیند. در تمام این وقایع خداوند با قدرت تامه‌اش دخالت می‌کند؛ لذا نباید تعجب کرد زیرا او قادر است آنچه را که به نظر آدمیان معجزه است، اما به نظر او معجزه نیست، انجام دهد. این ملاحظات به هیچ‌وجه این معنی را نمی‌دهد که مؤمن نباید با دانش درآمیزد.

1. Lazare

اعتقاد به معجزه الهی و اعتقاد به دانش کاملاً با هم سازگارند. یکی به مقیاس الهی است و دیگری به مقیاس بشری.

من شخصاً با کمال میل باور می‌کنم که عیسی علیه السلام توانسته باشد جذامی را شفا بخشد ولی نمی‌توانم بپذیرم متنی را معتبر تلقی کنم که بین انسان نخستین و ابراهیم علیه السلام فقط بیست نسل قائل است (چنان‌که لوقا در انجیلش به ما می‌گوید (۲۸-۲۳ و ۳)) دلایلی که ثابت می‌نمایند متن انجیل لوقا و نص عهد عتیق در این خصوص، با سادگی از مخیله بشری تراوش کرده‌اند، اندکی بعد خواهند آمد.

انجیل‌ها (همانند قرآن) داستان واحدی را درباره مبادی زیستی عیسی علیه السلام عرضه می‌کنند. رشد عیسی علیه السلام در رحم مادر، بیرون از قوانین طبیعی مشترک بین همه افراد بشر انجام شده است؛ بدین شرح که تخم حاصله از تخمدان مادرش، نیازی به تلاقی اسپرماتوزویدی که از طرف پدر آمده باشد تا جنین و سپس فرزند قابل زیستی تشکیل دهد، نداشته است. پدیده‌ای که منتهی به تولد فرد عادی بدون دخالت عنصر تلقیح‌کننده می‌گردد «بکرزایی» نامیده می‌شود. حشرات گوناگون، برخی بی‌مهرگان و به‌طور بسیار نادر، نوعی از پرندگان چنین حالتی دارند. در برخی پستانداران (مثلاً در بین خرگوشان) توانسته‌اند به‌طور تجربی آغاز نمو تخم را بدون دخالت اسپرماتوزوید عملی سازند و جنینی در مرحله بسیار ابتدایی به دست آورند ولی نتوانسته‌اند جلوتر بروند و هیچ نمونه‌ای از بکرزایی، نه آزمایشی و نه طبیعی نزد آن‌ها شناخته نشده است. عیسی علیه السلام یک نمونه از این پدیده است. مریم مادر باکره‌ای بود و بکارش را حفظ کرد و فرزند دیگری جز عیسی علیه السلام نداشت. عیسی علیه السلام از نظر زیست‌شناسی یک استثنا بود.^۱

نسب‌نامه‌های عیسی علیه السلام

دو نسب‌نامه مندرج در انجیل‌های متی و لوقا نزدیکی به حقیقت و انطباق با داده‌های علمی و در نتیجه اصالت را مطرح می‌کنند. این مسائل، شارحان مسیحی را بی‌نهایت به زحمت

۱. انجیل‌ها گاهی از «برادران» و «خواهران» عیسی علیه السلام ذکری می‌کنند (متی ۵۰، ۱۳-۴۶ و ۵۸-۵۴)، (مرقس ۶ و ۶-۱)، (یوحنا ۳، ۷، ۱۲). اصطلاحات یونانی Adelphi و Adelphoi درست معنی برادران و خواهران به مفهوم زیست‌شناسی را می‌دهند که موضوع قطعاً ترجمه‌های ناقصی از کلمات با ریشه سامی می‌باشد که بی‌تردید به معنای نزدیکان و «خودمانی‌ها» است. (شاید در اینجا منظور پسردایی‌ها و دختردایی‌ها باشد.)

انداخته است زیرا از اینکه به وضوح حاصل تخیل بشری را ببینند امتناع می‌ورزند. همین تخیل بشری در گذشته الهام‌بخش مصنفان روحانی سفر پیدایش بود. در قرن چهارم پیش از میلاد برای نسب‌نامه‌هایشان در مورد آدمیان اولیه و همان تخیلات الهام‌بخش متی و لوقا در مورد آنچه که از عهد قدیم اقتباس نکرده‌اند شد.

از آغاز باید توجه کرد که این نسب‌نامه‌های مربوط به مردان در مورد عیسی علیه السلام هیچ مفهومی ندارند. اگر می‌بایستی نسب‌نامه‌ای به عیسی علیه السلام نسبت داد که از لحاظ زیست‌شناسی بدون پدر باشد و پسر منحصر به فرد مریم تلقی شود، این نسب‌نامه باید به مریم نسبت داده شود. متن نسب‌نامه‌ها طبق ترجمه جهانی عهدین (عهد جدید) به شرح زیر است:

(نسب‌نامه‌ای که طبق نظر متی در آغاز انجیلش ذکر شده است):

کتاب مبادی عیسی مسیح علیه السلام

پسر داود علیه السلام، پسر ابراهیم علیه السلام

ابراهیم	اسحق	را آورد
اسحق	یعقوب	را آورد
یعقوب	یهودا و برادران	را آورد
یهودا	فارص و زارح	را از تامار آورد
فارص	حصرون	را آورد
حصرون	آرام	را آورد
آرام	عمیناداب	را آورد
عمیناداب	نحشون	را آورد
نحشون	شلمون	را آورد
شلمون	بوعز	را از راحاب آورد
بوعز	عوبید	را از راعوت آورد
عوبید	یسا	را آورد
یسا	داود پادشاه	را آورد
داود پادشاه	سلیمان	را از زن اوریا آورد

سلیمان	رجب‌عام	را آورد
رجب‌عام	اییا	را آورد
اییا	آسا	را آورد
آسا	یهوشانات	را آورد
یهوشانات	یورام	را آورد
یورام	عزیا	را آورد
عزیا	یوتام	را آورد
یوتام	آحاز	را آورد
آحاز	حزقیا	را آورد
حزقیا	منسی	را آورد
منسی	آمون	را آورد
آمون	یوشیا	را آورد
یوشیا	یکنیا و برادرانش	را آورد

آن‌گاه جلای بابل شد.

پس از جلای بابل:

یکنیا	سالتینیل	را آورد
سالتینیل	زروبابل	را آورد
زروبابل	اییهود	را آورد
اییهود	ایلیاقیم	را آورد
ایلیاقیم	عازور	را آورد
عازور	صادوق	را آورد
صادوق	یاکین	را آورد
یاکین	ایلیه‌ود	را آورد
ایلیه‌ود	ایلعاذر	را آورد
ایلعاذر	متان	را آورد

متان	یعقوب	را آورد
یعقوب	یوسف	شوهر مریم را آورد که عیسی علیه السلام مسمی به مسیح از او متولد شد.

بنابراین کل انساب عبارت است از: چهارده (نسل) از ابراهیم علیه السلام تا داود، چهارده (نسل) از داود تا جلای بابل، چهارده (نسل) از جلای بابل تا مسیح. لوقا (انجیل لوقا، باب ۳، آیات ۲۳-۳۸) نسب‌نامه متفاوتی از نسب‌نامه متی می‌دهد که طبق همان ترجمه جهانی عهدین (عهد جدید) به شرح زیر است:

«او خود عیسی وقتی که شروع کرد قریب به سی ساله بود و حسب گمان خلق، پسر یوسف، پسر هالی، پسر متات، پسر لادی، پسر ملکی، پسر ینا، پسر یوسف، پسر متاتیا، پسر آموس، پسر ناحوم، پسر حسلی، پسر نجی، پسر مات، پسر متاتیا، پسر شمعی، پسر یوسف، پسر یهودا، پسر یوحنا، پسر ريسا، پسر زروبابل، پسر سالتینیل، پسر نیری، پسر ملکی، پسر ادی، پسر قوسام، پسر لمودام، پسر غیر، پسر یوسا، پسر ایلعاذر، پسر یوریم، پسر متات، پسر لادی، پسر شمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونان، پسر ایلایاقیم، پسر میلیا، پسر مینان، پسر متاتا، پسر ناتان، پسر داود، پسر یسی، پسر عویید، پسر بوعز، پسر شلمون، پسر نحشون، پسر عمیناداب، پسر عدمین، پسر عرنی، پسر حصرون، پسر فارص، پسر یهودا، پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر تارح، پسر ناحور، پسر سروج، پسر رعو، پسر فالح، پسر عابر، پسر صالح، پسر قینان، پسر ارفکشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لامک، پسر متوشالغ، پسر خنوخ، پسر یارد، پسر مهللئیل، پسر قنیان، پسر انوش، پسر شیث، پسر آدم، پسر خدا.»

این نسب‌نامه‌ها با دو جدول زیر (که یکی انساب قبل از داود علیه السلام و دیگری انساب پس از داود علیه السلام را عرضه می‌کند) واضح‌تر می‌شوند:

نسب‌نامه عیسی علیه السلام قبل از داود علیه السلام

طبق انجیل متی

طبق انجیل لوقا

۱. آدم

۲. شیث

- | | |
|-------------|-------------|
| ۳. انوش | ۲۱. ابراهیم |
| ۴. قنیاں | ۲۲. اسحاق |
| ۵. مهللئیل | ۲۳. یعقوب |
| ۶. یارد | ۲۴. یهودا |
| ۷. خنوخ | ۲۵. فارص |
| ۸. متوشالح | ۲۶. حصرون |
| ۹. لامک | ۲۷. عرنی |
| ۱۰. نوح | |
| ۱۱. سام | |
| ۱۲. ارفکشاد | |
| ۱۳. قنیاں | |
| ۱۴. صالح | |
| ۱۵. عابر | |
| ۱۶. فالح | |
| ۱۷. رعو | |
| ۱۸. سروج | |
| ۱۹. ناحور | |
| ۲۰. تارح | |
| ۱. ابراهیم | |
| ۲. اسحاق | |
| ۳. یعقوب | |
| ۴. یهودا | |
| ۵. فارص | |
| ۶. حصرون | |
| ۷. آرام | |

متی هیچ اسمی را قبل از ابراهیم ﷺ ذکر نمی‌کند.

۲۸. عدمين	۸. عميناداب
۲۹. عميناداب	۹. نحشون
۳۰. نحشون	۱۰. شلمون
۳۱. صالح	۱۱. بوغز
۳۲. بوغز	۱۲. عوبيد
۳۳. عوبيد	۱۳. يسا
۳۴. يسا	۱۴. داود
۳۵. داود	

نسب نامه عيسى عليه السلام بعد از داود عليه السلام

طبق انجيل لوقا	طبق انجيل متي
۳۵. داود	۱۴. داود
۳۶. ناتان	۱۵. سليمان
۳۷. متانا	۱۶. رجبام
۳۸. مينان	۱۷. ايبا
۳۹. مليا	۱۸. آسا
۴۰. ايلياقيم	۱۹. يهوشاناظ
۴۱. يونان	۲۰. يورام
۴۲. يوسف	۲۱. عزيا
۴۳. يهودا	۲۲. يوتام
۴۴. شمعون	۲۳. آحاز
۴۵. لاوي	۲۴. حزقيا
۴۶. متات	۲۵. منسي
۴۷. يوريم	۲۶. آمون
۴۸. ايلعادر	۲۷. يوشيا
۴۹. يوسا	۲۸. يكنيا

۵۰. غیر	۵۱. ایلمودام
۵۲. قوسام	۵۳. ادی
۵۴. ملکی	۵۵. نیری
۵۶. سالتینیل	۵۷. زروبابل
۵۸. ريسا	۵۹. یوحنا
۶۰. یهودا	۶۱. یوسف
۶۲. شمعی	۶۳. متانیا
۶۴. مات	۶۵. نجی
۶۶. حسلی	۶۷. ناحوم
۶۸. آموس	۶۹. متانیا
۷۰. یوسف	۷۱. ینا
۷۲. ملکی	۷۳. لادی
۷۴. متات	
پس از جلای بابل	
۲۹. سالتینیل	
۳۰. زروبابل	
۳۱. اییهود	
۳۲. ایلیا قیم	
۳۳. عازور	
۳۴. صادق	
۳۵. یاکین	
۳۶. ایلیهود	
۳۷. ایلعادر	
۳۸. متان	
۳۹. یعقوب	
۴۰. یوسف	
۴۱. عیسی	

۷۵. هالی

۷۶. یوسف

۷۷. عیسی

تغییرات بر حسب دست‌نویس‌ها و نسبت به عهد عتیق

قطع نظر از تغییرات املایی باید موارد زیر را تذکر داد:

الف. انجیل متی

از کدکس بزه کانتابریژینسیس (که دست‌نویس بسیار مهم قرن چهارم به زبان یونانی – لاتینی است) نسب‌نامه در متن یونانی کلاً و قسمت اعظم آن در متن لاتینی از بین رفته است. ولی احتمال می‌رود که موضوع فقط مفقود شدن اوراق نخستین باشد. در اینجا باید بی‌توجهی شدید متی نسبت به عهد عتیق را متذکر شد که نسب‌نامه‌ها را به خاطر نیاز به برهان رمز (که بالاخره هم همان‌طور که بعداً خواهید دید، ذکر نمی‌کند) حذف کرده است.

ب. انجیل لوقا

۱. پیش از ابراهیم، لوقا بیست اسم را ذکر می‌کند و حال آنکه عهد عتیق در این مورد فقط ۱۹ نام دارد. (به جدول اخلاف «آدم» در بخش مخصوص به عهد عتیق مراجعه شود.) لوقا پس از «ارفکشاد» (شماره ۱۲)، «قنیا» (شماره ۱۳) را اضافه کرده که اثری از آن در سفر پیدایش به عنوان پسر ارفکشاد نیست.

۲. از ابراهیم تا داود: دست‌نویس‌ها ۱۴ تا ۱۶ نام ثبت کرده‌اند.

۳. از داود تا عیسی.

نسخه بدل بسیار مهم از آن کدکس بزه کانتابریژینسیس است که به لوقا نسب‌نامه‌ای تخیلی نسبت می‌دهد و این نسب‌نامه را حاصل نسب‌نامه متی (که کاتب پنج نام به آن افزوده است) می‌داند. بدبختانه نسب‌نامه انجیل متی این دست‌نویس از بین رفته، لذا مقایسه امکان‌پذیر نیست.

بررسی انتقادی متون

اینجا در برابر دو نسب‌نامه متفاوت قرار داریم که نقطه مشترکشان گذر از ابراهیم و داود می‌باشد. به منظور تسهیل این بررسی انتقاد را با تقسیم مجموع به سه بخش در نظر می‌گیریم:

۱. از آدم تا ابراهیم؛

۲. از ابراهیم تا داود؛

۳. از داود تا عیسی.

۱. دوره آدم تا ابراهیم

چون متی نسب‌نامه‌اش را از ابراهیم شروع نموده در اینجا از او صحبتی به میان نمی‌آید. فقط لوقا اطلاعاتی راجع به اجداد ابراهیم تا آدم می‌دهد. او بیست اسم را ذکر می‌کند که نوزده‌تای آن (همان‌طور که گفته شد) در سفر پیدایش نیز (باب‌های ۴، ۵ و ۱۱) پیدا می‌شوند.

آیا می‌توان تصور کرد که جز ۱۹ یا ۲۰ نسل پیش از ابراهیم وجود نداشته است؟ مطلب در مورد عهد عتیق بررسی شده است؛ اگر لطفاً به جدول مربوط به اخلاف «آدم» مراجعه فرمایید که بنا بر سفر پیدایش تنظیم شده و شامل اطلاعاتی است که از لحاظ زمانی شماره دارد و مستخرج از متن کتاب مقدس می‌باشد، ملاحظه می‌کنید که احتمالاً قریب نوزده قرن بین پیدایش انسان روی زمین و تولد ابراهیم فاصله وجود دارد. ولی چون اکنون عقیده دارند که ابراهیم حدود ۱۸۵۰ پیش از میلاد می‌زیسته، از آن نتیجه می‌گیریم که انسان سی و هشت قرن پیش از میلاد روی زمین ظاهر شده است. لوقا از این داده‌ها آشکارا برای انجیلش الهام گرفته و با رونویسی آن‌ها خلاف واقع بارزی را بیان می‌کند. اکنون ملاحظه نمودید که چه براهین تاریخی بی‌چون و چرایی به این تصدیق می‌انجامد.

از اینکه داده‌های عهد عتیق امروزه غیر قابل قبول هستند و از طرف مجمع روحانی واتیکان دوم در حد «متروک» تلقی شده‌اند صرف‌نظر می‌کنیم ولی اینکه انجیل‌نویسان کنونی همین داده‌های ناسازگار با دانش را مورد توجه و مد نظر قرار می‌دهند، اشکالی ایجاد می‌کنند که با نظر مدافعان تاریخی بودن متون انجیلی متعارض است.

مفسران، خطر آن را کاملاً احساس کرده و کوشش می‌کنند (با گفتن اینکه منظور شجره کامل انساب نیست و اینکه برخی اسامی از طرف انجیل‌نویس عمداً انداخته شده و فقط نیت استقرار یک سلسله نسب مبتنی بر واقعیت تاریخی^۱ در بین بوده) اشکال را دور بزنند. هیچ چیزی در متون وجود ندارد که چنین فرضی را مجاز سازد؛ زیرا نوشته شده که: این شخص، این شخص را آورد یا این شخص پسر این شخص است. به علاوه انجیل‌نویس به‌خصوص برای آنچه قبل از ابراهیم است منابع خود را از عهد قدیم (که در آن انساب به شکل زیر درج شده) اخذ کرده است.

X در این سن Y را آورد... Y این قدر سال زیست و Z را آورد بنابراین بُرشی وجود ندارد. بخش نسب‌نامه عیسی علیه السلام مربوط به قبل از ابراهیم که توسط لوقا تدوین شده با توجه به معلومات جدید قابل قبول نیست.

۲. دوره ابراهیم تا داود

در اینجا، دو نسب‌نامه با تفاوت یک یا دو اسم قریب به هم هستند: اشتباهات غیر ارادی مستسخن می‌تواند این تفاوت را توجیه کند.

آیا انجیل‌نویسان مقرون به حقیقت بوده‌اند؟

تاریخ، داود را حدود سال ۱۰۰۰ و ابراهیم را قریب ۱۸۵۰ - ۱۸۰۰ پیش از میلاد می‌داند؛ آیا ۱۴ تا ۱۶ نسل برای قریب هشت قرن باور کردنی است؟ این را هم بگوییم که برای این دوره، متون انجیلی در مرز چیزهای پذیرفتنی است.

۳. دوره بعد از داود

متأسفانه متون به هیچ‌وجه با هم در مورد اسلاف داودی یوسف که آباء عیسی را در انجیل تصویر می‌کند، موافق نمی‌باشند.

تقلب بارز کدکس بزه کانتابریژینسیس در مورد لوقا را کنار بگذاریم و مقایسه‌ای بنماییم بین آنچه دو دست‌نویس بسیار معزز، کدکس واتیکانوس و کدکس سینائیتیکوس به ما می‌دهد:

۱. آتریکو: فرهنگ کرچک عهد جدید.

در نسب‌نامه لوقا پس از داود (شماره ۳۵) تا عیسی (شماره ۷۷) ۴۲ اسم جای دارند. در نسب‌نامه متی بعد از داود (شماره ۱۴) تا عیسی (شماره ۴۱) ۲۷ اسم ذکر شده است. بنابراین تعداد اسلاف (فرضی) عیسی بعد از داود در دو انجیل متفاوت‌اند. به‌علاوه خود اسامی هم با هم فرق دارند.

اما مطلب زاید بر این است:

متی به ما می‌گوید کشف کرده است که انساب عیسی ﷺ از ابراهیم به بعد به سه گروه ۱۴ اسمی بخش می‌شوند: گروه نخست از ابراهیم تا داود، گروه دوم از داود تا جلای بابل، گروه سوم از جلای بابل تا عیسی. النهایه متن (انجیل) او، در دو گروه نخست شامل ۱۴ اسم است اما در گروه سوم یعنی از جلای بابل تا عیسی فقط ۱۳ اسم وجود دارد و نه ۱۴ نام مورد انتظار؛ زیرا جدول نشان می‌دهد که سالتینیل شماره ۲۹ را دارد و عیسی شماره ۴۱ را. نسخه بدلی هم از متی در دست نیست که برای این گروه ۱۴ اسم بدهد.

بالاخره متی برای اینکه به مقصودش دایر به گنجانیدن ۱۴ نام در گروه دوم برسد، بی‌قیدی مفروطی نسبت به متن عهد عتیق روا داشته است. اسامی شش خلف داود (شماره ۱۵ تا ۲۰) مطابق داده‌های عهد قدیم است. اما سه خلف یورام (شماره ۲۰) که کتاب دوم تواریخ ایام به نام‌های اخزیا، یوآس و امصیا ذکر کرده توسط متی ربوده شده است. دیگر اینکه به نظر متی، یکنیا (شماره ۲۸) پسر یوشیا (شماره ۲۷) است و حال آنکه طبق کتاب دوم پادشاهان عهدین می‌بایستی ایلایاقیم را بین یوشیا و یکنیا قرار می‌داد. تا اینکه گروه ساختگی ۱۴ اسمی بین داود و جلای بابل را معرفی کند.

در خصوص کمبود یک اسم در گروه سوم متی که در نتیجه آن، هیچ متن فعلی انجیل، ۴۲ اسم اعلام شده را ندارد، سکوت تقریباً عمومی شارحان، بیشتر جای تعجب است تا وجود خود این کمبود (که خطای بسیار کهن یک کاتب و بعد استمرار آن خطا، می‌تواند آن را توجیه کند).

واقعاً چطور می‌توان این کمبود را نادیده گرفت؟ لیکن سکوت مقدس توسط وو. تریلینگ در کتابش (انجیل بر حسب متی) شکسته شده که یک سطر به این موضوع اختصاص می‌دهد. خلاصه، مطلب قابل گذشت نیست زیرا شارحان این انجیل من جمله

شارحان «ترجمه جهانی» و دیگران مانند کاردینال دانیلو^۱ اهمیت نماد «سه بار ۱۴» متی را به رخ می‌کشند. آیا انجیل‌نویس برای معروف کردن آن، اسامی کتاب مقدس را حذف نکرده است تا بتواند به برهان رقم‌دار خود دست یابد؟

شارحان با به زبان آوردن اینکه مطلب مهم نیست، بلافاصله توجیه‌نامه اطمینان‌بخشی می‌سازند که ربودن اسامی را موجه می‌نماید و کمبودی را نادیده می‌گیرند که موجب نابودی آنچه که انجیل‌نویس می‌خواسته اثبات کند می‌شود.

شروع مفسران جدید:

کاردینال دانیلو در کتاب انجیل‌های طفولیت، ارزش نمادی^۲ بسیار بزرگی برای طرح‌بندی عددی متی قائل بوده؛ زیرا معتقد است که این‌ها برای استقرار اسلاف عیسی که مورد تأیید لوقا می‌باشد، به کار رفته‌اند. نیز به نظر او لوقا و متی «مورخینی» هستند که کاوش تاریخی خود را انجام داده‌اند و «نسب‌نامه» از بایگانی‌های خانواده عیسی عليه السلام اخذ گردیده است.

باید متذکر شد که این بایگانی‌ها هرگز پیدا نشده‌اند. کاردینال دانیلو به کسانی که از نظر او انتقاد نمایند، لعنت می‌فرستد. او می‌نویسد:

«این طرز فکر غربی، جهل به یهودی - مسیحیت و فقدان شمس سامی می‌باشد که تعداد بسیاری از مفسران را در شرح اناجیل گمراه کرده است. اینان مقولات افلاطونی، دکارتی، هگلی و هایدگرزی خود را طرح کرده‌اند و از اینجا فهمیده می‌شود چرا همه چیز در فکر آن‌ها درهم و برهم شده است.»

بدیهی است که نه افلاطون، نه دکارت، نه هگل و نه هایدگرز هیچ دخالتی در موضع انتقادی که می‌توان در برابر این نسب‌نامه‌های تخیلی اتخاذ کرد، ندارند.

کاردینال دانیلو در جست‌وجوی معنای «۳ بار ۱۴» متی، فرض‌های بسیار غریبی می‌کند که ناگزیر باید متذکر شد: «ممکن است منظور ده هفته معروف در نبوات یهودی باشد که سه هفته نخست که منطبق با زمان بین آدم و ابراهیم است باید کسر گردد. آن‌گاه هفت هفته سال‌ها می‌مانند که شش تای اول آن مربوط به شش بار هفت می‌باشند که سه

1. Danielou

2. Symbole (نماد)

گروه چهارده‌تایی معرف آن‌ها هستند و هفتمی توسط مسیح افتتاح شده که با او عصر هفتم جهان گشایش می‌یابد» چنین توجیهی احتیاج به شرح و تفصیل ندارد.^۱ شارحان ترجمه جهانی عهدین، برای عهد جدید نیز تعبیرهایی چنان توجیهی بیان می‌کنند که همان‌قدر غیرمنتظره است:

برای ۳ بار ۱۴ متی:

الف) احتمال دارد ۱۴ جمع ۳ حرف بی‌صدای سازنده نام «داود» به عبری باشد (د = ۴، و = ۶) که از آنجا برمی‌آید $۱۴ = ۴ + ۶ + ۴$.

ب) ۳ بار ۱۴ = ۶ بار ۷ و «عیسی در پایان ششمین هفته تاریخ مقدس که با ابراهیم شروع می‌شود، می‌آید».

این ترجمه برای انجیل لوقا نام ۷۷ نفر را از آدم تا عیسی می‌برد و این امر دوباره دخالت دادن رقم ۷ را به عنوان مقسوم علیه ۷۷ ($۷۷ = ۷ \times ۱۱$) مجاز می‌سازد. پس به نظر می‌رسد که در مورد توما تعداد تغییرات که با حذف یا با افزایش اسامی حاصل می‌شود، طوری است که لیست ۷۷ نفری مطلقاً ساختگی است؛ اما این فایده را دارد که این بازی‌های با ارقام را میسر می‌سازد.

نسب‌نامه‌های عیسی، مندرج در اناجیل شاید موضوعی باشد که شارحان مسیحی را به بارزترین بندبازی‌های جدی، همسنگ با تخیل لوقا و متی برانگیخته است.

۱. با اینکه مؤلف به ما اطمینان می‌دهد که از طریق تاریخ کلیسای اوسیبوس قیصریه‌ای (که دربارهٔ صداقت آن حرف بسیار است) می‌داند که این «بایگانی‌های» خانوادگی ادعایی وجود دارند، مشکل می‌توان تصور کرد دودمان عیسی توانسته دو نسب‌نامه که لزوماً با هم متفاوت بوده‌اند، داشته باشد. زیرا هر یک از این «مورخین ادعایی» نسب‌نامه‌ای عرضه می‌کند که از حیث اسامی و رقم اخلاف در بخش عظیمی با هم اختلاف دارند.

تضادها و دوری از حقیقت‌های حکایات

هر یک از چهار انجیل شامل تعدادی حکایات، مشعر بر وقایعی هستند که می‌توانند مختص به یک انجیل یا مشترک بین چند یا همه انجیل‌ها باشند. وقایع مندرج در یک انجیل خاص، مسائلی جدی را به وجود می‌آورند؛ بدین قرار که شرح یک واقعه با انعکاس وسیع از طرف فقط یک انجیل‌نویس موجب تعجب است: به‌طور مثال صعود عیسی علیه السلام به آسمان در روز برخاستن از قبر، به علاوه تعدادی وقایع به صورت‌های متفاوت و گاهی بسیار متفاوت از طرف دو یا چند انجیل‌نویس نقل شده‌اند. اغلب اوقات مسیحیان از وجود این تناقضات بین انجیل‌ها هنگامی که به آن‌ها پی می‌برند، متعجب می‌شوند زیرا با اطمینان بسیار برای آن‌ها تکرار نموده‌اند که مصنفان‌شان شاهدان عینی وقایعی که نقل کرده‌اند، بوده‌اند.

در فصول گذشته به برخی از این تناقضات حیرت‌آور اشاره شد. اما آخرین جریانات چشم‌گیر زندگی عیسی علیه السلام و وقایع پس از مصلوب شدن او، بیش از همه موضوع روایات متفاوت یا متضاد می‌باشند.

روایات درباره مصائب مسیح

ار. پ. رگه تذکر می‌دهد که عید فصح از نظر زمانی نسبت به «طعام آخر» عیسی علیه السلام با حواریون، به انحای مختلف در اناجیل ثلاثه و در انجیل چهارم نقل شده است.

یوحنا «طعام» را پیش از عید فصح و سه نفر دیگر در خود عید فصح قرار می‌دهند. به علاوه نتیجه این تباین، دوری از حقیقت‌های بارزی بدین شرح‌اند. فلان حادثه به علت استقرار عید فصح در تاریخی که تعیین شده، غیر قابل درک می‌شود. با آنکه می‌دانند عید فصح یهود از چه اهمیتی در آیین یهود برخوردار بوده است و طعام خداحافظی عیسی با شاگردانش چه اهمیتی داشته، آن وقت چطور متصور است که خاطره آن تا این اندازه در نقل روایت بعدی انجیل‌نویسان پراکندگی داشته باشد؟!

به طور کلی اخبار مصائب مسیح بر حسب انجیل‌نویسان، متفاوت است. به خصوص بین سه انجیل‌نویس اول و یوحنا. آخرین طعام عیسی و مصائب مسیح جای بسیار زیادی در انجیل یوحنا اشغال کرده است؛ دو مرتبه بیشتر از آنچه نزد مرقس و لوقا است و متن آن یک برابر و نیم متن متی است. یوحنا، موعظه بسیار طولانی عیسی علیه السلام به شاگردانش را نقل می‌کند که شرح آن چهار باب (۱۴ تا ۱۷) انجیلش را فرا گرفته است. در جریان این گفت‌وگوی واپسین، عیسی به شاگردانش (که به زودی آنان را ترک می‌کند) آخرین تعلیمات را می‌دهد و وصیت‌نامه روحانی‌اش را تفویض می‌کند؛ لیکن هیچ اثری از آن در انجیل‌های دیگر نیست. به عکس، متی، لوقا و مرقس دعای عیسی را در جتسیمانی^۱ نقل می‌کنند ولی یوحنا از آن سخنی به میان نمی‌آورد.

عدم وجود روایت تشریع عشاء ربانی در انجیل یوحنا

مهم‌ترین امری که خواننده شرح مصائب مسیح را در انجیل یوحنا متعجب می‌سازد، این است که یوحنا هیچ ذکری از تشریع عشاء ربانی حین آخرین طعام عیسی با حواریونش نمی‌کند. هیچ مسیحی نیست که از تصویر «آخرین طعام» که در آن عیسی سر میز بین حواریونش برای آخرین بار نشسته است، اطلاع نداشته باشد. بزرگ‌ترین نقاشان، این گردهمایی واپسین را که یوحنا نزدیک عیسی قرار گرفته، تصویر کرده‌اند. یوحنایی که از روی عادت به عنوان مصنف انجیلی که به نام خود اوست، تلقی می‌شود.

۱. محلی است در دامنه کوه زیتون که اکثر اوقات حضرت عیسی علیه السلام به آنجا می‌رفت. (مترجم)

هرچند به نظر بسیاری شگفت‌آور باشد، یوحنا ی حواری از طرف اکثر کارشناسان به عنوان مصنف انجیل چهارم شناخته نشده و شخص اخیر تشریع عشاء ربانی را ذکر نکرده است. باری، این تبرک نان و شراب که نماد^۱ جسم و خون عیسی است، رسم دینی اساسی مسیحیت است که سه انجیل نویسنده دیگر همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، به انحای متفاوت از آن سخن می‌رانند؛ اما یوحنا حرفی نمی‌زند. چهار روایت انجیل‌نویسان دو نکته مشترک دارند: اعلام انکار پطرس و اعلام خیانت یکی از حواریون (نام یهودا فقط در انجیل متی و انجیل یوحنا برده شده است). فقط انجیل یوحنا شستن پاهای شاگردان توسط عیسی در آغاز «طعام» را نقل می‌کند.

نقص انجیل یوحنا چگونه توجیه می‌شود؟

اگر استدلال واقعی که فوری هم به ذهن خطور می‌کند این باشد که فرض کنیم روایت سه انجیل‌نویسنده اول درست باشد، آن وقت فرض فقدان عبارت انجیل یوحنا (حاکمی از همان واقعه) پیش می‌آید. اما شارحین مسیحی به این مرحله متوقف نشده‌اند. اینک به بررسی چند موضع‌گیری می‌پردازیم:

آ. تریکو در لغت‌نامه کوچک کتاب مقدس خود در ماده «آخرین طعام» می‌نویسد:

«ما شرح آخرین طعامی که عیسی با ده حواری تناول کرد و طی آن عشاء ربانی را تشریع نمود، در انجیل سه‌گانه متی، مرقس و لوقا در دست داریم.»

... و انجیل چهارم (انجیل یوحنا) تفصیلات تکمیلی را می‌آورد. مؤلف نامبرده در ماده

«عشاء ربانی» می‌نویسد:

«تشریع عشاء ربانی در سه انجیل اول مختصر روایت شده و این امر در آموزش دینی رهبانی به غایت مهم بوده است. یوحنا مقدس بر این روایات مختصر با نقل موعظه عیسی در باب نان زندگی، تکمله لازم را داده است.»

یوحنا در عبارت پیامد آن در انجیلش، اشاره عیسی به تشریع عشاء ربانی را به صورت جمله معترضه‌ای در خصوص نان ذکر می‌کند؛ اما هیچ انجیل‌نویس دیگری از این ماجرا سخن نمی‌گوید.

بدین ترتیب، به‌طور همزمان، هم از سکوت یوحنا درباره آنچه سه انجیل‌نویس دیگر نقل می‌کنند و هم از خاموشی این سه درباره آنچه عیسی بنا بر روایت یوحنا گفته، باید تعجب کرد. شارحان ترجمه جهانی کتاب مقدس، عهد جدید، خود این نقص بزرگ انجیل یوحنا را بازمی‌شناسند اما علت نبودن روایت تشریع عشاء ربانی را چنین توضیح می‌دهند:

«به‌طور کلی یوحنا هیچ توجهی به سنن و تشریعات اسرائیل کهن ندارد و شاید این امر او را از ارائه ریشه گرفتن تشریع عشاء ربانی از مراسم دینی عید فصح یهود منحرف کرده است.»

می‌بینید چطور می‌خواهند به ما بیاورانند که بی‌توجهی یوحنا به مراسم عید فصح یهودی، او را برانگیخته که از تشریع عمل اساسی مراسم مذهبی دین جدید سخن نگوید؟ مسئله به قدری مفسران را گیر انداخته که متکلمان (مسیحی) به فکر جست‌وجوی پیش‌نقش‌ها یا برابری عشاء ربانی در مراحل زندگی عیسی که یوحنا نقل کرده افتاده‌اند. در این جهت ا. کولمان^۱ در کتاب عهد جدیدش نظر داده که «معجزه قانا^۲ و تکثیر نان‌ها» «پیش‌نقش» مراسم طعام مقدس «عشاء ربانی» هستند. تذکر دهیم که در قانا، موضوع تبدیل آب به شراب می‌باشد، در یک مجلس عروسی که شراب کم آمده بود. [(اولین معجزه عیسی که از بین انجیل‌نویسان فقط یوحنا آن را نقل می‌کند. (انجیل یوحنا، باب دوم، آیات ۱۲-۱)] در باب تکثیر نان‌ها (انجیل یوحنا، باب ۶، آیات ۱۳-۱) منظور غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر با ۵ نان است که با معجزه تکثیر شد.

یوحنا ضمن نقل این جریانات هیچ تفسیر خاصی نکرده است و تقریب، تنها توسط شارح نامبرده تصور شده است. وانگهی علت ارتباطی که او برقرار می‌کند تمیز داده نمی‌شود؛ همچنان که ما به حیرت می‌افتیم وقتی این گفته مؤلف مزبور را می‌خوانیم که:

1. O. Culmann

2. Cana

«شفای افلیح و کور مادرزاد «غسل تعمید» را اعلام می‌نماید.» و یا «آب و خون بیرون رفته از پهلوی عیسی پس از وفاتش در واقعه واحدی، برگشت دارد به غسل تعمید و عشاء ربانی.»

تقریب دیگری از همان مفسر درباره عشاء ربانی توسط ار. پ. رگه در کتابش به نام مدخل انجیل بدین شرح نقل شده:

«برخی متکلمان عهدین مانند اسکار کولمان، در روایت شستن پاها پیش از «طعام آخر» معادل نمادی تشریع عشاء ربانی را می‌بینند.»

تمام این تقریب‌های شارحان به منظور آسان‌تر قبولاندن نقص حیران‌کننده انجیل یوحنا، به زحمت توجیه‌پذیر است.

ظهورهای عیسی از قبر برخاسته

یک مثال عظیم خیال‌بافی در نقل روایت در مورد انجیل متی، با شرح پدیده‌های خارق‌العاده‌ای که احتمالاً همزمان با وفات عیسی رخ داده، قبلاً تذکر داده شد. اینک وقایعی که پس از رستاخیز اتفاق افتاده و موضوع روایات متناقض و حتی عجیب و غریب را از طرف همه انجیل‌نویسان فراهم می‌کند که به شرح زیرند:

ار. پ. رگه در مدخل انجیل خود (صفحه ۱۸۲) مثال‌هایی از اختلاط، بی‌نظمی و تضاد که بر نوشته‌ها حاکم هستند به ما می‌دهد:

«لیست اسامی زنانی که سر قبر (عیسی) در اناجیل سه‌گانه آمده است، کاملاً یکسان نیستند. نزد یوحنا فقط یک زن وجود دارد: مریم مجدلیه که به صیغه جمع حرف می‌زند، مثل اینکه چند نفر بودند:

«ما نمی‌دانیم^۱ او را کجا گذاشته‌اند.»

۱. انجیل یوحنا، باب بیستم، آیه ۲. (مترجم)

نزد متی، فرشته به زنان اعلام می‌کند که عیسی را در «جلیل» خواهند دید. لیکن لحظه‌ای بعد عیسی نزدیک قبر به ملاقاتشان می‌آید. لوقا لابد متوجه اشکال شده و منبع اطلاعات را کمی جور کرده است (که در انجیلش می‌نویسد) فرشته می‌گوید:

«به یاد آورید که چگونه وقتی که^۱ در جلیل بود با شما سخن گفت.»

و بالفعل لوقا فقط سه ظهور را ذکر می‌کند.

یوحنا دو ظهور را با هشت روز فاصله در سناکل^۲ اورشلیم و ظهور سوم را در کنار دریاچه در جلیل نقل می‌نماید. متی فقط یک ظهور را در جلیل ذکر می‌کند. شارح نامبرده در این بررسی خاتمه انجیل مرقس را که از ظهوراتی گفت‌وگو می‌نماید نادیده گرفته است؛ زیرا فکر می‌کند که «بدون شک از دست دیگری است».

تمام این وقایع با نقل ظهورهای عیسی [در نخستین رساله بولس به قرنتیان (باب پانزدهم آیات ۷-۵)] به پانصد نفر در آن واحد، به یعقوب، به جمیع رسولان و به خود بولس متباین است.

با توجه به مراتب فوق موجب شگفتی است که ار. پ. رگه در کتاب پیش‌گفته‌اش به «خیال‌بافی‌های غلبه برخی اناجیل متروک» راجع به رستاخیز داغ باطله می‌زند. ولی آیا واقعاً این اصطلاحات کاملاً شایسته متی و خود بولس نیستند که در تضاد تام با انجیل‌نویسان دیگر درباره ظهورهای عیسی علیه السلام از قبر برخاسته است؟ به‌علاوه بین روایت اعمال رسولان اثر لوقای انجیل‌نویس درباره ظهور عیسی به بولس، و آنچه بولس راجع به آن به طور مختصر به ما می‌آموزد، تناقض وجود دارد. این امر ار. پ. کانن ژیسر را بر آن داشته که در کتابش ایمان به رستاخیز و رستاخیز ایمان (۱۹۷۴) تصریح کند که بولس تنها شاهد عینی رستاخیز مسیح، که صدایش از ورای نوشته‌هایش^۳ به‌طور مستقیم به ما می‌رسد، هرگز از ملاقات شخصی‌اش با «از قبر برخاسته» سخن نمی‌گوید — «به استثنای سه اشاره بی‌نهایت مستور» — یا بهتر بگوییم «او خود را از شرح آن ممنوع می‌سازد».

۱. انجیل لوقا، باب بیست و چهارم، آیه ۷. (مترجم)

۲. Ceñacle: اتاقی که حضرت عیسی علیه السلام شاگردانش را برای تناول «طعام آخر» جمع فرمود. (مترجم)

۳. او تذکر می‌دهد که: «هیچ مصنف دیگر عهد جدید نمی‌تواند چنین صفتی را به خود نسبت دهد.»

تضاد بین بولس، (تنها شاهد عینی اما مظنون)، و انجیل‌نویسان تضادی بارز می‌باشد. ا. کولمان در کتابش عهد جدید تناقض‌های بین لوقا و متی را که اولی این ظهورهای عیسی را در «یهودا» و دومی در «جلیل» می‌داند، یادآوری می‌کند. در مورد تضاد لوقا - یوحنا، تذکر دهیم: ماجرای که توسط یوحنا (انجیل یوحنا، باب ۲۱، آیات ۱۴-۱) از ظهور عیسی از قبر برخاسته به ماهیگیران کنار دریای طبریه، نقل شده که بعداً این ماهیگیران می‌روند آن‌قدر ماهی بگیرند که نتوانند حمل کنند، جز تکرار ماجرای صید معجزه‌آسا در همان مکان، موقع زنده بودن عیسی نمی‌باشد که توسط لوقا (انجیل لوقا، باب ۵، آیات ۱-۱۱) روایت شده است.

ار. پ. رگه در کتابش راجع به این ظهورها به ما اطمینان می‌دهد که «این گسیختگی، این ابهام و این بی‌نظمی اعتماد او را بر می‌انگیزد»؛ زیرا تمام این قضایا ثابت می‌کنند که انجیل‌نویسان با هم کنکاش نکرده‌اند و گرنه آن‌ها از هم‌کوک کردن^۱ سازهایشان ابا نداشتند. این استدلال غریبی است زیرا وقتی همه انجیل‌نویسان توانسته‌اند بدون توجه، اخبار و احادیث رمان‌وار، امم خود را با صداقت کامل نقل کنند، چطور ممکن است انسان در مقابل چنین تناقضات و دوری از حقیقت‌های مشهود در نقل وقایع به فرض مزبور کشانده نشود.

صعود عیسی

در این خصوص تناقضات تا پایان حکایات ادامه دارد چون که نه یوحنا و نه متی از صعود عیسی ذکری نمی‌کنند. تنها مرقس و لوقا از آن سخن می‌گویند. در انجیل لوقا (باب شانزدهم، آیه ۱۹) نوشته شده:

«عیسی به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.»

بدون اینکه تاریخ وقوع آن نسبت به رستاخیزش ذکر شده باشد. اما باید تذکر داد که خاتمه انجیل مرقس که شامل عبارت مزبور است اصیل نیست و با وجود اینکه برای کلیسا معتبر است ولی برای ار. پ. رگه متن ساختگی و عاریتی می‌باشد.

۱. به زحمت می‌توان تصور نمود چگونه ممکن بود برخی چنین کاری بکنند!

باقی می‌ماند لوقا؛ تنها او در متن مشاجره نشده‌ای ماجرایی صعود را (انجیل لوقا، باب ۲۴، آیه ۵) چنین ذکر می‌کند:

«عیسی از ایشان جدا گشته به سوی آسمان بالا برده شد.»

واقعه توسط انجیل‌نویس در آخر حکایت رستاخیز و ظهور بر یازده نفر^۱ قرار داده شده است؛ جزییات حکایت انجیلی لزوماً اشعار بر این دارند که «صعود» در روز «برخاستن از قبر» اتفاق افتاده است. اما در اعمال رسولان لوقا (که همه گمان می‌کنند او مصنف آن است) ظهورهای عیسی به حواریون در فاصله بین تصلیب و صعود به آسمان را با عبارت زیر نقل می‌کند. (کتاب اعمال رسولان، باب اول، آیات ۱، ۳-۲):

«به دلایل بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می‌شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می‌گفت.»

این عبارت اعمال رسولان مبدأ تثبیت عید مسیحی «صعود» است که چهل روز پس از عید فصح (مسیحیان) می‌باشد و در آن رستاخیز (مسیح) جشن گرفته می‌شود. بنابراین تاریخ مزبور برخلاف انجیل لوقا تعیین شده، وانگهی هیچ متن انجیلی آن را توجیه نمی‌کند. هنگامی که فرد مسیحی از این وضع آگاه می‌شود ناراحت می‌گردد زیرا تناقض آشکار است. ترجمه جهانی کتاب مقدس، عهد جدید با وجود این قضایا را بازمی‌شناسد اما درباره تناقض به شرح و تفصیل نپرداخته، خود را به این راضی کرده که نفعی را که این چهل روز می‌توانند برای رسالت عیسی داشته باشند، به رخ بکشند.

شارحانی که می‌خواهند همه چیز را توجیه کنند و ناسازگار را سازگار سازند در این خصوص توضیحات عجیب و غریبی به ما می‌دهند.

از این قرار است مقایسه نامه چهار انجیل منطبعه در ۱۹۷۲ توسط مدرسه انجیلی اورشلیم که (در جلد دوم صفحه ۴۵۱) حواشی خیلی شگفت‌آوری دارد: خود کلمه «صعود» با عبارت زیر مورد نقد قرار گرفته است:

۱. موضوع یازده نفر حواری است که دوازدهمین آنان یهودا مرده بود.

«فی الواقع صعودی به معنی فیزیکی آن رخ نداده است زیرا خدا در بالا بیشتر از پایین نیست.»

معنی این تبصره را به زحمت می‌توان دریافت زیرا از خود می‌پرسند لوقا به چه طریق دیگری می‌توانست مطلب را بیان کند.

به علاوه شارح مزبور در این قضیه که در اعمال رسولان گفته شده که صعود، چهل روز پس از «رستاخیز» اتفاق افتاده، «حیلۀ ادبی» ای می‌بیند. منظور از این «حیله» این است که دوره ظهورهای عیسی روی زمین پایان می‌یابد. در این زمینه این را هم اضافه می‌کند که در انجیل لوقا، واقعه، در یکشنبه شب عید فصح (مسیحیان) قرار می‌گیرد؛ چون که انجیل‌نویس هیچ فاصله‌ای بین مراحل مختلفی که پس از کشف قبر خالی در بامداد «رستاخیز» نقل می‌کند نمی‌گذارد... (... آیا آن نیز «حیلۀ ادبی» ای نیست که منظورش دادن مهلتی برای ظهورهای «از قبر برخاسته» می‌باشد؟!)

احساس ناراحتی که از توجیهات اینچنینی برمی‌آید در کتاب ار.پ. رگه آشکارتر است که او تشخیص... دو «صعود» می‌دهد!

«در حالی که، از نظر عیسی، «صعود» با «رستاخیز» منطبق است و از نظر شاگردان فقط وقتی اتفاق می‌افتد که عیسی، ظهور خود را کلاً بر آن‌ها قطع کرده تا روح القدس به آنان فرستاده شود و زمان کلیسا آغاز گردد.»

نویسنده این کتاب به خواننده‌ای که قادر به دریافت ریزه‌کاری کلامی استدلال شارح مذکور نباشد و کمترین اطلاع از کتب مقدس نداشته باشد، هشدار کلی داده و نمونه یاوه‌سرایی و گزافه‌گویی توجیهی را ذیلاً می‌نگارد:

«اینجا همانند خیلی حالات مشابه، مسئله، لاینحل به نظر نمی‌رسد مگر اینکه تصدیقات کتاب مقدس را تحت‌اللفظی و ظاهری تلقی نموده و معنای دینی آن‌ها را فراموش کنند. منظور این نیست که واقعیت قضایا را در دستگاه علاماتی بی‌ثبات منحل کنیم، بلکه مقصود احراز قصد دین‌آموزی آن‌هایی است که رموز را با ارائه امور محسوس و علامات متناسب با پیوند جسمی و روح ما کشف می‌کنند.»

آخرین مکالمات عیسی

فارقلیط در انجیل یوحنا

یوحنا تنها انجیل نویسی است که در پایان «طعام آخر» عیسی، و پیش از بازداشت او ماجرای مکالمات واپسین با حواریون را که با گفتاری خیلی طولانی ختم می‌شود نقل می‌کند: چهار باب انجیل یوحنا (۱۴ تا ۱۷) به این سرگذشت اختصاص یافته که هیچ خبری از آن در انجیل‌های دیگر نیست. و با وجود این باب‌های انجیل یوحنا مسائل اصلی چشم‌اندازهای آینده دارای اهمیت اساسی را مطرح می‌کنند که با تمام عظمت و شکوهی که ویژه خداحافظی‌های استاد با شاگردانش می‌باشد، عرضه شده‌اند.

چطور می‌توان توجیه کرد که داستان چنین خداحافظی‌های مؤثر که حاوی وصیت معنوی عیسی هستند، در انجیل‌های متی، مرقس و لوقا اصلاً وجود نداشته باشد؟ می‌توان از خود این سؤال را کرد:

آیا در ابتدا متن آن نزد سه انجیل‌نویس اول وجود داشته است؟ آیا بعداً حذف نشده است؟ و چرا؟ فوری بگوییم: هیچ پاسخی نمی‌توان داد و سرّ این کمبود سترگ در داستان سه انجیل‌نویس نخستین، کاملاً ناگشوده مانده است.

آنچه که حاکم بر داستان می‌باشد — و این خود در یک مکالمه واپسین درک شدنی است — چشم‌انداز آینده انسان‌هاست که توسط عیسی ارائه می‌گردد و نیز اشتغال خاطر استاد است برای اینکه توصیه‌ها و احکامش را به شاگردانش و توسط آن‌ها به تمام بشریت ابلاغ کند و نیز تعیین رهبری که پس از رفتن او انسان‌ها باید (از آن رهبر) تبعیت نمایند.

متن انجیل یوحنا (و فقط او) صریحاً (رهبر مزبور) را زیر نام یونانی «پاراکلتوس»^۱ که در زبان فرانسه پاراکلت (فارقلیط) شده معرفی می‌کند. عبارات اساسی آن بر حسب ترجمه جهانی کتاب مقدس عهد جدید به شرح زیر هستند:

«اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر سؤال می‌کنم، فارقلیط^۱ دیگری به شما عطا خواهد کرد.»

(انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیات ۱۶ - ۱۵)

۱. معلوم نیست چرا در انجیل یوحنا به زبان فارسی، به جای «فارقلیط» «تسلی‌دهنده» نوشته شده است؟! (مترجم)

معنی فارقلیط چیست؟ متنی که اینک از انجیل یوحنا در دست داریم معنی آن را به عبارت زیر بیان می‌کند:

«فارقلیط — یعنی روح القدس — که پدر، او را به اسم من می‌فرستد. او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.»

(انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۲۶)

«او بر من شهادت خواهد داد.»

(انجیل یوحنا، باب ۱۵، آیه ۲۶)

«رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم فارقلیط نزد شما نخواهد آمد. اگر به عکس من بروم او را نزد شما می‌فرستم و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود...»

(انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیات ۸-۷)

«ولیکن چون او، یعنی روح راستی، آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد؛ زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد...»

(انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیات ۱۴-۱۳)

(متذکر می‌شود که عباراتی از باب‌های ۱۴ تا ۱۷ انجیل یوحنا که در بالا آورده نشده به هیچ‌وجه معنای کلی منقولات بالا را تغییر نمی‌دهند.)

متن فرانسوی که یگانگی کلمه یونانی «پاراکلت» را با «روح القدس» تأکید می‌کند، در صورتی که تند خوانده شود اغلب جلب توجه نمی‌کند. افزون این‌که زیر عنوان‌های متن که عموماً در ترجمه‌ها به کار می‌روند و اصطلاحات شارحان که در کتاب‌های با بیان ساده عرضه می‌گردند، خواننده را به سوی معنایی که سنت‌گرایی متمایل به آن است، سوق می‌دهند. اگر هم کمترین اشکالی برای درک مطلب داشته باشید، تصریحاتی مانند آنچه که به‌طور مثال در لغت‌نامه کوچک عهد جدید تألیف آ. تریکو آورده شده احتمالاً بدین منظور بوده که همه ابهامات را برطرف خواهند کرد؛ زیرا زیر قلم این شارح در ماده «پاراکلت» می‌توان شرح زیر را خواند:

«این نام یا این عنوان که از یونانی به فرانسوی استنساخ شده، فقط توسط یوحنا در انجیل به کار رفته است: چهار بار وقتی که موعظه عیسی را پس از طعام آخر^۱ نقل می‌کند. (۲۶ و ۱۶، ۱۴؛ ۲۶، ۱۵، ۷، ۱۶) و یک بار در اولین رساله‌اش (۲، ۱).

در انجیل یوحنا کلمه پاراکلت با روح القدس و در رساله‌اش با خود مسیح منطبق می‌شود.

«پاراکلت» اصطلاحی بوده که معمولاً توسط یهودیان یونانی‌دان قرن اول میلادی، به معنی شفیع و مدافع به کار می‌رفته است (...). عیسی اعلام می‌کند که «روح» توسط «پدر» و «پسر» فرستاده خواهد شد و رسالت خاصش این خواهد بود که در انجام وظیفه‌ای امدادی که «پسر» در مدت حیات فانی‌اش به سود شاگردان خود کوشا بوده، جانشین او شود. «روح» وساطت خواهد کرد و مانند جانشین مسیح به عنوان «پاراکلت» یا شفیع قادر مطلق، عمل خواهد نمود.»

بنابراین شرح مزبور «روح مقدس» را رهبر واپسین انسان‌ها پس از فقدان عیسی معرفی می‌نماید. آیا این امر با متن یوحنا تطبیق می‌کند؟

مسئله را باید مطرح کرد زیرا غریب می‌نماید که بتوان پیشاپیش، آخرین بند فوق‌الذکر یعنی «از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد» را به «روح مقدس» مستند کرد. به نظر درک نشدنی است که بتوان برای «روح مقدس» قدرت سخن گفتن و توان بازگو کردن آنچه می‌شنود قائل شد... تا آنجا که من اطلاع دارم این مسئله که منطق حکم به طرح آن می‌دهد مطلقاً مورد شرح و تفسیر قرار نگرفته است.

برای داشتن درک درستی از مسئله لازم است که به متن یونانی مبنا مراجعه شود و این امر از این لحاظ دارای اهمیت بیشتری است که معتقدند یوحنا انجیلش را به یونانی نوشته نه به زبان دیگر. متن یونانی که مورد رجوع قرار گرفته متن نووم تستامنتوم گراسه^۲ است.

۱. در واقع این در حین تناول «طعام آخر» است که عیسی موعظه طولانی‌اش درباره فارقلیط را برای یوحنا ایراد نمود. موعظه‌ای که سه انجیل‌نویس دیگر نقل نکرده‌اند.

هر نقد جدی بر متن، با کاوش نسخه بدل‌ها آغاز می‌گردد. در اینجا مشهود است که در همه دست‌نویس‌های معروف انجیل یوحنا، نسخه بدلی که مظنون به تحریف معنی جمله باشد، وجود ندارد؛ مگر عبارت ۲۶ و ۱۴. روایت کذایی به زبان سریانی موسوم به «پالمپست»^۱. در اینجا ذکری از «روح مقدس» نرفته بلکه فقط «روح» ذکر شده است. آیا این امر فقط از فراموشی کاتب ناشی شده یا اینکه کاتب برای استتساخ، در مقابل متنی قرار گرفته که مدعی شنواندن و گویا کردن «روح مقدس» بوده، و جرأت نکرده چیزی را بنویسد که به نظرش نامعقول می‌رسیده است.

قطع نظر از این تذکار لزومی ندارد که درباره تغییرات دیگر تأکید شود. افزون اینکه تغییرات دستوری هیچ دگرگونی در معنای کلی پدید نمی‌آورند. نکته اساسی این است که آنچه در اینجا راجع به معنی دقیق افعال «شنیدن» و «سخن گفتن» عرضه شده، بر همه دست‌نویس‌های انجیل یوحنا صدق کند – و همین‌طور هم هست فعل «آنتاندر»^۲ ترجمه فرانسه فعل یونانی «آکوء»^۳ که به معنی «دریافت صداها» می‌باشد. از این کلمه یونانی، کلمه فرانسوی «آکوستیک»، و کلمه انگلیسی «اکوستیکس» مشتق شده که به معنی «علم اصوات» است. فعل «پارل» ترجمه فرانسه فعل یونانی «لالء»^۴ است که معنی عام «صادر کردن اصوات» و معنی خاص «سخن گفتن» را دارد.

این فعل اغلب اوقات در متن انجیل‌ها برای نشان دادن یک اعلام شکوهمند عیسی حین موعظه می‌آید. پس به نظر می‌رسد که ارتباط انسان‌ها که اینجا به رخ کشیده شده به هیچ‌وجه عبارت از الهامی نیست که به فعالیت «روح مقدس» وابسته باشد بلکه به لحاظ مفهوم «صادر کردن صوت» که متعلق به کلمه یونانی معرف آن است، خصلت مادی بارزی دارد. بنابراین دو کلمه یونانی «آکوء» و «لالء» معرف اعمالی مشهود و عینی هستند که منحصرأ

۱. Palimpseste: که در قرن چهارم یا پنجم میلاد نوشته شده و در ۱۸۱۲ میلادی توسط Agnes. S - lewis کشف گردیده. وجه تسمیه دست‌نویس مزبور این است که متن ابتدایی توسط متن دیگری پوشیده شده بوده که پس از محو متن اخیر متن اولی ظاهر شد.

۲. Entendre: یعنی شنیدن. (مترجم)

3. Akouo

4. Laleo

به موجودی دارای عضو شنوایی و عضو گویایی مربوط می‌گردند و در نتیجه به کار بردن آن‌ها درباره «روح مقدس» ممکن نیست.

از این قرار اگر کلمات «روح مقدس» در عبارت (۲۶ و ۱۴) «فارقلیط، روح مقدس که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد... و غیره» که تنها عبارت انجیل یوحناست و مماثلۀ بین فارقلیط و روح مقدس، و غیره را القا می‌کند، قبول کنیم، آن وقت متن عبارت انجیل یوحنا، آنچنان که در دست‌نویس‌های یونانی به ما رسیده، کاملاً غیر قابل درک می‌شود.

اما اگر کلمات «روح مقدس» را از این عبارت حذف کنیم، تمام متن (عبارت انجیل) یوحنا معنای بسیار روشنی را ارائه می‌کند. به علاوه این امر وسیله متن دیگر یوحنا یعنی متن رسالۀ اول (که در آن یوحنا همان کلمۀ «فارقلیط» را برای تعیین عیسی به عنوان شفیع نزد خداوند به کار می‌برد) تجسم یافته است. و آن‌گاه که عیسی طبق انجیل یوحنا (باب ۱۴، آیه ۱۶) می‌گوید:

«من از پدر استدعا خواهم کرد، او فارقلیط دیگری برای شما خواهد فرستاد.»

به وضوح می‌خواهد بگوید که شفیع دیگری برای انسان‌ها فرستاده خواهد شد، همچنان‌که خود او در حین زندگی زمینی‌اش، به نفع آنان نزد خداوند شفیع بوده است.

در این صورت بر اساس منطق تام، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که «فارقلیط» (مذکور در انجیل یوحنا را، موجودی بشری مانند عیسی تلقی نماییم که واجد استعداد شنوایی و گویایی، یعنی استعدادهایی است که متن یونانی انجیل یوحنا به‌طور صریح و قطعی بدان الزام دارد. عیسی اعلام می‌دارد که خداوند بعدها موجودی بشری را روی این زمین خواهد فرستاد که در آنجا نقشی که یوحنا تعریف کرده، داشته باشد؛ و این نقش در یک کلمه عبارت است از نقش پیامبری که صدای خدا را شنیده است و پیامش را برای انسان‌ها تکرار می‌کند. چنین است تفسیر منطقی متن انجیل یوحنا اگر به کلمات، معنی واقعی آن‌ها را بدهند.

بسیار محتمل است وجود کلمات «روح مقدس» در متنی که امروزه در دست ماست از الحاق بعدی و تعمدی محض حاصل شده باشد و بدین منظور که معنی ابتدایی عبارتی را که ظهور پیامبری پس از عیسی را اعلام می‌کند (و این امر با تعلیم کلیساهای نوپای مسیحی که مایل‌اند عیسی آخرین پیامبر باشد، تباین دارد) تغییر دهند.



نتایج

وقایعی که در اینجا گزارش شده و نیز شروح نقل شده از چندین مفسر بسیار عالی قدر مسیحی، داده‌های عقیدتی سنتی دین مسیح را باطل می‌سازند؛ اگرچه این داده‌ها بر خط‌مشی آخرین مجمع روحانی (راجع به تاریخی بودن مطلق انجیل‌ها) استوار است و بر اساس آن می‌خواهند آنچه را واقعاً عیسی انجام یا تعلیم داده، بیان کنند. دلایلی که اقامه شده چندین گونه‌اند:

بدواً، منقولات خود انجیل‌ها تناقضات بارزی را آشکار می‌کنند؛ زیرا نمی‌توان وجود واقعه متضاد را باور کرد و نمی‌توان برخی دوری از حقیقت‌ها یا تصدیقاتی که خلاف داده‌های معارف جدید است، قبول نمود. دو نسب‌نامه عیسی که انجیل‌ها عرضه می‌کنند و خلاف واقع‌هایی که از آن نتیجه می‌گیرند کاملاً موضوع را ثابت می‌نمایند.

بسیاری از مسیحیان از این تناقضات، دوری از حقیقت‌ها یا ناسازگاری‌های با دانش نو، بی‌خبرند و وقتی ضمن اینکه تحت تأثیر قرائت هستند، توضیحات ماهرانه‌ای توأم با تغزل و توجیه را می‌خوانند (که خاصه به منظور مطمئن ساختن آن‌ها تدوین گردیده است)، و به کشف آن‌ها دست می‌یابند، متحیر و سرگردان و مبهوت می‌شوند. مثال‌های بسیار از تردستی برخی مفسران در استتار آنچه عقیفانه «اشکالات» می‌نامند داده شد. فی‌الواقع عبارات

انجیل‌هایی که نادرست شناخته شده‌اند در حالی که کلیسا آن‌ها را رسماً اصیل اعلام کرده است، بسیار نادرند.

در نقد جدید متون، مطالبی کشف شده است که به نظر ار. پ. کانن ژیسر یک «انقلاب طرق تفسیری» است و موجب می‌شود که وقایع گزارش شده در مورد عیسی در اناجیل (که نوشته‌های «اوضاع و احوال» یا «مبارزه» هستند) دیگر به هیچ‌وجه تحت‌اللفظی تلقی نشوند.

دانش جدید، تاریخ یهودیت - مسیحیت و رقابت‌های بین امم را روشن کرده است و وجود وقایعی را که موجب تحیر خوانندگان زمان ماست، بیان می‌نماید. مفهوم «انجیل‌نویسان شاهد عینی» دیگر قابل دفاع نیست ولی هنوز مسیحیان بسیاری در ایام ما به آن گرایش دارند. برخی کارهای مدرسه انجیلی اورشلیم (ار. پ. بنوا و ار. پ. بواسمار) به خوبی ثابت می‌کند که انجیل‌ها چندین مرتبه نوشته شده، تجدید نظر و تصحیح گردیده‌اند. بدین ترتیب از طرف مؤلفان مذکور به خواننده انجیل هشدار داده شده است که «در مواردی چند باید از شنیدن صدای مستقیم عیسی چشم‌پوشی کنند».

خصلت تاریخی انجیل‌ها قابل بحث نیست اما این اسناد پیش از هر چیز در ورای روایات راجع به عیسی، ما را از روحیه مصنفانشان که ناقل اخبار و احادیث امم مربوطه، به خصوص در مورد مبارزات بین یهودی - مسیحیان و بولس هستند مطلع می‌سازند. کارهای کاردینال دانیلو در این زمینه‌ها نافذ و معتبرند.

پس چطور از تلبیس برخی وقایع زندگی عیسی توسط بعضی انجیل‌نویسان که هدفشان دفاع از نظر شخصی خود بوده است تعجب کنیم؟ چگونه از قلم افتادگی پاره‌ای ماجراها متعجب شویم؟ و چطور از خصلت رمان‌وار شرح تفصیلی بعضی ماجراهای دیگر به شگفت آیم؟

نتیجه این می‌شود که انجیل‌ها را با منظومه‌های حماسی یا رزمی ادبی قرون وسطایی‌مان مقایسه نماییم. در این مورد مقایسه با منظومه حماسی رلان^۱ (معروف‌ترین حماسه‌ها) که

1. Chanson de Roland

ماجرای واقعی را، به ظاهر رمان وار نقل می‌کند می‌تواند الهام‌بخش باشد. آیا خبر داریم که منظومهٔ مزبور ماجرای واقعی را نقل می‌کند: آیا قراولان قشون شارلمانی به فرماندهی رلان در گردنهٔ رنسو^۱ مورد هجوم کمین‌کردگان قرار می‌گیرند؟ این ماجرای فاقد اهمیت، طبق وقایع‌نگاری تاریخی (اژن هارد)^۲ احتمالاً در ۱۵ اوت ۷۷۸ رخ داده است؛ لیکن به ابعاد یک رویداد رزمی اعظم و محاربهٔ یک پیکار مقدس توسعه داده شده است. این حکایت تخیلی است ولی این تخیل نمی‌تواند واقعیت پیکارهایی که شارلمانی برای دفاع از مرزهایش علیه اقدامات تجاوزکارانه ملل همسایه انجام داد پنهان سازد. واقعیت در آنجاست و شیوهٔ رزمی حکایت نمی‌تواند آن را محو کند.

این امر در مورد انجیل‌ها نیز صادق است: خیال‌بافی‌های متی، تناقضات مشهود بین انجیل‌ها، دوری از حقیقت‌ها، ناسازگاری‌ها با داده‌های دانش نو و تحریفات متوالی متون سبب می‌شوند که انجیل‌ها، حاوی عباراتی منحصرأ ناشی از تخیل بشری گردند؛ اما این معایب و نواقص موجب تشکیک رسالت عیسی نمی‌شود و تردیدها فقط بر فراز جریان وقایع در پروازند.

1. Roncevaux

2. Eginhard

خوش‌تر آن باشد که وصف دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

قرآن و دانش نو



مقدمه

مشارکتی اینچنین بین قرآن و دانش نو، بداهتاً شگفتی می‌آورد؛ خاصه که سخن از هم‌سازی می‌رود نه از ناسازی. آیا مواجهه کتابی دینی با آرای الحادآمیزی که دانش به آن‌ها مباهات می‌کند، به نظر بسیاری در عصر ما خلاف عقاید عمومی نیست؟! فی الواقع، امروزه سوای مستثنیاتی چند، دانش‌پژوهان که اکثراً از تئوری‌های ماده‌گرا سرشارند، اغلب اوقات برای مسائل دینی که به نظر آن‌ها مبتنی بر افسانه‌هاست چیزی جز بی‌تفاوتی یا تحقیر ندارند. به علاوه در کشورهای ما غربیان، هنگامی که از دانش و دین صحبت می‌شود، بخش دینی این «دو وجهی»^۱ به طیب خاطر، شامل یهودیت و مسیحیت می‌گردد؛ اما هیچ توجهی به اندراج اسلام در آن نمی‌شود. از طرف دیگر آن‌قدر قضاوت‌های نادرست مبتنی بر ادراک‌های پر خطا درباره اسلام ابراز شده، که در دوران ما تصور ایده صحیحی از اسلام واقعی، بسیار دشوار است.

به عنوان پیش‌درآمد برای هر گونه مواجهه‌ای بین وحی اسلامی و دانش، به نظر می‌رسد مطلقاً لازم است نظری اجمالی از دینی که این‌قدر در کشورهايمان بد شناخته شده است بدهیم:

۱. دانش و دین.

قضاوت‌های کاملاً مغلوطنی که راجع به اسلام در غرب ابراز می‌شود، گاه نتیجه نادانی و گاهی نتیجه تعمد در بی‌اعتبار کردن و تخفیف است. اما خطرترین اکاذیب منتشره، دروغ‌های مربوط به وقایع اند؛ زیرا اگر خطاهای مربوط به ارزشیابی، بخشودنی باشند، ارائه خلاف واقع رویدادها قابل عفو نیست. قرائت ضد حقایق بارز در جدی‌ترین کتب، اثر مؤلفان به ظاهر صلاحیت‌دار، حیران‌کننده و نفرت‌آور است. فی‌المثل: در دایرة‌المعارف انیورسالیس، جلد ۶ ماده‌ اناجیل، اشاره‌ای به قرآن رفته و مؤلف می‌نویسد:

«انجیل‌نویسان...، مانند قرآن، ادعا ندارند...، یک زندگی‌نامه خصوصی را که معجزه‌آسا از طرف خداوند به پیامبر الهام شده باشد، نقل کنند...»

در حالی که می‌دانیم چنین نیست؛ زیرا قرآن هیچ‌گونه بستگی به یک زندگی‌نامه خصوصی ندارد بلکه ذکر و موعظه است و این امر را مؤلف می‌توانست با مراجعه به نارساترین ترجمه‌های قرآن دریابد. قضاوت (مؤلف نامبرده) با واقعیت نیز تضاد دارد؛ همان‌طور که معرفی انجیل به عنوان شرح زندگی یک انجیل‌نویس، خلاف واقع است. مسئول این ادعای دروغ درباره قرآن، یک استاد دانشکده الهیات (یسوعی)^۱ در (شهر) لیون^۲ است. ضد حقایقی از این قبیل، به دادن تصویر کاذبی از قرآن و اسلام کمک می‌کند.

با این وجود دلایلی برای امیدواری وجود دارد زیرا امروزه، دیگر مانند سابق، ادیان دور خود نیپیچیده‌اند و بسیاری در جست‌وجوی تفاهم متقابل‌اند. با توجه به اینکه مقامات مسیحی کاتولیک در بالاترین درجات می‌کوشند با مسلمانان تماس برقرار کنند و در صدد مبارزه با سوء تفاهم برآیند و تلاش می‌نمایند که نظرات نادرست شایع راجع به اسلام را اصلاح کنند، چگونه می‌توان تحت تأثیر قرار نگرفت؟

من در مقدمه این کتاب، تغییر قابل ملاحظه‌ای که در سال‌های اخیر پدید آمده است، تذکر داده‌ام و سندی از «دبیرخانه واتیکان برای غیرمسیحیان» را با عنوان «جهت‌یابی‌ها برای

۱. Compagnie de Jesus, Jesuites : فرقه دینی است که ایگناس مقدس Saint Ignace در ۱۵۳۴ میلادی برای دعوت کفار به مسیحیت و خدمت دین تأسیس کرد. (مترجم)

2. Lyon

مکالمه‌ای بین مسیحیان و مسلمانان» نام بردم که نمونه کامل گزینش مواضع نوینی در قبال اسلام است». در چاپ سوم (۱۹۷۰) این بررسی، موارد زیر اکیداً تقاضا شده است:

«تجدید نظری در مواضعمان در قبال اسلام و نقدی بر پیش‌داوری‌هایمان» «در آغاز، ما باید خاطرم‌ان را به تغییر تدریجی روحیه برادران مسیحی‌مان مشغول سازیم و این امر از هر کار دیگر مهم‌تر است»... باید «تصویر کهنه موروثی گذشته یا تغییر شکل یافته به علت خرافات و اتهامات را» ترک کرد...
 «بازشناخت بیدادها و بی‌انصافی‌هایی که غرب مسیحی درباره مسلمانان مرتکب شده است.»^۱

سند واتیکان با قریب پنجاه صفحه، نظرات کلاسیکی که مسیحیان درباره اسلام داشته‌اند، طرد می‌نماید و آنچه اسلام واقعاً هست عرضه می‌دارد.

تدوین‌کنندگان سند مزبور

تدوین‌کنندگان این سند، زیر عنوان «آزاد سازی خود از بارزترین پیش‌داوری‌ها و خرافات» این دعوت را به مسیحیان ابلاغ می‌کنند:

«در این مورد نیز ما باید به تصفیة عمیقی از روحیاتمان پردازیم. ما به‌ویژه به برخی داوری‌های «سخت ساخته و پرداخته» می‌اندیشیم که اغلب اوقات سبکسرانه درباره اسلام ادا می‌کنند. مهم‌ترین نکته‌ای که به نظر می‌رسد این است که این نظرات سریع‌الانتخاب و حتی خودسرانه را که هیچ مسلمان صادقی خود را در آن باز نمی‌شناسد در سویدای دل خود نپروریم.»

۱. هر گونه دشمنی با اسلام، حتی ناشی از جانب مخالفان شناخته‌شده مسیحیت، در برهه‌ای از زمان، مقبولیت گرم مقامات عالی‌رتبه کلیسای کاتولیک را دریافت. به همین منظور بود که پاپ بنوای (Benoit) چهاردهم، که به بزرگ‌ترین پیشوای روحانی قرن هجدهم معروف بود، در مورد اعلام تقدیس خود به ولتر (Voltaire) تردیدی نکرد. او می‌خواست بدین‌وسیله از ولتر که تراژدی «محمد ﷺ یا تعصب» (۱۷۴۱) خود را به او اهدا نموده بود تشکر کند. این کتاب، هجو رکیک و وقیحی است که همانند آن را هر قلمزن تردست بددل می‌تواند راجع به هر موضوعی بنویسد. نمایشنامه مزبور که در آغاز با مشکلاتی روبه‌رو بود به اندازه‌ای حیثیت و اعتبار کسب کرد که در فهرست نمایشنامه‌های «کمدی فرانسز» ثبت گردید.

یکی از این نظرات دلبخواهی و در ردیف نخست، نظری است که طبق آن در زبان ما برای تسمیه‌ی خدای مسلمانان کلمه‌ی «الله» را به کار می‌برند. مثل اینکه مسلمانان به خدایی غیر از خدای مسیحیان ایمان دارند. «الله» به عربی به معنای «خدا» است، و منظور «خدای واحد» می‌باشد و ترجمه‌ی صحیح آن به فرانسه جز با واژه‌ی «Dieu» امکان‌پذیر نیست. برای مسلمان، «الله» خدای دیگری غیر از خدای موسی ﷺ و عیسی ﷺ نیست. سند «دبیرخانه واتیکان برای غیرمسیحیان» با عبارات زیر، روی این مطلب اساسی تأکید می‌کند:

«بیهوده به نظر می‌رسد که (هم‌صدا) با برخی غربیان به دفاع از اینکه الله حقیقتاً «Dieu»^۱ نیست پردازیم. در متون مجمع روحانی نسبت به این مدعا، چنان‌که سزاوار می‌باشد به حق عمل شده است. بهتر از چند جمله‌ی «لومن ژانتیوم»^۲ (مشروح زیر) نمی‌توان ایمان به خدا در اسلام را خلاصه کرد: مسلمانان که دین ابراهیم ﷺ را شعار خود قرار می‌دهند خدای یکتای مهربان، داور انسان‌ها در واپسین روز... را می‌پرستند.»

با این وصف اعتراض مسلمانان در قبال عادت شایع گفتن «Allah» به جای «Dieu» در زبان‌های اروپایی قابل درک است... برخی مسلمانان دانشمند ترجمه قرآن «د. ماسون» را به خاطر اینکه «بالاخره» به جای «الله»، «Dieu» نوشته، تمجید کرده‌اند و متن واتیکان متذکر می‌گردد که: «الله» «Allah» تنها کلمه‌ای است که مسیحیان عرب‌زبان برای گفتن «خدا» دارند. مسلمانان و مسیحیان یک خدای واحد را می‌پرستند.

سند واتیکان بعداً به انتقاد از قضاوت‌های خطا و کاذب ابراز شده درباره‌ی اسلام می‌پردازد. سند مزبور «اعتقاد به قضا و قدر در اسلام» را که عقیده‌ی باطل بسیار شایعی (نزد مسیحیان درباره‌ی اسلام است) مورد بررسی قرار داده و با اتکا به آیات قرآنی منقول، حس مسئولیت انسان را که برحسب اعمالش قضاوت خواهد شد، علیه عقیده‌ی مزبور می‌آورد و

۱. به معنی «خدا» است. (مترجم)

۲. Lumen Gentium: عنوان سندی از مجمع روحانی واتیکان دوم (۱۹۶۵-۱۹۶۲) است. (مترجم)

ثابت می‌کند که تصور «احکام‌گرایی» شدید درباره اسلام غلط است و بالعکس در برابر این تصور، خلوص ایمان را می‌نهد؛ با نقل دو عبارت از قرآن (مشروح در زیر) که قدر آن‌ها به هیچ وجه از طرف غربیان شناخته نشده است.

«هیچ اجباری در کار دین نیست.» (سوره ۲، البقره، آیه ۲۵۶)

«...او (خدا) شما را به دین خود سرافراز کرده و در مقام تکلیف بر شما مشقت و رنج

ننهاده است...» (سوره ۲۲، الحج، آیه ۷۸)

سند مزبور در مقابل ایده شایع درباره اسلام که دین «بیم و هراس» قلمداد شده، ایده اسلامی را قرار می‌دهد که دین محبت و مهرورزی با هم‌نوع می‌باشد و از ایمان به خدا ریشه گرفته است. و نیز این ایده را که طبق آن اخلاق اسلامی جز اندکی وجود ندارد نفی می‌نماید. همچنین ایده دیگر مدعی تعصب اسلامی را که عده کثیری یهودی و مسیحی در آن شریک‌اند، با این عبارت رد می‌کند.

«اسلام در جریان تاریخش هیچ وقت متعصب‌تر از شهرهای مقدس مسیحیت،

هنگامی که در آن‌ها ایمان مسیحی به نحوی ارزش سیاسی می‌یافت نبود.»

در اینجا تدوین‌کنندگان (سند مزبور) با نقل الفاظ قرآن نشان می‌دهند آنچه که غربیان غیرمنصفانه، «جنگ مقدس»^۱ ترجمه می‌کنند، به عربی الجهاد فی سبیل الله (کوشش در راه خدا) گفته می‌شود، «کوشش برای انتشار اسلام و دفاع آن در مقابل مهاجمانش». «جهاد به هیچ وجه «خِرم»^۲ کتاب مقدس نیست که به نابودی و هلاک انجامد؛ بلکه هدف آن گسترش حقوق خدا و انسان‌ها در نواحی جدیدی است.» «شداید گذشته جهاد

۱. برخی از مشاهیر مترجمان قرآن، این شیوه کهنه را که در ترجمه‌شان آنچه واقعاً در قرآن نیست می‌نهند، از خود دور نکرده‌اند. زیرا بدون تخریب خود متن می‌توان عناوینی که در اصل وجود ندارد به آن افزود و این ملحقه معنی عمومی را تغییر می‌دهد. از این قبیل است R. Blachere که در ترجمه معروفش (انتشارات Maisonneuve et Larose، ۱۹۶۶، Paris، ص ۱۱۵) عنوانی را می‌گنجاند که در نص قرآن وجود ندارد. بدین شرح که: عنوان «وجوب جنگ مقدس» را در رأس عبارتی که بلاشک دعوت به اسلحه است، لیکن وصفی را که به آن نسبت می‌دهند ندارد، می‌نهد. بدین ترتیب خواننده قرآن که فقط از راه ترجمه به قرآن دسترسی دارد چطور متقاعد نشود که مسلمان اجبار دارد به جنگ مقدس اقدام کند؟!

عموماً به تبعیت از قوانین جنگی وقوع می‌یافتند؛ و حین جنگ‌های صلیبی این همیشه مسلمانان نبودند که کشتارهای عظیم را به راه انداختند.»

در پایان، سند مزبور از عقیده باطلی که طبق آن اسلام «دین منجمدی است که معتقدانش را در قرون وسطایی به سرآمده نگاه می‌دارد، و آن‌ها را برای انطباق با پیروزی‌های فنی عصر جدید نامستعد می‌سازد» صحبت، و با اوضاع مشابه ملحوظ در کشورهای مسیحی مقایسه می‌کند و اشعار می‌دارد:

«ما در تکوین سنتی فکر اسلامی... یک اصل تکامل ممکن جامعه شهری را می‌یابیم.»

مطمئنم که این دفاع واتیکان از اسلام بسیاری از مؤمنان معاصر، خواه مسلمان، خواه یهودی، خواه مسیحی را متعجب خواهد کرد. این دفاع، ابراز صداقت است و گشاده‌روانی که به‌طور غریبی با کردارهای گذشته مغایرت دارد. اما چه تعداد از غریبان از این موضع‌گیری‌های جدید، که عالی‌ترین سازمان‌های اجرایی کلیسای کاتولیک آن را اتخاذ کرده‌اند، آگاهی یافته‌اند؟

با شناخت جریان امر، موقعی که اطلاع حاصل نمایید که این تقریب با چه اعمال مشهودی استوار شده، کمتر تعجب می‌کنید: در آغاز، دیدار رسمی رئیس «دبیرخانه واتیکان برای غیر مسیحیان» از ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی رخ داد. سپس پذیرایی رسمی پاپ پل ششم از «علمای بزرگ» عربستان طی سال ۱۹۴۷ (میلادی) به عمل آمد. با این وصف، معنای بلند و روحانی پذیرایی عالی‌جناب الشنزه — از «علمای بزرگ» در کلیسای جامع استراسبورگ — بهتر درک می‌شود که ضمن آن اسقف مزبور «علما» را دعوت کرد نمازشان را در کلیسای مزبور بخوانند و اینان فریضه را جلوی محراب کلیسا رو به مکه به جا آوردند.

چنانچه نمایندگان عالی‌مقام جهان‌های مسلمان و مسیحی بتوانند با ایمان به یک خدا و با احترام متقابل، به اختلاف نظرهایشان برای برقراری مکالمه‌ای دینی، اینچنین به توافق برسند، آیا طبیعی نیست که دیگر نظرگاه‌های هر یک از دو «اصول دینی وحی‌شده» مورد مواجهه قرار گیرد؟

موضوع این مواجهه بررسی کتب مقدس در پرتو داده‌های علمی و معارف مربوط به اصالت متون است. این بررسی باید نسبت به قرآن همان‌طور انجام گیرد که برای اصول دینی وحی شده یهودی - مسیحی.

روابط بین ادیان و دانش همه‌جا و در همه‌ا زمانه یکسان نبوده است. فی‌الواقع هیچ نوشته‌ای در هیچ دین توحیدی دانش را محکوم نمی‌کند. اما در عمل، دانشمندان با مقامات مذهبی برخی ادیان، مشاجره و نزاع داشته‌اند. در طول چند قرن در محیط مسیحی، یک عده از مقامات (دینی) مسنول به ابتکار شخصی و بدون اتکا به متون اصیل کتب مقدس، با گسترش دانش‌ها مخالفت نموده‌اند و علیه کسانی که برای پیشبرد دانش‌ها می‌کوشیده‌اند، اقداماتی کرده‌اند که می‌دانیم و دانشمندان اگر نمی‌خواستند سوزانده شوند اغلب اوقات ناگزیر به جلای وطن بودند؛ مگر اینکه جزای موهنی تحمل نموده، روش خود را اصلاح و استدعای عفو نمایند. در این خصوص همواره چگونگی محاکمه گالیله را که به خاطر از سر گرفتن کشفیات کپرنیک درباره حرکت وضعی زمین تحت تعقیب قرار گرفت نقل می‌کنند. گالیله در اثر تعبیر غلطی از عهدین محکوم شد؛ زیرا هیچ کتاب مقدسی نمی‌توانست به طور معتبر علیه او مورد استناد واقع گردد.

موضع اسلام در برابر دانش به کلی متفاوت بود؛ هیچ چیز روشن‌تر از حدیث معروف پیامبر نیست:

«دانش را بجوی حتی در چین.»

یا این حدیث دیگر که می‌گوید:

«تکاپوی دانش بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان واجب است.»

همان‌طور که بعداً در این بخش کتاب ملاحظه خواهید کرد، امر مهم و اصلی این است که قرآن که همواره مردم را به پرورش و گسترش دانش فرامی‌خواند، مشتمل بر نظرات متعددی درباره پدیده‌های طبیعی با تفصیلات تبیینی است که کاملاً با داده‌های دانش نو موافق می‌آیند. (و حال آنکه) در اصول دینی وحی شده یهودی - مسیحی معادل‌هایی برای آن نظرات وجود ندارد.

با این وجود اگر تصور کنیم که در طول تاریخ اسلام، برخی گروندگان، کردار متفاوتی نسبت به دانش نداشته‌اند، به خطا رفته‌ایم. فی‌الواقع در ازمه‌ای چند، وجوب تعلیم و تعلم بد فهمیده شده و در جهان اسلام مانند سایر جاها، گاهی اقدام به توقف گسترش دانش کرده‌اند. اما باید به خاطر بیاوریم که در دوره عظمت اسلام، بین قرن هشتم و قرن دوازدهم میلادی، هنگامی که در کشورهای مسیحی ما در زمینه گسترش دانش، محدودیت‌هایی تحمیل شده بود، در دانشگاه‌های اسلامی پیشرفت دانش چشمگیر بود. در آن زمان در این دانشگاه‌ها بود که وسایل فوق‌العاده برای ترویج و پرورش علوم و صنایع و ادبیات وجود داشتند. در قرطبه کتابخانه خلیفه ۴۰۰/۰۰۰ کتاب داشت و ابن‌الرشد در آنجا تدریس می‌کرد و نیز در آنجا به نقل علم یونانی، هندی و ایرانی می‌پرداختند. به این جهت بود که برای تحصیل از کشورهای مختلف اروپایی به قرطبه می‌رفتند؛ همان‌طور که امروزه برای تکمیل برخی تحصیلات به ایالات متحده می‌روند. دست‌نویس‌های قدیمی بسیار به‌وسیله دانشمندان عرب به ما رسیده که دانش را به کشورهای مفتوح منتقل کرده‌اند! ما به دانش عرب در ریاضیات («الجبر»^۱ عربی)، نجوم، فیزیک (مبحث نور)، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، پزشکی (ابن سینا) و غیره دیون بسیاری داریم. دانش برای اولین بار در دانشگاه‌های اسلامی قرون وسطی جنبه بین‌المللی گرفت. در آن موقع انسان‌ها بیش از زمان ما زیر نفوذ روح دینی بودند و این مانع از آن نمی‌شد که در محیط اسلامی به طور همزمان هم مؤمن و هم عالم باشند. دانش همزاد دین بود و کاش هرگز جز این نمی‌بود!

در آن زمان قرون وسطایی در کشور مسیحی، رکود و سازشکاری مطلق وجود داشت. تفحص علمی از جانب اصول دینی یهودی - مسیحی به خصوص ترمز نشد بلکه تکرار کنیم که عامل آن مدعیان خدمت به دین بودند. پس از تجدید حیات علمی (رنسانس) واکنش طبیعی دانشمندان این شد که از مخالفان دیروز خود انتقام گیرند؛ انتقامی که در ایام ما هم پیگیری می‌شود؛ به حدی که اکنون در غرب صحبت کردن از خدا در یک محیط علمی خود را انگشت‌نما کردن است. این وضع، نتایج سوئی برای ارواح جوان، من‌جمله مسلمانان که تعلیمات دانشگاهی دریافت می‌دارند در بر دارد.

چطور چنین نباشد و حال آنکه می‌دانیم عالی‌مقام‌ترین دانشمندانمان مواضع افراطی ناپسندی اتخاذ کرده‌اند. فلان برنده جایزه نوبل پزشکی، در سال‌های اخیر، در کتابی سعی می‌کند بقبولاند که ماده زنده توانسته است خود را به وسیله تصادف از چند تشکیل‌دهنده ابتدایی بسازد و اینکه این ماده زنده نخستین، تحت تأثیر اوضاع و احوال خارجی، موجودات زنده متشکلی به وجود آورده که به موجود پیچیده خارق‌العاده هراس‌آوری که انسان است، منتهی شده است.

آیا شگفت‌کاری‌های شناخت علمی معاصر درباره زندگی نمی‌باید انسان را به اخذ نتیجه‌ای مخالف (نظریه بالا) سوق دهد؟ آیا سازمانی که بر تولد، زندگی و استقرار آن حکومت می‌کند به نظر کسی که آن را بررسی می‌نماید، بیش از پیش پیچیده نیست؟ هر چه بهتر جزئیات زندگی را بشناسیم بیشتر تحسین و ستایش را برمی‌انگیزد. آیا شناخت زندگی به این نمی‌انجامد که سهم تصادف در پدیده زندگی رو به تقلیل است؟ هر چه بیشتر در تملک دانش به خصوص در آنچه مربوط به بی‌نهایت کوچک است پیش می‌رویم، براهین به نفع وجود یک آفریننده، بلیغ و شیواتر می‌گردند. اما انسان به جای اینکه در برابر چنین پدیده‌هایی فروتنی کند، از غرور و نخوت پر باد می‌گردد و خود را مجاز می‌داند ایده خدا را مسخره کند؛ همان‌طور که هر چه را مانع لذت جویی و ارضای اشتهاهای خود بیابد تحقیر می‌کند و به زشتی یاد می‌نماید. چنین است جامعه ماده‌گرای کنونی در حال توسعه غرب. کدام نیروهای روانی را می‌توان برای مقابله با این آلودگی فکری که بسیاری از دانشمندان معاصر مسبب آن هستند به کار گرفت؟

در مقابل موج فراگیر ماده‌گرایی غرب، مسیحیت همانند یهودیت ناشایستگی خود را در سد کردن و مقابله، آشکار می‌سازد. هر دوی آن‌ها در تشویش و نگرانی شدید به سر می‌برند و آیا مشهود نیست که دهه به دهه مقاومتشان در برابر جریانی که تهدید به از بین بردن همه چیز می‌کند، سخت تقلیل یافته است؟ ماتریالیست ملحد، مسیحیت سنتی را جز دستگاهی که انسان‌ها از دوهزار سال پیش برای استقرار فرمانروایی و نفوذ یک اقلیت بر هم‌نوعانشان ساخته‌اند، نمی‌بیند. او در کتب عهد عتیق و عهد جدید، سخنی که حتی از دور با سخن او هم‌سنخ باشد، نمی‌یابد. کتب مزبور آن‌قدر دوری از حقیقت‌ها، تضادها و ناسازگاری‌ها با

داده‌های دانش نو دارند، که او از توجه کردن و در نظر گرفتن متونی که اکثریت عظیم حکمای الهی (مسیحی) می‌خواهند، به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر بقبولانند، امتناع می‌ورزد.

اگر با او از اسلام حرف بزنند با خودخواهی گستاخانه‌ای تبسمی می‌کند که هم‌شان ناکافی بودن شناسایی او از موضوع است. او مانند اکثر دانش‌پژوهان غربی (متدین به هر دینی که باشند) دارای موج شگفت‌آوری از ایده‌های غلط و کاذب درباره اسلام است.

از این نظرگاه باید گذشت‌هایی درباره او کرد: در آغاز باید توجه کرد که به استثنای موضع‌گیری‌های اخیر عالی‌ترین مقامات کاتولیک، اسلام همواره در کشورهای ما موضوع چیزی است که «رسوایی دیرین» نامیده شده است. هر غربی که درباره اسلام اطلاعات عمیقی کسب کرده باشد می‌داند تا چه اندازه تاریخ، اصول و اهداف آن مسخ شده‌اند.^۱

در واقع، شناسایی اصول دینی وحی‌شده اسلامی از این نظرگاه اساسی است. لیکن عباراتی از قرآن به‌خصوص آن‌هایی که با داده‌های دانش مربوط‌اند، بد ترجمه یا تفسیر شده‌اند؛ به نحوی که یک دانش‌پژوه، ظاهراً حق خواهد داشت انتقاداتی به کتاب وارد نماید در حالی که در حقیقت شایسته آن نیست. مطلبی که از هم‌اکنون باید مورد توجه قرار گیرد، این است که این نادرستی‌های ترجمه با این تفسیرهای مغلوط (که اغلب توأم‌اند) یک یا دو قرن پیش شگفتی‌ای نمی‌آورد اما امروزه برای دانش‌پژوه برخوردارنده است. این دانش‌پژوه در برابر یک جمله بد ترجمه شده که محتوی امری است که به علت بدی ترجمه در عمل غیر قابل قبول می‌باشد، از توجه جدی به آن امتناع می‌ورزد.

چرا این اشتباهات ترجمه‌ای رخ داده‌اند؟ توضیح آن این است که مترجمان جدید اغلب بدون درک انتقادی قوی، تراجم مفسران قدیم را از سر می‌گیرند. اینان که از یک کلمه عربی واجد چند معنی محتمل، تعریف ناویژه‌ای داده‌اند، در زمان خود این عذر را داشته‌اند که نمی‌توانستند معنی واقعی کلمه یا عبارتی را که فقط در روزگار ما به سبب شناخت‌های علمی مان پدیدار گشته بفهمند. به عبارت دیگر، امروزه با در اختیار داشتن مبانی جدید،

۱. این را باید در نظر گرفت که مدارک منتشره به زبان‌های غربی، به استثنای بررسی‌های خیلی تخصصی، کار طالب علم را تسهیل نمی‌کنند. (مترجم)

مسئله لزوم تجدید نظر در تراجم یا تفاسیر مطرح می‌باشد. چنین لزومی در مسائل ترجمه‌ای نسبت به کتب مقدس یهود و مسیحیان مطرح نیست و موضوع مطروح در اینجا مطلقاً مخصوص قرآن است.

این نظرگاه‌های دانشی بسیار ویژه قرآن، در آغاز موجب شگفتی ژرف من شد زیرا تا آن وقت نمی‌توانستم تصور کنم بتوان در متنی که بیش از سیزده قرن پیش نگاشته شده است، این قدر تأییدات راجع به موضوع‌های بی‌نهایت متنوع و کاملاً سازگار با شناخت‌های دانش نو کشف کرد. من در ابتدا هیچ اعتقادی به اسلام نداشتم و این بررسی متون را با فکری آزاد از هر گونه پیش‌داوری با واقع‌بینی تام آغاز کردم. اگر اثری توانسته بود بر روی من عمل کند، اثر آموزش‌های دریافتی در جوانی‌ام بود که در آن از مسلمانان سخن نمی‌رفت بلکه از محمدیان صحبت می‌شد تا به خوبی بنمایانند که موضوع عبارت است از دینی ساخته یک فرد، و در نتیجه نمی‌توانست هیچ‌گونه ارزشی در پیشگاه خداوند داشته باشد. شاید من درباره اسلام مانند بسیاری در غرب همان ایده‌های غلط و کاذبی را داشتم که این قدر امروزه شایع‌اند؛ به نحوی که من همواره از اینکه سوای متخصصان، با مخاطبان آگاهی درباره این نکات ملاقات کنم، متعجب می‌شوم. بنابراین اعتراف می‌کنم پیش از اینکه از اسلام تصویری غیر از تصویر دریافت شده در غرب به من داده شده باشد، خود من هم نسبت به اسلام بسیار جاهل بودم.

اگر من موفق شدم به نادرستی و کذب داوری‌هایی که عموماً در غرب درباره اسلام می‌شوند پی ببرم، آن را مدیون اوضاع و احوال استثنایی هستم. این در خود عربستان سعودی بود که اولین مبانی ارزیابی (اسلام) به من داده شد و به من ثابت گردید که تا چه اندازه در کشورهايمان درباره اسلام عقیده غلطی دارند.

* * *

هنگامی که فاصله بین اسلام واقعی و تصویری که از آن در کشورهای غربی مان ساخته‌اند و رانداز کردم، در خود نیاز شدیدی به آموختن زبان عربی احساس کردم تا بتوانم در خور پیشرفت در بررسی مذهبی اینچنین قدر ناشناخته گردم. نخستین هدفم قرائت قرآن و مطالعه نص آن، عبارت به عبارت به کمک تفاسیر مختلف برای بررسی انتقادی بود و این کار را با اعمال دقت خاصی درباره توصیفی که قرآن از تعداد کثیری پدیده‌های طبیعی می‌کند شروع کردم. دقت

و صحت پاره‌ای تفصیلات «کتاب»^۱، که فقط در متن اصلی قابل درک است، به علت توافقشان با مدرکاتی که می‌توان در عصر ما داشت، ولی مردی از عصر محمد ﷺ نمی‌توانست کمتری ایده‌ای از آن داشته باشد، مرا تحت تأثیر قرار داد. سپس چندین کتاب که مؤلفان مسلمان به نظرگاه‌های علمی متن قرآنی تخصیص داده بودند خواندم که مبانی ارزشیابی بسیار سودمندی برایم فراهم آوردند؛ لیکن تاکنون به کشف بررسی جامعی از این موضوع در غرب دست نیافته‌ام. آنچه که موجب جلب توجه کسی که برای اولین بار با چنین متنی^۲ روبه‌روست، می‌شود فراوانی موضوع‌های مطروح است. بدین شرح: آفرینش، نجوم، شرح پاره‌ای مطالب راجع به زمین، طبقه حیوان و طبقه نبات، تولید مثل انسان. در حالی که خطاهای علمی عظیمی در عهدین وجود دارند در اینجا اثری از آن خطاها نیافتم. این امر مرا ناگزیر کرد از خود پرسیم: اگر بشری مصنف قرآن بود چطور توانسته است در قرن هفتم میلادی چیزی بنویسد که امروزه با شناخت‌های دانش نو موافق آید؟!

باری، هیچ شکی به جا نماند: نصّی از قرآن که امروز در دست داریم چنانچه جرأت گفتن آن را داشته باشم، همان نصّ عصر (نزول قرآن) است. (در فصل بعد از همین بخش سوم، مطلب را شرح خواهم داد.)

کدام توجیه بشری را می‌توان برای این واقعیت قائل شد؟ به عقیده من هیچ توجیهی وجود ندارد؛ زیرا علت خاصی که فکر شود یکی از ساکنان شبه جزیره عربی^۳ توانسته باشد موقعی که پادشاه «داگوبر»^۴ در فرانسه سلطنت می‌کرد، به حدی اطلاعات علمی داشته باشد که برای پاره‌ای موضوع‌ها ده قرن از معلومات ما پیشرفته‌تر باشد، وجود ندارد.

به خوبی ثابت شده که در زمان وحی اسلامی که مدت قریب بیست سال^۵ از دو سوی هجرت (۶۲۲ میلادی) طول کشیده، شناخت‌های علمی آن زمان (از چند قرن پیش) در

۱. منظور قرآن است. (مترجم)

۲. منظور «نصّ قرآن» است. (مترجم)

۳. منظور عربستان است. (مترجم)

4. Dagobert

۵. به نظر می‌رسد که مؤلف محترم سه سال تبعید و محصوریت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ و مسلمانان صدر را در شعب ابی طالب به حساب نیاورده است. (مترجم)

مرحله رکود بود. دوره فعال تمدن اسلامی با جهش علمی که همراه آن بود بعد از پایان وحی اسلامی واقع شده است. باید نسبت به این داده‌های دینی و غیر دینی جاهل بود تا بتوان مطلب عجیب زیر را (که گاهی شنیده‌ام) القا کرد.

«اگر در قرآن تصدیقاتی با وجهه علمی وجود دارد که موجب شگفتی‌اند، علت پیشرفته‌تر بودن دانش‌پژوهان عرب نسبت به زمان خود است. محمد ﷺ از کارهای آنان الهام گرفته است.»

هر کس که کمی تاریخ اسلام را بشناسد و بداند که دوره فرهنگی و علمی در جهان عرب در قرون وسطی مؤخر از محمد ﷺ است به خود اجازه نمی‌دهد چنین خیال‌بافی‌هایی بکند. افکاری از این نوع با توجه به اینکه اکثر نمودهای علمی که در قرآن القا یا بیان شده فقط در عصر جدید تأییدشان را دریافت داشته‌اند، بسیار نابجایند.

اکنون به این مطلب پی می‌بریم که طی قرون، برخی مفسران قرآن (به انضمام مفسران دوره درخشان تمدن اسلامی) به یقین مرتکب اشتباهاتی در تعبیر بعضی آیات که نمی‌توانستند معنی درست آن‌ها را درک کنند، شده‌اند. و این خیلی بعد، یعنی نزدیک زمان ماست، که توانستند آن‌ها را به درستی ترجمه و تعبیر کنند.

پس باید بپذیریم که برای فهم آیات قرآنی تنها معلومات عمیق زبان‌شناسی کافی نیست؛ بلکه علاوه بر آن باید واجد اطلاعات علمی بسیار متنوع نیز بود. چنین بررسی با چند دانش مرتبط است و خود دایرةالمعارفی می‌باشد. حین ملاحظه تدریجی مطالب مطروحه، به تنوع شناخت‌های علمی که برای درک معنی برخی آیات قرآن لازم است پی خواهید برد.

با این وصف قرآن کتابی نیست که هدفش تقریر برخی قوانین حاکم بر جهان باشد، بلکه هدف دینی اساسی دارد. به ویژه در مورد توصیف‌های قدرت مطلقه خداوند که در آن‌ها انسان‌ها به تفکر درباره کارهای آفرینش فراخوانده شده‌اند. این دعوت به تفکر با اشاره به نمودهای در دسترس یا با قوانین بیان شده از جانب خداوند که بر سازمان جهان حکومت می‌کنند همراه‌اند. فهم بخشی از این مصرّحات آسان است، اما معنی بخش دیگری را جز با داشتن شناخت‌های علمی لازم، نمی‌توان درک کرد. به این بیان که انسان قرون گذشته

نمی‌توانست جز معنی ظاهری آن‌ها را تمیز دهد و این امر در برخی حالات او را به نتیجه‌گیری‌های غلطی که معلول ناکافی بودن دانشش در آن زمان بود، کشانده است.

آیات قرآنی که من برای بررسی نظرگاه‌های علمی آن‌ها برگزیده‌ام شاید به نظر مؤلفان مسلمانی که پیش از من به این نمودها توجه کرده‌اند، کم بیاید. این بدین خاطر است که من تنها آیاتی را که از نقطه نظر علمی اهمیتی را که شایسته آن‌ها بوده به آن‌ها نداده‌اند، ضبط نموده‌ام. اگر در این بررسی با در نظر نگرفتن آیاتی که آن‌ها برگزیده‌اند، مرتکب اشتباه شده‌ام امیدوارم که بر من خرده نگیرند. گاه نیز در برخی کتاب‌ها تعبیراتی علمی یافته‌ام که به نظرم صحیح نمی‌رسند. من با استقلال فکری تام و با کمال درستی، تعبیر شخصی خود را نسبت به آیات مزبور عرضه می‌دارم.

من در جست‌وجوی این نیز بوده‌ام که آیا در قرآن اشاراتی به پدیده‌هایی که بشر قابلیت درکشان را دارد، لیکن هنوز از سوی دانش نو تأیید نشده است، وجود دارد؟ و فکر می‌کنم دریافته باشم که قرآن اشاراتی راجع به وجود سیاراتی شبیه زمین در جهان دارد. لازم به تذکر است که چندین دانشمند این امر را کاملاً مقرون به حقیقت تلقی می‌کنند؛ بدون اینکه معلومات جدید بتوانند کمترین یقین را بیاورند. لیکن رأیم بر این قرار گرفت که مطلب مزبور را با قید احتیاط تذکر دهم.

اگر این بررسی را سی سال پیش شروع کرده بودم می‌بایستی واقعیت دیگری را که قرآن اعلام داشته، به آنچه در بالا در مورد نجوم گفته شد می‌افزودم و آن تسخیر فضا است. در آن موقع در نتیجه نخستین آزمایش‌های موشک فضاییما به نظر رسید شاید روزی بیاید که انسان واجد امکانات مادی لازم برای گریز از حول و حوش زمین شود و به تفحص فضا پردازد. آن‌گاه می‌دانستند آیه‌ای در قرآن وجود دارد که پیش‌گویی می‌کند روزی بشر به چنین پیروزی دست خواهد یافت. این پیش‌گویی اینک تحقق یافته است.

این مواجهه کتب مقدس با دانش، در مورد عهدین، همچنین در مورد قرآن، مبانی‌ای را به میان می‌آورد که با «حقیقت علمی» مرتبط‌اند. برای اینکه رویارویی، ارزشمند باشد باید برهان علمی که بر آن تکیه می‌کنند کاملاً استوار باشد و منجر به هیچ مشاجره‌ای نگردد.

کسانی که از قبول دخالت دانش در ارزشیابی نوشته‌ها^۱ رو ترش می‌کنند، از اینکه علم بتواند وجه مقایسه ارزشمندی (خواه در مورد عهدین - که مواجهه را بدون خسارت، به عللی که قبلاً ملاحظه شد - تحمل نمی‌کند خواه در مورد قرآن - که هیچ بیمی از رویارویی ندارد -) فراهم نماید، سر باز می‌زنند و این مطلب را پیش می‌کشند که علم با زمان متغیر بوده و امر مقبول شاید بعدها، یک روز، مطرود گردد.

تذکار فوق مستلزم توضیح زیر است: باید تئوری علمی را از نمودی که با کنترل تام، مورد مشاهده قرار می‌گیرد تمیز داد. تئوری برای بیان یک پدیده یا مجموع پدیده‌هایی که درک آن‌ها مشکل است به کار می‌رود. در بیشتر حالات، تئوری متغیر است و هنگامی که ترقی علمی، تحلیل بهتر نمودها و ابداع توضیح ارزشمندتری را مجاز سازد، در خور دگرگونی یا جانشین شدن توسط تئوری دیگر می‌شود. اما، نمود مورد مشاهده که از طریق تجربی واری و محقق شده، تغییرپذیر نیست، می‌توان خواص آن را بهتر تعریف کرد ولی آنچه بوده باقی می‌ماند. این واقعیت که زمین دور خورشید می‌گردد و ماه دور زمین، مورد تجدید نظر قرار نخواهد گرفت. حداکثر در آینده خواهد توانست مدارها را بهتر تعریف کنند.

همین ملاحظه صفت متغیر تئوری‌هاست که، فی‌المثل، مرا از توجه به آیه‌ای از قرآن که فیزیکدان مسلمانی آن را اعلام‌کننده «ضد ماده»^۲ (تئوری که اکنون خیلی مورد بحث است) می‌دانست منصرف کرد. بالعکس می‌توان با کمال حقانیت به آیه‌ای از قرآن، مشعر بر اینکه اصل زندگی^۳ از آب است، توجه تام نمود؛ گو اینکه هرگز نمی‌توان این امر را تحقیق کرد ولی دلایل متعددی به نفع آن عرض اندام می‌کنند. اما در مورد نمودهای مورد مشاهده مانند تکامل جنین انسانی، می‌توان مراحل مختلف مشروح در قرآن را کاملاً با داده‌های جنین‌شناسی جدید مواجهه داد و توافق مطلق آیات قرآنی مربوطه را با دانش نو کشف کرد. این مواجهه قرآن - علم با دو مقایسه دیگر تکمیل شده است: از یک طرف، مواجهه با شناخت‌های جدید داده‌های عهدین راجع به موضوع‌های واحد، از طرف دیگر مقایسه از

۱. منظور «کتب مقدس» است. (مترجم)

۲. مجموعه فرضی‌ای که عناصر مُشکل آن ضد بخشچه‌ها (آنتی پروتون، آنتی نوترون و آنتی الکترون) هستند. (مترجم)

۳. اشاره به آیه شریفه «وَمِنْ أَمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ».

همان نقطه نظر علمی بین داده‌های قرآن (کتاب وحی نازل از جانب خداوند به پیامبر) و داده‌های احادیث (کتب روایات، اظهارات محمد ﷺ که خارج از وحی مکتوب واقع می‌شوند).

در پایان بخش سوم کتاب، تفصیلات نتایج مقایسه حکایت عهدین با حکایت قرآن از رویداد واحد و گذر به غربال نقد علمی هر حکایت را خواهید یافت. فی‌المثل مطالعه درباره آفرینش و طوفان نوح انجام شده و برای هر یک، ناسازگاری‌های قصه عهدین با دانش ارائه گردیده است. توافق کامل قصص قرآنی با علم را نیز ملاحظه خواهید کرد و نیز اختلافاتی را که به طور صریح موجب می‌شوند که در عصر جدید قصه‌ای قابل قبول و قصه‌ای دیگر غیر قابل قبول باشد.

این تصدیق حائز درجه اول اهمیت است؛ زیرا در کشورهای غربی، یهودیان، مسیحیان و بی‌دینان، متفقاً (بدون کمترین دلیلی) بر این عقیده‌اند که محمد ﷺ قرآن را با تقلید از کتاب مقدس نوشته یا نویسانده است و اظهار می‌دارند که قصص قرآنی تاریخ دینی، قصص عهدین را از سر می‌گیرند. این موضع‌گیری همانند آن است که گفته شود عیسی نیز هم‌عصرانش را با الهام از عهد عتیق حین موعظه‌اش فریفته است و به همان اندازه بی‌پایه می‌باشد. همان‌طور که (پیش‌تر) ملاحظه شد تمام انجیل متی مبتنی بر این اتصال با عهد عتیق است. کدام مفسر این فکر را خواهد داشت که بدان سبب، خصلت رسول خدا بودن را از عیسی سلب کند. با وجود این اغلب در غرب، محمد ﷺ را اینچنین قضاوت می‌نمایند که او جز رونویسی کتاب مقدس کاری نکرده است؛ و این داوری کوتاهی است که هیچ این مطلب را در نظر نمی‌گیرد که قرآن و عهدین می‌توانند راجع به رویداد واحدی شروح متفاوتی داشته باشند. لیکن ترجیح داده می‌شود که مباینت قصص به سکوت برگزار گردد و با ذکر اینکه قرآن و کتاب مقدس همانند هستند، شناخت‌های علمی، دیگر موردی برای دخالت نمی‌یابند. این مسائل در خصوص قصص آفرینش و طوفان نوح شرح و بسط داده خواهد شد.

مجموعه‌های احادیث برای محمد ﷺ، همان حکمی را دارند که انجیل‌ها برای عیسی علیه السلام: روایاتی درباره افعال و سخنان پیامبر که مؤلفانشان شاهدان عینی نیستند.

مجموعه‌های احادیث به هیچ‌وجه کتبی را که حاوی وحی مکتوب باشند، تشکیل نداده و کلام خدا نیستند؛ بلکه سخنان پیامبر را نقل می‌کنند. در این کتب که فراوان هستند، مصرّحاتی یافت می‌شوند که مشتمل بر اغلاطی از نقطه نظر علمی به‌ویژه دستورهای پزشکی می‌باشند. اما چه کسی می‌تواند به یقین بگوید که این بیانات منسوب به پیامبر و اصیل هستند؟ طبیعتاً ما در اینجا آنچه را که می‌تواند مربوط به مسائل مذهبی باشد کنار گذاشته‌ایم و در بحث احادیث، سخنی از آن نگفته‌ایم. بسیاری احادیث اعتبار مشکوکی دارند و مورد بحث خود دانشمندان مسلمان می‌باشند. اگر در این کتاب نظرگاه علمی برخی از احادیث مطرح شده، اساساً برای این است که فرق آن‌ها را از این نقطه نظر با قرآن که هیچ‌گونه تصریح علمی غیر قابل قبول ندارد، بنمایانیم، خواهیم دید که تفاوت، بارز و برجسته است.

این واقعیت اخیر، فرض آن‌هایی را که محمد ﷺ را به عنوان مصنف قرآن می‌نگرند، غیر قابل قبول می‌سازد. چطور ممکن است مردی که ابتدا بی‌سواد (درس نخوانده) بوده، توانسته باشد علاوه بر اینکه از نظر ادبی برترین مصنف تمام ادبیات عرب گردد، حقایق واجد جنبه علمی را نیز بیان کند که هیچ موجود بشری آن زمان تدارک ندیده باشد و این امر را بدون اینکه کمترین اشتباهی نماید انجام داده باشد.

ملاحظات آنکه به زودی در این بررسی فقط از نظر علمی شرح و بسط داده خواهد شد، این ادعا را رد می‌کند که مردی در قرن هفتم میلادی زندگی کرده و توانسته باشد (از پیش خود) راجع به موضوع‌های بسیار متفاوت، در قرآن ایده‌هایی نشر دهد که مال زمان خودش نباشد و با آنچه که قرن‌ها بعد ثابت خواهد شد موافق آید. به نظر من هیچ تقریری بشری برای قرآن وجود ندارد.



اصالت قرآن

تاریخ کتابت قرآن

یک اصالت غیر قابل بحث، به متن قرآن مقام جداگانه‌ای بین کتب وحی می‌دهد. مقامی که در آن، نه عهد عتیق سهمی دارد نه عهد جدید. دستکاری‌هایی را که در دو بخش اول عهد قدیم و انجیل‌ها (پیش از اینکه به حالت کنونی به دست ما برسند) انجام گرفته است، از نظر تان گذرانندیم. قرآن چنین دستکاری‌هایی ندارد به این دلیل ساده که در زمان خود پیامبر تثبیت گردیده و اینک بینیم این تثبیت چگونه عملی شده است:

اختلافاتی که آخرین بخش وحی^۱ را از دو بخش^۲ دیگر متمایز می‌سازد، به هیچ وجه از مسائل تاریخی که بعضی‌ها به عمد پیش می‌کشند نتیجه نمی‌شود؛ زیرا بدون توجه به اوضاع و احوال حاکم به استقرار متون وحی یهودی - مسیحی و متون وحی قرآنی و به کیفیات و خصایص نزول قرآن قضاوت می‌کنند.

بعضی القا می‌کنند که متنی متعلق به قرن هفتم میلادی، شانس بیشتری داشته که دست نخورده به ما برسد تا متون دیگری که شاید تا پانزده قرن قدمت بیشتر داشته باشند. این

۱. منظور قرآن است. (مترجم)

۲. منظور عهد عتیق و عهد جدید است. (مترجم)

نظر درست است ولی بیانی کافی نیست و بیشتر از این دید ساخته شده که عذری برای تحریفات متون یهودی - مسیحی در طی اعصار درست کنند نه برای ارائه این معنی که متن قرآنی مؤخرتر، کمتر در معرض خطر تحریف توسط انسان‌ها بوده است.

در مورد عهد عتیق همان کثرت ناقلان یک روایت و تجدید نظرهایی که در متون برخی اسفار، قرن‌ها پیش از میلاد انجام شده، علل نادرستی و تناقض‌اند. در مورد انجیل‌ها هیچ‌کس نمی‌تواند تأیید کند آن‌ها محتوی روایت واقعی سخن عیسی یا شرح اعمالی کاملاً منطبق با واقعیت هستند، قبلاً دیدیم که کتابت‌های متوالی متون، عدم اصالت مسلم آن‌ها را محقق می‌ساختند، به علاوه مصنفان اناجیل شاهدان عینی نبوده‌اند.

همچنین باید بین قرآن، یعنی کتاب وحی مکتوب، و احادیث که مجموعه روایات راجع به افعال و سخنان محمد ﷺ است، تمایز قائل شد. بعضی اصحاب پیامبر، بلافاصله پس از وفات او شروع به تحریر آن‌ها^۱ نمودند؛ چون امکان نفوذ اشتباه بشری در آن‌ها وجود داشت. در کلکسیون اخبار و احادیث بعدها تجدید نظر شد و مورد جدی‌ترین نقد واقع گردید؛ به ترتیبی که اکنون عملاً برای مدارک بسیار مؤخرتر از وفات پیامبر، اعتبار بیشتری قائل‌اند. احادیث نیز مانند متون اناجیل، اصالت متغیری دارند و همان‌طور که هیچ انجیلی در زمان عیسی تثبیت نگردید (همه انجیل‌ها خیلی بعد از خاتمه رسالت زمینی‌اش نوشته شدند)، متن هیچ مجموعه احادیثی نیز در زمان پیامبر استقرار نیافت.

در مورد قرآن جریان امر کاملاً متفاوت است. متن قرآن به تدریج نزول وحی، توسط پیامبر و مؤمنان اطراف او از بر خوانده می‌شد و از طرف کاتبان ثبت می‌گردید. در نتیجه قرآن از ابتدا عنصر اصالت را که اناجیل فاقد آن هستند، دارا می‌باشد و وضع همچنین می‌ماند تا وفات پیامبر. از بر خواندن قرآن در زمانی که همه مردم نمی‌توانستند بنویسند ولی قادر به حفظ کردن بودند، به علت کثرت کنترل در موقع استقرار نهایی متن، امتیاز بسیار بزرگی به دست می‌دهد.

وحی قرآنی که توسط ملک مقرب - جبرئیل - به محمد ﷺ نازل شده و در طول بیش از بیست سال زندگی پیامبر ادامه می‌یابد، با اولین آیات سوره ۹۶ (سوره العلق) آغاز می‌گردد و

۱. منظور «روایات» است.

به مدت سه سال قطع می‌شود و دوباره مدت بیست سال تا وفات پیامبر (در سال ۶۳۲ با مبدأ مسیحی یعنی ده سال قبل از هجرت (۶۲۲) و ده سال بعد از هجرت) از سر گرفته می‌شود. نخستین وحی به شرح زیر بود (سوره ۹۶، العلق، آیات ۵-۱):^۱

«ای رسول گرامی برخیز! قرآن را به نام پروردگارت که خدای آفریننده عالم است بر خلق قرائت کن. (۱) آن خدایی که آدمی را از خون بسته (که تحول نطفه است) بیافرید. (۲) بخوان قرآن را و (بدان که) پروردگار تو کریم‌ترین کریمان عالم است (۳) آن خدایی که بشر را علم نوشتن به قلم آموخت (۴) و به آدم آنچه را که نمی‌دانست به الهام خود تعلیم داد. (۵)»

پروفسور حمیدالله در مدخل ترجمه قرآن خود تذکر می‌دهد: «یکی از مضامین این اولین وحی تمجید قلم به عنوان وسیله معرفت بشری است. و بدین ترتیب اشتغال خاطر پیامبر برای حفظ قرآن از طریق کتابت درک می‌گردد.»

برخی متون رسماً ثابت می‌کنند که خیلی پیش از اینکه پیامبر مکه را به قصد مدینه ترک کرده باشد، متن قرآن که تا آن موقع وحی شده بود، کتباً تدوین و ثبت گردیده بود و خود قرآن این مطلب را مدلل می‌کند. باری، معلوم است که محمد ﷺ و مؤمنان او عادت داشتند که متن وحی شده را از حفظ بخوانند. بنابراین غیر قابل فهم است اگر بگوییم که قرآن توانسته باشد به وقایعی اشاره کند که منطبق با واقعیت نبوده‌اند و حال آنکه کنترل آن‌ها در اطرافیان پیامبر یعنی کاتبان و مستسخان با کمال سهولت ممکن بوده است.

چهار سوره نازل شده قبل از هجرت، به کتابت قرآن، (پیش از اینکه پیامبر مکه را در ۶۲۲ میلادی ترک کرده باشد) اشاره می‌نمایند. (سوره ۸۰، عبس، آیات ۱۱ تا ۱۶)

«این روا نیست که آیات حق برای پند و تذکر است. (۱۱) تا هر که بخواهد پند گیرد. (۱۲) آیات الهی در صفحات مکرم نگاشته است (۱۳) که آن صفحات بسی بلندمرتبه

۱. این سخنان، محمد ﷺ را منقلب کرد. بعداً به تفسیر آن‌ها که به خصوص با این امر که محمد ﷺ در آن زمان نه می‌توانست بخواند، نه بنویسد، ارتباط دارد خواهیم پرداخت.

۲. برای ترجمه فارسی آیات قرآنی از ترجمه دانشمند فقیه، حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای مندرج در قرآن مجید، نشر کتاب‌فروشی اسلامیة استفاده گردیده است. (مترجم)

و پاک و منزّه است. (۱۴) (سپرده) به دست سفیران حق و (فرشتگان وحی) است (۱۵) که ملائکه مقرب عالی‌رتبه با حسن و کرامت‌اند. (۱۶)»

یوسف علی در حواشی ترجمه‌ای که در سال ۱۹۳۴ (میلادی) از قرآن به دست داده، می‌نویسد که موقع وحی این سوره، چهل و دو یا چهل و پنج سوره دیگر در دست مسلمانان مکه بود. (قرآن روی هم صد و چهارده سوره دارد).
سوره ۸۵، البروج، آیات ۲۱ و ۲۲:

«بلکه این کتاب قرآن^۱ بزرگوار الهی است (۲۱) که در لوح محفوظ حق (و صفحه علم ازلی) نگاشته است. (۲۲)»

سوره ۵۶، الواقعة، آیات ۷۷ تا ۸۰:

«که این قرآن بسیار سودمند و گرامی است (۷۷) در لوح محفوظ سرّ حق (۷۸) که جز دست پاکان بدان نرسد. (۷۹) (این کتاب بزرگ) تنزیلی از پروردگار عالم است. (۸۰)»

سوره ۲۵، الفرقان، آیه ۵:

«و باز گفتند که این کتاب افسانه‌های پیشینیان و حکایات سابقین است که محمد ﷺ خود نگاشته و اصحابش صبح و شام بر او املا و قرائت می‌کنند (تا کامل و آراسته گردانند).»

در اینجا اشاره به اتهامات وارده توسط مخالفان به پیامبر است که با او معامله «دروغ‌زن» می‌کردند. آن‌ها شایع می‌کردند که داستان‌های کهنی را که او می‌نویسد یا می‌نویسند به او دیکته می‌کنند. (معنی کلمه «اکتتباها» قابل بحث است اما باید به خاطر آورد که محمد ﷺ درس نخوانده بود.) در هر صورت آیه به آن ثبت کتبی اشاره می‌کند که خود مخالفان محمد ﷺ به رخ می‌کشند.

۱. در متن قرآن ذکر شده که به معنی «خواندن» نیز هست.

یک سوره نازل شده پس از هجرت نیز به این اوراقی که روی آن‌ها دستورات خداوندی نوشته شده آخرین یادآوری را می‌نماید:

سوره ۹۸، البینه، آیات ۲ و ۳:

«رسولی از جانب خدا (چون مصطفی ﷺ) فرستاده شد تا کتب پاک و منزّه (از خطا و تحریف) بر آن‌ها تلاوت کند (۲) که در آن کتب نامه‌های حقیقت و راستی و (نگهبان سنت عدل الهی) مسطور است. (۳)»

بنابراین خود قرآن به مکتوب بودن خود از همان زمان حیات پیامبر قائل است. می‌دانیم که محمد ﷺ چندین کاتب داشت که از آن جمله زید بن ثابت برای آیندگان نام خود را باقی گذارد.

پروفسور حمیدالله در دیباچه ترجمه‌ای که از قرآن در سال ۱۹۷۱ منتشر کرده است، اوضاع و احوالی را که در آن‌ها کتابت متن قرآن تا وفات پیامبر انجام شده، به خوبی شرح می‌دهد:

«منابع در گفتن این امر متفق‌اند که تمام دفعاتی که بخشی از قرآن وحی می‌شد، پیامبر یکی از اصحاب باسوادش را فرامی‌خواند و آن را به او دیکته می‌کرد در حالی که جای درست بخش جدید را در مجموعه‌ای که تا آن موقع نازل شده بود تعیین می‌فرمود. روایات تصریح می‌کنند که محمد ﷺ پس از دیکته، از کاتب می‌خواست آنچه را یادداشت کرده برای او بخواند تا اینکه بتواند در صورت وجود نواقصی آن‌ها را اصلاح فرماید. روایت مشهور دیگری به ما می‌گوید که هر سال در ماه رمضان پیامبر تمام (آنچه که تا آن موقع وحی شده بود) نزد جبرئیل می‌خواند...، در ماه رمضان پیش از وفاتش به تقاضای جبرئیل دو بار قرآن را نزد او خواند... می‌دانیم که از همان زمان پیامبر مسلمانان عادت کردند برای انجام عبادات اضافی در ماه رمضان با ختم قرآن شب زنده‌داری نمایند. چندین منبع اضافه می‌کنند که در این آخرین افطار، زید حضور داشته است. منابع دیگر از حضور اشخاص متعدد دیگری نیز سخن به میان آورده‌اند.»

در این اولین ثبت قرآن، اشیای مختلفی را به کار بردند از قبیل پوست، چرم، قطعات چوب، کتف شتر، سنگ‌های نرم حکاکی و غیره.

اما در عین حال، محمد ﷺ توصیه فرمود مؤمنان قرآن را از بر کنند و آنان نیز تمام یا بخشی از قرآن را که در نمازها خوانده می‌شد حفظ کردند. بدین طریق «حافظون» به وجود آمدند که تمام قرآن را از بر می‌دانستند و آن را نشر می‌کردند و معلوم گردید که شیوه دوگانه حفظ نص از راه نوشتن و از طریق حافظه بسیار گرانها بوده است.

کمی پس از وفات پیامبر (۶۳۲ میلادی) جانشینش، ابوبکر، نخستین^۱ خلیفه اسلام، از اولین کاتب محمد ﷺ زید بن ثابت خواست که نسخه‌ای (از قرآن) تهیه نماید که او هم این کار را کرد. با راهنمایی عمر (دومین خلیفه)، زید بن ثابت تمام مدارکی را که می‌توانست در مدینه جمع‌آوری کند مطالعه نمود. (این مدارک عبارت بودند از: شهادت حافظون و نُسخ «کتاب»^۲ که روی اشیای مختلف نوشته شده و متعلق به اشخاص بود.) تمام این کار به منظور احتراز از هر گونه خطا در استنساخ انجام گرفت. بدین ترتیب نسخه‌ای بسیار اصیل از «کتاب» تهیه گردید.

منابع ما را آگاه می‌سازند که عمر خلیفه جانشین ابوبکر در ۶۳۲ میلادی قرآن را در یک جلد (مصحف) فراهم ساخت و حفظ کرد و در موقع مرگ به دخترش حفصه (بیوه پیامبر) داد.

سومین خلیفه اسلام، عثمان، که خلافتش از ۶۴۴ تا ۶۵۵ بود کمیسیونی از خبرگان را مأمور کرد که مقابله نُسخ را برای تهیه نسخه‌ای که به نام او مشهور است انجام دهند. این کمیسیون، اصالت مدارکی را که در زمان خلافت ابوبکر تدوین شده و در ملکیت حفصه بود کنترل کرد و با مسلمانانی که متن قرآن را از بر می‌دانستند مشورت نمود. نقد اصالت متن قرآن در نهایت سخت‌گیری انجام گردید. و انطباق شهادت، لازم تشخیص داده شد تا از کمترین اشتباهی که مشاجره‌ای برانگیزد جلوگیری گردد. زیرا می‌دانیم که برخی آیات قرآن می‌توانند برخی دیگر را در مورد احکام توجیه کنند و این امر کاملاً منطقی است. اگر

۱. به ظاهر جریان تاریخی؛ زیرا مسلم است اولین خلیفه‌ای که به کرات از طرف بزرگ پیامبر گرامی اسلام ﷺ معرفی گردیده (به‌خصوص در غدیر خم) همانا وجود مقدس امیر مؤمنان علی علیه السلام، و خلفای بعد از او، یازده فرزند بزرگوار آن حضرت می‌باشند. (مترجم)

۲. منظور قرآن است. «مترجم»

به خاطر بیاوریم که رسالت پیامبر حدود بیست سال امتداد داشته است، بدین نحو که به نصّی می‌رسیم که در آن ترتیب سوره‌ها — به طوری که امروز فکر می‌کنند — منعکس‌کننده همان ترتیبی است که پیامبر حین تلاوت تمام قرآن در ماه رمضان (همچنان که پیش‌تر ملاحظه گردید) پیروی فرموده است.

می‌توان از خود درباره‌ی عللی که سه خلیفه به‌ویژه عثمان را به تدوین مجموعه‌ها و مقابله متن‌کشانده، سؤال کرد. علل ساده‌ای در کار بوده‌اند: توسعه‌ی اسلام در نخستین دهه‌های پس از وفات پیامبر بی‌نهایت سریع بود و این توسعه در بین اقوامی انجام گرفت که به زبان‌هایی غیر از زبان عربی تکلم می‌کردند. لذا می‌بایست احتیاط‌های لازم را در مورد تأمین خلوص بدوی به عمل می‌آوردند. مقابله‌ی نسخ قرآن که به دستور عثمان انجام گرفت، به همین منظور بود.

عثمان نسخه‌هایی از قرآن را که در نتیجه‌ی این مقابله تهیه شده بود، به مراکز امپراتوری اسلامی فرستاد و بدین ترتیب، امروزه، طبق نظر پروفیسور حمیدالله، نسخه‌هایی از قرآن در تاشکند و استانبول موجود است که به عثمان منسوب می‌دارند. قطع نظر از برخی اغلاط احتمالی هنگام رونویسی، قدیمی‌ترین قطعات شناخته‌شده قرآن کنونی و بازیافته شده در تمام عالم اسلامی، همانند هستند. در مورد قطعاتی از قرآن که در اروپا موجود است، وضع به همین ترتیب می‌باشد. (در کتابخانه ملی پاریس قطعاتی از قرآن وجود دارد که به نظر کارشناسان به قرون هشتم و نهم میلادی یعنی قرون دوم و سوم هجری تعلق دارد.)

تمام متون قدیم که تاکنون شناخته شده‌اند با تفاوت‌های بسیار جزئی (که به هیچ‌وجه معنی کلی نص را تغییر نمی‌دهند) با هم تطبیق می‌کنند؛ اگر هم گاهی امکان چند قرائت وجود داشته باشد مربوط به این امر است که خط قدیم ساده‌تر از خط کنونی^۱ بوده است.

سوره‌ها که تعداد آن‌ها یکصد و چهارده است به ترتیب طول نزولی آن‌ها (با چند استثنا) طبقه‌بندی شده‌اند؛ بنابراین تاریخ نزول در آن رعایت نگردیده است. با این وجود در اکثر موارد زمان نزول را می‌دانیم. تعداد قابل ملاحظه‌ای از قصص در چند جای متن آورده شده

۱. عدم وجود علامات مشخص تلفظ می‌توانست موجب شود که مثلاً فعلی را متعدی یا لازم بخوانند و در حالات چندی مذکور یا مؤنث. اما اغلب اوقات این امر نتیجه (ناروای) مهمی نداد زیرا در اکثر موارد نص، معنی را باز مستقر می‌ساخته است.

که گاهی اوقات موجب بروز تکرارهایی می‌گردند. اکثر اوقات، یک عبارت، تفصیلی به قصه‌ای که جای دیگر ناتمام نقل شده، اضافه می‌کند. و تمام آنچه که می‌تواند رابطه‌ای با دانش نو داشته باشد (مانند خیلی موضوع‌های دیگر که در قرآن بیان شده) در تمام کتاب بدون هیچ صورت ظاهراً طبقه‌بندی شده‌ای، پخش گردیده است.



آفرینش آسمان‌ها و زمین

تفاوت‌ها و شباهت‌ها با داستان عهدین

به خلاف عهد عتیق، قرآن داستان آفرینش را یک‌جا ذکر نمی‌کند. به جای یک داستان پیوسته، در جاهای متعدد کتاب^۱ عباراتی موجود است که برخی از نظرگاه‌های آفرینش را متذکر شده و کم یا بیش، تصریحاتی در باب رویدادهای پیاپی و بارز آن به دست می‌دهد. پس برای داشتن ایده روشن‌تری از نحوه عرضه این رویدادها باید تکه‌های پراکنده در تعداد بسیاری از سوره‌ها را گرد آورد.

این پراکندگی تذکرات یک مطلب، در کتاب^۲، مخصوص مبحث آفرینش نیست. در مورد بسیاری موضوع‌های معظم دیگر نیز به همین ترتیب در قرآن عمل شده است؛ خواه در موضوع پدیده‌های زمینی یا آسمانی، خواه در مورد مسائل راجع به انسان که همه نظر دانش‌پژوه را جلب می‌نمایند. در این بررسی، برای هر یک از آن‌ها اقدام به همان کار جمع‌آوری آیات شده است.

برای بسیاری مصنفان اروپایی، داستان قرآنی آفرینش بسیار نزدیک با داستان مربوطه در عهدین است و خوش دارند هر دو را به‌طور موازی نقل کنند. من فکر می‌کنم که این درک

۱ و ۲. منظور قرآن است. (مترجم)

غلطی است زیرا تباین‌های آشکاری بین آن دو وجود دارد. در باب مسائلی که از نظر علمی به هیچ‌وجه فرعی نیستند، به تصدیقاتی در قرآن برمی‌خوریم که بیهوده است اگر در جست‌وجوی آن‌ها در عهدین باشیم و کتاب مقدس حاوی تفصیلاتی است که معادلشان در قرآن نیست. تشابهات ظاهری بین دو متن کاملاً مشهودند و از بین آن‌ها، در نظر اول، فرازهای متوالی آفرینش همانندند. شش روز عهدین محتملاً با شش روز قرآن مربوط می‌شود. اما در واقع مسئله، بغرنج می‌باشد و شایسته است که در آن توقف نماییم:

شش دوره آفرینش

حکایت کتاب مقدس^۱ بدون هیچ‌گونه ابهامی آفرینش را در شش روز که یک روز استراحت (روز سبت)^۲ در پی دارد (با تشبیه به روزهای هفته) نقل می‌کند. این طرز حکایت کاهنان قرن ششم پیش از میلاد، پاسخی بود به تشویق برای انجام سبت: هر یهودی روز سبت^۳ باید استراحت کند همچنان که پروردگار پس از اینکه مدت شش روز هفته را کار کرد استراحت فرمود.

بنا بر استنباط از کتاب مقدس، کلمه «روز»، فاصله زمانی واقع بین دو طلوع متوالی یا دو غروب متوالی خورشید برای ساکن زمین است. روزی که بدین ترتیب تعریف می‌شود، تابع دوران زمین به دور خودش می‌باشد. بدیهی است که بنا بر منطق محض نمی‌توان از روزهایی که اینچنین تعریف شده سخن گفت و حال آنکه سازمانی که باعث پدید آمدن آن گردد — یعنی وجود زمین و گردش دور خورشید — طبق حکایت مقدس در نخستین مراحل آفرینش هنوز مستقر نشده که این عدم امکان در بخش اول این کتاب تذکر داده شد.

اگر به متون اکثر ترجمه‌های قرآن مراجعه شود، به این مطلب برمی‌خوریم (شبیه به آنچه کتاب مقدس به ما می‌آموزد) که در وحی اسلامی نیز جریان آفرینش در یک دوره شش روزه

۱. داستان کتاب مقدس که اینجا مطرح است داستان کاهنی می‌باشد که در نخستین بخش این کتاب آورده شد. داستان یهوی که در متن کنونی کتاب مقدس در چند سطر فشرده شده، خیلی ناچیز است که اینجا مورد ملاحظه قرار گیرد.

۲. سبت در عبری به معنای استراحت است.

۳. يوم السبت: روز استراحت مذهبی که بنا بر آیین موسی ﷺ، یهود باید روز هفتم هر هفته که مخصوص به خداست رعایت کنند. (فرهنگ فرانسه به فارسی، سعید نفیسی)

طی شده است. و نباید مترجمان را از اینکه معنای شایع «روز» را به کار برده‌اند سرزنش کرد. ترجمه‌ها نیز معمولاً به همین نحو آن را بیان نموده‌اند و می‌توان در قرآن، در آیه ۵۴ سوره ۷ (الاعراف)، چنین خواند:

«پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد.»

در برخی از ترجمه‌ها و تفسیرها آمده است که کلمه «روزها» در حقیقت باید به معنی «دوره‌ها» فهمیده شود. به علاوه تأکید گردیده است که اگر قرآن مراحل آفرینش را به «روزها (یوم)» تقسیم می‌کند با این قصد بوده که آنچه را همه مردم در طلوع اسلام بین یهودیان و عیسویان باور داشتند از سر گیرد و با عقیده‌ای که آنچنان سخت شایع بود، رویاروی، برخورد نکند.

بدون طرد محض این طرز دید، آیا نمی‌توان مسئله را از این جهت در نظر گرفت که «یوم» دارای معانی متعددی است که در خود قرآن و به تعمیم بیشتر در زبان عربی وجود دارد؟^۱ شایع‌ترین معنی «یوم» روز است. اما قویاً تصریح کنیم که بیشتر معرف روشنایی روز است تا مدت زمان بین یک غروب خورشید و غروب فردای آن. کلمه جمع آن، یعنی «ایام»، می‌تواند نه تنها به معنی «روزها» باشد، بلکه مدت طولانی و دوره زمان غیرمعین (لیکن همواره دراز) را نیز معنی دهد. معنی «دوره زمان» که کلمه (یوم) می‌تواند داشته باشد در قرآن یافت می‌شود. همچنان‌که در سوره ۳۲ (السجده)، آیه ۵:

«او امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند. سپس روزی (یوم) که مقدارش به حساب شما بندگان هزار سال است باز (حقایق و ارواح را) به سوی خود بالا می‌برد.»

باید توجه داشت آیه پیش از آیه ۵، آفرینش در شش دوره را ذکر می‌کند.
سوره ۷۰ (المعارج)، آیه ۴:

«فرشتگان و روح (الامین برای اخذ فرمان) به سوی (عرش) خدا بالا روند در روزی (یوم) که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود.»

۱. عده‌ای از خود مفسران هم کلمه یوم (که جمع آن ایام است) را همواره به «روز» ترجمه می‌نمایند.

این مطلب «که کلمه (یوم) می‌توانسته دوره زمانی کاملاً متفاوتی را با آنچه ما معنی «روز» به آن می‌دهیم تعیین کند»، مفسرین خیلی قدیمی را که طبیعتاً معلومات ما را در مورد مراحل تکوین جهان نداشتند، تحت تأثیر قرار می‌داده است؛ چنان‌که در قرن شانزدهم میلادی (ابوالسعود) که نمی‌توانسته به مفهوم روز (تعریف شده علم نجوم برحسب دوران زمین) واقف باشد، فکر می‌کرد که در آفرینش نباید تقسیم روزها را به معنی که ما از روی عادت می‌فهمیم، مورد نظر قرار داد بلکه باید تقسیم به «مراحل»^۱ (به عربی «نوبت») را در نظر گرفت.

مفسران جدید این تعبیر را از سر می‌گیرند. یوسف علی (۱۹۳۴ میلادی) در تفسیر هر آیه مربوط به مراحل آفرینش، تأکید می‌کند که باید کلماتی را که جای دیگر با معنی «روزها» ترجمه شده در واقع «دوره‌های طولانی»، و «اعصار» ترجمه کنیم.

پس می‌توان قبول کرد که قرآن برای مراحل آفرینش جهان دوره‌های متمادی در نظر می‌گیرد که با عدد شش مشخص می‌شوند. البته دانش نو به انسان‌ها اجازه نمی‌دهد تا ثابت کنند که مراحل مختلف جریان‌های مختلطی که به تکوین جهان منتهی شد شش تا بوده، اما مسلم گردیده که مراحل تکوین، دوره‌های درازی بوده که «روزهایی» که ما می‌پنداریم، پیش آن‌ها سخریه زنده‌ای است.

یکی از درازترین عبارات قرآن در موضوع آفرینش، مطلب فوق را با پهلوی هم قرار دادن شرحی از وقایع زمینی و شرحی از وقایع آسمانی تذکر می‌دهد (آیات ۹ تا ۱۲ سوره ۴۱ السجده): خدا به پیامبر خطاب می‌فرماید:

«ای رسول! مشرکان را بگو که شما به خدایی که زمین (جهان را) در دو روز بیافرید کافر می‌شوید و برای او مثل و مانند قرار می‌دهید؟ (زهی جهل و نادانی) او خدای جهانیان است (نه بت‌ها و معبودان شما). (۹)

و او روی زمین کوه‌ها برافراشت و انواع برکات و منابع (از معادن و چشمه‌ها و درختان) بسیار قرار داد و قوت و ارزاق اهل زمین را در چهار روز (برای هر شهر و دیاری) مقدر و معین فرمود و روزی طلبان را یکسان در کسب روزی خود گردانید. (۱۰)

۱. کلمه فرانسوی متن «Evenements» به معنی «وقایع - حوادث» است. ولی مترجم با توجه به کلمه «نوبت» که نویسنده در متن آورده؛ بهتر دید آن را «مراحل» ترجمه کند. (مترجم)

و آن‌گاه به خلقت آسمان‌ها توجه کامل فرمود که آسمان‌ها دودی بود. او (به امر نافذ تکوینی) فرمود که ای آسمان و زمین (و ای قوای عالم غیب و شهود) همه به سوی خدا (و اطاعت فرمان حق) به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید. آن‌ها عرضه داشتند با کمال شوق به سوی تو می‌شتابیم. (۱۱)

آن‌گاه نظم هفت آسمان را در دو روز استوار فرمود و در هر آسمانی به نظم امرش وحی فرمود و آسمان (محسوس) دنیا را به چراغ‌های رخشنده (مهر و ماه و انجم) زیب و زیور دادیم. این (نظام آسمان و زمین) تقدیر خدای مقتدر داناست. (۱۲)»

این چهار آیهٔ سورة ۴۱ چندین چشم‌انداز را عرضه می‌دارد که راجع به آن‌ها صحبت خواهیم کرد: حالت گازی ابتدایی مادهٔ آسمانی و تعریف کاملاً نمادی^۱ آسمان‌ها به تعداد هفت (معنای این عدد گفته خواهد شد). مکالمهٔ بین خداوند از یک طرف و آسمان و زمین نخستین از طرف دیگر نیز نمادی است؛ در اینجا منظور فقط بیان اطاعت آسمان‌ها و زمین ایجاد شده از طرف خداوند است.

منتقدان در این عبارت تناقضی با نصّ شش دورهٔ آفرینش دیده‌اند. از جمع دو دورهٔ ایجاد زمین، چهار دورهٔ توزیع ارزاق برای ساکنان آن و دو دورهٔ ایجاد آسمان‌ها به عدد هشت دوره می‌رسند که ظاهر با شش دوره‌ای که در بالا تعریف شد، مبیانت دارد.

فی الواقع این نص که انسان را در خصوص قدرت باری تعالی به تفکر دربارهٔ آغاز و انجام زمین و آسمان‌ها می‌خواند، دو بخش را ارائه می‌نماید که توسط کلمهٔ عربی «ثم» وصل شده‌اند. این کلمه «به‌علاوه» ترجمه شده اما «سپس»، «در نتیجه»، «از سوی دیگر» نیز معنی می‌دهد. پس می‌تواند منجر به معنی توالی شود که به یک توالی وقایع با توالی فکر انسان راجع به وقایع مذکور منطبق می‌گردد. همچنین می‌تواند ذکر سادهٔ وقایعی باشد که بدون قصد ورود به معنی توالی‌ای بین آن‌ها پهلوی هم گذارده شده باشند. در هر صورت دوره‌های آفرینش آسمان می‌تواند کاملاً با دو دورهٔ آفرینش زمین منطبق باشد. کمی بعد بررسی خواهد شد چگونه جریان ابتدایی ایجاد جهان در قرآن ذکر شده و ملاحظه می‌شود

که چطور این جریان با مدرکات جدید در مورد آسمان‌ها و زمین تطبیق می‌کند. آن‌گاه به حقانیت کامل این طریق درک هم‌زمان با وقایع مذکور در اینجا پی خواهید برد. به نظر نمی‌رسد بین عبارت منقول در اینجا و مفهوم منتج از نصوص دیگر قرآن در مورد ایجاد جهان در شش مرحله با شش دوره تناقض وجود داشته باشد.

قرآن ترتیب توالی‌ای در آفرینش آسمان‌ها و زمین تعیین نمی‌کند

در دو عبارت قرآن که پیش‌تر نقل گردید، در یک آیه (سوره ۷، آیه ۵۴) آفرینش آسمان‌ها و زمین ذکر شده و در جای دیگر (سوره ۴۱، آیات ۹ تا ۱۲) آفرینش زمین و آسمان‌ها. پس به نظر می‌رسد که قرآن ترتیبی در آفرینش آسمان‌ها و زمین تعیین نمی‌کند.

تعداد کمی آیات وجود دارند که در آن‌ها اول «زمین» نام برده شده؛ مانند آیه ۲۹ سوره ۲ (البقره) و آیه ۴ سوره ۲۰ (طه) که در آن به «کسی که زمین و آسمان را آفرید» اشاره گردیده است. بالعکس آیات بسیار متعددی وجود دارند که در آن‌ها «آسمان‌ها» پیش از «زمین» ذکر شده است؛ سوره ۷ (الاعراف)، آیه ۵۴؛ سوره ۱۰ (یونس)، آیه ۳؛ سوره ۱۱ (هود)، آیه ۷؛ سوره ۲۵ (الفرقان)، آیه ۵۹؛ سوره ۳۲ (السجده)، آیه ۴؛ سوره ۵۰ (ق)، آیه ۳۸؛ سوره ۷۹ (النازعات)، آیات ۲۷ تا ۳۳؛ سوره ۹۱ (الشمس)، آیات ۵ تا ۱۰.

در واقع قطع نظر از سوره ۷۹، هیچ عبارت قرآن به طریق قطعی، توالی‌ای را تصریح نمی‌کند: این تنها یک حرف ربط انتظامی «و» است (که معنی «ET فرانسه را دارد) که دو کلام را می‌پیونداند یا کلمه «ثم» می‌باشد که در عبارت منقول فوق ملاحظه شد که می‌تواند یک پهلوی هم قرارگیری ساده یا توالی را نشان دهد.

به نظرم آمد که فقط یک عبارت در قرآن هست که توالی وقایع به وضوح در آن بیان شده و آن آیات ۲۷ تا ۳۳ سوره ۷۹ (النازعات) هستند:

«آیا بنای شما آدمیان استوارتر است یا بنای آسمان بلند (۲۷) که سقفی بس بلند ستون و استوار ساخت (۲۸) و شامش را تیره و روزش را روشن گردانید (۲۹) و زمین را پس از آن (برای انتفاع بشر و سایر خلق) بگسترانید (۳۰) و در آن آب و گیاه پدید آورد (۳۱) و کوه‌ها را عماد آن ساخت (۳۲) (تا از آن آب و گیاه که از بیابان و کوه برانگیزد) قوت شما و چهارپایانتان بر آید. (۳۳)»

این شمارش خیرات زمینی خداوند برای انسان‌ها که به زبانی مناسب با کشاورزان یا بیابان‌گردان و چادرنشینان شبه جزیره عربستان بیان شده، مسبوق به دعوت تفکر درباره آفرینش آسمان است. اما تذکر مرحله‌ای که خداوند زمین را می‌گستراند و قابل کشت می‌سازد، در زمانی قرار گرفته که درست پس از تحقق تناوب روزها و شب‌ها می‌باشد. پس در اینجا دو گروه پدیده، برخی آسمانی و بعضی زمینی که از لحاظ زمانی مرتبط گردیده‌اند تذکر داده شده است.

این تذکر در اینجا لازم است که زمین ضرورتاً می‌بایست پیش از گستردن وجود می‌داشت و در نتیجه وقتی که خداوند آسمان را می‌ساخته زمین موجود بوده است. با این وصف به یک هم‌زمانی از دو تکامل آسمانی و زمینی با اختلاط پدیده‌ها واقف می‌شویم. بنابراین نباید هیچ معنی خاصی برای اشاره‌ای که در متن قرآنی در مورد آفرینش زمین پیش از آسمان‌ها و یا آسمان‌ها پیش از زمین رفته قائل شد. جای کلمات موجب پیش‌داوری در باب ترتیب اجرای آفرینش نیست بالاخص اگر تصریحاتی در بین نباشد.

جریان اساسی ایجاد کائنات و منتهی شدن آن به تشکیل عوالم

قرآن در دو آیه، ترکیب مختصری از پدیده‌هایی که روش اساسی ایجاد جهان را به وجود می‌آورند، عرضه می‌دارد:

سورة ۲۱ (الانبیاء)، آیه ۳۰:

«آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین بسته بود، ما آن‌ها را بشکافتیم و هر چیزی را از آب زنده گردانیدیم. چرا باز به خدا ایمان نمی‌آورند؟»

سورة ۴۱ (السجده)، آیه ۱۱:

(خداوند به پیامبر امر می‌کند که پس از دعوت به تفکر در باب آفرینش زمین بگوید:)

«و آن‌گاه به خلقت آسمان‌ها توجه کامل فرمود که آسمان‌ها دودی بود. او (به امر نافذ تکوینی) فرمود که ای آسمان و زمین (و ای قوای عالم غیب و شهود)! همه به سوی خدا (و اطاعت فرمان حق) به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید. آن‌ها عرضه داشتند با کمال شوق و میل به سوی تو می‌شتابیم.»

سپس فرمان‌های اطاعت می‌آیند که در بالا به آن‌ها اشاره شد.
در بارهٔ مبدأ آبی زندگی، هم‌زمان با مسائل زیستی دیگر، بعداً صحبت خواهد شد. اکنون باید پیامد زیر را به خاطر سپرد:

الف. تأیید وجود تودهٔ گازی با بخشچه‌های ریز؛ زیرا قطعاً بدین گونه است که کلمهٔ دود (دخان، به عربی) را باید ترجمه کرد. عموماً دود از بنیان گازی‌ای ساخته شده که در آن بخشچه‌های ریزی به حالت کمابیش پایدار معلق‌اند. و ممکن است دارای حالت جامد یا مایع بوده و با درجهٔ گرمای کمابیش بالا باشند.

ب. تذکر یک روند جدایی (فتق) مادهٔ ابتدایی یگانه‌ای که عناصر آن نخست به هم ملصق (رتق) بودند؛ تصریح کنیم که به عربی «فتق» به معنای عمل گسیختن، پاره کردن، جدا کردن و «رتق» به معنای عمل اتصال یا دوختن اجزا برای ایجاد یک کل همگن است.
این مفهوم تفکیک یک کل به چند جزء، در دیگر عبارات کتاب^۱ از طریق تذکر جهان‌های متکثر تصریح گردیده است. اولین آیهٔ نخستین سورهٔ قرآن (الفاتحه) پس از ذکر افتتاح «به نام خداوند بخشاینده و مهربان» اعلام می‌دارد: «ستایش خدای راست که پروردگار جهانیان (= عالمین) است.»

اصطلاح «عالمین» ده‌ها بار در قرآن می‌آید. آسمان‌ها نیز متعدد ذکر شده نه تنها به صورت جمع بلکه باز با شمارهٔ نمادی به کمک عدد ۷.

عدد هفت در تمام قرآن ۲۴ بار برای رقم‌گذاری‌های مختلف به کار رفته است و اغلب اوقات معنی کثرت و تعدد را می‌دهد؛ بدون اینکه علت استعمال آن بدین معنی به طور دقیق معلوم باشد. نزد یونانی‌ها و رومیان ظاهراً عدد ۷ همان معنی کثرت نامعین را داشته است. در قرآن، عدد ۷، هفت بار در مورد خاص آسمان‌ها (سماوات) ذکر شده، یک بار تنها به کار رفته که به طور تلویحی به آسمان‌ها اشاره دارد و یک دفعه ۷ طبقهٔ آسمان مذکور گردیده است:
سورهٔ ۲ (البقره)، آیه ۲۹:

«او خدایی است که همه موجودات زمین را برای شما خلق کرد. پس از آن به خلقت آسمان نظر گماشت و هفت آسمان را بر فراز یکدیگر برافراشت و او به هر چیز داناست.»

۱. منظور قرآن است. (مترجم)

سورة ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۱۷:

«و همانا ما فوق شما (خاکیان) هفت آسمان (عالم پاک) را فراز یکدیگر آفریدیم و لحظه‌ای از توجه به خلق (و التفات به عوالم بی‌نهایت آفرینش) غافل نبوده و نخواهیم بود.»

سورة ۶۷ (الملک)، آیه ۳:

«آن خدایی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیافرید. و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان، بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت. بارها به دیده عقل در نظام مستحکم آفرینش بنگر! آیا هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت؟»

سورة ۷۱ (النوح)، آیات ۱۶-۱۵:

«آیا ندیدید که خدا چگونه هفت آسمان را به طبقاتی (بسیار منظم و محکم) خلق کرد؟ (۱۵) و در آن سماوات، ماه شب را فروغی تابان و خورشید روز را چراغی فروزان ساخت؟! (۱۶)»^۱

سورة ۷۸ (النباء)، آیه ۱۲:

«و بر فراز شما هفت آسمان محکم بنا کردیم و چراغی (چون خورشید) رخشان برافروختیم.»

چراغ بسیار سوزان (سراجا و هاجا) در اینجا «خورشید» است.

در مورد تمام این آیات، مفسران قرآن همه بر این مطلب اتفاق دارند که عدد ۷ تعدد را بدون تصریح^۲ دیگری، بیان می‌کند.

۱. توجه خواهند کرد که ماه و خورشید که در عهدین نیز نامیده شده، اینجا و همیشه در قرآن به طریق متفاوتی معرفی گردیده است؛ بدین نحو که اولی روشنی (نور) ذکر شده، در صورتی که دومی در این آیه با مشعل (سراج) که تولید نور می‌کند مقایسه گردیده. به علاوه بعداً خواهند دید که اوصاف دیگری برای خورشید آورده شده است.

۲. سوای قرآن، در متون زمان محمد ﷺ یا متون نخستین قرون پس از او که ناقل سخنانش اند (احادیث)، اغلب عدد ۷ یافت می‌شود که صرفاً تعددی را نشان می‌دهد.

بنابراین آسمان‌ها متعددند و زمین‌ها نیز، و این یکی از بزرگ‌ترین شگفتی‌های خواننده جدید قرآن است که در متنی از آن زمان اعلام این مطلب را بیابد که زمین‌هایی مانند زمین ما می‌توانند در جهان یافت شوند که انسان‌ها هنوز در زمان ما نتوانسته‌اند واریسی کنند.

آیه ۱۲، سوره ۶۵ (الطلاق) اعلام می‌دارد:

«خدا آن کسی است که هفت آسمان را آفرید و مانند آن آسمان‌ها از (هفت طبقه)، زمین را خلق فرمود و امر نافذ خود را در بین هفت آسمان و زمین نازل کرد تا بدانید که خدا بر هر چیز توانا و به احاطه علمی بر همه امور عالم آگاه است.»

عدد هفت همان‌طور که ملاحظه شد تعدد نامعینی را نشان می‌دهد و از آن می‌توان نتیجه گرفت که متن قرآن به وضوح مبین این است که تنها یک زمین، زمین انسان‌ها (ارض) وجود ندارد بلکه زمین‌های مشابه دیگری نیز در جهان هستند.

موضوع شگفتی‌آور دیگر برای خواننده قرآن در قرن بیستم، آیاتی است که سه گروه اشیای آفریده شده را ذکر می‌کنند و عبارت‌اند از:

- اشیایی که در آسمان‌ها هستند؛

- اشیایی که روی زمین یافت می‌شوند؛

- اشیایی که بین آسمان‌ها و زمین موجودند.

برخی از این آیات بدین شرح‌اند:

سوره ۲۰ (طه)، آیه ۶:

«هر چه در آسمان‌ها و زمین و بین آن‌ها یا زیر کره خاک موجود است، همه ملک او

(خدا) است.»

سوره ۲۵ (الفرقان)، آیه ۵۹:

«آن خدایی که آسمان‌ها و زمین و هر چه در بین آن‌هاست همه را در شش روز بیافرید،

آن‌گاه عرش رحمانی را با حسن کامل خلقت بیاراست، از خداشناسی حقیقت را

بازجو تا به اسرار الهیت و خلقت آگاه شوی.»

سوره ۳۲ (السجده)، آیه ۴:

«خدا آن کسی است که آسمان و زمین و هر چه در بین آنهاست، همه را در شش روز بیافرید. آن‌گاه به خلقت عرش باعظمت پرداخت. شما را غیر از هیچ یار و یاور و شفیع و مددکاری نیست. آیا پند نمی‌پذیرید؟»

سوره ۵۰ (ق)، آیه ۳۸:

«و ما زمین و آسمان‌ها و آنچه بین آنهاست همه را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید.»^۱

در قرآن ذکر «آنچه بین آسمان‌ها و زمین است» باز در آیات ذیل رفته است: سوره ۲۱، آیه ۱۶؛ سوره ۴۴، آیات ۷ و ۳۸؛ سوره ۷۸، آیه ۳۷؛ سوره ۱۵، آیه ۸۵؛ سوره ۴۶، آیه ۳؛ سوره ۴۳، آیه ۸۵.

این آفرینش در خارج آسمان‌ها و در خارج زمین که چند بار ذکر شده، به زحمت، پیشاپیش قابل تصور است. برای درک این آیات باید به تازه‌ترین دریافت‌های بشری درباره وجود «ماده‌ای جهانی و ماورای کهکشانی» مراجعه کرد و برای این کار باید مبادی اثبات شده به وسیله دانش نو درباره تکوین جهان را از ساده تا مفصل از نو مرور نمود و این موضوع بخش بازپسین کتاب ما خواهد بود.

اما پیش از پرداختن به این ملاحظات صرفاً علمی، خوب است نکات اصلی را که بر اساس آن‌ها قرآن درخصوص آفرینش به ما آموزش می‌دهد خلاصه کنیم:

۱. وجود شش دوره برای آفرینش به‌طور عموم؛
۲. اختلاط مراحل آفرینش آسمان‌ها و آفرینش زمین؛
۳. آفرینش جهان از جرم ابتدایی واحد که توده‌ای متراکم بود و سپس منفک گردید؛
۴. تعدّد آسمان‌ها و تعدّد زمین‌ها؛
۵. وجود یک آفرینش «بین آسمان‌ها و زمین».

۱. تأکید بر اینکه آفرینش، خدا را هیچ خسته نکرده، پاسخ بارز روشنی به بخشی از حکایت عهدینی است (که در نخستین جزء آن کتاب ذکر شده) که بنا بر آن خداوند پس از انجام کاری که در شش روز پیش کرده بود لزوماً استراحت کرده باشد!

برخی داده‌های دانش نو در باب تکوین منظومه شمسی

زمین و سیاراتی که دور خورشید می‌گردند منظومه متشکلی را تشکیل می‌دهند که ابعاد آن در مقایسه با مقیاس بشری بسیار بزرگ به نظر می‌آیند. آیا زمین در فاصله $150,000,000$ کیلومتر از خورشید قرار نگرفته است؟ این فاصله برای یک موجود انسانی زیاد است ولی نسبت به فاصله متوسطی که خورشید را از دورترین سیاره در منظومه شمسی جدا می‌کند خیلی کم است. این فاصله حدود 40 برابر فاصله خورشید تا زمین یعنی 6 میلیارد کیلومتر می‌باشد و دو برابر این فاصله یعنی قریب 12 میلیارد کیلومتر بزرگ‌ترین بعد منظومه شمسی را می‌نمایاند. نور خورشید برای وصول به سیاره پلوتون قریب 6 ساعت می‌گذارد، و با این وجود این مسیر را با سرعت هراسناک $300,000$ کیلومتر در ثانیه طی می‌کند. اما نور برای رسیدن به ما از سوی ستاره‌های واقع در مرزهای عالم سماوی میلیاردها سال راه می‌پیماید.

کهکشان‌ها

خورشید که زمین ما مانند سیارات دیگر دور او، تابعی از او است، خود، غیر از جزء بسیار کوچکی بین صد میلیارد ستاره‌ای که مجموعه‌ای به نام کهکشان را می‌سازند نیست. در یک شب زیبای تابستانی کهکشان در تمام فضا دیده می‌شود و آنچه را که «راه شیری» می‌نامند تشکیل می‌دهد.

نور که برای عبور سر تا سر منظومه شمسی چند ساعتی وقت می‌گذارد، $90,000$ سال لازم می‌دارد که از یک سر به سر دیگر در فشرده‌ترین گروه ستارگان که کهکشان ما را تشکیل می‌دهند برود.

ولی این کهکشان که ما به آن تعلق داریم هر چقدر هم شگفت‌آور و وسیع باشد جز عنصر کوچکی از آسمان نیست. مجموعه‌هایی غول‌پیکر از ستارگان نظیر راه شیری بیرون از کهکشان ما وجود دارند که کمی بیش از پنجاه سال است که کشف شده‌اند و این هنگامی است که تعبیه ادوات بصری تکامل بسیار یافته است و از جمله این وسایل تلکسوپ مونت ویلسون^۱ در ایالات متحده را می‌توان نام برد. بدین طریق منجمین توانستند تعداد بسیار شگرف توده

1. Mont Wilson

کهکشان‌ها و کهکشان‌های منفرد با فواصلی بسیار را کشف نمایند و مجبور شدند (برای تعیین فواصل) واحد مخصوصی از سال‌های نوری به نام پارسک^۱ (فاصله‌ای که نور در ۳/۲۶ سال با سرعت ۳۰۰،۰۰۰ کیلومتر در ثانیه طی می‌کند) را به کار برند.

تکوین و تکامل کهکشان‌ها، ستارگان و منظومه‌های سیارات

در فضای بی‌نهایت وسیعی که کهکشان‌ها اشغال کرده‌اند، در ابتدا چه وجود داشته است؟ دانش نو نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد. مگر از زمان نامعینی از تکامل جهان که تعیین فاصله زمانی ما از آن ناممکن است، می‌توان خبر داد؟

راجع به قدیمی‌ترین ازمنه‌ای که دانش نو درباره آن‌ها قابلیت اظهار عقیده دارد، این نظر وجود دارد که جهان از جرم گازی با دوران‌کند تشکیل شد و جزء اصلی آن هیدروژن و بقیه هلیوم بود. سپس این سحابی به پاره‌های متعدد با ابعاد و اجرام قابل ملاحظه‌ای تقسیم شد به این نشان که فیزیکدانان نجومی می‌توانند آن‌ها را معادل یک میلیارد تا ۱۰۰ میلیارد برابر جرم کنونی خورشید تخمین بزنند (وزن خورشید ۳۰۰،۰۰۰ برابر وزن زمین است). این ارقام اهمیت و عظمت این پاره‌های جرم گازی نخستین که کمی بعد کهکشان‌ها را تولید می‌کنند، می‌نمایاند.

به زودی تقطیع جدیدی ستاره‌ها را به وجود می‌آورد و آنگاه جریان تراکمی بروز می‌کند که در آن نیروهای جاذبه (به دلیل اینکه این اجسام در جنبش و چرخش فزاینده و تندی می‌باشند)، فشارها، اثر میدان‌های مغناطیسی و پرتوها وارد می‌شوند. ستاره‌ها با فشردگی و تبدیل نیروهای جاذبه به انرژی حرارتی درخشان می‌شوند. واکنش‌های «گرما - هسته‌ای»^۲ وارد عمل شده و از طریق ترکیب اتم‌های ساده، اتم‌های سنگین به وجود می‌آیند. بدین ترتیب است که هیدروژن به هلیوم، سپس به کربن و اکسیژن تبدیل می‌گردد تا اینکه به فلزات و شبه‌فلزات منتهی می‌شود. از این قرار ستارگان یک زندگی دارند و نجوم جدید از ثوابت، بر حسب مرحله تکاملی آن‌ها، یک طبقه‌بندی ویژه به دست می‌دهد. ثوابت، مرگ

1. Parsec

2. Réactions Thermo - Nucléaires

هم دارند: مشاهده شده است که در واپسین مرحله تکامل، در برخی ستاره‌ها انفجار درونی خشن رخ می‌دهد که در نتیجه به صورت «جنازه‌های» واقعی درمی‌آیند. سیارات و به‌ویژه زمین نیز از یک عمل انفکاک حاصل از تشکیل‌دهنده اولیه، که در ابتدا سحابی نخستین بوده است به وجود می‌آیند. این مطلب که خورشید در بطن سحابی واحد و سیارات در بطن قرص سحابی محیط بر آن متراکم شده‌اند، از ربع قرن پیش به این طرف دیگر مورد مشاجره قرار نگرفته است. در نظر داشته باشیم که در تکوین عناصر سماوی مانند خورشید و تشکیل عنصر زمینی، توالی وجود نداشته بلکه یک توازی تکاملی با یگانگی مبدأ وجود دارد.

دانش، ما را در باب هر عصر که طی آن وقایع مذکور در بالا رخ داده مطلع می‌سازد. قدمت کهکشانمان را ده میلیارد سال تخمین می‌زنند و در این فرض احتمالاً کمی بیش از پنج میلیارد سال است که از تشکیل منظومه شمسی می‌گذرد. بررسی رادیو اکتیویته طبیعی^۱ اجازه می‌دهد که سن زمین و زمان تکوین خورشید را ۴/۵ میلیارد سال قبل (با تقریب کنونی صد میلیون سال برحسب محاسبه برخی دانشمندان) تخمین بزنیم. این تقریب شایسته تمجید است؛ زیرا اگر ۱۰۰ میلیون سال زمان بسیار درازی است ولی حداکثر خطا نسبت به مدت کل در مورد اندازه‌گیری $\frac{1}{4.5}$ یعنی ۲/۲ درصد می‌باشد.

بدین قرار متخصصین فیزیک نجومی در مورد تشکیل منظومه شمسی به درجه‌ای عالی از معرفت درباره جریان کلی خلقت رسیده‌اند که می‌تواند چنین خلاصه شود: تکاثف و تراکم؛ توده‌ای گازی در حال چرخش، انفکاک آن به صورت پاره‌هایی با استقرار خورشید و سیارات من جمله زمین^۲. این دریافت‌های دانش درباره سحابی نخستین و شیوه تقسیم آن به تعداد بسیار زیادی ستاره مجتمع در کهکشان‌ها، کمترین شکی درباره حقانیت کثرت عوالم باقی نمی‌گذارد اما هیچ نوع یقینی در خصوص وجود چیزی در جهان که از نزدیک یا دور شبیه زمین باشد، نیز ایجاد نمی‌کند.

۱. خاصیت برخی عناصر شیمیایی (رادیوم، اورانیوم و غیره) که به خودی خود، با صدور اشعه‌های مختلف به عناصر دیگری تبدیل می‌شوند. (مترجم)

۲. در مورد ماه، قریب به واقع می‌دانند که از زمین در نتیجه کندی چرخش، به تدریج جدا شده باشد.

مفهوم تعدد جهان‌ها

با این وجود فیزیک نجومی دانان جدید، وجود سیارات دیگری شبیه زمین را در جهان، بی‌نهایت محتمل می‌دانند. در منظومه شمسی هیچ کسی به‌طور منطقی به امکان یافتن اوضاع و احوال مشابه با زمین در سیاره دیگری نمی‌اندیشد. پس در خارج منظومه شمسی است که باید دنبال آن‌ها گشت. احتمال وجود سیارات دیگر را در خارج منظومه شمسی به علل زیر موجه می‌دانند: در کهکشان ما احتمالاً باید نیمی از صد میلیارد ستاره، مانند خورشید، دارای منظومه سیاره‌ای باشند. زیرا این پنجاه میلیارد ستاره، مانند خورشید، حرکت دورانی کندی دارند. خصوصیتی که آدم را وامی‌دارد فکر کند که سیاراتی حول آن‌ها مانند اقمار وجود دارند. دوری این ستارگان چنان است که سیارات تابع، دیدنی نمی‌باشند لیکن وجود آن‌ها در نتیجه برخی مختصات مسیر، خیلی محتمل تلقی گردیده است.

یک تموج خفیف مسیر ستاره، نشانه حضور سیاره‌ای همراه می‌باشد. اینچنین است که ستاره بارنارد^۱ احتمالاً لاقلاً یک سیاره مصاحب دارد که وزنش از وزن مشتری متجاوز است و شاید دو قمر داشته باشد. پ. گرن^۲ می‌نویسد: «منظومه‌های سیاره‌ای، با وضوح تمام به وفور در جهان پراکنده‌اند. منظومه شمسی و زمین، یگانه نیست...» و در نتیجه «زندگی همانند سیاراتی که به آن پناه می‌دهند، در تمام جهان، آنجاهایی که شرایط لازم برای شکفتگی و بسط یافت شود، پخش گردیده است.»

ماده بین ستاره‌ای

بنابراین جریان اصلی تکوین جهان در تکاثف ماده سحابی نخستین بود و سپس انفکاک آن به پاره‌هایی که بدواً اجرام کهکشانی را ساختند. اینان به نوبه خود به ستاره‌ها تقسیم شدند که فرآورده‌های فرعی تولید یعنی سیارات را دادند. این انفکاک‌های پیاپی بین گروه‌های عناصر اصلی چیزی را باقی گذاردند که می‌توان «بقایا» نامید. لیکن نام علمی‌تر «ماده کهکشانی بین ستاره‌ای» به آن‌ها می‌دهند و آن را به صورت‌های مختلف وصف کرده‌اند.

1. Barnard

2. P. Guerin

گاهی به صورت سحابی‌های درخشان که نور دریافتی از سایر ستارگان را می‌پراکنند و ممکن است از «غبارها» یا «دودها» (برحسب اصطلاحات فیزیک نجومی‌دانان) تشکیل شده باشند، گاه به شکل سحابی‌های تاریک با وزن مخصوص کمتر به نظر می‌رسند یا آنکه از ماده بین ستاره‌ای مستورتر دیگری تشکیل یافته‌اند؛ با این وجه که اندازه‌گیری‌های نورسنجی در نجوم را مانع می‌شوند. در وجود «پل‌های» ماده‌ای بین خود کهکشان‌ها شکی نیست. با وجودی که این گازها رقیق هستند لیکن به علت فضای فوق‌العاده وسیعی که اشغال می‌نمایند، (در نتیجه دوری بی‌حد کهکشان‌ها از هم) خواهند توانست علیرغم وزن مخصوص کم‌شان محتملاً دارای جرمی متجاوز از مجموع اجرام کهکشان‌ها باشند. آ. بواسو^۱ به وجود این مواد بین کهکشانی که قادر به «تغییر قابل ملاحظه افکار درباره تکامل جهان» هستند، اهمیت وافری می‌دهد.

اکنون باید در پرتو این داده‌های علمی جدید، ایده‌های اصلی مستخرج از قرآن درباره آفرینش جهان را از سر بگیریم.

رویارویی با داده‌های قرآنی درباره آفرینش

پنج نکته اساسی را که قرآن درباره آن‌ها نسبت به آفرینش تصریحاتی دارد بررسی کنیم:

۱. بر حسب نظر قرآن، شش دوره آفرینش وجود دارد؛ حاوی آفرینش آسمان‌ها و زمین، تکوین اجسام آسمانی، زمین و توسعه آن (تا با روزی‌هایش برای انسان‌ها زیستی شود). در داستان قرآنی، وقایع در مورد زمین در چهار دوران رخ داده‌اند. آیا در این امر باید اعصار زمین‌شناسی را که دانش نو تعریف می‌کند در نظر آورد؟ (همان‌طور که می‌دانیم انسان در عهد چهارم پدید آمده است). این فرضی بیش نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد. اما باید متذکر شد که برای تکوین اجسام آسمانی و نیز برای زمین (همان‌طور که آیات ۹ تا ۱۲ سورة ۴۱ (السجده) بیان می‌کند) دو مرحله لازم بوده است. باری، دانش به ما می‌آموزد چنانچه به عنوان مثال (و تنها مثال) تکوین خورشید و محصول فرعی آن، (زمین) را در نظر گیریم، جریان امر، توسط تراکم سحابی نخستین و تفکیک آن رخ داده است. این

دقیقاً همان است که قرآن به طریق کاملاً صریح با ذکر ماجراهایی که «دود» آسمانی، ابتدا یک نوع الصاق سپس یک نوع انفکاک را به وجود آورده بیان نموده است.

۲. دانش، تداخل دو رویداد تکوین یک ستاره (مانند خورشید) و سیاره‌اش یا یکی از سیاراتش (مانند زمین) را مبرهن می‌سازد. آیا همین اختلاط در نصّ قرآنی (همان‌طور که دیده شد) ذکر نشده است؟

۳. بین تصدیق وجود این «دود» که قرآن از آن برای نشان دادن حالت (بیشتر گازی) ماده تشکیل‌دهنده جهان در مرحله ابتدایی آن سخن می‌گوید و مفهوم سحابی نخستین برحسب دانش نو، ارتباط بارز برقرار است.

۴. تعدد آسمان‌های وصف شده در قرآن به اشاره رقم ۷ (که معنایش ملاحظه گردید)، به وسیله دانش نو از طریق معلومات حاصله فیزیک نجومی دانان درباره ککهکشان‌های متعدد تأیید می‌گردد.

۵. وجود آفرینش واسطه‌ای بین آسمان‌ها و زمین که در قرآن وصف شده، می‌تواند با کشف این پل‌های ماده‌ای موجود در خارج منظومه‌های نجومی، قرابت داشته باشد.

بنابراین اگر تمام مسائل مطروح در قصص قرآنی تا امروز به نحو کامل به وسیله داده‌های علمی تأیید نشده‌اند^۱، باری کمترین تضادی هم بین داده‌های قرآنی راجع به آفرینش و معارف جدید (مربوط به تکوین جهان) وجود ندارد. این امر تنها در مورد وحی قرآنی در خور تذکر بود؛ حال آنکه به وضوح دیدیم که متن عهد عتیق که امروزه در دست داریم در مورد رویدادهای مزبور توضیحاتی داده که از نظر علمی قابل قبول نیستند. و هیچ جای شگفتی هم نیست اگر بدانیم که متن ربانی قصه آفرینش عهدین^۲ به وسیله کاهنان زمان جلای (یهود) به بابل نوشته شده که مقاصد قانون‌گرایانه داشتند (و پیش‌تر توضیح دادیم) و با این فکر، داستانی مناسب با «نظریات کلامی» خود جعل کردند. و جالب است عطف توجه به چنین تبیینی بین نقل عهدینی و داده‌های قرآنی درباره آفرینش در مقابل

۱. که ان‌شاءالله با پیشرفت دانش مورد تأیید قطعی قرار خواهند گرفت. (مترجم)

۲. این متن، چند سطر حکایت پهنی درباره آفرینش را که خیلی مختصر و مبهم است (تا اینکه از طرف شخص دانشوری مورد توجه قرار گیرد) مستور می‌سازد.

اتهامات — کاملاً بی‌اساس — فراوانی که هنوز به محمد ﷺ وارد می‌کند که قصص عهدینی را رونویس کرده است. چطور ممکن بوده است که قریب چهارده قرن پیش مردی توانسته باشد قصه‌ای شایع را با حذف اشتباهاتی که از نظر علمی در آن وجود داشته و با بیان واقعیاتی که علم در زمان ما درستی آن‌ها را ثابت کرده ارائه بدهد؟! چنین فرضی غیر قابل دفاع است. قرآن از آفرینش، داستانی کاملاً متفاوت با قصه کتاب مقدس به دست می‌دهد.

پاسخ به برخی ایرادات

وجود مشابهت‌هایی بین قصص عهدینی و قصص قرآنی در زمینه موضوع‌های دیگر به‌ویژه آنچه مربوط به تاریخ دینی است، انکارناپذیر می‌باشد. بسیار غریب است که اگر از این نظر به عیسی ﷺ اعتراضی نمی‌کنند که چرا ذکر اعمالی از این قبیل و تعلیمات عهدینی را در انجیل از سر می‌گیرد، اما در کشورهای غربی ما، هیچ‌گونه احساس ناراحتی نمی‌کنند که به محمد ﷺ به همین خاطر بتازند و بگویند چون به عنوان وحی اعلام می‌کند، دروغ‌زن است. اما کسی از اینان نمی‌پرسد دلیل شما بر اینکه محمد ﷺ آنچه را ربانیون به او یاد داده یا املا کرده بودند در قرآن آورده است، کدام است؟ چنین چیزی هیچ پایه‌ای ندارد همچنان‌که ادعایی که طبق آن یک کشیش مسیحی به او آموزش دینی پر مایه‌ای داده باشد، کاملاً بی‌اساس است. باید آنچه را که از ار. بلاشر^۱ در خصوص این «افسانه» در کتابش موسوم به مسئله محمد ﷺ می‌گوید دوباره خواند.

گاهی هم یک همانندی ظاهری بین بعضی تقریرات قرآنی و عقاید از منہ بسیار بعید (بلاشک قبل از کتاب مقدس) را به رخ می‌کشند.

به‌طور کلی خواسته‌اند بقایای برخی اساطیر جهان‌سازی را در کتب مقدس ببینند. به‌عنوان مثال عقیده اهالی پولینزی را می‌توان نام برد؛ دایر به وجود آب‌های ابتدایی فرورفته در ظلمات که با ظهور نور از هم جدا می‌شوند. چنانچه این اسطوره را با داستان آفرینش طبق عهدین مقایسه کنیم، مطمئناً تشابهی می‌یابیم؛ ولی بسیار سبک‌سرانه است که عهدین را متهم به از سرگیری این افسانه جهان‌سازی نماییم.

همچنین بسیار بی‌معنی است که نظریه قرآن در مورد تقسیم ماده اولیه تشکیل‌دهنده جهان در مرحله ابتدایی را — که نظریه دانش نو است — به عنوان مأخوذ از اساطیر جهان‌سازی که در آن‌ها چیزهایی نزدیک به آن بیان می‌شود، تلقی کنیم.

تحلیل ژرف‌تر این عقاید و حکایات اسطوره‌ای جالب است زیرا ایده ابتدایی خاصی مقرون به واقع پدیدار می‌گردد و گاهی هم با واقعیت آنچه که ما امروز می‌دانیم یا فرض می‌کنیم که می‌دانیم، موافق می‌آید. لیکن در اسطوره، توصیفاتی تخیلی به آن می‌پیوندد. چنین است مفهوم تقریباً شایع درباره آسمان و زمین که در آغاز توأم و سپس جدا شده‌اند. هنگامی که (همچنان که در ژاین جریان داشته است) تصویر تخم‌مرغ و نطفه درون آن با عبارتی پیچیده به مفهوم فوق‌الذکر اضافه شود، این الحاق تخیلی، هر گونه واقعیتی را از آن برمی‌اندازد. در کشورهای دیگر نباتی که برای برافراشتن آسمان و جدا کردن آسمان و زمین می‌روید به آن می‌افزایند و آنجا نیز همان تخیل تفصیلی الحاقی به اسطوره، علامت کاملاً ویژه خود را به دست می‌دهد. با وجود این، خصلتی مشترک در تصور جرم واحد در آغاز جریان تکاملی جهان وجود دارد.

اگر این اساطیر جهان‌سازی در اینجا یادآوری گردیده‌اند، به خاطر مشتبه شدنشان با هوا و هوس تخیلی انسان و اراده اختلاف عمیقشان با تقریرات مربوط به قرآن است. این تقریرات از تمام تفصیلات تخیلی همراه آن معتقدات بری هستند و بالعکس به اعتدال کلام و توافق با داده‌های نوین دانش متّصف‌اند.

به نظر نمی‌رسد که تقریرات قرآنی راجع به آفرینش بتوانند با توجه به اینکه قریب چهارده قرن پیش ادا شده‌اند با بیانی بشری توجیه گردند.



نجوم در قرآن

قرآن دارای اندیشه‌های فراوانی درباره آسمان‌هاست. در فصل پیش تعدد آسمان‌ها و زمین‌ها و نیز وجود آنچه که قرآن به عنوان آفرینش واسطه «بین آسمان‌ها و زمین» تعریف می‌کند و دانش نو واقعیت آن را نشان می‌دهد، یادآوری شد. پیش از این هم آیات قرآنی به نحوی، ایده‌ای کلی راجع به محتوای آسمان‌ها (یعنی تمام آنچه که خارج از زمینمان وجود دارد) ترسیم کرد.

علاوه بر آیات مخصوص توصیف آفرینش، چهل آیه قرآنی، توضیحاتی در تکمیل آیه‌های مزبور، راجع به نجوم می‌دهند. برخی از آیات جز اندیشه‌هایی در بزرگداشت آفریننده و سازمان‌دهنده همه منظومه‌های ثوابت و سیارات نمی‌باشند؛ که می‌دانیم این منظومه‌ها درست بر مواضعی تعادلی قرار گرفته‌اند که نیوتن استقرار آن‌ها را با «قانون جاذبه متقابل اجسام» بیان داشته است.

نخستین آیاتی که اینجا نقل می‌شوند، موضوعی برای تفکر علمی به دست نمی‌دهند. تنها هدفشان این است که توجه را به قدرت کامل خداوند جلب نمایند؛ با وجود این ذکر آن‌ها برای داشتن ایده‌ای واقعی از نحوه‌ای که متن قرآنی، چهارده قرن پیش سازمان جهان را عرضه کرده، لازم است.

این اشارات، نمود نوینی از وحی الهی هستند. نه اناجیل، نه عهد عتیق (غیر از مقدماتی که نادرستی کلی آن‌ها را در روایت عهدین راجع به آفرینش ملاحظه کردید) از سازمان جهان، تعریفی نمی‌کنند در صورتی که قرآن این موضوع را به تفصیل مد نظر می‌گیرد. آنچه را که قرآن در بر دارد واجد اهمیت است؛ نیز آنچه را که قرآن شاملش نیست. فی الواقع، قرآن حکایتی از تنوری‌های مورد توجه آن عصر درباره سازمان جهان که علم، عدم صحت آن‌ها را بعدها ثابت کرده باشد، ندارد. در این باب بعداً مثالی خواهیم آورد. این جنبه نفی‌کننده قرآن را باید به وجه نمایانی تذکر داد.^۱

الف. اندیشه‌های کلی درباره آسمان

سوره ۵۰ (ق)، آیه ۶ (خطاب به انسان‌ها به طور عموم):

«آیا (منکران) آسمان را فراز خود نمی‌نگرند که ما چگونه بنای محکم اساس نهاده‌ایم و آن را به زیور ستارگان رخشان آراسته‌ایم و هیچ شکافی و خللی در آن راه ندارد؟!»

سوره ۳۱ (لقمان)، آیه ۱۰:

«(خدا) آسمان‌ها را بی‌ستونی که به حس مشاهده کنید خلق کرده است...»

سوره ۱۳ (الرعد)، آیه ۲:

«خداست آن ذات پاکی که آسمان‌ها را چنان که می‌نگرید بی‌ستونی برافراشت، آن‌گاه با کمال قدرت عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت...»

این دو آیه اخیر رد عقیده‌ای است که طبق آن سقف آسمان بدون ستون‌های نگهدار، فرو می‌ریزد.

۱. من اغلب از اشخاصی که به فکر جستن توجیهی بشری — و فقط توجیهی بشری — برای هر مسئله مطروح در قرآن هستند شنیده‌ام می‌گویند اگر کتاب (منظور قرآن است) دارای تصریحات شگفت‌آوری راجع به نجوم می‌باشد، علتش بسیار دانشمند بودن اعراب در این زمینه بوده است. آن‌ها فقط فراموش کرده‌اند که بسط دانش به‌طور کلی در مملکت اسلامی خیلی مؤخرتر از قرآن می‌باشد و به هر صورت شناخت‌های علمی این عصر با عظمت به فرد بشری اجازه نمی‌داد پاره‌ای آیات راجع به نجوم را که ما در قرآن می‌یابیم بنویسد که اثبات آن در بندهای بعد خواهد آمد.

سوره ۵۵ (الرحمن)، آیه ۷:

«آسمان را او کاخی رفیع گردانید...»

سوره ۲۲ (الحج)، آیه ۶۵:

«... آسمان را دستور او نگاه داشته که بر زمین نیفتد...»

می‌دانیم که دوری اجرام آسمانی به فواصل قابل ملاحظه و متناسب با اهمیت خود اجرام، بنیان تعادل آن‌ها را تشکیل می‌دهد. هر قدر اجرام دورترند، نیروهای جاذبهٔ برخی روی برخی دیگر ضعیف‌ترند و هر چه به هم نزدیک‌ترند انعکاس یکی روی دیگری بیشتر است. این است وضع ماه، همسایهٔ زمین که به واسطهٔ قانون جاذبه بر آب دریاها اثر می‌کند و پدیدهٔ «جذر و مد» را به وجود می‌آورد. اگر دو جسم آسمانی زیاد به هم نزدیک شوند، تصادم اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. تبعیت از یک نظم و ترتیب (یا از یک حکم و فرمان) شرط تخلف‌ناپذیر عدم اختلال است.

از این نظر، اطاعت آسمان‌ها از فرمان الهی اکثر اوقات تذکر داده شده است.

سوره ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۸۶:

خداوند به پیامبر خطاب می‌فرماید:

«باز به آن‌ها بگو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و خداوند عرش بزرگ (و آفرینندهٔ آن)

کیست؟»

(پیش‌تر) ملاحظه گردید که منظور از آسمان‌های هفتگانه را باید آسمان‌های متعدد

دانست نه عده‌ای معین و محدود.

سوره ۴۵ (الجاثیه)، آیه ۱۳:

«آنچه در زمین و آسمان‌ها بود (خدا) تمام را مسخر شما گردانید (تا از همهٔ موجودات

عالم به علم و عمل بهرهٔ معرفت یابید)، در این کار نیز برای مردم با فکر، آیات قدرت

کاملاً پدیدار است.»

۲۰۰ / مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم

سورة ۵۵ (الرحمن)، آیه ۵:^۱

«خورشید و ماه، حسابی دارند.»

سورة ۶ (الانعام)، آیه ۹۶:

«... (خداست) که شب را (وقت) آرامش کرد و خورشید و ماه را (وسیله) حساب کردن‌ها قرار داد.»

سورة ۱۴ (ابراهیم)، آیه ۳۳:

«و نیز (خدا) خورشید و ماه را به خدمت شما گماشت که پیوسته روان‌اند و شب و روز را به خدمت شما گماشت.»

در اینجا، یک آیه دیگر را تکمیل می‌کند: «حساب‌هایی» که تذکر داده شده، نتیجه‌شان انتظام روند اجسام آسمانی مورد نظر می‌باشد که با کلمه «دانب» اسم فاعل فعلی که معنای اولیه‌اش «کار کردن با کوشش و مراقبت» است بیان گردیده و در اینجا معنی «سعی در انجام کاری با مراقبت و به نحو پیوسته، تغییرناپذیر و طبق عادتی مستقر» به آن داده شده است. سورة ۳۶ (یس)، آیه ۳۹:

«و ماه را منزل‌ها معین کرده‌ایم تا چون شاخه لاغر (خرما بن) خشک شود.»

شاخه خرما بن که در حال خشک شدن باشد به شکل هلال ماه درمی‌آید. تکلمه این تفسیر بعداً خواهد آمد.

سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۱۲:

«و (خدا) شب و روز را به خدمت شما گماشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت‌اند که در این برای گروهی که خردورزی کنند عبرت‌هاست.»

انعکاس عملی این سازمان آسمانی کامل، با تأکید بر نفع آن، جهت تسهیل جا عوض کردن‌های انسان، روی زمین و روی دریا و نیز برای حساب زمان، ذکر شده است. این تذکر

۱. از اینجا به بعد ترجمه آیات قرآن را از قرآن مجید، ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده اقتباس می‌کنیم. (مترجم)

با به خاطر آوردن اینکه قرآن در ابتدا موعظه‌ای بود خطاب به انسان‌هایی که نمی‌توانستند زبانی جز زبان ساده‌ای که در زندگی خود داشتند بفهمند، توجیه می‌شود. این است علت اندیشه‌هایی مانند آنچه که ذیلاً می‌آید:

سورة ۶ (الانعام)، آیه ۹۷:

«اوست که ستارگان را برای شما پدید کرد تا بدان، در ظلمات خشکی و دریا، راه یابید.
ما این آیه‌ها را برای گروهی که دانایند، شرح داده‌ایم.»

سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۱۶:

«و (خدا) علامت‌ها کرد و کسان به وسیله ستارگان هدایت شوند.»

سورة ۱۰ (یونس)، آیه ۵:

«او (خدا) است که خورشید را پرتوی و ماه را تابشی کرده و برای آن‌ها منزل‌ها معین فرموده تا شمار سال‌ها و حساب کردن را بیاموزند. خدا این‌ها را به درستی بیافرید و این آیه‌ها را برای گروهی که (می‌خواهند) بدانند شرح می‌دهیم.»

در اینجا تذکری لازم است: در حالی که عهدین خورشید و ماه را «روشنگران» توصیف می‌کند و فقط به یکی «صفت بزرگ» و به دیگری «صفت کوچک» می‌دهد، قرآن به هر یک تفاوت‌های دیگری غیر از بُعد نسبت می‌دهد. بی‌شک، تمایز فقط لفظی است، اما از چه راه دیگر ممکن بود به انسان‌های آن زمان این ایده را داد که خورشید و ماه روشنگرانی هم‌جنس نیستند، بدون اینکه آن‌ها را منحرف نمود؟!

ب. سرشت اجسام آسمانی

خورشید و ماه

«خورشید روشنایی (ضیاء) و ماه تابشی (نور) است.» این ترجمه به نظر صحیح‌تر از ترجمه دیگران می‌رسد؛ در آن دو کلمه ضیاء و نور را به جای هم به کار می‌برند. در حقیقت، تفاوت معنی اندک است هر چند که «ضیاء» به ریشه «ضوء» تعلق داشته و طبق فرهنگ کلاسیک کازیمیرسکی، درخشیدن و پرتو افکندن معنی می‌دهد (و درباره آتش و غیره گفته

می‌شود). گو اینکه مؤلف مزبور برای کلمه مورد بحث معنی «تابش» را پهلوی معنی «نور» می‌آورد، اما تفاوت بین خورشید و ماه را قرآن به کمک مقایسه‌های دیگر تصریح می‌کند: سورة ۲۵ (الفرقان)، آیه ۶۱:

«بزرگ است آن‌که در جهان‌ها برج‌ها نهاد و در آن چراغی و ماهی روشن پدید آورد.»

سورة ۷۱ (نوح)، آیات ۱۶-۱۵:

«مگر ندانید خدا چگونه هفت آسمان بالای هم آفریده است و ماه را روشن گردانید و خورشید را چراغ پر فروغ قرار داده است.»

سورة ۷۸ (النباء)، آیات ۱۳-۱۲:

«و بالای شما هفت (آسمان) محکم ساخته‌ایم و در آن چراغی فروزان نهاده‌ایم.»

مراد از چراغ فروزان، با کمال وضوح «خورشید» است.

در اینجا ماه مانند جسمی که روشن می‌کند تعریف شده یعنی (منیر) که از همان ریشه نور (روشنایی که در مورد ماه به کار رفته) مشتق گردیده است لیکن خورشید به مشعل (سراج) یا چراغ پرفروغی (وهاجا) تشبیه شده است.

مردی هم عصر محمد ﷺ به یقین می‌توانسته بین خورشید، کوکب سوزان کاملاً شناخته شده ساکنان صحرا، و ماه، کوکب شب‌ها، فرق بگذارد. پس تشبیهاتی که در این خصوص در قرآن یافت می‌شوند همگی طبیعی‌اند. آنچه اینجا شایان تذکر می‌باشد بی‌تجملی تشبیهات و نبود هر گونه مبنای مقایسه‌ای در متن قرآنی است که می‌توانسته در آن عصر شایع بوده باشد ولی در ایام ما مانند خیالبافی به نظر می‌رسد.

می‌دانیم که خورشید «ثابتی» است که به وسیله احتراقات داخلی، حرارت شدید و نور تولید می‌کند و حال آنکه ماه که از خود نور ندارد، فقط نور خورشید دریافتی را منعکس می‌سازد و کوکب بی‌جنب و جوشی را تشکیل می‌دهد (اقلاً در مورد طبقات خارجی‌اش). در متن قرآنی هیچ چیزی وجود ندارد که مخالف آنچه امروزه درباره دو جسم آسمانی مزبور می‌دانیم، باشد.

ستارگان (ثوابت)

می‌دانیم که ثوابت نیز مانند خورشید اجسامی آسمانی هستند که مقرر پدیده‌های فیزیکی متنوع‌اند و تولید نور، بارزترین آن پدیده‌ها می‌باشد. ستارگان مزبور، درخشندگی خاصی دارند. کلمه نجم (که جمع آن نجوم است) سیزده مرتبه در قرآن به چشم می‌خورد. و از ریشه‌ای که به معنی «ظهور و خود نشان دادن» است می‌آید. کلمه مزبور جسمی آسمانی و مرئی را بدون پیش‌داوری درباره اهمیت آن (که صادرکننده نور است یا تنها منعکس‌کننده نور دریافتی) تعیین می‌کند. برای تصریح اینکه شینی تعیین شده صرفاً همان چیزی است که «ثابتش» می‌نامیم، وصفی به آن الحاق گردیده است؛ همچنان‌که ذیلاً می‌آید:

سورة ۸۶ (الطارق)، آیات ۳-۱:

«قسم به آسمان و ستاره شب‌رو! و تو چه دانی که ستاره شب‌رو چیست؟ و همان ستاره نافذ^۱ است.»

ستاره شب در قرآن با کلمه «ثاقب» توصیف شده که معنای آن «آنچه می‌سوزد، تحلیل می‌رود و درون چیزی (در اینجا منظور تاریکی‌های شب است)^۲ نفوذ می‌کند» است. به علاوه همان کلمه برای تعیین شهب ثاقب نیز، به‌کار می‌رود (سورة ۳۷ (الصافات)، آیه ۱۰). این شهب ثاقب نتیجه یک احتراق‌اند.

سیارات

مشکل است بگوئیم در قرآن «سیارات» با همان معنای مشخصی که به این اجسام آسمانی می‌دهند ذکر شده است.

سیارات به خودی خود منور نیستند و دور خورشید می‌گردند. زمین ما جزء آنهاست. اگر فرض شود که در جای دیگر سیاراتی هستند، فقط در منظومه شمسی وجود آنها مسلم می‌باشد.

۱. «ثابت» مفرد «ثوابت» بوده و کوکبی را تعیین می‌کند که رأساً تولید نور و حرارت می‌نماید یا به‌طور کلی خود (از طریق واکنش‌های هسته‌ای) انرژی‌زاست. (مترجم)

۲. در اینجا آسمان و یک ستاره شاهد گرفته شده‌اند تا تأکیدی باشد بر اهمیت آنچه بعداً در متن می‌آید.

در زمان قدیم پنج سیاره، خارج از زمین، را می‌شناختند (بدین شرح): تیر (عطارد)، ناهید (زهره)، بهرام (مریخ)، برجیس (مشتری) و کیوان (زحل). سه سیاره: اورانوس، نپتون و پلوتون در عصر کنونی شناسایی شده‌اند.

به نظر می‌رسد که قرآن آن‌ها را زیر نام کوکب (که جمع آن «کواکب» است) تعیین کرده باشد، بدون اینکه تعداد آن‌ها را تصریح نماید. رؤیای یوسف علیه السلام (سوره ۱۲) یازده (کوکب) را ذکر می‌کند؛ لیکن طبعاً صحبت از یک داستان خیالی است. به نظر می‌رسد که تعریف خوبی از معنی کلمه (کوکب) در قرآن، در آیه مشهوری که معنای ژرف آن به اعلیٰ درجه معنوی و روحانی است پدیدار می‌گردد و بسیار مورد بحث مفسران قرار گرفته است. و به علت وجود تشبیهی در آن راجع به کلمه‌ای که ظاهراً سیاره‌ای را مشخص می‌کند، فایده‌ای بسیار می‌رساند.

نصّی که در اینجا مورد نظر ماست به شرح زیر است:

سوره ۲۴ (النور)، آیه ۳۵:

«خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ مثال نور وی، چون محفظه‌ای است که در آن چراغی است و چراغ در شیشه‌ای است و شیشه گویی ستاره (کوکب) درخشانی است.»

در اینجا درست صحبت از تابش نور روی جسمی است که نور را منعکس می‌سازد (شیشه)؛ در حالی که پرتو مروارید به آن می‌دهد مانند سیاره‌ای که توسط خورشید روشن شده است. این تنها تفصیل تبیینی مربوط به کلمه کوکب است که می‌توان در قرآن یافت. کلمه کوکب در آیات دیگری نیز ذکر شده است. در برخی (آیات) نمی‌توان معین کرد کدام اجسام آسمانی مورد نظر هستند. (سوره ۶ (الانعام)، آیه ۷۶، سوره ۸۲ (الانفطار)، آیات ۲-۱)

اما در پرتو شناخت‌های نو به نظر می‌رسد که جز در یک آیه از اجسام آسمانی که ما به عنوان «سیارات» می‌شناسیم صحبت نشده باشد. زیرا در سوره ۳۷ (الصافات)، آیه ۶ می‌خوانیم:

«ما آسمان پایین را به زینت ستارگان بیاراستیم.»

آیا اصطلاح قرآنی «نزدیک‌ترین آسمان»^۱ نخواهد توانست منظومه شمسی را تعیین کند؟ می‌دانیم که بین نزدیک‌ترین عناصر آسمانی نسبت به ما، عناصر دائمی دیگری غیر از سیارات یافت نمی‌شوند. خورشید تنها ستاره (ثابت) منظومه‌ای است که نام آن را بر خود دارد. اگر صحبت از سیارات نباشد معلوم نیست کدام اجسام آسمانی دیگر مورد گفت‌وگو هستند. پس به نظر می‌رسد که ترجمه داده شده صحیح است و قرآن وجود سیارات را طبق تعریف نوین یادآور می‌شود.

نزدیک‌ترین آسمان

(السماء الدنيا)

قرآن چندین بار از نزدیک‌ترین آسمان و اجسام آسمانی که آن را می‌سازند ذکر به میان می‌آورد که به نظر می‌رسد، همان‌طور که ذکر شد، در ردیف اول، سیارات قرار گرفته‌اند. اما هنگامی که به معارف مادی (که به وسیله دانش نو به آن‌ها رسیده‌ایم) ملاحظاتی با جنبه معنوی و روحانی محض می‌افزاید معنی بسیار مبهم می‌شود.

از این قرار آخرین آیه منقول می‌توانست به خوبی فهمیده شود اما وقتی آیه بعدی (۷) همین سوره ۳۷ «از حفاظت در مقابل هر شیطان سرکش» («حفاظتی» که در سوره ۲۱ (الانبیاء)، آیه ۳۲ و سوره ۴۱ (السجده)، آیه ۱۲ ذکر شده) سخن می‌گوید، خود را در مقابل ملاحظاتی از نوعی دیگر می‌یابیم.

نیز چه معنایی می‌توان به این «سنگ‌های سنگباران شیاطین» داد که آیه ۵ سوره ۶۷ (الملک) آن‌ها را در نزدیک‌ترین آسمان می‌داند؟ آیا «روشنگرانی» که در همین آیه ذکر شده با شهب^۲ ثاقب که در بالا ذکر آن‌ها رفت منطبق‌اند؟

تمام این ملاحظات به نظر خارج از موضوع این بررسی می‌آیند و ذکر آن‌ها در اینجا برای تکمیل مطلب بوده است؛ اما به نظر نمی‌رسد که داده‌های علمی بتوانند، در وضع کنونی اشیا، معرفتی راجع به موضوعی که فوق درک بشری است بیاورند.

۱. السماء الدنيا. (مترجم)

۲. می‌دانیم که یک سنگ آسمانی وقتی به طبقات فوقانی جو می‌رسد می‌تواند پدیده نورانی شهاب ثاقب را به وجود آورد.

پ. سازمان آسمان

آنچه راجع به این مطلب در قرآن یافت می‌شود اساساً مربوط به منظومه شمسی است اما اشاراتی نیز به پدیده‌های خارج از خود منظومه شمسی شده که در عصر کنونی کشف گردیده‌اند.

دو آیه بسیار مهم مربوط به مدارهای خورشید و ماه عبارت‌اند از:
سورة ۲۱ (الانبیاء)، آیه ۳۳:

«اوست که شب و روز را آفریده با خورشید و ماه که هر یک در فلکی شناورند.»

سورة ۳۶ (یس)، آیه ۴۰:

«نه خورشید را سَرَد که به ماه رسد و نه شب از روز پیشی گیرد و هر کدام در فلکی شنا می‌کنند.»

بدین قرار یک مطلب اساسی به وضوح تذکر داده شده است: وجود مدارهایی برای ماه و آفتاب، و اشاره‌ای به تغییر مکان این اجسام در فضا با حرکتی خاص، به علاوه ابهامی در حین قرائت این آیات، ظاهر می‌شود؛ یعنی تصریح گردیده که خورشید روی مداری حرکت می‌کند بی‌آنکه هیچ توضیحی درباره چگونگی این مدار نسبت به زمین داده شده باشد. لیکن در زمان نزول وحی قرآنی، تصور می‌کردند که خورشید با داشتن زمین به عنوان مرکز حرکت می‌نماید. این، دستگاه «زمین مرکزی» بود که در قرن دوم میلادی از عهد بطلمیوس به بعد پذیرفته شد و می‌رفت که تا زمان کپرنیک در قرن شانزدهم میلادی مورد احترام و تعظیم قرار گیرد. این نظریه، که در زمان محمد ﷺ هم مورد گرایش بود، در هیچ جای قرآن به چشم نمی‌خورد.

وجود مدارهایی درباره خورشید و ماه

آنچه در اینجا به «مدار» ترجمه شده، کلمه عربی «فلک» است که بسیاری از مترجمان قرآن (از عربی به فرانسه) معنی «کُره» به آن می‌دهند و در واقع این معنی ابتدایی کلمه است. حمیدالله^۱ آن را به «مدار» ترجمه می‌کند.

۱. دانشمند پاکستانی معاصر که قرآن را به فرانسه ترجمه کرده است. (مترجم)

کلمه فلک، مفسران قدیم قرآن را مشوش کرده بود؛ چون نمی توانستند حرکت دَوْرانی ماه و خورشید را تصور کنند و آن گاه تصاویر کمابیش صحیح یا کاملاً مغلوط از حرکت دو کوكب در فضا برای خود ساخته بودند. اگر ابوبكر حمزه در ترجمه اش از قرآن تعبیرهای گوناگونی که برای «فلک» شده (بدین شرح): «نوعی محور مانند میله آهنی که آسیا دور آن می چرخد، کره آسمانی، مدار، برجی از منطقه البروج، سرعت، موج،...» نقل می کند، اندیشه طبری، مفسر معروف قرن دهم میلادی را نیز (که بدین شرح است): «از وظیفه مان است که وقتی نمی دانیم ساکت شویم»، بدان می افزاید (هفدهم، ۱۵). این، خبر می دهد که تا چه اندازه انسان ها از درک این تصور ذهنی «مدار» برای خورشید و ماه ناتوان بوده اند. بدیهی است اگر کلمه «فلک» ترجمان مفهومی از نجوم شایع در عصر محمد ﷺ بود، تفسیر این آیات به چنین مشکلاتی نمی انجامید. بنابراین از همان زمان، معرفت جدیدی در قرآن وجود داشت که فقط قرن ها بعد آشکار می شد.

۱. در مورد ماه

معرفتی که در زمان ما خیلی شایع می باشد، این است که ماه (قمر زمین) با دوره ای بیست و نه روزه دور زمین می گردد. با وجود این باید نظریه دایره ای بودن مطلق مدار را اصلاح کرد زیرا نجوم کنونی «یک نوع خروج از مرکز»^۱ برای آن قائل است؛ به نحوی که فاصله زمین - ماه که ۳۸۴۰۰۰ کیلومتر برآورد شده، فاصله متوسطی است. پیش تر ملاحظه شد که قرآن فایده نظاره و رصد حرکات ماه را برای اندازه گیری زمان عیان می کند (سوره ۱۰ یونس)، آیه ۵، که در ابتدای این فصل نقل شد.

اغلب اوقات این دستگاه محاسبه قدیمی، غیر عملی، خلاف علمی بالنسبه به دستگاه ما که مبتنی بر حرکت انتقالی زمین حول خورشید می باشد و در عصر ما با تقویم ژولین^۲ توصیف می شود، مورد انتقاد واقع گردیده است.

۱. می دانیم که مدار سیارات و امار، بیضی می باشند و «خروج از مرکز» نسبت ثابت فاصله کانون های بیضی به درازای قطر اطول آن است (اگر فاصله دو کانون بیضی را $2c$ و درازای قطر اطول بیضی را $2a$ فرض کنیم، «خروج از مرکز» که با حرف e

نمایش داده می شود $e = \frac{2c}{2a} = \frac{c}{a}$ خواهد بود). (مترجم)

۲. Julien به نام ژول سزار Jule Cesar (قیصر روم) که تقویم سابق را اصلاح کرد. (مترجم)

این انتقاد دو تبصره را ایجاب می‌نماید:

الف. قرآن، قریب چهارده قرن پیش به ساکنان شبه جزیره عربستان که شمارش قمری «زمان» را به کار می‌بردند خطاب می‌کرد. و شایسته همان بود که با آن‌ها با تنها زبانی که درک می‌کردند حرف بزند و روش‌های آنان را درباره اتخاذ علائم فضایی و زمانی که کاملاً مؤثر بودند، مختل نمی‌نمود. می‌دانیم که مردمان صحرا در نظاره آسمان و در راه‌جویی با مشاهده ستارگان و گاهیابی بر اساس اهله قمر که ساده‌ترین و مطمئن‌ترین وسایل برای آن‌ها بود، مجرب بودند.

ب. سوای متخصصین این مسائل، مردم عموماً از ارتباطی که بین تقویم ژولین و تقویم قمری وجود دارد بی‌اطلاع‌اند: ۲۳۵ ماه قمری، به‌طور صحیح با ۱۹ سال ژولین (که هر سال آن ۳۶۵ روز و ربع روز است) منطبق می‌باشد. مدت سال‌های ۳۶۵ روزه ما بی‌نقص نیست زیرا هر چهار سال یک بار احتیاج به اصلاح دارد (سال‌های کبیسه). با تقویم قمری، همان پدیده‌ها، در هر نوزده سال ژولین تکرار می‌شوند: این مدت «دوره متُن»^۱ می‌باشد. (متُن ستاره‌شناس یونانی که در قرن پنجم پیش از میلاد، این کشف یعنی انطباق دقیق اوقات شمسی و قمری را انجام داد.)

۲. در مورد آنچه مربوط به خورشید است

تصور مداری برای خورشید مشکل‌تر است؛ زیرا عادت کرده‌ایم که منظومه شمسی را سازمان‌یافته در حول خورشید تلقی کنیم. برای درک آیه قرآنی باید موقعیت خورشید را در کهکشانمان به نظر آوریم و بالنتیجه از مبانی دانش نو استمداد نماییم.

کهکشان ما شامل تعداد بی‌شماری ستاره می‌باشد که در صفحه‌ای که مرکز آن ضخیم‌تر از محیط آن است توزیع شده‌اند و خورشید در آن، موقعیتی دور از مرکز صفحه را اشغال می‌کند. کهکشان با محوری که در مرکز قرار گرفته حول خود می‌چرخد و در نتیجه خورشید نیز دور همین مرکز روی مداری دایره‌ای می‌گردد. نجوم جدید، عناصر آن را حساب کرده است. شاپلی^۲

1. Cycle de Meton

۲. Shapley: ستاره‌شناس آمریکایی. (مترجم)

در ۱۹۱۷ میلادی حساب کرد که فاصله خورشید از مرکز کهکشان ۱۰ کیلو پارسیک^۱ یا تقریباً به کیلومتر، ۳ با هفده صفر جلوی آن می‌باشد. کهکشان (و خورشید به تبعیت آن) برای اینکه یک دور کامل روی خود بچرخد، قریب ۲۵۰ میلیون سال می‌گذارد و در این جنبش، خورشید سرعت تخمینی ۲۵۰ کیلومتر در ثانیه را دارد. چنین است حرکت مداری خورشید که قرآن چهارده قرن پیش اعلام کرده و اثبات وجود و مختصات آن، فرآورده‌ای از نجوم نوین است.

اشاره به تغییر مکان ماه و خورشید در فضا با حرکتی خاص

این عنوان در ترجمه‌هایی از قرآن که توسط اهل ادب انجام گرفته به چشم نمی‌خورد زیرا اینان که از «نجوم» بی‌اطلاع بوده‌اند کلمه‌ای عربی را که مبین این تغییر مکان باشد، به یکی از معانی اش «شنا کردن» ترجمه کرده‌اند و همین روش در ترجمه‌های فرانسوی، همچنین انگلیسی قرآن که توسط یوسف علی انجام شده (و خیلی هم شایان توجه است)، وجود دارد. آن کلمه عربی که به تغییر مکانی با حرکت خاص اشاره می‌کند فعل «سبح» («یسبحون» در نصّ دو آیه) می‌باشد.

همه معانی کلمه (سبح) تغییر مکانی توأم با حرکت خاص جسم منتقل‌شونده را شامل است. البته «شنا کردن» هم معنی می‌دهد، اگر تغییر مکان در آب باشد. و «حرکت با پاهای خود» معنی می‌دهد، اگر تغییر مکان روی زمین باشد. اما در مورد تغییر مکان در فضا نمی‌توان ایده ملزوم کلمه را جز با به کار بردن معنی نخستین آن نمایاند. بدین طریق به نظر نمی‌رسد سوء تعبیری رخ داده باشد؛ به دلایل زیر:

- ماه حرکت دورانی حول خود را در همان زمانی که دور زمین می‌چرخد، یعنی حدود

۲۹ روز و نیم انجام می‌دهد به نحوی که همیشه یک روی خود را به ما نشان می‌دهد.

- خورشید تقریباً در ۲۵ روز حول خود می‌گردد. خصوصیتی در این دوره‌گردی برای

استوا و قطبین آن وجود دارد، که در اینجا تأکید راجع به آن‌ها مقدور نیست، ولی این ستاره روی هم رفته دارای حرکت دورانی است.

۱. پارسیک (Parsec): واحد نجومی برابر با ۳/۲۶ سال نوری است. (مترجم)

بنابراین هویدا می‌گردد که ریزه‌کاری‌ای لفظی^۱ در قرآن، اشاره به حرکات ویژه خورشید و ماه دارد. این نوع حرکات این دو جسم آسمانی، به وسیله داده‌های دانش نو تأیید شده‌اند و قابل درک نیست که مردی از قرن هفتم میلادی، هر چه هم در آن عصر دانشمند بوده باشد «که محمد ﷺ در آن زمان نبود»، توانسته باشد آن‌ها را ابداع کند.^۲

گاهی در مقابل این نظر، شاهد مثال‌هایی از متفکران بزرگ قدیم می‌آورند که بلاشک برخی نمودهایی را که دانش نو صحیح دانسته آن‌ها نیز از پیش خبر داده‌اند، لیکن آن‌ها به هیچ‌وجه نتوانستند بر قیاس علمی تکیه کنند بلکه بیشتر با برهان فلسفی سر و کار داشتند. همچنین اغلب اوقات موقعیت فیثاغورثیان^۳ را پیش می‌کشند که در قرن ششم پیش از میلاد از تئوری دَوَران زمین دور خود و حرکت سیارات حول خورشید دفاع می‌کردند که این تئوری را دانش نو بعداً تأیید کرد. اگر تقریبی با موقع فیثاغورثیان به عمل آوریم، به سهولت می‌توان این فرض را شایع کرد که محمد ﷺ، متفکر نابغه، از پیش خود چیزی را ابتکار کرده که دانش نو، قرن‌ها بعد به کشف آن دست یافت. با اعمال این فرض، فقط این را فراموش می‌کنند که سایر وجوه محصول فکری این نوابغ فلسفه را نقل نمایند و اشتباهات عظیمی را که در آثار آن‌ها پراکنده‌اند ذکر کنند. از این قرار است که نباید فراموش کرد که فیثاغورثیان از تئوری ساکن بودن خورشید در فضا نیز دفاع می‌کردند که آن را مرکز جهان قرار داده و سازمانی آسمانی جز همان حول آن نمی‌پنداشتند.

نزد این بزرگ‌فلسوفان کهن، معمولاً مخلوطی از ایده‌های درست و ایده‌های نادرست یافت می‌شود. فروغی که مُدرکات پیشرفته احتمالاً موجود در چنین آثار بشری، به اینان می‌داده، نباید موجب فراموشی مفهوم‌های غلطی نیز بشود که به ارث گذاشته‌اند. این است آنچه که آن‌ها را، فقط از نظر علمی، از قرآن متمایز می‌سازد (که در آن موضوع‌های کثیری مرتبط با معارف جدید مطرح شده بی‌آنکه بتوان موضوعی در آن یافت که با آنچه دانش عصر ما ثابت کرده تناقض داشته باشد).

۱. منظور کلمه (سبح) است. (مترجم)

۲. منظور نویسنده محترم این است که ذکر این واقعیات و حقایق (منطبق با دانش نو) در قرآن مجید نمی‌توانسته ساخته و

پرداخته شخص محمد ﷺ باشد بلکه فقط از طریق وحی، تعلیم آن‌ها میسر بوده است. (مترجم)

۳. پیروان فیثاغورث، فیلسوف و ریاضی‌دان یونانی. (مترجم)

توالی روزها و شب‌ها

در عصری که زمین را مرکز جهان و خورشید را نسبت به آن متحرک می‌پنداشتند، کدام موجود بشری جز به حرکت خورشید در خصوص توالی روزها و شب‌ها می‌اندیشید؟ لیکن چنین اندیشه‌ای در قرآن (که موضوع را به شرح زیر بیان می‌کند) به چشم نمی‌خورد:

سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۵۴:

«(خدا) روز را به شب همی‌پوشاند که با شتاب از پی آن می‌رود....»

سورة ۳۶ (یس)، آیه ۳۷:

«و شب نیز برای ایشان عبرتی است که روز را از آن می‌کنیم و آن وقت به تاریکی می‌روند.»

سورة ۳۱ (لقمان)، آیه ۲۹:

«مگر نمی‌بینی که خدا شب را به روز درمی‌برد و روز را به شب درمی‌برد؟!»

سورة ۳۹ (الزمر)، آیه ۵:

«... شب را به روز می‌پیچد و روز را به شب می‌پیچد.»

اولین آیه تفسیری لازم ندارد. دومین آیه فقط می‌خواهد تصویری بدهد. این به‌ویژه آیات سوم و چهارم هستند که می‌توانند در مورد روند (دربردن) و به‌خصوص پیچیدگی شب به روز و پیچیدگی روز به شب، نفعی عاید کنند.

به نظر می‌رسد که «پیچیدن» (همان‌طور که در ترجمه از. بلاشر مندرج است)، بهترین طریق برای ترجمه کلمه عربی «كَوَّرَ» می‌باشد. معنی نخستین این فعل «پیچیدن مارپیچ‌وار عمامه‌ای دور سر» است؛ در همه معانی دیگر مفهوم پیچیدگی حفظ شده است.

در فضا واقعاً چه می‌گذرد؟ همان‌طور که ستاره‌شناسان آمریکایی از سفینه‌های فضایی در فاصله خیلی زیاد از زمین، مثلاً از ماه، به خوبی آن را دیده و عکس گرفته‌اند، خورشید (به استثنای مواقع کسوف) نیمکره زمین مقابل خود را به‌طور دائمی روشن می‌کند، در حالی

که نیمکره دیگر در تاریکی می‌ماند. و می‌دانیم که زمین حول خود می‌چرخد و حال آنکه روشنایی (خورشید) ساکن است و منطقه منور (زمین) به شکل نیمکره، در مدت بیست و چهار ساعت، دورانش را حول زمین انجام می‌دهد. ولی نیمکره تاریک، در همان مدت همان مسیر را طی می‌کند. این دوران پیاپی روز و شب کاملاً در قرآن شرح داده شده است. این امر در ایام ما به سهولت در دسترس درک بشری است؛ زیرا ما به ساکن بودن (نسبی) خورشید و حرکت وضعی زمین وقوف داریم. این روند پیچیدگی دائم با نفوذ پیوسته قطاعی توسط قطاعی دیگر، در قرآن بیان شده است، گویی در آن عصر به مدور بودن زمین پی برده بودند و حال آنکه به وضوح معلوم است که چنین نبوده است.

باید به این ملاحظات که درباره توالی روزها و شب‌ها بیان شد، تذکرات برخی آیات قرآنی را در باب تعدد مشارق و مغارب که فقط حالت توصیفی دارند (زیرا این پدیده‌ها را می‌توان با ساده‌ترین نظاره تشخیص داد)، اضافه کرد. این آیات در اینجا با این قصد نقل گردیده‌اند که آنچه قرآن در این موضوع واجد است، هر چه کامل‌تر آورده شود. مثلاً:

در سوره ۷۰ (المعارج)، آیه ۴۰، عبارت: «پروردگار خاورها و باخترها»؛

در سوره ۵۵ (الرحمن)، آیه ۱۷، عبارت: «پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر»؛

در سوره ۴۳ (الزخرف)، آیه ۳۸، ذکر «فاصله دو مشرق»، تصویری برای بیان عظمت

فاصله بین دو نقطه می‌باشد.

اگر طلوع‌ها و غروب‌های خورشید را در نظر بگیریم، در می‌یابیم که برحسب فصول، خورشید از نقاط مختلف مشرق بر می‌آید و در نقاط مختلف مغرب فرو می‌رود. علامات منتخب در هر یک از افق‌ها، نقاطی انتهایی را معین می‌کنند که معرف دو مشرق و دو مغرب می‌باشند و بین آن‌ها در طی سال نقاط واسطه‌ای قرار می‌گیرند. پدیده‌ای که اینجا شرح داده شده عادی است اما آنچه شایان توجه ویژه می‌باشد عبارت است از موضوعات دیگر مطروحه در این فصل که در آن شرح پدیده‌های نجومی مذکور در قرآن با معلومات جدید موافق به نظر می‌آید.

ت. تکامل جهان آسمانی

با یادآوری ایده‌های جدید دربارهٔ تکوین جهان، تکاملی را که از سحابی نخستین تا تشکیل کهکشان‌ها و ثوابت و در مورد منظومهٔ شمسی، تا پدیدار شدن سیارات از خورشید (در مرحله‌ای از تکامل آن)، به وقوع پیوسته نشان دادیم.

با وقوف به این مقدمات، چگونه می‌توان تقریبی با برخی تصریحات قرآن، هنگامی که ذکر ظهورات قدرت تام خداوندی می‌رود به عمل نیاورد؟

در چندین مورد، قرآن تذکر می‌دهد که: «(خدا) خورشید و ماه را مسخر کرد که هر یک در مدت معینی سیر می‌کند.»

این عبارت را در سورهٔ ۱۳ (الرعد)، آیه ۲؛ سورهٔ ۳۱ (لقمان)، آیه ۲۹؛ سورهٔ ۳۵ (فاطر)، آیه ۱۳ و سورهٔ ۳۹ (الزمر)، آیه ۵ می‌توان یافت.

اما «ایده» مدت معین با ایده «مقصد» در آیه زیر توأم است:

سورهٔ ۳۶ (یس)، آیه ۳۸:

«و خورشید که به قرارگاه خویش روان است؛ این نظم خدای نیرومند داناست.»

قرارگاه (محل ثابت) ترجمهٔ کلمهٔ «مستقر» است و شک نیست ایده «محل معین» وابسته به آن است.

چگونه با تطابق این آیات و دانش نو، باید رویارو شد؟ قرآن به خورشید منتهایی تکاملی و با مقصد می‌دهد و برای ماه نیز اجلی تعیین می‌کند. برای درک معنای محتمل این تصریحات، باید شناخت‌های نو را دربارهٔ تکامل ثوابت (عموماً) و خورشید (خصوصاً) و در نتیجه، تشکیلات آسمانی من جمله ماه — که لزوماً در فضا به پیروی‌اش حرکت می‌کنند — به خاطر آورد.

خورشید «ثابتی» است که سنش قریب چهار میلیارد سال و نیم از طرف فیزیک نجومی دانان برآورده شده و می‌توان برای آن، مانند سایر ثوابت مرحله‌ای تکاملی تعریف کرد. خورشید اکنون در نخستین مرحله‌ای است که شاخص آن تبدیل اتم‌های هیدروژن به هلیوم می‌باشد. این مرحله کنونی به طور نظری طبق محاسبات انجام شده (که برای «ثابتی» از نوع خورشید کلاً ۱۰ میلیارد

سال تعیین می‌کنند) می‌باید ۵ میلیارد و نیم سال دیگر ادامه یابد. پس از این مرحله، همان‌طور که برای دیگر ثوابت ملاحظه شد، مرحله دومی که شاخص آن اتمام تبدیل هیدروژن به هلیوم و بالتیجه انبساط طبقات خارجی و سرد شدن خورشید است به وقوع می‌پیوندد. در مرحله نهایی، درخشندگی خیلی کاهش یافته و وزن مخصوص، فوق‌العاده افزایش می‌یابد. این مرحله در نوع ثوابتی که به آن‌ها نام «کوتوله‌های سفید» می‌دهند مشاهده می‌گردد.

آنچه که از مراتب فوق باید به ذهن سپرد، تاریخ‌های وقوع مراحل که (فقط از نظر برآورد تخمینی عامل زمان، جالب هستند) نیست، بلکه این، مفهوم یک تکامل است که باید به ذهن سپرد. معلومات جدید امکان این پیش‌بینی را می‌دهند که اوضاع و احوال خورشید، در چند میلیارد سال بعد، مانند امروز نخواهد بود. همانند سایر ثوابت که تبدلاتشان را تا مرحله نهایی ثبت کردیم، می‌توان برای خورشید نیز اجلی پیش‌بینی کرد.

دومین آیه‌ای که در بالا نقل شد، سوره ۳۶ (یس)، آیه ۳۸، متذکر می‌گردد که خورشید به سوی محلی که خاص او می‌باشد روان است.

نجوم جدید آن محل را کاملاً مشخص ساخته و نام «آپکس» خورشیدی به آن داده است. در واقع منظومه شمسی در فضا به سوی نقطه‌ای واقع در صورت فلکی «الجاثی علی رکتیه» نزدیک ثابت «نسر واقع» («آلفای» صورت فلکی شلیاق) که مختصات آن کاملاً تعیین شده، سیر می‌کند. این حرکت دارای سرعتی است که مشخص شده و حدود ۱۹ کیلومتر در ثانیه است.

نقل همه این داده‌های نجوم در خصوص دو آیه قرآنی، مناسب و شایسته بود و می‌توان گفت که (این آیات) کاملاً موافق با داده‌های دانش نو می‌باشند.

انبساط جهان

انبساط جهان، باشکوه‌ترین پدیده مکشوف دانش نو می‌باشد و معرفتی است که امروزه کاملاً به ثبوت رسیده و مباحثات، تنها درباره الگویی است که طبق آن انجام می‌گیرد.

انبساط جهان که از تئوری نسبیت عمومی الهام گرفته، مبنایی فیزیکی در بررسی‌های طیف کهکشان‌ها دارد. تغییر محل طیف‌ها با قاعده معین به سوی قرمز، به وسیله دور شدن

کهکشان‌ها از یکدیگر بیان شدنی است. از این قرار وسعت جهان پیوسته رو به ازدیاد است و هر قدر فاصله از ما بیشتر شود فراخی به همان اندازه زیادت‌تر خواهد گردید. در این انبساط مداوم، سرعت‌های اجسام آسمانی خواهند توانست از کسوری از سرعت نور، به مقادیری بالاتر از آن برسند.

آیا آیه ذیل را در قرآن (سوره ۵۱ (الذاریات)، آیه ۴۷)، می‌توان با این معارف نو مواجهه داد؟

«آسمان را به قوت ساختیم. همانا آن را بسط می‌دهیم.»

آیا از کلمه «آسمان»، ترجمه کلمه «سما» (سما)، دقیقاً جهان خارج از زمین منظور نیست؟ آنچه به «ما آن را بسط می‌دهیم» ترجمه شده، اسم فاعل جمع «موسعون» از فعل «اوسع» است که در مورد اشیا: عریض کردن، گستردن، وسیع‌تر کردن و جادارتر کردن معنی می‌دهد. برخی مترجمان که قابلیت فراگیری معنی این کلمه اخیر را ندارند، معانی‌ای عرضه می‌دارند که به نظر من غلط می‌آیند؛ مانند معنی‌ای که از «بلاش با عبارت «ما سرشار از سخاوت هستیم» می‌کند. مؤلفان دیگر معنی را حدس می‌زنند ولی جرأت اظهار آن را ندارند.

حمیدالله در ترجمه‌اش از قرآن، از گشادگی آسمان و فضا، سخن می‌گوید ولی با یک علامت استفهام. بالاخره عده‌ای که برای تفسیرشان از آرای علمی صلاحیت‌دار استفاده می‌کنند، همان معنی را که در اینجا نقل شده، عرضه می‌نمایند. چنین است موضع تفاسیر «منتخب» که از طرف «شورای عالی امور اسلامی قاهره» نشر شده و انبساط جهان را بدون کمترین ابهام ذکر می‌کنند.

ث. تسخیر فضا

در این مورد، سه آیه قرآن شایسته توجه است. یکی به خوبی ابهام آنچه را که تحقق آن در این خصوص به انسان‌ها تعلق دارد بیان می‌کند، در دو آیه دیگر، خداوند به کفار مکه تعجبی را که به آنان دست خواهد داد اگر می‌توانستند به آسمان بالا روند، یادآور می‌شود. اشاره به فرضی می‌کند که آن فرض نتیجه‌ای برای کفار در بر نخواهد داشت.

۱. نخستین آیه، آیه ۳۳ سوره ۵۵ (الرحمن) است:

«ای گروه پریان و آدمیان! اگر از نواحی آسمان‌ها و زمین بیرون شدن توانید، بیرون شوید، که جز با قدرتی بیرون نمی‌شوید (که ندارید).»

ترجمه‌ای که در اینجا داده شده احتیاج به حواشی ایضاحی چندی دارد:

الف. کلمهٔ فرانسوی «SI»، در زبان ما حالتی را بیان می‌کند که به همان اندازه که مربوط به واقعۀ‌ای احتمالی است، به فرضی تحقق‌پذیر یا فرضی تحقق‌ناپذیر هم منسوب می‌باشد. زبان عربی قابل است با بیان تفاوت‌های مختصر، وضع را به نحو خیلی آشکارتری توصیف نماید. (در این زبان) یک کلمه «إذا» برای بیان احتمال «واقعۀ‌ای احتمالی» و کلمهٔ دیگر «إن» برای بیان فرض تحقق‌پذیر و کلمهٔ سوم، «لَوْ» برای ادخال فرض تحقق‌ناپذیر وجود دارد. آیهٔ مورد بحث، نظر می‌دهد که صحبت از فرضی است تحقق‌پذیر که با «إن» بیان شده است. پس قرآن امکان مادی تحقق واقعی را به خاطر می‌آورد. توجه به این ویژگی‌های زبانی، تعبیر عرفانی محضی را که برخی‌ها به خطا خواسته‌اند به آیه بدهند، دفع می‌کند.

ب. خداوند به پریان (جن) و به موجودات بشری (انس) خطاب می‌فرماید و نه به پیکرهای اساساً استعاره‌ای.

پ. نفوذ از طرف مقابل، ترجمهٔ کلمهٔ «نفذ» با حرف جر «مِنْ»، دنبال آن است که طبق فرهنگ کازیمیرسکی «نفوذ»، عبور از یک طرف جسم به طرف دیگر، و خروج از آن طرف را معنی می‌دهد. (به‌طور مثال به سر پیکانی گفته می‌شود که از طرف مقابل بیرون آید). پس نفوذ عمیق و خروج از منتها را به خاطر می‌آورد.

ت. قدرتی (سلطان) که انسان‌ها برای تحقق این عزم خواهند داشت، قدرتی ناشی از «قادر مطلق»^۲ است.

شک نیست که این آیه، امکانی را نشان می‌دهد که روزی انسان‌ها خواهند داشت؛ آنچه را که در عصر ما، شاید تا اندازه‌ای با تعبیر نامناسب، تسخیر فضا می‌نامیم.

۱. به معنی «اگر» است. (مترجم)

۲. دنبال این آیه دعوتی است برای بازشناخت احسان‌های خداوند، و این، موضوع تمام سوره است.

باید تذکر داد که نصّ قرآن نه فقط نفوذ در میان نواحی آسمان‌ها بلکه نفوذ در میان نواحی زمین، یعنی تجسس در اعماق را نیز مدّ نظر دارد. دو آیه دیگر از سورة ۱۵ (الحجر)، (آیات ۱۴ و ۱۵) گزیده شده‌اند. خداوند از کفار مکه سخن می‌گوید، چنان‌که مقدمه و مؤخره عبارت سورة بازگوی آن است.

«اگر دری از آسمان به ایشان بگشاییم و بنا کنند از آن بالا روند، گویند: ما را چشم‌بند کرده‌اند، بلکه ما گروهی جادو زده‌ایم.»

این بیان تعجب‌آور است، در برابر منظره‌ای غیرمنتظره، متفاوت با آنچه انسان می‌توانست تصور کند.

عبارت شرطی در اینجا با کلمه «لو» که مبین فرضی است که هرگز درباره آنانی که این عبارت به آن‌ها مربوط است تحقق نخواهد یافت، وارد شده است.

بنابراین در خصوص تسخیر فضا، خود را در برابر دو عبارت نصّ قرآنی می‌یابیم که یکی اشاره می‌کند به آنچه که روزی به سبب قدرت‌هایی که خداوند به ادراک و هوشمندی بشری خواهد داد تحقق خواهد یافت، و دیگری واقعه‌ای را به خاطر می‌آورد که کفار مکه آن را درک نخواهند کرد و از «طبع» موقعیتی است که تحقق نخواهد یافت. اما دیگران، همان‌طور که آیه نخست امکان فرض آن را می‌دهد، شاهد واقعه خواهند بود. آیه مزبور واکنش‌های بشری را در برابر منظره غیر مترقبه‌ای که به مسافران فضا عرضه خواهد شد، — نگاه‌های آشفته، احساس جادوشدگی... — توصیف می‌کند.

درست به همین نحو است که فضانوردان با این واقعه معجزه‌آسا از ۱۹۶۱ (تاریخ نخستین پرواز انسان حول زمین) به بعد زندگی می‌کنند.

در واقع، می‌دانیم وقتی که در ماورای جو قرار گیرند، آسمان به هیچ‌وجه به صورت لاجوردی که به زمینیان نمایان می‌گردد (و نتیجه پدیده‌های جذب نور خورشید توسط طبقات جو است)، ظاهر نمی‌شود. ناظر انسانی که در فضا در آن سوی جو زمین قرار گرفته، آسمان را سیاه می‌بیند و زمین به نظر او پوشیده از هاله‌ای آبی رنگ (نتیجه همان پدیده‌های جذب نور توسط جو زمین) می‌رسد و حال آنکه ماه، که جو ندارد، با رنگ‌های

خاص خود در متن سیاه آسمان پدیدار می‌شود. پس این نظرگاه کاملاً جدیدی برای انسان است، که در فضا به او خودنمایی می‌کند، منظره‌ای که عکس‌هایش برای انسان‌های زمان ما کلاسیک شده‌اند!

باز در آنجا، موقعی که نصّ قرآنی و معلومات جدید را مواجه می‌کنیم، چطور می‌توان تحت تأثیر دقایقی قرار نگرفت، که نمی‌توان گفت از فکر مردی که قریب چهارده قرن پیش زندگی کرده، تراوش نموده است.^۱

۱. مقصود مؤلف محترم کتاب این است که اظهار این جزئیات دقیق از طرف بشر میسر نبوده و القای آن‌ها منحصرأ از طریق وحی الهی به پیامبر بزرگ اسلام صورت گرفته است. (مترجم)



زمین

همانند موضوع‌هایی که پیش‌تر مطرح شد، آیات قرآنی راجع به زمین هم در تمام کتاب قرآن پراکنده‌اند. طبقه‌بندی آن‌ها مشکل، و طبقه‌بندی عمل شده در اینجا کاملاً شخصی است. برای روشنی بیان، به نظر می‌رسد بتوان نخست تعدادی آیه را که اغلب اوقات با طرح چندین موضوع، به‌ویژه جنبه‌ای عمومی دارند (مثل دعوت‌هایی به اندیشیدن دربارهٔ احسان‌های خداوند) را انتخاب کرد. گروه‌های دیگری از آیات را می‌توان جدا کرد که به موضوع‌های اختصاصی‌تر زیر مربوط‌اند:

- دورهٔ آب و دریاها؛
- برآمدگی‌های زمین؛
- جو زمین.

الف. آیاتی با جنبه‌های عمومی

این آیات در عین ارائهٔ دلایلی که می‌باید انسان‌ها را به تفکر دربارهٔ نیکی‌های خداوند به مخلوقاتش رهبری کند، اینجا و آنجا شامل موضوع‌هایی هستند که مواجههٔ آن‌ها با داده‌های

دانش نو‌شایان توجه است. اما، از این نظر، شاید باز متضمن سود بیشتری باشند؛ به علت اینکه تمام اقسام معتقدات مورد قبول انسان‌های عصر وحی قرآنی در مورد برخی پدیده‌های طبیعی را شرح نمی‌دهند (معتقدات گوناگونی که شناخت علمی بعدها غلط بودن آن‌ها را هویدا می‌کند).

این آیات از طرفی ایده‌های ساده‌ای را بیان می‌نمایند که به سهولت برای آن‌هایی که قرآن در درجه اول به علل جغرافیایی به آن‌ها خطاب می‌کرد، قابل فهم بود (یعنی ساکنان مکه و مدینه و بادیه‌نشینان عربستان) و از طرف دیگر اندیشه‌هایی با جنبه عمومی را توصیف می‌کند که مردم باسوادتر، در تمام کشورها و در تمام زمان‌ها، بتوانند در حینی که به خود زحمت اندیشیدن می‌دهند، درس‌هایی از آن‌ها فرا گیرند و این امر علامت جهانی بودن قرآن است. چون هیچ طبقه‌بندی‌ای از این آیات در قرآن به چشم نمی‌خورد، لذا بر حسب ترتیب عددی‌شان در اینجا عرضه شده‌اند:

سورة ۲ (البقره)، آیه ۲۲:

«خدایی که برای شما، زمین را فرشی، و آسمان را بنایی کرده و از آسمان آبی فرود آورده و با آن میوه‌ها، برای روزی شما، پدید کرده؛ پس شما که دانایید برای خدا همتا مگیرید.»

سورة ۲ (البقره)، آیه ۱۶۴:

«در خلقت آسمان‌ها و زمین و تفاوت شب و روز و کشتی‌ها که به سود مردم در دریا روان‌اند، و آبی که خدا از آسمان فرود می‌آورد و زمین را پس از مرده شدن به باران زنده می‌کند، و از همه جنبندگان در آن می‌پراکند و تغییر باده‌ها، و ابرها که میان آسمان و زمین به خدمت در است، برای گروهی که خردورزی می‌کنند، عبرت‌ها است.»

سورة ۱۳ (الرعد)، آیه ۳:

«اوست که زمین را بگسترده و در آن کوه‌ها و جویبارها کرد و از هر قسم میوه دو صنف پدید آورد. شب و روز را همی پوشاند که در این، برای گروهی که بیندیشند، عبرت‌هاست.»

سورة ۱۵ (الحجرات)، آیات ۱۹ تا ۲۱:

«و زمین را بگسترديم و در آن کوهها فکندیم و همه چیزهای مناسب در آن برویانديم و در آنجا برای شما و کسانی که شما روزی دهشان نیستید لوازم معیشت قرار دادیم. هر چه هست، خزینه‌های آن نزد ما است و آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم.»

سورة ۲۰ (طه)، آیات ۵۳ و ۵۴:

«همان که زمین را برای شما گهواره‌ای کرد و برایتان در آن راه‌ها کشید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن اقسام مختلف گیاه پدید آوردیم. بخورید و حیوانات خویش را بچرانید که در این، برای اهل خرد عبرت‌ها است.»

سورة ۲۷ (النحل)، آیه ۶۱:

«با آنکه زمین را آرامگاه ساخت و در آن جوی‌ها پدید آورد، و کوه‌ها برافراشت و میان دو دریا، حایلی قرار داد، چگونه با این خدا خدایی هست؟ (هرگز نیست) لیکن اکثر مردم نمی‌دانند.»

در اینجا، به ثبات عمومی قشر زمین اشاره می‌کند. می‌دانیم که در سنین اولیه زمین، قشر سطحی آن، پیش از سرد شدن، ناپایدار بود. با وجود این ثبات قشر زمین مطلق تام نیست چون که مناطقی وجود دارد که در آن زمین‌لرزه‌هایی به تناوب رخ می‌دهد. در مورد حایل بین دو دریا، این تصویری است برای نشان دادن عدم اختلاط آب شط‌ها با آب دریا در برخی خلیج‌های بزرگ؛ همچنان که کمی بعد خواهید دید.

سورة ۶۷ (الملک)، آیه ۱۵:

«اوست که برای شما زمین را رام کرد، در اطراف آن راه روید و از روزی او بخورید و بازگشت سوی اوست.»

سورة ۷۹ (النازعات)، آیات ۳۳ - ۳۰:

«و از پس این، (خدا) زمین را بگسترده است. و آب و چراگاه از آن بیرون آورده است. و کوه‌ها را محکم کرده است. که مایه برخورداری شما و حیوانات شماست.»

در بسیاری از این آیات، اهمیت آب و نتیجه عملی وجود آن روی سطح زمین و باروری خاک تذکر داده شده است. آب، در کشورهای صحرایی، به راستی عنصر درجه اولی است که ادامه زندگی بشر را مقید می‌سازد. اما یادآوری آن در قرآن، برتر از این ویژگی جغرافیایی است. طبع سیاره پر آب،^۱ که در منظومه شمسی، طبق مثبت‌ترین نتایج معارف جدید، یگانه می‌باشد، نمایانده شده است. زمین، بدون آب، سیاره مرده‌ای مانند ماه بود. قرآن در یادآوری پدیده‌های طبیعی زمین، جای نخست را به آب می‌دهد. و دوره آب، در آن، با صحت شایان توجهی توصیف شده است.

ب. دوره آب و دریاها

در روزگار ما، وقتی آیات قرآنی مربوط به نقش آب‌ها در زندگی انسان را، پی در پی می‌خوانیم، به نظرمان می‌رسد که همه آن‌ها ایده‌های کاملاً آشکاری را بیان می‌کنند. دلیل آن ساده است: در عصر ما همه‌مان با تفصیل بیشتر یا کمتری، دوره آب در طبیعت را می‌شناسیم.

اما اگر مفهوم‌های متفاوت قدیمی در این خصوص را در نظر گیریم، مشاهده می‌کنیم که داده‌های قرآنی شامل عناصر ناشی از مفهوم‌های اسطوره‌ای نیست که در قدیم شایع بود و در آن‌ها مطالعه نظری فلسفی از داده‌های مشاهده‌ای سهم بیشتری داشت. در قدیم اگر از طریق تجربی، به میزان محدودی به کسب معارف عملی مفید برای بهبود آبیاری اراضی می‌پرداختند، بالعکس، درباره دوره آب عموماً مفهوم‌هایی را تصور می‌کردند که در زمان ما دیگر کسی آن تصورات را نمی‌پذیرد.

بدین قرار، تصور اینکه آب‌های زیرزمینی می‌توانستند از نفوذ بارندگی‌ها در زمین حاصل شوند ساده بود. اما ابتکار فکری «ویتروو» نامی را که، در رم، در قرن اول پیش از میلاد، از این ایده دفاع می‌کرد به عنوان استثنایی در ازمینه قدیم نقل می‌کنند. بدین‌سان، در طول قرون مدیدی، که وحی قرآنی نیز در آن قرار می‌گیرد، انسان‌ها درباره نظام آب‌ها، ایده‌های کاملاً غلطی داشتند.

۱. منظور «زمین» است. (مترجم)

دو کارشناس این مسائل (ژ. کاستانی و ب. بالوو) در مقاله‌شان تحت عنوان «هیدروژنولوژی»^۱ در دایرةالمعارف اونیورسالیس تاریخچه‌ای آگاهی‌بخش در این مورد ارائه داده‌اند:

برای طالس ملطی، در قرن هفتم پیش از میلاد، موضوع عبارت بود از تنوری راندن آب اقیانوس در داخل قاره‌ها در اثر وزش باده‌ها، ریزش آن روی اراضی و نفوذ آن در خاک. افلاطون در این ایده‌ها شریک بود و فکر می‌کرد که برگشت به اقیانوس به وسیله مغاک بزرگی (موسوم به تاتار)، انجام می‌شد. این تنوری تا قرن هجدهم طرفداران کثیری داشت من جمله دکارت. ارسطو، شخصاً، فرض می‌کرد که بخار آب زمین، در حفره‌های سرد شده کوه‌ها تبدیل به آب می‌شده و دریاچه‌های زیرزمینی تشکیل می‌داده که چشمه‌ها را تغذیه می‌کردند. دنبال او سِنِک^۲ (قرن اول میلادی) آمد که تا ۱۸۷۷ میلادی طرفداران متعددی دارد من جمله ا. ولژه. اولین درک روشن دوره آب، در ۱۸۵۰ میلادی به برنارد پالیسی...، بازمی‌گردد که تصدیق می‌کند آب‌های زیرزمینی از نفوذ آب‌های باران در زمین حاصل می‌شوند. این تنوری بعدها از طرف ا. ماریوت و پ. پرو در قرن هفدهم میلادی تأیید می‌شود.

از مدرکات نادرستی که در زمان محمد ﷺ رایج بود، هیچ انعکاسی در عبارات قرآن که ذیلاً نقل می‌شود وجود ندارد:

سورة ۵۰ (ق)، آیات ۹ تا ۱۱:

«و ما^۳ از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم و با آن باغ‌ها برویانیدیم با دانه‌ای که درو کنند، با نخل‌های بلند که میوه آن روی هم چیده است. که روزی بندگان است و با آب باران دیار مواتی را زنده کردیم. بیرون شدن (از گور) نیز چنین است.»

سورة ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۱۸:

۱. Hydroge ologie : بخشی از زمین‌شناسی است که از کاوش و مهار کردن آب‌های زیرزمینی گفت‌وگو می‌کند. (مترجم)
2. Sé nè que

۳. هر زمان که در آیات نص قرآنی مندرج در این کتاب «ما» پدید می‌آید، ضمیر به خدا برمی‌گردد.

«از آسمان آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جا دادیم و ما به نابود کردن آن نیز قادریم و با آن برای شما باغ‌ها و نخل‌ها و تاک‌ها پدید کردیم که در آن میوه‌های بسیار دارید و از آن می‌خورید.»

سوره ۱۵ (الحجر)، آیه ۲۲:

«بادها را آبتن‌کنان فرستادیم، و از آسمان، آبی نازل کردیم و از آن سیرابتان کردیم، و شما ذخیره‌کنان آن نبودید.»

برای آخرین آیه دو تعبیر وجود دارد. بادهای آبتن‌کننده می‌توانند به عنوان بارورکننده نباتات به وسیله نقل پلن^۱ تلقی شوند، اما همچنین ممکن است اصطلاح مستعاری باشد که متشابهاً نقش بادی را به خاطر آورد که از ابری سترون، ابری زایا بسازد. این نقش اغلب اوقات یادآوری شده؛ همچنان‌که در آیات زیر ملاحظه می‌کنید.

سوره ۳۵ (فاطر)، آیه ۹:

«خداست که بادها فرستد تا ابری برانگیزد و آن را به دیار مواتی برانیم و زمین را پس از موات شدنش بدان زنده کنیم. زنده شدن پس از مرگ نیز چنین است.»

توجه خواهید کرد که در جزء نخست آیه، سبک کلام به شیوه نقل است و اینکه، بدون مرحله واسط، خطابی از خداوند دنبال آن است.

این‌گونه دگرگونی‌های ناگهانی در هیئت کلام، در قرآن فراوان است.

سوره ۳۰ (الروم)، آیه ۴۸:

«خدا است که بادها را می‌فرستد که ابرها را برانگیزد و باران را ببینی که از خلال آن برون می‌شود و چون آن را، به هر کس از بندگان خویش خواهد رساند، شادمانی کنند.»

سوره ۷ (الاعراف)، آیه ۵۷:

«اوست که بادها را، پیشاپیش رحمت خویش (چون) نویدی می‌فرستد و چون باد، ابری گرانبار بردارد، آن را به سرزمین موات برانیم و آب از آن فرود آوریم و با آب همه میوه‌ها پدید کنیم. مردگان را چنین زنده می‌کنیم، شاید شما اندرز گیرید.»

۱. Pollen: گردی که در گل‌ها هست و باعث باروری می‌گردد. (مترجم)

سورة ۲۵ (الفرقان)، آیات ۴۸ و ۴۹:

«اوست که باده‌ها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش کرد و از آسمان، آبی پاک نازل کردیم تا سرزمین مواتی را به آن زنده کنیم و آن را به مخلوقات خویش، چهارپایان و مردم بسیار بنوشانیم.»

سورة ۴۵ (الجاثیه)، آیه ۵:

«... و آن روزی‌ای را که خدا از آسمان فرود آورده و زمین را از پس موات بودنش بدان زنده گردانیده و تغییر باده‌ها، برای گروهی که تعقل کنند، عبرت‌ها است.»

آن «روزی‌ای» که در این آیه اخیر مورد بحث می‌باشد آب فرود آمده از آسمان است، همچنان‌که مقدمه آیه معرف آن می‌باشد. به علاوه درباره تغییر باده‌ها که تغییردهنده نظام باران‌ها هستند تأکید شده است.

سورة ۱۳ (الرعد)، آیه ۱۷:

«(خدا) از آسمان آبی نازل کرد که (در) دره‌ها به اندازه آن جریان یافت و سیل کفی برآماسیده، بیاورد.»

سورة ۶۷ (الملک)، آیه ۳۰:

«بگو به من بگوئید اگر آب شما (به زمین) فرو رود، چه کسی به شما آب روان دهد؟!»

سورة ۳۹ (الزمر)، آیه ۲۳:

«مگر نبینی که خدا از آسمان آبی نازل کرده و آن را در چشمه‌های زمین راه داده، آن‌گاه با آن کشتزاری به رنگ‌های مختلف برون آرد...»

سورة ۳۶ (یس)، آیه ۳۴:

«و در آن، باغ‌ها از نخل‌ها و تاک‌ها کرده‌ایم و در آن چشمه‌ها بشکافته‌ایم.»

اهمیت چشمه‌ها و تغذیه‌شان از آب بارانی که به سوی آن‌ها روان می‌شود در سه مرحله اخیر نمایانده شده است. این امر شایسته آن است که در آن تأمل گردد تا سلطه مُدِرکاتی

مانند مُدرکات ارسطو که تغذیه چشمه‌ها را از دریاچه‌های زیرزمینی می‌دانست به خاطر آورده شود. ام. ار. رمنی یراس^۱، (استاد مدرسه دولتی مهندسی زراعی، آب‌ها و جنگل‌ها) در مقاله‌اش در مورد «آب‌شناسی» در دایرةالمعارف اونیورسالیس، مراحل مختلف آب‌شناسی را توصیف کرده و کارهای عالی آبیاری قدیم، به‌ویژه در خاورمیانه، را ذکر نموده و شیوة تجربی محض را که در اثر مدرکات غلط آن زمان در آنجا حاکم بوده، یادداشت کرده است. او چنین می‌گوید:

«... باید منتظر «رنسانس» (تقریباً بین ۱۴۰۰ و ۱۶۰۰ میلادی) شد تا اینکه مُدرکات صرفاً فلسفی، جای خود را به کاوش‌های مبتنی بر مشاهده عینی پدیده‌های مربوط به آب‌شناسی بدهند. لئوناردو ونسی (۱۵۱۹ - ۱۴۵۲ میلادی) بر علیه ارسطو قیام می‌کند. برنارد پالیسی در «رساله ستایش آمیزش از نوع آب‌ها و چشمه‌ها، خواه طبیعی خواه مصنوعی» (منتشر در پاریس در ۱۵۷۰ میلادی) تعبیر صحیحی از دورة آب و به‌ویژه از تغذیه چشمه‌ها از باران‌ها می‌دهد.»

آیا این دقیقاً همین تذکر اخیر نیست که ما در آیه ۲۱ سوره ۳۹ (الزمر) که جریان پیشروی آب باران‌ها به سوی چشمه‌های زمین را به خاطر می‌آورد، می‌یابیم؟
باران و تگرگ موضوع آیه ۲۳ سوره ۲۴ (النور) هستند:

«مگر ندانی که خدا ابری براند، سپس میان آن پیوستگی دهد، سپس آن را متراکم کند و باران را بینی که از خلال آن برون شود و از آسمان، از کوه‌ها که در آن هست، تگرگی نازل کند و آن را به هر که خواهد رساند و از هر که خواهد بازدارد و نزدیک باشد شعاع برق آن دیدگان را ببرد.»

جا دارد که توضیحی نسبت به عبارت زیر (سوره ۵۶ (الواقعه)، آیات ۷۰-۶۸) داده شود:

«به من بگوئید آبی که می‌آشامید شما آن را از ابر فرود آورده‌اید یا ما فرودآورندگانیم؟ اگر خواسته بودیم آن را شور می‌کردیم. پس چرا سپاس نمی‌دارید؟!»

توضیح

تذکر اینکه خدا می‌توانسته آبی را که طبیعتاً شور نیست، شور کند، طریقه‌ای است برای بیان قدرت تام خداوند. این نحوه دیگری است برای یادآوری «حضور خداوند در همه جا» که بشر را به فرود آوردن باران از ابر تحدی می‌فرماید.

اما در حالی که طریقه نخست جز «لطیفه» ساده‌ای نیست، آیا طریقه دوم در عصری که صنعت، ایجاد باران صنعتی را مجاز ساخته «لطیفه» ای نخواهد بود؟ آیا توانایی بشر به تولید بارش‌ها با تصدیق قرآنی مخالف نیست؟

وضع چنین نیست؛ زیرا به نظر می‌رسد باید حدود امکانات بشر را در این زمینه مورد توجه قرار داد. ام. آ. فاسی مهندس کل هواشناسی در مقاله‌اش «بارش‌ها» در دایرةالمعارف اونیورسالیس نوشته است: «هرگز از ابری که مشخصات باران‌زایی ندارد، یا از ابری که به درجه تحول (رسیدگی) شایسته نرسیده، باران نمی‌توان بی‌بارد.» بنابراین انسان جز تسریع عمل بارندگی که شرایط طبیعی آن پیش‌تر فراهم شده باشد، با استفاده از وسایل فنی خاص، کاری نمی‌تواند بکند. اگر طور دیگری بود، خشکی (عدم بارندگی) عملاً وجود نداشت و بدیهی است که وضع چنین نیست. فرمانروایی بر باران و هوای خوب، همواره یک رؤیا باقی می‌ماند. انسان نمی‌تواند به میل خویش دوره مستقری را که جریان آب در طبیعت فراهم می‌کند بگسلد. دوره‌ای که می‌توان بر حسب آموزش‌های آب‌شناسی نوین به نحو ذیل خلاصه کرد: تشعشع حرارتی خورشید موجب تبخیر اقیانوس‌ها و تمام سطوح زمینی که پوشیده یا آغشته به آب‌اند می‌شود. بخار آبی که بدین ترتیب برآمده، در جو بالا می‌رود و در آنجا در نتیجه تراکم، ابرها را تشکیل می‌دهد. آن‌گاه نقش باده‌ها به میان می‌آید که ابرهای چنین تشکیل یافته را به فواصل متغیر نقل می‌کنند. این ابرها گاهی می‌توانند بدون دادن بارانی ناپدید گردند، گاهی توده‌های آن‌ها به توده‌های دیگری ملحق شوند تا تراکم‌های بزرگ‌تری را به وجود آورند، گاهی پاره پاره شوند تا در مرحله‌ای از تحول ابر، باران دهند. هنگامی که باران به دریاها (که ۷۰ درصد سطح کره زمین را تشکیل می‌دهند) برسد، دوره باران به زودی دوباره بسته شده است. چنانچه باران به زمین‌ها برسد، بخشی از آن می‌تواند توسط نباتات جذب شده و در نمو آن‌ها سهیم گردد. این نباتات، به نوبه خود، از طریق تعریق،

بخشی از آب را دوباره به هوا می‌دهند. بخش دیگر کمابیش در خاک نفوذ کرده و از آنجا می‌تواند به وسیله مجاری آب به سوی اقیانوس‌ها روان شود یا درون خاک رود تا بعداً به سوی شبکه سطحی زمین به صورت چشمه‌ها و آب‌خیزها برگردد.

باید این داده‌های آب‌شناسی را با داده‌هایی که از آیات متعدد قرآنی که ذکر کردیم برمی‌آیند، مقایسه کرد تا معلوم شود چه توافق شایان توجهی بین آن دو موجود است.

دریاها

اگر آیات قرآنی فوق به‌طور کلی وجه مقایسه‌ای با معارف جدید در آنچه مربوط به «دوره» آب در طبیعت است به دست داده‌اند، در مورد آنچه مربوط به دریاهاست وضع به همان صورت نیست. قول دقیق‌تر این است که هیچ جمله قرآنی مربوط به آن، الزامی برای مواجهه با داده‌های علمی نمی‌کند. با این وجود لازم است تذکر داده شود که در هیچ جمله قرآن، درباره دریاها رجوعی به عقاید، اساطیر یا خرافات آن عصر نیست.

آیات چندی از قرآن که مربوط به اقیانوس‌ها و دریانوردی می‌باشند، به عنوان موضوع‌های اندیشیدنی، علاماتی از قدرت تام خداوندی ارائه می‌کنند که از نمودهای مشاهده عادی برمی‌آیند.

سوره ۱۴ (ابراہیم)، آیه ۳۲:

«(خدا) کشتی را به خدمتتان گماشت که با اذن خدا به دریا می‌روید.»

سوره ۱۶ (النحل)، آیه ۱۴:

«او (خدا) است که دریا را به خدمت گرفت تا از آن گوشت خورید و از آن زیوری برون آرید که پیرایه خویش کنید و کشتی را در آن شکافنده آب می‌بینی، و تا از کرم وی فزونی جوید و شاید سپاس دارید.»

سوره ۳۱ (لقمان)، آیه ۳۱:

«مگر نبینی که به نعمت خدا کشتی به دریا روان است تا آیه‌های خویش به شما بنمایاند که در این، برای همه صبور و پیشگان سپاس‌دار عبرت‌هاست.»

سورة ۵۵ (الرحمن)، آیه ۲۴:

«و او را به دریا رهنوردان شرع‌دار هست چون کوه‌ها.»

سورة ۳۶ (یس)، آیات ۴۴ - ۴۱:

«و برای ایشان عبرتی است که ما نژادشان را در آن کشتی پر حمل کرده‌ایم و نظیر آن برایشان چیزها آفریده‌ایم که سوار شوند. اگر بخواهیم غرقشان کنیم و فریادرسی نیابند و نجاتشان ندهند؛ مگر که رحمتی از جانب ماست تا مدتی برخوردار شوند.»

بدیهی است که در اینجا صحبت از کشتی حامل انسان‌های روی دریا می‌باشد چنان‌که کشتی نوح در گذشته نوح و سوارشدگان کشتی را حمل کرد و به آنان امکان داد که به خشکی برسند.

نمود مشاهده‌ای دیگر راجع به دریا را می‌توان از همه آیات قرآن مخصوص به دریا جدا کرد زیرا وجهه خاصی دارد. سه آیه به برخی اوصاف شط‌های بزرگ هنگامی که به اقیانوس‌ها می‌ریزند، اشاره می‌کنند.

پدیده عدم اختلاط فوری آب‌های شور دریاها با آب‌های شیرین شط‌های بزرگ که اغلب اوقات به آن برمی‌خوریم به خوبی شناخته شده است. تصور می‌شود که قرآن پدیده مزبور را در مورد ملتقای فرات و دجله - که با توأم شدن خود، «به اصطلاح» دریای درازی بیش از ۱۵۰ کیلومتر (شط العرب) را می‌سازند - تذکر می‌دهد. در ته خلیج، اثر جذر و مد‌ها پدیده خجسته فروکش آب شیرین در داخل زمین‌ها را ایجاد می‌کند که آبیاری رضایت‌بخشی را تأمین می‌نماید. برای درک بهتر نص قرآن، باید دانست که «مر»^۱ در زبان فرانسه، مفهوم کلی کلمه عربی «بحر» را بیان می‌نماید که به معنی توده عظیم آب بوده و در مورد اقیانوس و نیز در مورد شط‌های خیلی بزرگ مثلاً: نیل، دجله و فرات، استعمال می‌گردد. سه آیه‌ای که این پدیده را متذکر می‌گردند عبارت‌اند از:

سورة ۲۵ (الفرقان)، آیه ۵۳:

«او (خدا) ست که دو دریا را به هم پیوست، این شیرین گوارا است و آن شور تند، و میانشان حایلی کرد و مانعی نفوذناکردنی.»

۱. Mer به معنی «دریا» است. (مترجم)

سورة ۳۵ (فاطر)، آیه ۱۲:

«دو دریا یکسان نیست؛ این گوارا است و شیرین و نوشیدنش خوش است و آن شور و زنده است و از هر دو گوشت تازه خورید و زیوری برون آرید که پیرایه خویش کنید.»

سورة ۵۵ (الرحمن)، آیات ۲۱ - ۱۹:

«(خدا) دو دریا را گذاشت که به هم برسند. میانشان حایلی است که به هم تجاوز نکنند... از آن لؤلؤ و مرجان بیرون آورده می‌شود.»

این آیات، علاوه بر یادآوری نمود اصلی، عواید مستخرج آب‌های شیرین و آب‌های شور را تذکر می‌دهند: ماهی، زیورهای لباسی، مرجان، مروارید. راجع به پدیده عدم اختلاط آب‌های شطی در دریا در مصب، باید دانست که اختصاص به دجله و فرات ندارد - که در نص آیه ذکر نشده (ولی فکر می‌کنیم نص راجع به آنهاست) - شط‌هایی با آبده بسیار زیاد مانند می‌سی‌سی‌پی یا یانگ تسه همان خصوصیت را دارند. در مورد آنها گاه اختلاط آب‌ها جز دوردست در وسط دریا صورت نمی‌گیرد.

پ. برآمدگی‌های زمین

ساختمان زمین پیچیده است. امروزه می‌توان با نظری خیلی سطحی آن را متشکل از طبقه ژرفی پنداشت که در آن درجات حرارت بسیار زیادی تسلط دارد و به ویژه بخش مرکزی که در آن سنگ‌ها مذاب و بخش سطحی (= پوسته زمین) جامد و سرد است. این طبقه خیلی نازک است، از چند کیلومتر تا حداکثر چند ده کیلومتر، و حال آنکه شعاع زمین کمی بیش از ۶۰۰۰ کیلومتر می‌باشد. این پوسته، به‌طور متوسط، تنها یک‌صدم شعاع کره (زمین) را می‌نمایاند. شاید بتوان گفت روی این پوسته بسیار نازک است که پدیده‌های طبقات الارضی رخ داده‌اند. در اساس این پدیده‌ها، چین‌خوردگی‌های زمین قرار دارند که مبدأ سلسله‌های جبال هستند؛ تکوین آنها در زمین‌شناسی «ارژنز»^۱ نامیده شده، جریان امر اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد زیرا، به محض ظهور

1. Orogenese

برآمدگی که می‌رود کوهی تشکیل دهد، در عمق فرورفتگی متناسبی در قشر زمین مربوط به آن ایجاد می‌شود که بنیانی در طبقه زیرین فراهم می‌کند.

سرگذشت توزیع دریاها و خشکی‌ها در سطح کره (زمین) دستاوردی جدید است و هنوز علم ما حتی برای دوره‌های جدیدتر که بهتر شناخته شده‌اند، خیلی ناقص است. احتمال دارد که تاریخ پدید آمدن اقیانوس‌ها، که تشکیل «هیدروسفر»^۱ را می‌دهند، قریب نیم میلیارد سال پیش باشد و قاره‌ها جرم واحدی در آخر عهد اول تشکیل داده باشند که بعداً پراکنده شده‌اند. به‌علاوه قاره‌ها یا قطعاتی از قاره‌ها در اثر تشکیل کوه‌ها در منطقه اقیانوسی (مانند نواحی شمال اقیانوس اطلس، و بخشی از اروپا) از آب بیرون آمده‌اند.

آنچه که طبق ایده‌های نو در تاریخچه تکوین زمین‌های برآمده تفوق دارد، پدیدار شدن سلسله کوه‌ها است. تمام تحول زمین‌ها را، از عهد اول تا عهد چهارم، به تبعیت از «مراحل تکوین کوه‌ها» طبقه‌بندی می‌کنند که خود این‌ها نیز به «دوره‌هایی» به همان نام گروه‌بندی می‌شوند؛ افزون اینکه تشکیل کوه‌ها انعکاس‌هایی روی تعادل بین دریاها و خشکی‌ها داشته است به طوری که قسمت‌هایی از زمین‌های از آب برآمده را از بین برده تا خشکی‌های دیگری را پدید آورد و از صدها میلیون سال پیش توزیع محدوده‌های قاره‌ای و اقیانوسی را تغییر داده به نحوی که اکنون قاره‌ها جز سه دهم سطح سیاره (زمین) را اشغال نکرده‌اند.

تغییراتی را که در صدها میلیون سال پیش رخ داده، می‌توان به‌طور خیلی سطحی و خیلی ناقص به ترتیب فوق خلاصه کرد.

در مورد برآمدگی‌های زمین، قرآن ظاهراً غیر از تکوین کوه‌ها تذکری نمی‌دهد. در واقع، در مورد آیاتی که تنها عنایت و رأفت خداوند درباره انسان‌ها را بیان کرده و به تکوین زمین مربوط است، از نظرگاهی که در اینجا مورد توجه ماست، چیز کمی برای گفتن وجود دارد؛ مانند آیات زیر:

سوره ۷۱ (نوح)، آیات ۱۹ و ۲۰:

«و خدا زمین را فرش شما کرده تا در راه‌های گشاده آن راهسپار شوید.»

سوره ۵۱ (الذاریات)، آیه ۴۸:

«و زمین را بگستریدیم و نکوگسترندگانییم.»

فرشی که گسترده شده [اشاره به «فرشناها» و «الماهدون» (مندرج در آیه)] قشر یا پوسته زمین می‌باشد که غلاف جامدی است و روی آن ما می‌توانیم زندگی کنیم و حال آنکه طبقات زیرین کره (زمین) خیلی گرم، سیال و نامناسب برای هر نوع زندگی می‌باشند. عبارات قرآنی راجع به کوه‌ها و اشارات به پابرجایی آن‌ها در اثر نتایج پدیده‌های چین‌خوردگی بسیار پر اهمیت هستند.

سوره ۸۸ (الغاشیه)، آیات ۱۹ و ۲۰:

«... و کوه‌ها را چسان به‌جا نهاده‌اند و زمین را که چسان گسترده‌اند.»

در اینجا، مفهوم «پایه» در درون زمین، به روشنی از نصّ آیه برمی‌آید. به علاوه آیه‌های زیر مطلب را تصریح می‌کنند.

سوره ۷۸ (النباء)، آیات ۶ و ۷:

«مگر زمین را بستری و کوه‌ها را میخ‌ها، نکرده‌ایم؟!»

«میخ‌ها» که به آن‌ها اشاره شده، میخ‌هایی هستند که برای نصب خیمه در زمین به کار می‌روند («اوتاد»، جمع «وتد»).

زمین‌شناسان جدید چین‌خوردگی‌هایی از زمین را شرح می‌دهند که موجب استقرار برآمدگی‌ها شده و ابعاد متغیری تا یک کیلومتر یا حتی ده کیلومتر دارند. از این پدیده چین‌خوردگی، پابرجایی پوسته زمین نتیجه می‌شود.

بنابراین از قرائت ملاحظاتی چند راجع به کوه‌ها در برخی عبارات قرآن تعجب نخواهیم کرد:

سوره ۷۹ (النازعات)، آیه ۳۲:

«و کوه‌ها را محکم کرده است.»

سورة ۳۱ (لقمان)، آیه ۱۰:

«(خدا) در زمین لنگرها^۱ انداخت که نلرزاندتان.»

همین عبارت در سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۱۵ تکرار شده و همین ایده با کمی اختلاف در سورة ۲۱ (الأنبياء)، آیه ۳۱ (ذیل) بیان گردیده است.

«و در زمین لنگرها کردیم که نلرزاندتان.»

این آیات بیان می‌کنند که ترتیب قرار گرفتن کوه‌ها مناسب با ثبات و استقرار است و این امر با داده‌های زمین‌شناسی کاملاً سازگار می‌باشد.

ت. جو زمین

علاوه بر نظرگاه‌های چندی که بیشتر مربوط به آسمان است و در فصل پیش بررسی شده‌اند، قرآن حاوی عبارات چندی است در مورد پدیده‌هایی که در جو بروز می‌کنند. در خصوص رویارویی آن‌ها با داده‌های دانش نو، فقط در اینجا مانند جاهای دیگر، می‌توان به عدم تناقض بین پدیده‌های یاد شده و شناخت علمی که امروزه به آن وقوف داریم توجه کرد.

ارتفاع^۲

این در حقیقت فکر خیلی پیش‌پا افتاده‌ای است که درباره ناراحتی محسوس در ارتفاع سخن گفته شود؛ ناراحتی‌ای که هر چه بالاتر روند بیشتر می‌شود، و در آیه ۱۲۵ سورة ۶ (الانعام) بیان شده:

«هر که را خدا خواهد هدایت کند، سینه او را برای اسلام آوردن بگشاید و هر که را خواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ کند و سخت، گویی به آسمان خواهد رفت.»

برخی ادعا کرده‌اند که مفهوم ناراحتی در ارتفاع برای اعراب زمان محمد ﷺ ناشناخته بود. به نظر می‌رسد که هیچ اینطور نباشد. وجود قلل مرتفع با بلندی بیش از ۳۵۰۰ متر،

۱. مؤلف محترم «رواسی» مندرج در آیات را «کوه‌ها» ترجمه کرده است.

۲. منظور ارتفاع از سطح دریاست. (مترجم)

پذیرفتن این را که (اعراب زمان پیامبر) به مشکل بودن تنفس در ارتفاع جاهل بوده‌اند، بعید می‌نماید.^۱ همچنین مفسرانی یافت می‌شوند که خواسته‌اند در اینجا خبر تسخیر فضا را ببینند، که ظاهراً (این نظر را) باید اقلأً برای این عبارت به کلی نفی کرد.

الکتریسیته جوی

الکتریسیته جوی و نتایج آن، صاعقه و تگرگ، در آیات زیر ذکر شده‌اند:

سورة ۱۳ (الرعد)، آیات ۱۳ - ۱۲:

«اوست که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند و ابرهای گرانبار پدید می‌آورد. رعد به ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح گویند. صاعقه‌ها می‌فرستد و هر که را خواهد دچار آن کند. با وجود این، آن‌ها درباره خدا مجادله می‌کنند و او سخت گیر است.»

سورة ۲۴ (النور)، آیه ۴۳ (که پیش‌تر در این فصل نقل شد):

«مگر ندانی که خدا ابری براند، سپس میان آن پیوستگی دهد، سپس آن را متراکم کند و باران را بینی که از خلال آن برون شود و از آسمان، از کوه‌ها که در آن هست، تگرگی نازل کند و آن را به هر که خواهد رساند و از هر که خواهد بازدارد و نزدیک باشد شعاع برق آن دیدگان را ببرد.»

در این دو آیه بیان تناسبی منطقی بین تکوین «ابرهای گرانبار از باران یا تگرگ» و «تولید صاعقه» وجود دارد: اولی، به خاطر خیری که در آن است مورد طمع بوده و دومی که بیم‌آور است، تابع اراده «قادر مطلق» می‌باشد. ارتباط بین دو پدیده، با شناختی که امروزه از الکتریسیته جوی داریم سازگار است.

سایه

اندیشه عادی زمان ما در مورد «سایه» و تغییر مکان آن موضوع افکاری چنین‌اند:

سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۸۱:

«خدا برای شما از آن چیزها که آفریده سایه کرد....»

۱. شهر صنعا، پایتخت یمن، که در زمان محمد ﷺ مسکون بوده، در ارتفاع قریب ۲۴۰۰ متر قرار گرفته است.

سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۴۸:

«مگر (کافران) آن چیزها را که خدا خلق کرده نمی‌بینند که سایه‌های آن از راست و چپ می‌آید و با تذلل، سجده خدا می‌کنند؟!»

سورة ۲۵ (الفرقان)، آیات ۴۵ و ۴۶:

«مگر ندیدی پروردگارت چگونه سایه را کشیده و اگر می‌خواست آن را سکون می‌داد؟! آن‌گاه آفتاب را نشانه آن کردیم، سپس آن را به گرفتنی ملایم سوی خویش گرفتیم.»

نصّ قرآنی علاوه بر آنچه مربوط به تذلل هر چیز آفریده به انضمام سایه‌اش در برابر خداوند است — و تجدید هر گونه نمایش قدرت خداوند به هر طور که اراده کند — به روابط سایه با خورشید نیز اشاره می‌کند.

باید در این خصوص یادآوری کرد که در عصر محمد ﷺ باور می‌کردند که تغییر مکان سایه، تابع تغییر مکان خورشید از خاور به باختر است. و مورد استعمال آن، ساعت خورشیدی بود که برای تعیین وقت بین طلوع و غروب آفتاب به کار می‌رفت. در اینجا، قرآن از پدیده مزبور سخن می‌گوید؛ بدون اینکه از توضیح جاری مربوط به زمان وحی، ذکری به میان آورد. این توضیح طی قرون پس از عصر محمد ﷺ به خوبی مورد قبول مردم واقع شد لیکن بالاخره نادرستی آن آشکار می‌شد. به همین دلیل قرآن فقط از نقشی که خورشید به عنوان معرف سایه بازی می‌کند صحبت می‌دارد. در اینجا عدم وجود هر گونه تباینی بین نحوه‌ای که قرآن از سایه حرف می‌زند و آنچه که از این پدیده‌ها در عصر جدید می‌دانند، مشهود است.



سلسله‌های نباتی و حیوانی

در این فصل آیات متعددی که منشأ زندگی، برخی مناظر سلسله نباتی و موضوع‌هایی عام یا خاص مربوط به سلسله حیوانی را متذکر می‌گردند گردآوری شده‌اند. گروه‌بندی در طبقه‌بندی منطقی از آیات پراکنده در تمام قرآن، ظاهراً امکان این را می‌دهد که ایده‌ای کلی از داده‌های قرآنی در باب همه این مسائل را بدهد.

برای موضوع‌های این فصل همانند مطالب فصل آینده، بررسی متن قرآنی گاه به‌خصوص به علت پاره‌ای مشکلات وابسته به کلام، باریک و دقیق است. بر این مشکلات جز با در نظر گرفتن داده‌های علمی مربوط به موضوع مطروح نمی‌توان فائق شد. این صرفاً مربوط است به آنچه راجع به موجودات زنده (نباتات، حیوانات و انسان) است که مواجهه با آموزش‌های دانش لازم می‌نماید تا معنایی برای برخی تصریحات قرآنی در این زمینه‌ها یافت. آن‌گاه می‌فهمیم چرا چند ترجمه زاید از این عبارات قرآن که توسط اهل ادب انجام شده، از طرف یک دانش‌پژوه به عنوان مغلوط و نادرست تلقی گردیده است. همچنان است وضع تفاسیر، موقعی که واضعان آن‌ها شناخت‌های علمی لازم برای فهم متن را ندارند.

الف. منشأ حیات

این مسئله همه وقت انسان را در مورد خود و در مورد موجودات زنده اطرافش مشغول کرده که در اینجا از نظرگاه کلی بررسی خواهد شد. موقعیت انسان، که ورودش روی زمین و تولید مثلش موضوع شرح و تفصیلاتی بسیار مهم‌اند، در فصل بعد مطرح خواهد شد. قرآن در حالی که به منشأ حیات، در سطحی خیلی کلی می‌نگرد، با ایجاز بسیار در آیه‌ای که به تکوین جهان نیز مربوط بوده و قبلاً نقل و شرح شد از آن صحبت می‌دارد. سوره ۲۱ (الانبیاء)، آیه ۳۰:

«مگر کسانی که کافرند ندانند که آسمان‌ها و زمین پیوسته بود و از هم بازشان کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم، پس چرا ایمان نیارند؟»

در وقوف بر وجود منشأ برای حیات شکی نیست. عبارت مزبور نیز می‌تواند این را هم معنی دهد که هر چیز زنده از آب به عنوان ماده اصلی ساخته شده یا اینکه هر چیز زنده، اصلش آب است. هر دو معنی ممکن کاملاً با داده‌های علمی موافق‌اند: دقیقاً نیز چنین است که زندگی منشأ آبی داشته و آب، اولین تشکیل‌دهنده هر سلول زنده است. چنان‌که از امکان زندگی روی سیاره‌ای بحث شود فوری این پرسش را از خود می‌کنند: آیا آب به اندازه کافی در آن وجود دارد؟

علوم جدید، این فکر را که کهن‌ترین موجودات زنده می‌باید متعلق به سلسله نباتی باشند مجاز می‌سازد: جلبک‌هایی از دوره پیش از عهد اول (یعنی در کهن‌ترین زمین‌هایی که شناسایی شده باشند) را باز یافته‌اند. عناصری از سلسله حیوانی می‌باید کمی بعد پدید آمده باشند که آن‌ها از اقیانوس‌ها آمدند.

آنچه در اینجا «آب» ترجمه شده، کلمه «ماء» است که همچنان که آب آسمان را تعیین می‌کند آب اقیانوس‌ها با هر مایعی را نیز نشان می‌دهد. به معنی اول، آب، عنصر لازم برای هر گونه زندگی نباتی است:

سوره ۲۰ (طه)، آیه ۵۳:

«(خدا اوست که) از آسمان آبی فرود آورد و با آن اقسام مختلف گیاه پدید آوردیم.»

این اولین ذکری است از «جفت در نباتات» که در این مورد بعداً گفت‌وگو خواهد شد. به معنی دوم، «مایع بدون هیچ‌گونه تصریح» کلمه «ماء» به صورت نامشخص برای تعیین آنچه که مبنای تکوین هر حیوان است به کار می‌رود.
سوره ۲۴ (النور)، آیه ۴۵:

«خدا همه جنبندگان را از آب آفریده است.»

بعداً ملاحظه خواهید کرد که کلمه «ماء» می‌تواند به مایع بذری^۱ منی نیز اطلاق گردد. از این قرار چه صحبت از منشأ حیات به طور کلی شود، چه از عنصری که باعث سر برآوردن گیاهان از خاک یا از نطفه حیوان، همه آرا و اندیشه‌های قرآن در باب منشأ حیات با داده‌های علمی جدید کاملاً منطبق‌اند. هیچ یک از اساطیری که در زمان (نزول قرآن) درباره منشأ حیات شیوع فراوانی داشت، در متن قرآن جایی ندارد.

ب. سلسله نباتی

در اینجا نمی‌توان عبارات بسیار متعدد قرآن را (که در آن‌ها احسان خداوندی در خصوص خصلت سعد باران که نبات می‌رویانند یادآوری می‌شود) کلاً نقل نمود. در این مورد سه آیه را برمی‌گزینیم (به شرح زیر):
سوره ۶ (النحل)، آیات ۱۰ و ۱۱:

«او (خدا) ست که از آسمان، آبی نازل کرده که نوشیدنی شماست و از آن درخت‌ها (سیراب) شود و در آن چراگاه ترتیب می‌دهید، کشت و زرع و زیتون، نخل‌ها و تاک‌ها و همه‌گونه میوه‌ها برای شما برویانند که در این برای گروهی که اندیشه کنند عبرت‌هاست.»

سوره ۶ (الانعام)، آیه ۹۹:

«او (خدا) ست که از آسمان آبی نازل کرده که با آن همه رویدنی‌ها پدید آورده‌ایم و از جمله سبزه‌ای پدید آورده‌ایم که از آن دانه‌های روی هم چیده پدید می‌کنیم و از نخل،

۱. که توسط غدد ویژه تولید مثل ترشح شده و محتوی اسپرماتوزونید است.

از گل آن، خوشه‌های آویخته، و باغ‌ها، از تاک‌ها و زیتون و انار مانند و نامانند هم (کرده‌ایم). میوه آن را هنگام میوه آوردن و رسیدنش بنگرید که در این‌ها برای گروهی که ایمان دارند، عبرت‌هاست.»

سوره ۵۰ (ق)، آیات ۱۱ - ۹:

«و از آسمان، آبی پر برکت نازل کردیم و با آن باغ‌ها برویاندیم با دانه‌ای که درو کنند، با نخل‌های بلند که میوه آن روی هم چیده است که روزی بندگان است و با آب باران دیار مواتی را زنده کردیم. بیرون شدن (از گور) نیز چنین است.»

به این ملاحظات به گونه کلی، قرآن ملاحظات دیگری که چشم‌اندازهای محدودتری دارند می‌افزاید:

تعاادل حاکم در سلسله نباتی

سوره ۱۵ (الحجر)، آیه ۱۹:

«و زمین (را) بگسترديم و در آن کوه‌ها بيفکنديم) و همه چیزهای مناسب در آن برویاندیم.»

تمایز خوردنی‌ها

سوره ۱۳ (الرعد)، آیه ۴:

«در زمین قطعه‌های پهلوی هم هست با باغ‌ها از تاک و کشت و نخل از یک بن و غیر یک بن، که به یک آب سیراب می‌شود اما میوه بعضی از آن را بر بعضی دیگر مزیت داده‌ایم، که در این برای گروهی که خردورزی می‌کنند عبرت‌هاست.»

یادداشت وجود این آیات، جالب و سودمند است تا بی‌پیرایگی اصطلاحات به کار رفته و نبود هر گونه اشاره‌ای که توانسته باشد ترجمان معتقدات وقت بیشتر از حقایق اصلی باشد، متجلی گردد. اما این به خصوص آرای قرآنی راجع به تولید مثل در سلسله نباتی است که جلب توجه می‌نماید.

تولید مثل در نباتات

باید به خاطر آورد که تولید مثل در سلسله نباتی به دو طریق انجام می‌گیرد: با لقاح یا بی لقاح. در واقع، تنها طریق اول، شایسته نام تولید مثل است؛ زیرا این طریق روش زیست‌شناختی‌ای را تعریف می‌کند که هدفش ایجاد فرد جدیدی همانند آنی که او را به وجود آورده، می‌باشد.

تولید مثل بی لقاح تکثیر ساده‌ای است؛ زیرا از تقطیع پیکری حاصل می‌گردد که پس از جدا شدن از خود نبات، می‌رود بسط و نموی به دست آورد که آن را شبیه به آنی که از او نتیجه شده بسازد: گیلیرمون^۱ و مانژنو^۲ آن را به عنوان «حالت خاصی از نمو» ملاحظه می‌کنند. یک مثال خیلی ساده آن توسط «قلمه زدن» عرضه می‌گردد: اگر شاخه بریده شده از نباتی در زمینی که به طور مناسب آن آبیاری گردیده، قرار داده شود، از طریق بسط ریشه‌های نو تجدید حیات می‌نماید. برخی نباتات اعضای خاصی برای این عمل دارند، برخی دیگر^۳ هاگ‌هایی صادر می‌کنند که چنانچه بتوان گفت، مانند دانه (یادآوری کنیم که دانه نتیجه روشی از تولید مثل با لقاح است) عمل می‌کنند.

تولید مثل با لقاح نباتات از طریق جفت شدن عناصر نر و عناصر ماده متعلق به تشکیلات مولدی که روی یک نبات گرد آمده یا جدا از هم هستند، صورت می‌گیرد. فقط این (نوع تولید مثل) در قرآن مورد نظر قرار گرفته است.

سوره ۲۰ (طه)، آیه ۵۳:

«(خدا اوست) که از آسمان آبی فرود آورد و با آن جفت‌های گوناگون گیاه پدید آوردیم.»

ترجمه کلمه «زوج» (جمع آن «ازواج» است) که معنای نخستین آن عبارت است از: آن چیزی که با چیز دیگری «زوج» می‌سازد. این کلمه چنان که به زن و شوهر اطلاق می‌شود در مورد کفش‌ها هم به کار می‌رود.

1. Gulliermond

2. Mangenot

3. Spores

سوره ۲۲ (الحج)، آیه ۵:

«... زمین را فسرده بینی و چون آب بر آن نازل کنیم بجنبند و برآید و از همه گیاهان بهجت‌انگیز برویاند.»

سوره ۳۱ (لقمان)، آیه ۱۰:

«در آن همه گونه گیاه خوب برویانیدیم.»

سوره ۱۳ (الرعد)، آیه ۳:

«از هر قسم میوه دو صنف پدید آورد.»

می‌دانیم که میوه پایان عمل تولید مثل نباتات برتر که مهیاترین و پیچیده‌ترین تشکیلات را دارند می‌باشد. مرحله پیش از میوه، مرحله گل با اندام نر (پرچم) و ماده (تخمک) می‌باشد. این تخمک‌ها پس از دریافت گرده، میوه‌هایی می‌دهند که پس از رسیدن، دانه‌ها را رها می‌سازند. پس هر میوه‌ای مستلزم وجود اندام نر و اندام ماده می‌باشد. این همان است که آیه قرآنی می‌خواهد بگوید.

با وجود این باید متذکر شد که در برخی انواع (نباتات)، میوه‌ها می‌توانند از گل‌های بارور نشده (میوه‌های پارتوکارپیک)^۱ به وجود آیند؛ مانند موز، برخی انواع آناناس، انجیر، پرتقال و مو که از نباتات جنسیت‌دار نیز حاصل می‌شوند.

سرانجام تولید مثل مانند عمل جوانه زدن دانه است؛ باز شدن غشای بیرونی‌اش (که می‌تواند به صورت هسته‌ای متراکم شده باشد)، خروج ریشه‌هایی را ممکن می‌سازد که می‌رویند و ریشه آنچه را که برای نمو دانه (که تا کنون به صورت دانه دارای زندگی کند بود) و تولید فرد جدیدی لازم است، از خاک می‌گیرد.

آیه قرآنی به این جوانه زدن اشاره می‌کند:

سوره ۶ (الانعام)، آیه ۹۵:

«خدا شکافنده دانه و هسته است.»

1. Parthé nocarpique

قرآن که اغلب اوقات وجود این «عناصر زوج» را در سلسله نباتی تکرار کرده، این مفهوم زوج را در چارچوب کلی تری با مرزهای نامشخصی ثبت نموده است:
سوره ۳۶ (یس)، آیه ۳۶:

«منزه است آن که همه جفت‌ها را بیافرید، از گیاهانی که زمین می‌رویاند و انسان‌ها و آن چیزها که ندانند.»

می‌توان فرض‌های متعددی درباره معنای چیزهایی که انسان‌ها در زمان محمد ﷺ نمی‌شناختند و برای آن‌ها در ایام ما ساخت‌ها یا طرز عمل‌های مزدوج، چه در ردیف بی‌نهایت کوچک، چه در ردیف بی‌نهایت بزرگ، چه در موجودات زنده، چه در موجودات بی‌جان تشخیص می‌دهیم نمود. اصل مطلب، به خاطر سپردن معارفی است که به روشنی بیان شده و یک بار دیگر تصدیق اینکه در آنجا مغایرتی با دانش امروز یافت نمی‌شود.

پ. سلسله حیوانی

در قرآن چندین مسئله مربوط به سلسله حیوانی موضوع ملاحظات قرار می‌گیرند که مواجهه‌ای با شناخت‌های علمی جدید راجع به این نکات ویژه را لازم می‌نمایند. اما، در اینجا باز، چنانچه عبارتی مانند عبارت زیر که در آن آفرینش برخی افراد سلسله حیوانی به قصد وادار کردن انسان‌ها به تفکر درباره نیکوکاری خداوند تذکر داده شده نمی‌آوردیم، دید ناتمامی از آنچه قرآن در این زمینه دارد می‌دادیم. اساساً این عبارت برای این نقل شده تا از طریقی که قرآن انطباق موزون آفرینش را با انسان‌ها، به خصوص در مورد روستاییان تذکر می‌دهد مثالی داده باشیم.

سوره ۱۶ (النحل)، آیات ۵ تا ۸:

«(خدا) حیوانات را نیز آفریده که در آن وسیله حرارت و منفعت می‌یابید و از آن می‌خورید و چون از چراگاه آیند و چون به چراگاه روند، در آن (جلوه) جمالی دارید و بارهای شما را به دیاری می‌برد که جز با مشقت تن، بدان نتوانید رسید که پروردگارتان مهربان و رحیم است. و اسبان و استران و خران (آفرید) تا بر آن سوار شوید، و برای زینت؛ و چیزها خلق می‌کند که شما نمی‌دانید.»

در جنب این ملاحظات به گونه عمومی، قرآن برخی داده‌ها درباره موضوع‌های بسیار مختلف را می‌نماید:

- تولید مثل در سلسله نباتی؛
- تذکر وجود مجتمع‌های حیوانی؛
- اندیشه‌ها درباره زنبورها، عنکبوت‌ها و پرندگان؛
- شرح درباره منشأ شیر حیوانی.

۱. تولید مثل در سلسله حیوانی

این امر خیلی به اختصار در آیات ۴۵ و ۴۶ سورة ۵۳ (النجم) تذکر داده شده است:

«و او (خداوند) دو همسر (زوج) نر و ماده را از نطفه‌ای که ریخته شود بیافریند.»

«عنصر زوج» همان اصطلاحی است که در آیات مربوط به تولید مثل نباتات وجود دارد. مطلب بسیار شایان توجه، تصریحی می‌باشد که تولید مثل نیازمند مقدار کمی مایع است. همان کلمه که معرف منی است درباره انسان به کار می‌رود و در فصل آینده تفسیری راجع به این تذکار داده خواهد شد.

۲. وجود امم و جوامع حیوانی

سورة ۶ (الانعام)، آیه ۳۸:

«هیچ جانوری در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش پرواز کند، نیست؛ مگر اینکه امت‌هایی مانند شمایند. در این کتاب از (توضیح) چیزی فروگذار نکرده‌ایم و به سوی پروردگار خویش محشور می‌شوید.»

چندین نکته این آیه باید تفسیر شوند. نخست به نظر می‌رسد که سرنوشت حیوانات پس از مرگشان یادآوری شده: اسلام، ظاهراً در این خصوص هیچ رأیی ندارد. سپس تقدیر و سرنوشت^۱ عمومی که در اینجا به ظاهر مورد بحث است می‌تواند مانند سرنوشت مطلق یا مانند سرنوشت نسبی — محدود به ساخت‌ها و سازمان اعمال بدنی که شیوه رفتاری را معین

۱. در مقدمه بخش سوم دیدیم که سرنوشت را در مورد انسان چگونه باید دریافت.

می‌سازد — درک گردد. حیوان به تحریکات خارجی گوناگون به تبعیت از وضع و حال خاصی واکنش نشان می‌دهد.

به گفته^۱ ار. بلاشر^۱، مفسر قدیمی‌ای مانند «رازی» فکر می‌کرد که این آیه جز افعال غریزی‌ای که حیوانات به وسیله آن‌ها تعظیم خداوند را می‌نمایند، در نظر ندارد.

ابوبکر حمزه، در حواشی ترجمه‌اش از قرآن از: «غریزه‌ای که طبق حکمت خداوندی همه موجودات را به گرد آمدن جهت تولید مثل و تشکیل امت دادن (که برای ادامه زندگی مستلزم این است که هر فردی همه گروه را خدمت کند) برمی‌انگیزد و صحبت می‌دارد.»

این رفتارهای حیوانات، در دهه‌های اخیر به دقت بررسی شده و در نتیجه امم حیوانی واقعی را ارائه داده‌اند. البته، مطالعه نتیجه کار یک مجتمع توانسته از دیرزمانی پیش، لزوم سازمانی امتی را بقبولاند. اما این تنها در دوره اخیر است که مکانیسم‌هایی که به چنین سازمان‌هایی فرمان می‌راند کشف شده‌اند. موردی که بهتر بررسی گردیده و بیشتر شناخته شده بلاشک مورد زنبورهای عسل است که به رفتار آن‌ها نام فن فریش وابسته است. فن فریش^۲، لورنز^۳ و تن برژن^۴ بدین مناسبت جایزه نوبل را در سال ۱۹۷۳ دریافت داشته‌اند.

۳. اندیشه‌های راجع به زنبور عسل‌ها، عنکبوت‌ها و پرندگان

هنگامی که متخصصان سلسله اعصاب می‌خواهند مثل‌های برجسته‌ای از سازمان معجزه‌آسایی که بر رفتار حیوانی حکومت می‌کند بیاورند، حیواناتی که شاید اغلب اوقات نامبرده می‌شوند، زنبور عسل‌ها، عنکبوت‌ها و پرندگان (به‌ویژه پرندگان مهاجر) هستند. در هر صورت، می‌توان تأیید کرد که این سه گروه الگوهای بسیار زیبا از سازمان عالی‌ای را تشکیل می‌دهند که نص قرآنی از این «سه نمونه» عبرت‌انگیز در عالم حیوانات ذکر به میان آورده باشد که کاملاً پاسخگوی خصلت شایان توجه استثنایی هر یک از حیوانات نامبرده در اینجا، از نظر علمی است.

1. Blachere

2. Von Frirch

3. Lornz

4. Tinbergen

زنبور عسل

زنبور عسل در قرآن، موضوع شرح و بسط بیشتری است:

سوره ۱۶ (النحل)، آیات ۶۸ و ۶۹:

«و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد، که در کوه‌ها و درختان و بناها که بالا می‌برند خانه کن. آن‌گاه از همه ثمرات (گل‌ها و شکوفه‌ها) بخور، و با اطاعت، در طریق‌های پروردگارت (با فروتنی) راهسپار باش. از شکم‌های آن شیرینی با رنگ‌های مختلف، برون می‌شود که شفای^۱ مردم در آن است که در این، برای گروهی که اندیشه کنند عبرتی هست.»

درک صحیح معنای «فرمان راهسپاری طرق پروردگار با فروتنی» مشکل است؛ مگر اینکه از نظرگاهی کلی باشد. تمام آنچه می‌توان بر حسب شناختی که از رفتار زنبور عسل داریم گفت، این است که در اینجا هم در مورد دو حیوان دیگر مذکور در قرآن به عنوان عبرت‌انگیز، سازمان عصبی خارق‌العاده‌ای مبنای رفتار است. می‌دانیم که، زنبورها به وسیله رقصشان وسیله ارتباطی بین خود دارند و بدین ترتیب قادرند به هموعان خود بشناسانند که گل‌هایی که باید بکنند در کدام امتداد و در چه فاصله‌ای واقع‌اند. تجربه شهر (فن فریش) معنای حرکات حشره را که به منظور انتقال خبر بین زنبور عسل‌های کارگر می‌باشد آشکار کرده است.

عنکبوت

در قرآن از عنکبوت با تکیه بر نازکی و لطافت خانه‌اش که سست‌ترین همه خانه‌ها می‌باشد، ذکر به میان آمده است. در متن قرآنی گفته شده آن خانه پناهگاهی همان‌قدر ناپایدار است که پناهی که انسان‌هایی که اربابانی غیر خدا را انتخاب کرده‌اند. سوره ۲۹ (العنکبوت)، آیه ۴۱:

۱. در ضمن یادآور شویم که آیه اخیر تنها آیه قرآن است که امکان دارویی برای آدمیان را متذکر می‌گردد. در واقع عسل در بعضی امراض مفید است. قرآن در هیچ جای دیگر (برخلاف آنچه گفته می‌شود) اشاره‌ای بر فن تداوی نمی‌کند (مؤلف). اینکه جای شگفتی نیست بلکه کاملاً طبیعی و بجاست؛ زیرا قرآن کتاب طب و درمان نیست. (مترجم)

«حکایت کسانی که غیر خدا را ارباب گرفته‌اند مانند عنکبوت است که خانه‌ای ساخت اما، اگر بدانند خانه عنکبوت سست‌ترین خانه‌ها است.»

در واقع، تار عنکبوت از نخ‌های ابریشمین مترشح از غدد موجود در حیوان ساخته شده که قطر آن بسیار کم است و باریکی آن را بشر نمی‌تواند تقلید کند. طبیعی‌دانان دربارهٔ نقشهٔ کار فوق‌العادهٔ ثبت شده در سلول‌های عصبی حیوان که به او اجازه می‌دهد بافته‌ای به وجود آورد که هندسه‌اش کامل است، مشغول مطالعه هستند.

پرنندگان

در قرآن از پرنندگان به تکرار صحبت می‌شود که در وقایعی از زندگی ابراهیم، یوسف، داود، سلیمان و عیسی دخالت دارند. این مندرجات با موضوع مطروح در اینجا رابطه‌ای ندارند. آیه‌ای که مربوط به وجود امم جانوران زمینی و پرنندگان بود در بالا ملاحظه شد. سورة ۶ (الانعام)، آیه ۳۸:

«هیچ جانوری در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش پرواز کند، نیست؛ مگر اینکه امت‌هایی مانند شمایند....»

دو آیه دیگر اطاعت محض پرنندگان از قدرت‌های خداوند را آشکار می‌سازند: سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۷۹:

«(انسان‌ها) مگر پرنندگان را نبینند که در فضای آسمان فرمانبردارند و جز خدا نگاهشان نمی‌دارد؟! به راستی در این امر برای گروهی که ایمان می‌آورند آیات و نشانه‌هایی (از وجود خدا) است.»

سورة ۶۷ (الملک)، آیه ۱۹:

«(انسان‌ها) مگر پرنندگان بال گشوده را بالای سر خویش نبینند که بال می‌گسترانند و جز خدای رحمان نگاهشان ندارد.»

ترجمهٔ کلمه‌ای از هر یک از این آیات دقیق است و ترجمه‌ای که اینجا داده شده مبین این است که خداوند پرنندگان را تحت اختیار و قدرت خود نگاه می‌دارد. کلمهٔ عربی مورد

بحث «یمسکهن» است که معنای اولیه‌اش توقیف کردن، گرفتن، در دست داشتن، نگاه داشتن کسی است.

می‌توان کاملاً این آیات را که بر وابستگی به غایت شدید رفتار پرنده به حکم خداوندی تکیه می‌کنند، با معلومات جدید که نقطه کمال برخی انواع پرندگان در برنامه‌ریزی و انتقال‌نشان را نشان می‌دهند، نزدیک دانست؛ زیرا این درست وجود یک برنامه مهاجرت ثبت شده در رمز توارث حیوان است که فقط می‌تواند مسیرهای پیچیده و بسیار طولانی‌ای که بی‌هیچ تجربه قبلی، بدون هیچ راهنما، قابل‌اند برای بازگشت به نقطه عزیمت در تاریخ معین طی کنند توجیه نماید.

پرفسور هامبورژ^۱ در کتابش به نام توان و ناستواری^۲ به عنوان مثال، یکی از پرندگان معروف به نام «ماتن برد»^۳ را که در اقیانوس آرام زندگی می‌کند و مسیری به شکل (۸) به طول ۲۵۰۰۰ کیلومتر دارد^۴ ذکر می‌کند.

قبول داریم که مجموع دستورهای بسیار پیچیده برای چنین سفری لزوماً در سلول‌های عصبی پرنده ثبت گردیده و به‌طور حتم برنامه‌ریزی شده‌اند، اما برنامه‌ریز کیست؟

۴. منشأ عوامل تشکیل‌دهنده شیر حیوانی

این با توافق کامل با داده‌های علم جدید است که منشأ عوامل تشکیل‌دهنده شیر حیوانی در قرآن تعریف شده است. (سوره ۱۶ (النحل)، آیه ۶۶) شیوه ترجمه و تعبیر این آیه کاملاً شخصی است؛ زیرا ترجمه‌ها حتی جدیدترین آن‌ها، معمولاً معنی‌ای به آن می‌دهند که به عقیده من هیچ پذیرفتنی نیست.

— ترجمه ار. بلاشر^۵ :

«در حقیقت شما البته آموزشی در گله‌هایتان دارید. ما شما را شیر خالصی می‌نوشانیم، لذیذ برای نوشندگان، که (می‌آید) از آنچه که در شکم‌هایشان بین غذایی هضم شده و خون می‌باشد.»

1. Hamburger

2. La puissance et La fragilité

3. Mutton - Bird

۴. این پرنده مسیر مذکور را در ظرف ۶ ماه می‌پیماید و حداکثر با یک هفته تأخیر به نقطه عزیمت ابتدایی خود باز می‌گردد.

5. G. P. Maisonneuve et Larose 1966

- ترجمه پرفسور حمیدالله^۱:

«موجبات تفکر درباره بهائم برای شما وجود دارد. از آنچه که در شکم‌هایشان بین سرگین و خون هست، ما شیر خالصی به شما می‌نشانیم که نوشیدن آن برای نوشندگان آسان است.»

چنین متونی به نظر فیزیولوژیست‌ها مبهم است.

زیرا هیچ‌گونه توافقی در آن حتی با ابتدایی‌ترین معارف جدید ندارد؛ با وجود این، این سطور اثر عربی‌دانان بزرگ است. اما به خوبی می‌دانیم که مترجم هر چه هم خبره باشد، در معرض ارتکاب اشتباه در ترجمه عبارات علمی است، اگر در رشته مطروح متخصص نباشد.

ترجمه‌ای که به نظر صحیح می‌رسد چنین است:

«در حقیقت برای شما، در حیوانات، گله‌هایتان، آموزشی هست. ما از آنچه که درون بدنشان یافت می‌شود و از تلاقی بین محتوای روده و خون حاصل می‌گردد، شیر خالصی برای نوشیدن به شما می‌دهیم که نوشیدن آن برای آن‌هایی که آن را می‌نوشند آسان است.»

این ترجمه خیلی نزدیک است به ترجمه المنتخب، که نشر «هیئت عالی امور اسلامی قاهره» در چاپ ۱۹۷۳ خود می‌دهد.

از نظر لغوی، ترجمه پیشنهادی چنین توصیه می‌شود:

من «درون بدنشان» ترجمه کرده‌ام و نه مانند ار. بلاشر یا پرفسور حمیدالله «در شکم‌هایشان»، زیرا کلمه «بطن» همچنان که «میان، درون یک چیز» معنی می‌دهد به معنی «شکم» هم هست. این کلمه در اینجا معنی تشریحی صریح را ندارد. «درون بدن» به نظرم کاملاً با مقدمه و مؤخره متن می‌خواند.

مفهوم «منشأ» عوامل تشکیل‌دهنده شیر با کلمه «من» و مفهوم تلاقی با کلمه «بین» بیان شده که کلمه اخیر نه تنها «میان» یا «بین»، چنان‌که در دو ترجمه دیگر منقول آمده

معنی می‌دهد، بلکه برای بیان اینکه دو چیز یا دو شخص را در حضور هم قرار می‌دهند نیز به کار می‌رود.

از نظر علمی، باید برای درک معنای این آیه از دانش وظائف الاعضاء کمک خواست. مواد اصلی‌ای که تغذیه بدن را به طور کلی تأمین می‌کنند از تبدلات شیمیایی که در طول جهاز هاضمه انجام می‌گیرند حاصل می‌شوند. این مواد از عناصر موجود در محتوای روده به دست می‌آیند. هنگامی که آن‌ها، در روده، به مرحله مقتضی تبدیل شیمیایی می‌رسند، از جدار روده به سوی جریان عمومی گذر می‌کنند. این گذر به دو طریق صورت می‌گیرد: یا به طور مستقیم به وسیله عروق لنفاوی، یا غیر مستقیم به وسیله گردش باب.^۱ در این مورد مواد را ابتدا به کبد می‌برد که در آنجا تغییراتی را متحمل می‌شوند و بالاخره از آن بیرون آمده تا به جریان عمومی بپیوندند. بدین طریق کلیه مواد به وسیله جریان خون منتقل می‌گردند.

عوامل تشکیل دهنده شیر توسط غدد پستانی ترشح می‌شوند که، این غدد از فرآورده‌های هضم غذاهایی که برای آن‌ها توسط جریان خون آورده می‌شوند تغذیه می‌کنند. پس خون نقش دریافت‌کننده و ناقل مواد مستخرج از غذاها را برای آوردن غذا جهت غدد پستانی مولد شیر همانند هر عضو دیگری دارد.

در اینجا، همه چیز به منظور رویارویی محتوای روده و خون در سطح روده عمل می‌کنند. این وقوف دقیق از دستاوردهای شیمی و فیزیولوژی هضم برمی‌آید. و این امر در زمان محمد ﷺ، کاملاً ناشناخته بود. شناخت آن از دوره جدید سر می‌گیرد. در باب کشف جریان خون، این کار هاروی^۲ است و قریب دو قرن پس از وحی قرآنی قرار می‌گیرد. من فکر می‌کنم که وجود آیه‌ای در قرآن که به این معلومات اشاره می‌کند، نمی‌تواند به علت زمانی که تدوین شده‌اند، ساخته فکری انسان باشد.

۱. Circulation Porte: جریانی که خون را از روده کوچک، لوزالمعده، سپرز و معده تا کبد می‌برد. (مترجم)

2. Harvey



تولید مثل انسان

تولید مثل، موضوعی است که هر اثر بشری کهنی از موقعی که نسبت به آن درگیر جزئیات می‌شود قطعاً مفهوم‌های غلطی نشر می‌دهد. در قرون وسطی — و حتی در دوره‌ای که زیاد دور نیست — همه‌گونه اساطیر و خرافات تولید مثل را احاطه کرده بودند. چطور می‌توانست غیر از این باشد چون که، برای درک مکانیسم‌های پیچیده آن می‌بایستی که انسان تشریح را بداند، که میکروسکوپ را کشف کند و علوم معروف به «پایه» که از آن‌ها علم وظائف‌الاعضاء، جنین‌شناسی، دانش مامایی و غیره تغذیه شده‌اند، به وجود آیند.

قرآن

در مورد قرآن، کاملاً غیر از این است. در جاهای متعددی مکانیسم‌های دقیق تولید مثل را یادآوری می‌کند و مراحل کاملاً مشخص آن را متذکر می‌گردد بدون اینکه از قرائت آن کمترین اشعار ملکوک به نادرستی به دست رسد. همه چیز در آنجا با اصطلاحات ساده، به آسانی در دسترس درک انسان‌ها و کاملاً موافق با آنچه خیلی بعدها کشف خواهد گردید بیان شده است. تولید مثل در ده‌ها آیه قرآنی، بدون هیچ ترتیب‌دهی خاص ظاهری، با شروحنی مربوط به یک یا چندین نکته مخصوص، عرضه شده است.

برای داشتن ایده‌ای جامع از موضوع، باید آیات مزبور را گردآوری کرد تا اینکه در اینجا نیز مانند موضوع‌های دیگر مطروح، تفسیر آسان گردد.

یادآوری چند مطلب

یادآوری برخی مطالب که در عصر وحی قرآنی و در قرون بعدی مجهول بودند لازم است. تولید مثل بشری به واسطه یک سلسله جریانات، مشترک با پستانداران، تأمین گردیده که در آغاز آن‌ها باروری تخمکی که از تخمدان در وسط دوره قاعدگی جدا شده در لوله رَحِم است. عامل بارورکننده، منی مرد یا صحیح‌تر یک اسپرماتوزوئید می‌باشد زیرا فقط یک سلول تناسلی کافیت؛ پس، برای تأمین باروری، مقدار ناچیزی از این مایه منی که محتوی تعداد بی‌شماری اسپرماتوزوئید است (ده‌ها میلیون برای یک آمیزش)، لازم می‌باشد. مایع توسط بیضه‌ها تهیه شده و به‌طور موقت در یک سیستم مخازن و مجاری‌ای که بالاخره به مجاری ادرار منتهی می‌شوند ذخیره می‌گردد. غددی جنبی که در طول این مجاری اخیر پراکنده‌اند، ترشح اضافی‌ای به خود منی می‌افزایند که فاقد عناصر بارورکننده است.

این در نقطه معینی از جهاز تناسلی زن است که لانه‌گزینی تخم چنین بارور شده رخ می‌دهد: تخمک از میان لوله‌ها به رَحِم فرود آمده و در آنجا هم‌تراز با خود جسم رَحِم لانه کرده و دیری نمی‌پاید که سخت به آن می‌آویزد در حالی که در عمق آن، در مخاط و در عضله، پس از تشکیل جفت و به کمک آن، داخل می‌شود. اگر فی‌المثل استقرار تخم بارور شده به جای رحم در لوله دست دهد، آبستنی متوقف خواهد شد.

جنین، به محض اینکه شروع می‌کند قابل رؤیت با چشم غیر مسلح باشد، به شکل تکه گوشت کوچکی پدید می‌آید که در میان آن صورت ظاهر موجودی بشری بدو غیر قابل تشخیص است. در آنجا به تدریج در مراحل متوالی، که امروزه به خوبی شناخته شده، آنچه که می‌رود استخوان‌بندی بدن انسان را بسازد رشد می‌کند؛ (بدین شرح): دستگاه استخوانی و دور آن، عضلات، سلسله اعصاب، دستگاه گردش خون، امعاء و احشاء، و غیره.

این‌ها معارفی هستند که زمینه‌های مقایسه را با آنچه که در قرآن راجع به تولید مثل می‌توان خواند فراهم می‌کنند.

تولید مثل انسان در قرآن

فراهم کردن اندیشه‌ای از محتوای قرآن در باب این موضوع برای خود چیز آسانی نیست. اشکال اول همان‌طور که اشاره شد، از پراکندگی بیانات راجع به آن در همه قرآن می‌آید؛ اما پیچیدگی و ابهامی از این حیث در میان نیست. آنچه بیشتر می‌تواند موجب گمراهی کاوشگر شود، باز در اینجا، یک مسئله لغت است.

در واقع، در عصر ما همواره ترجمه‌ها و تفسیرهای برخی عبارات قرآن نشر می‌شوند که می‌توانند ایده کاملاً کاذبی از وحی قرآنی به دانش‌پژوهانی که آن‌ها را می‌خوانند بدهند. چنین است که اکثر ترجمه‌ها تکوین انسان را از «دَلَمَ‌ه‌ای خون»، از «الصَّاق» ذکر می‌کنند؛ چنین بیانی، برای دانش‌پژوهی متخصص در این زمینه، کاملاً غیر قابل قبول است. هرگز انسان چنین منشأیی نداشته است. در «بندی» که از استقرار تخم در رحم مادر صحبت می‌کند، عللی که عربی‌دانان ممتاز فاقد فرهنگ علمی را به چنین اشتباهاتی کشانده است ملاحظه خواهند کرد.

چنین مشاهده‌ای امکان می‌دهد بیندیشند که چقدر مشارکت شناخت‌های مربوط به زبان، با شناخت‌های علمی برای نیل به اخذ معنی مطالب قرآنی راجع به تولید مثل عمده و اساسی است.

قرآن، ابتدا بر روی تبدلات متوالی‌ای که جنین در رحم مادر تا پایان تحمل می‌کند تکیه می‌کند.

سوره ۸۲ (الانفطار)، آیات ۶ و ۷:

«ای انسان! چیست که تو را به پروردگار ارجمندت غره کرده که تو را آفریده و پرداخته و تناسب داده و به صورتی که خواسته ترکیب کرده است؟!»

سوره ۷۱ (نوح)، آیه ۱۴:

«که (خدا) شما راگونه‌گون آفریده است.»

در جنب این تذکار خیلی کلی، نص قرآن توجه را به چندین نکته راجع به تولید مثل جلب می‌نماید که به نظر می‌رسد بتوان چنین طبقه‌بندی کرد:

۱. باروری به وسیله حجمی بسیار کوچک مایع صورت می‌گیرد؛
۲. جنس مایع بارورکننده؛
۳. لانه‌گزینی تخم بارور شده؛
۴. تکامل جنین.

۱. باروری به وسیله حجمی بسیار کوچک از مایع صورت می‌گیرد
قرآن یازده مرتبه این مطلب را با به کار بردن اصطلاحی که در آیه ۴ سورة ۱۶ (النحل) (به شرح زیر) یافت می‌شود تکرار می‌کند:

«(خدا) انسان را از نطفه‌ای آفریده است.»

ناگزیریم کلمه عربی «نطفه» را به قطره (منی) ترجمه کنیم زیرا در زبان فرانسه کلمه کاملاً مناسب وجود ندارد. باید گفت این کلمه از فعلی می‌آید که به معنی «جاری شدن» و «تراویدن» است و برای تعیین آنچه که در سطحی پس از تخلیه آن می‌ماند به کار می‌رود. پس مقدار بسیار کمی مایع را مشخص می‌کند و از آنجاست معنی قطره آب، و در اینجا قطره منی؛ زیرا کلمه در آیه دیگری با کلمه منی پیوسته است.
سورة ۷۵ (القیامة)، آیه ۳۷:

«مگر (انسان) مایه‌ای از منی نبود که ریخته می‌شد؟!»

در اینجا، کلمه عربی «منی»، «اسپرم» را تعیین می‌کند.
آیه دیگری نشان می‌دهد که قطره مورد بحث در محل اقامت ثابتی قرار گذاشته شده که به وضوح جهاز تناسلی را مورد نظر دارد.
در سورة ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۱۳ خداوند می‌فرماید:

«آن‌گاه وی را (انسان را) نطفه‌ای در قرارگاهی استوار کردیم.»

باید افزود که صفتی که در نص، به این اقامت ثابت مربوط می‌شود، (مکین) به نظر من ترجمه‌شدنی به فرانسه نیست. (کلمه مزبور) ایده محل مشخص، رفیع که با استواری مستقر گردیده بیان می‌کند. در هر صورت، صحبت از رشد انسان در اندام مادر است. اما آنچه که

به خصوص اهمیت دارد، جلب توجه به این معرفت یک مقدار بسیار کم مایع لازم برای باروری است. که کاملاً با آنچه که راجع به آن در عصر ما می‌دانند موافق است.

۲. جنس مایع بارورکننده

قرآن این مایع را که موجب باروری می‌شود، با صفاتی ذکر می‌کند که بررسی آن نافع است:

الف) «منی»: همچنان که پیش‌تر تصریح کردیم. سوره ۷۵ (القیامة)، آیه ۳۷؛

ب) «مایع پراکنده»: (انسان) از آبی، جهان خلق شده است. سوره ۸۶ (الطارق)، آیه ۶؛

پ) «آبی بی‌مقدار»: سوره ۳۳ (الاحزاب)، آیه ۷ و سوره ۷۷ (المرسلات)، آیه ۲۱ (آیه

۲۰ صحیح است (مترجم)).

به نظر می‌رسد صفت بی‌مقدار (مہین) نه از نظر جنس خود مایع تواند تعبیر شود بلکه بهتر از این وجه که از انتهای جهاز ادرار و از طریق مجرای که به ادرار راه خروج می‌دهد بیرون می‌ریزد، قابل تعبیر است.

ت) «مخلوط‌هایی» با آنچه «مخلوط شده» (امشاج).

سوره ۷۶ (الدھر)، آیه ۲:

«ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم.»

بسیاری مفسران، مانند پرفسور حمیدالله، در این مخلوط‌ها عنصر مذکر و عنصر مؤنث را می‌بینند. مصنفان قدیم هم نمی‌توانستند کمترین ایده‌ای از فیزیولوژی باروری و به‌ویژه از آنچه که شرایط زیست‌شناختی (بیولوژیک) جانب زن است داشته باشند.

اما مفسران جدید، مانند منتخب نشر شورای عالی امور اسلامی قاهره این طرز دید را اصلاح کرده و در اینجا تشخیص می‌دهند که قطره منی «واجد عناصر گوناگونی» است. تفسیر منتخب در آن باره، تفصیلی نمی‌دهد ولی به زعم من، تذکارش بسیار درست است. عناصر گونه‌گون منی کدام‌اند؟

مایع منی از ترشحات مختلفی که از غدد زیر ناشی می‌شوند تشکیل شده است:

الف) بیضه‌ها: ترشح غده تناسلی مرد حاوی اسپرماتوزوئیدها که سلول‌های دراز واجد تاژک دراز غوطه‌ور در مایعی سرم‌گونه هستند می‌باشد.

ب) کیسه‌های تخمی: این اعضا که مخازن اسپرماتوزوئیدها هستند، نزدیک پروستات قرار گرفته و ترشح خاصی بدون عناصر بارورکننده دارند.

پ) پروستات: مایعی ترشح می‌کند که به منی ظاهر خامه‌ای و بوی ویژه‌اش را می‌دهد.
ت) غدد ملحق به مجاری ادرار (که عبارت‌اند از): غدد کوپر^۱ یا غدد مری^۲ ترشح‌کننده مایعی سیال و غدد لیتره^۳ که ماده مخاطی ترشح می‌کنند.
این‌ها هستند منشأهای این «مخلوط‌ها» که کاملاً به نظر می‌رسد قرآن از آن‌ها صحبت می‌کند.

اما بیش از این هم هست. اگر قرآن از مایعی بارورکننده متشکل از عناصر گوناگون صحبت می‌دارد، ما را از این امر مطلع می‌سازد که نسل انسان از چیزی که از این مایع استخراج می‌شود فراهم می‌گردد. این است معنی آیه ۸ سورة ۳۲ (السجده):

«و (خدا) نژاد او را از مایه‌ای از آب پست کرد.»

کلمه عربی که در اینجا «کُنْتَسَانَس»^۴ (سلاله) ترجمه شده، شینی استخراج شده از شینی دیگر، بهترین بخش یک چیز را تعیین می‌کند که آن را بدین طریق یا طریق دیگر ترجمه کنند، موضوع جزئی از یک کل است.

آنچه که موجب باروری تخمک و تأمین تولید مثل می‌شود، یک سلول به شکل خیلی کشیده قدی است که بعد آن به مقیاس ۱/۱۰۰۰۰ میلی‌متر، مرقوم می‌شود. تنها یک^۵ عنصر از بین چندین ده میلیون (عنصر) صادره از مرد در شرایط عادی موفق خواهد شد درون تخمک نفوذ کند؛ تعداد بی‌شماری در راه مانده و موفق نخواهند شد مسیری را که از فرج از طریق حفره رحم و لوله به تخمک منتهی می‌شود بپیمایند. پس این، بخش بسیار ناچیزی مستخرج از مایعی با ساختمانی پیچیده خواهد بود که ابراز فعالیت خواهد کرد.

1. Cooper

2. Mery

3. Litte

4. Quintessence

۵. می‌توان تخمین زد که یک سانتی‌متر مکعب منی، در شرایط عادی یک انزال چند سانتی‌متر مکعب، ۲۵ میلیون اسپرماتوزوئید دارد.

در نتیجه چطور می‌شود از توافق متن قرآنی با شناخت علمی‌ای که از این پدیده‌ها در عصرمان داریم تحت تأثیر قرار نگرفت؟!

۳. لانه‌گزینی تخم در جهاز تناسلی زن

تخم پس از اینکه در لوله بارور می‌گردد سرازیر می‌شود که در حفره رحم جا بگیرد؛ این را «لانه‌گزینی تخم» می‌نامند. قرآن، رحم را که در آن تخم بارور شده جای می‌گیرد نام می‌برد:
سوره ۲۲ (الحج)، آیه ۵:

«و هر چه خواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم تا مدتی معین.»

استقرار تخم در رحم به وسیله رشد ترغابه‌هایی^۱ که دنباله‌های واقعی تخم‌اند به وقوع می‌پیوندد که همانند ریشه‌ها در خاک، می‌رویند تا آنچه برای رشد تخم لازم است از جداره عضو بگیرند. این تشکلات مطلقاً تخم را به رحم می‌آویزند. شناخت آن‌ها اخیراً صورت گرفته است. این آویختگی پنج بار در قرآن نام برده شده است. نخست در دو آیه سوره ۹۶ (العلق):

«بخوان به نام پروردگارت که بیافرید انسان را، از خون بسته^۲ بیافرید.»

«چیزی که آویخته می‌شود» ترجمه کلمه «علق» است. این معنی نخستین آن است. یک معنی مشتق از آن، که «خون بسته» است اکثر اوقات در ترجمه‌ها درج گردیده که این نادرست است و علیه آن باید هشدار داد؛ انسان هرگز از مرحله «خون بسته» نگذشته است. همچنین ترجمه دیگر: «الصاق» که اصطلاح نامناسبی است. معنی نخست یعنی چیزی که آویخته می‌شود کاملاً پاسخگوی واقعیتهای است که امروزه به ثبوت رسیده است. این مفهوم در چهار آیه دیگر که تطورات متوالی از مرحله قطره منی تا پایان را ذکر می‌کند، یادآوری شده است.

سوره ۲۲ (الحج)، آیه ۵:

«ما شما را از... چیزی که آویخته می‌شود آفریدیم.»

۱. ترغابه (Villosite) به معنی برجستگی‌های یا خمل‌هایی است که بعضی سطوح را می‌پوشاند. (مترجم)

۲. از آنچه آویخته می‌شود (علق)، بنا بر تعبیر مؤلف محترم. (مترجم)

سوره ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۱۴:

«ما قطرة (منی) را به چیزی که آویخته می‌شود تبدیل کردیم.»

سوره ۴۰ (المؤمن)، آیه ۶۷:

«(خدا) شما را از قطره‌ای (منی)، سپس از چیزی که آویخته می‌شود آفرید.»

سوره ۷۵ (القیامة)، آیات ۳۷ و ۳۸:

«مگر (انسان) قطره‌ای از منی نبود که ریخته شده سپس، چیزی که آویخته می‌شود

گردید. (خدا) او را موزون آفریده و پرداخته است.»

در قرآن، همان‌طور که ملاحظه شد، عضوی که در آن حمل واقع می‌گردد توسط کلمه‌ای که همیشه در عربی برای تعیین «اوتروس»^۱ به کار می‌رود توصیف شده و در بعضی سوره‌ها نام «مقام ثابت» را می‌گیرد. (سوره ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۱۳ که پیش‌تر نقل شد، و سوره ۷۷ (المرسلات)، آیه ۲۱)^۲

۴. تکامل جنین در داخل رحم

آنچه که در قرآن شرح داده شده، کاملاً پاسخگوی آنچه که امروزه از برخی مراحل رشد جنین می‌دانند، هست و دارای هیچ مطلبی که علم جدید بتواند انتقاد نماید نمی‌باشد. پس از اصطلاح بسیار استوار «آنچه که آویخته می‌شود»، قرآن می‌گوید، که جنین از مرحله

۱. اوتروس یعنی رحم (Uterus). (مترجم)

۲. در آیه دیگر (سوره ۶ (الانعام)، آیه ۹۸) در مورد انسان، صحبت از مقام ثابتی است که با اصطلاح خیلی نزدیک اصطلاح قبلی بیان شده و ظاهراً نیز به رحم مادر اشاره دارد. من فکر می‌کنم که معنی آیه چنین است، اما تعبیر مفصل آن شرح و بسط‌هایی را ایجاب می‌نماید که در این بررسی جای آن‌ها نیست. تفسیر آیه زیر نیز بسیار دقیق و حیرت‌افزا است. (سوره ۳۹ (الزمر)، آیه ۶): «(خدا) در شکم مادرهایتان می‌آفریندتان، آفرینشی که پس از آفریدن، در سه تاریکی (ظلمات) است.» مفسران جدید قرآن در آنجا سه طرح تشریحی می‌بینند که بچه مورد حمل را حفظ می‌کنند: جدار شکم، خود رحم، پوشش‌های جنین (جفت، غشاءها و مایع آمنیوس). من خود را ملزم می‌دانم که برای کامل بودن، این آیه را نقل کنم: تعبیری که در اینجا داده شد به نظرم از لحاظ تشریحی قابل بحث نیست، ولی آیا این واقعاً همان است که نص قرآنی می‌خواسته بگوید؟ مایع آمنیوس Amnios عبارت است از مایعی که جنین را در آمنیوس (درونی‌ترین پرده پوشش جنین) فرا گرفته است. (مترجم)

گوشت (مانند گوشت جویده) گذر می‌کند، سپس نسج استخوانی پوشیده از گوشت پدید می‌آید (که با کلمه غیر از کلمه قبل مشخص شده و به معنی گوشت تازه است).
سورة ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۱۴:

«ما آنچه را که آویخته می‌شود به تکه‌ای گوشت (مانند گوشت جویده) تبدیل کردیم و گوشت (جویده) را به استخوان تبدیل نمودیم و استخوان‌ها را با گوشت (تازه) پوشانیدیم.»

گوشت (جویده) ترجمه کلمه «مضغة» است؛ مانند گوشت (تازه) ترجمه کلمه «لحم» است. این تمایز شایسته تذکر است. جنین در ابتدا جرم کوچکی است که در مرحله‌ای از رشدش با چشم غیر مسلح کاملاً به صورت گوشت جویده پدید می‌گردد. سیستم استخوانی در میان این جرم در آنچه که میانشامه (Mesenchyme) می‌نامند رشد می‌کند. استخوان‌های متشکله با اجرام عضلانی پوشیده می‌شوند: کلمه «لحم» به این اجرام اطلاق می‌شوند.

می‌دانیم که در حین رشد جنین، برخی قسمت‌ها با آنچه که بعدها فردی خواهد شد کاملاً نامتناسب ظاهر می‌گردند و برخی دیگر متناسب می‌مانند.
آیا این، معنی کلمه «مخلقة» نیست که «با تناسب ساخته شده» معنی می‌دهد و در آیه ۵ سورة ۲۲ (الحج) برای تذکار همین امر به کار رفته است؟

«ما تبدیل کرده‌ایم... از چیزی که می‌آویزد... از تکه گوشت متناسب و نامتناسب...»

قرآن پدید آمدن حواس و احشاء را نیز یادآوری می‌کند:
سورة ۳۲ (السجده)، آیه ۹:

«و (خدا) برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها آفرید...»

به تکوین جنسیت اشاره می‌کند:

سورة ۵۳ (النجم)، آیات ۴۵ و ۴۶:

«و او (خدا) دو همسر نر و ماده را از نطفه‌ای که ریخته شود بیافریند.»

تکوین جنسیت در سوره ۳۵ (فاطر)، آیه ۱۱ و سوره ۷۵ (القیامة)، آیه ۳۹ نیز یادآوری گردیده است.

گفتیم که باید همهٔ بیانات قرآنی را با معلومات اثبات‌شدهٔ عصر جدید مقایسه کرد. موافق بودنشان با این‌ها واضح است. لیکن همچنین بی‌نهایت مهم است که آن‌ها را با عقاید عمومی که در این خصوص در جریان دورهٔ وحی قرآنی شایع می‌بود مواجهه داد تا معلوم گردد انسان‌های آن زمان تا چه اندازه از نظراتی شبیه آنچه در قرآن دربارهٔ این مسائل عرضه شده، دور بودند.

شکی نیست که آن زمان آن‌ها نمی‌توانستند این وحی را همان‌طور که امروز ما می‌فهمیم تعبیر کنند؛ زیرا داده‌های معرفت جدید در این باره به ما کمک می‌کنند. در واقع این فقط در جریان قرن نوزدهم است که دید تقریباً روشنی از این مسائل پیدا می‌کنیم. در تمام مدت قرون وسطی، اساطیر و نظرات صوری بی‌پایه، منشأ متنوع‌ترین آرا و تا چندین قرن پس از آن ساری و جاری بود.

آیا می‌دانید که مرحلهٔ اساسی در تاریخ جنین‌شناسی تصدیق «هاروی»^۱ در ۱۶۵۱ (میلادی) بود، مشعر بر اینکه «هر چیز که می‌زید در آغاز از تخمی می‌آید» و اینکه جنین به تدریج بخشی از پس بخشی درست می‌شود؟ اما در آن عصر با وجود اینکه دانش نوزاد از اختراع جدید میکروسکوپ برای موضوع مورد توجه ما بسیار استفاده می‌کرده است، همچنان دربارهٔ نقش‌های متقابل تخم و اسپرماتوزوئید بحث وجود داشت. طبیعی‌دان بزرگ، بوفن^۲، جزء طرفداران «اویست‌ها»^۳ بود که در ردیف آن‌ها «بونه»^۴ از تودرهمی جرثومه‌ها دفاع می‌کرد، (بدین شرح که) تخمدان حوا، مادر نوع انسان، حاوی جرثومه‌های تودرتوی هم‌قرارگرفتهٔ همهٔ موجودات بشری بوده است.

این فرض در قرن هجدهم، مورد قبول بعضی‌ها قرار گرفت. این، بیش از هزاره‌ای پیش از آن عصر است، که در آن عقایدی تخیلی شایع بود و انسان‌ها قرآن را می‌شناختند. بیانات

۱. Harvey: پزشک انگلیسی (۱۶۵۷ - ۱۵۷۶) که شهرتش به لحاظ کشف «دوران دم» (گردش خون) است. (مترجم)

۲. Buffon: طبیعی‌دان و نویسندهٔ فرانسوی (۱۷۸۸ - ۱۷۰۷). (مترجم)

3. Ovistes

۴. Bonnet: فیلسوف و طبیعی‌دان سوئسی (۱۷۹۳ - ۱۷۲۰). (مترجم)

قرآن در باب تولید مثل انسان، حقایق اساسی را که انسان‌ها قرون‌ی چند برای کشف آن‌ها گذراندند، با اصطلاحات ساده اشعار داشته‌اند.

قرآن و آموزش جنسی

عصر ما خیال می‌کند کشفیات زیادی در همه زمینه‌ها کرده است و چنین برداشت می‌کند که در موضوع آموزش جنسی نوآوری دارد و می‌پندارد که گشایش جوانان به شناخت مسائل زندگی، دریافتی از جهان نو است و اینکه قرون گذشته در این باره جاهلیتی را با خود داشتند که خیلی‌ها – بدون توضیح – می‌گویند ادیان مسئول آن هستند.

لیکن، آنچه که در بالا شرح داده شد دلیلی است بر اینکه قریب چهارده قرن پیش، مسائلی نظری مربوط به تولید مثل انسان حتی‌المقدور به اطلاع انسان‌ها رسید؛ با توجه به اینکه داده‌های تشریحی و فیزیولوژیکی که امکان شرح و تفصیل‌های بیشتری می‌داد در دست نبود و برای فهماندن مطلب، می‌بایستی زبانی ساده و سازگار با ظرفیت درک‌شوندگان قرآن به کار برده می‌شد.

مظاهر عملی نیز به سکوت برگزار نشده‌اند. در قرآن جزئیات بسیاری راجع به زندگی عملی به‌طور کلی، و درباره رفتارهای که انسان‌ها در موارد گوناگون زندگی‌شان باید داشته باشند، وجود دارد. زندگی جنسی نیز از آن بیرون نیست.

دو آیه قرآن بالاخص مربوط به آمیزش جنسی هستند و با کلماتی بیان شده‌اند که تمایل به دقت و صراحت را با عفت لازم می‌پیونداند؛ هنگامی که به تراجم و تفاسیری که در شرح آن‌ها نگاشته شده مراجعه شود، از اختلاف‌شان حیرت دست می‌دهد. من مدت مدیدی درباره ترجمه این آیات مردد بودم. ترجمه‌ای را که اینک پیشنهاد می‌کنم مدیون دکتر آ.کا. ژيرو، استاد پیشین دانشکده پزشکی بیروت هستم.

سوره ۸۶ (الطارق)، آیات ۶ و ۷:

«(انسان) از مایعی برون ریخته شده، خلق شده که در نتیجه تلاقی نواحی جنسی مرد و زن خارج می‌شود.»

ناحیه جنسی مرد با کلمه «صلب» (مفرد) و ناحیه جنسی زن با کلمه «ترائب» (جمع) تعیین شده است.

چنین است ترجمه‌ای که به ظاهر رضایت‌بخش‌ترین می‌باشد. و با ترجمه‌ای که اغلب اوقات، مترجمان فرانسوی یا انگلیسی (مانند این ترجمه: «(انسان) از آبی جهنده خلق شده که از میان پشت و دنده‌ها برون می‌شود») می‌کنند تفاوت دارد. به نظر می‌رسد که این (ترجمه اخیر) بیشتر نوعی تعبیر باشد تا یک ترجمه و به علاوه بسیار کم قابل فهم است. رفتار مردان در آمیزش‌های جنسی با زنانشان در اوضاع و احوال متفاوت به صراحت بیان شده است.

ابتدا دستور برای دوره قاعدگی‌ها در آیات ۲۲۲ و ۲۲۳ سورة ۲ (البقره) داده شده است. خداوند به پیامبر چنین تجویز می‌کند:

«(موقعی که مؤمنان) تو را از حیض می‌پرسند، بگو: آن آزاری است. هنگام حیض از زنان کناره‌گیری کنید و نزدیکشان مشوید تا پاک شوند و چون پاک شوند از آنجا که خدا فرماتان داده بر آنها درآید که خدا توبه‌گران و پاکیزه‌خویان را دوست دارد. زنان شما کشت شمایند، به کشت خویش چنان‌که خواستید درآید و برای خویش پیش‌اندیشی کنید.»

آغاز این عبارت معنای خیلی روشنی دارد. ممنوعیت داشتن روابط جنسی با زن حائض قطعی و صریح است. جزء دوم شخم زدن را به خاطر می‌آورد، که برای بذرافشان، پیش از به زمین نهادن بذری که می‌رود جوانه زند و نبات جدیدی دهد واقع می‌شود. پس غیرمستقیم از طریق تصویر، تکیه بر اهمیت دقت در این امر شده که هدف غایی از آمیزش جنسی، توالد و تناسل است.

ترجمه عبارت اخیر از آن «ار. بلاشر» است: این عبارت شامل دستوری است که به ظاهر مربوط به مقدمات آمیزش جنسی می‌باشد.

دستوری که در اینجا داده شده از گونه خیلی کلی است. در مورد این آیات مسئله جلوگیری از آبستنی را مطرح ساخته‌اند: نه در اینجا، نه در جای دیگر، قرآن اشاره‌ای به این موضوع ندارد.

از سقط جنین نیز ذکری به میان نیامده، اما آیات متعددی که پیش‌تر دربارهٔ تبدلات متوالی جنین نقل گردیدند، به اندازهٔ کافی روشن هستند. انسان از آغاز مرحله‌ای که با تعبیر «چیزی که آویخته می‌شود» متمایز گردیده، تکوین یافته است.

در این شرایط، احترام مطلق شخص انسان، که این قدر در قرآن، مورد تأکید قرار گرفته، محکومیت اساسی و تام سقط جنین را نتیجه می‌دهد، به علاوه این موضع‌گیری ویژه همهٔ ادیان توحیدی عصر ماست.

آمیزش‌های جنسی هنگام دورهٔ شبانهٔ روزهٔ ماه رمضان مجازند. آیهٔ مربوط به رمضان به شرح زیر است:

سورهٔ ۲ (البقره)، آیهٔ ۱۸۷:

«آمیزش زن‌هایتان در شب روزه برای شما حلال شد. آن‌ها پوشش شمایند و شما پوشش آن‌هایند. (خدا می‌داند که شما دل‌های خویش به خیانت می‌دهید، بر شما ببخشد و از شما درگذشت.) اکنون توانید با آن‌ها درآمیزید و آنچه را خدا بر شما مقرر کرده بجویند.»

به عکس، هیچ استثنایی برای زائران مکه حین روزهای باشکوه زیارت منظور نشده است (و آمیزش ممنوع می‌باشد).

سورهٔ ۲ (البقره)، آیهٔ ۱۹۷:

«و هر که در آن ملتزم حج شود، آمیزش و بدکاری و مجادله در اثنای حج موقوف...»

بنابراین ممنوعیت قطعی و رسمی است؛ همچنان‌که در طول این دوره، ممنوعیت‌های دیگری از قبیل صید، مجادلات و غیره حتمی می‌باشند.

در قرآن در مورد طلاق، باز «حیض» تذکر داده شده و چنین بیان می‌فرماید:

سورهٔ ۶۵ (الطلاق)، آیهٔ ۴:

«از زنان شما آن‌ها که از حیض شدن نومید شده‌اند، اگر مشکوک شدید و نیز آن‌ها که حیض نشده‌اند عده‌شان سه ماه است. و بارداران مدتشان این است که بار خویش بگذارند.»

دوره انتظار که اینجا مورد گفت‌وگو است دوره‌ای است که بین اعلام طلاق و موقعی که طلاق قطعی می‌شود جریان دارد. زنانی که گفته شده «از حیض شدن نومید شده‌اند» آن‌هایی هستند که به یائسگی رسیده‌اند؛ پس برای این‌ها مهلت احتیاطی سه‌ماهه پیش‌بینی شده، در سرآمد این مهلت زنان مطلقه یائسه، می‌توانند دوباره ازدواج کنند. برای زنانی که هنوز حیض ندیده‌اند باید به مدت یک حاملگی منتظر شد. برای زنان آبستن، طلاق جز پس از پایان حاملگی قطعیت نمی‌یابد. مجموع این احکام، با داده‌های فیزیولوژی کاملاً هماهنگ است. به‌علاوه می‌توان در نصوص قرآن راجع به بیوه شدن همان‌گونه مقررات قانونی منصفانه را یافت. بدین ترتیب، در مورد بیانات نظری مربوط به تولید مثل، همانند دستورات عملی مقرر درباره زندگی جنسی همسران، ملاحظه می‌شود که هیچ یک از مقرراتی که در اینجا نقل شدند با داده‌های معارف جدید و یا با آنچه که می‌تواند به‌طور منطقی از آن نتیجه شود، مخالف نیست.^۱

۱. برای آگاهی از احکام صحیح شرعی در موارد مختلف این بخش، به کتب فقه مراجعه فرمایید. (مترجم)

داستان‌های قرآن و
داستان‌های عهدینی



دید کلی

در قرآن بسیاری از موضوع‌های مطرح شده در عهدین را بازمی‌یابیم. این در ابتدا حکایاتی است مربوط به پیامبران: نوح، ابراهیم، یوسف، الیاس، یونس، ایوب، موسی؛ پادشاهان اسرائیل: شائول، داود، سلیمان، که فقط به منظور ذکر حکایات مشترک اصلی است با کنار گذاردن آنچه که تنها نقلی می‌باشد. سپس با ویژگی بیشتری داستان‌های وقایع بزرگی وجود دارند که در جریان آن‌ها فوق‌الطبیعه دخالت کرده؛ به‌طور مثال آفرینش آسمان‌ها و زمین، آفرینش انسان، طوفان نوح، خروج موسی و بالاخره تمام آنچه مربوط می‌شود به عیسی و مادرش مریم، در مورد آنچه که با عهد جدید مرتبط است.

چه اندیشه‌هایی را این موضوع‌های مطرح شده در دو کتاب مقدس می‌توانند بر حسب معلومات جدیدی که می‌توان از آن موضوع‌ها خارج از نصوص مقدس داشت، القا کنند؟

مقایسه قرآن / اناجیل و معارف جدید

در مورد آنچه مربوط به مقایسه قرآن / اناجیل می‌شود، نخست باید توجه کرد که هیچ‌یک از موضوع‌های اناجیل که موجب برانگیختن انتقاداتی از نظر علمی شده است — و ذکر آن‌ها در بخش دوم این کتاب رفت — در قرآن نقل نگردیده؛ در قرآن، به کرات از عیسی یاد شده

است از این قرار: اعلام تولد مریم به پدرش، اعلام تولد معجزه‌آمیز عیسی به مریم، سرشت عیسی، پیامبری که در نخستین صف^۱ همگان قرار داده شد، وصف مسیحیتش، وحیی که به انسان‌ها با تأیید و تغییر تورات ابلاغ کرد، موعظه‌اش، شاگردانش حواریون، معجزات، عروج نهایی‌اش نزد خداوند، نقشش در روز جزا، و غیره.

سوره ۳ قرآن و سوره ۱۹ (که نام مریم را دارد) عباراتی طولانی به خانواده عیسی تخصیص می‌دهند. تولد مادرش، مریم، جوانی مریم و اخبار مریم به مادری معجزه‌آسایش را حکایت می‌کنند. عیسی همواره «پسر مریم» نامیده شده است. اساساً اسلافش بالنسبه به مادرش ذکر شده که این کاملاً منطقی است زیرا عیسی پدر بیولوژیکی نداشته است. قرآن در اینجا از انجیل‌های متی و لوقا (که همچنان که ذکر گردید نسب‌نامه‌های مردانه و نیز متفاوت به عیسی می‌دهند) جدا می‌شود.

- در قرآن، عیسی از طریق نسب‌نامه مادری‌اش در خط نوح، ابراهیم، پدر مریم (که در قرآن عمران نامیده شده) قرار گرفته است.
سوره ۳ (آل عمران)، آیات ۳۳ و ۳۴:

«خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از اهل جهان برگزید. نژاد ابراهیم و عمران بعضی آن از بعضی دیگر است....»

بدین ترتیب عیسی از نسل نوح و ابراهیم به وسیله مادرش مریم و عمران، پدر مریم نتیجه می‌شود. اشتباهات اسمی انجیل در باب اسلاف عیسی، ناممکنات انسابی عهد عتیق در باب اسلاف ابراهیم که در بخش‌های اول و دوم بررسی گردیدند، در قرآن یافت نمی‌شوند.

بار دیگر، واقع‌بینی وامی‌دارد این موضوع تذکر داده شود که قرآن به‌طور مستقل به این داستان‌ها می‌نگرد؛ زیرا در برابر تأکیدات بی‌پایه آن‌هایی که ادعا می‌کنند محمد ﷺ، مصنف قرآن^۲ تا حد زیادی عهدین را رونویسی کرده، این تذکر لازم است. در این صورت این پرسش پیش می‌آید که چه کسی یا چه علتی توانسته او را از رونویسی در باب اسلاف

۱. ما مسلمانان پیامبر گرامی‌مان حضرت محمد ﷺ را خاتم و برترین پیامبران می‌دانیم. (مترجم)

۲. یکی از ادعاهای بی‌اساس مدعیان مغرض و کشیشان متعصب، این است که قرآن نوشته محمد ﷺ است و وحی الهی نمی‌باشد. (مترجم)

عیسی منصرف سازد و در قرآن اصلاحیه‌ای درج نماید که نصّش را مبری از هر گونه انتقاد در برابر معارف جدید بدارد، و حال آنکه برخلاف متون اناجیل و متون عهد عتیق، از این نظرگاه، کاملاً نادرست است.

مقایسه قرآن / عهد عتیق و معارف جدید

در مورد عهد عتیق، برخی مناظر این مقایسه پیش‌تر مطرح شده‌اند؛ از این قرار که آفرینش جهان، طبق عهدین موضوع یک بررسی نقدی در بخش عهد عتیق از این کتاب قرار گرفته، همان موضوع در شرحی که به وسیله وحی قرآنی داده شده بود نیز مورد بررسی واقع گردید و مقایسه‌ها انجام شد؛ پس برگشت به این موضوع دیگر موردی ندارد.

برای انجام مقایسه‌هایی در پرتو دانش نو در مورد پادهاشان اسرائیل که موضوع داستان‌های مشترک بین قرآن و عهدین‌اند، به نظر می‌رسد که اطلاعات تاریخی زیاد مبهم و داده‌های باستان‌شناسی بسیار اندک‌اند.

در مورد پیامبران، این در حد وقایع منقولی است که تعبیر تاریخی داشته (یا نداشته)‌اند در حالی که آثاری باقی گذاشته (یا نگذاشته)‌اند که به ما رسیده باشند، که می‌توان یا نمی‌توان این مطالب را با داده‌های نوین مورد گفت‌وگو قرار داد.

دو مطلب که موضوع حکایات مشترک بین قرآن و عهدین بوده‌اند شایسته جلب توجه ما هستند و باید در پرتو معارف زمان ما بررسی شوند. بدین قرار:

- طوفان نوح؛

- خروج موسی.

اولی، به لحاظ اینکه علاماتی را که حکایت عهدین الزام می‌دارد در تاریخ تمدن‌ها باقی نگذاشته است و حال آنکه داده‌های نوین، هیچ انتقادی بر حکایت قرآنی بر نمی‌انگیزند.

دومی، به این علت که داستان قرآنی و داستان عهدینی در خطوط عمده‌شان مکمل یکدیگر پدید می‌گردند و به نظر می‌رسد که داده‌های نوین برای هر دو، مبنای تاریخی شایان توجهی می‌آورند.



طوفان نوح

تکرار داستان عهدین و انتقاداتی که برمی انگیزد

بررسی حکایات طوفان نوح طبق عهد عتیق در بخش نخست کتاب، به مشهودات زیر رهنمون شد:

در عهدین، برای طوفان نوح تنها یک داستان وجود ندارد بلکه دو داستان هست که در زمان‌های متفاوت نوشته شده است:

- داستان یهوی که تاریخش قرن نهم پیش از میلاد است؛

- داستان رهبانی که تاریخش قرن چهارم پیش از میلاد می‌باشد و به چنین نامی به علت اینکه اثر کشیشان عصر بوده نامیده شده است.

این دو داستان پهلوی هم قرار نگرفته بلکه متداخل‌اند؛ عناصر یکی بین عناصر دیگری با تناوب بندهای متعلق به یک منبع و بندهای متعلق به منبع دیگر وارد شده‌اند. تفاسیر ترجمه سفر پیدایش توسط ار. پ. دوو^۱، استاد مدرسه انجیلی بیت المقدس، این توزیع بندها بین دو منبع را به خوبی می‌نمایانند: داستان با بندی یهوی آغاز می‌شود و پایان می‌یابد؛ جمعاً ده

بند یهوی وجود دارد که بین هر یک از آن‌ها یک بند رهبانی است (که کلاً نه بند رهبانی می‌شود). این نقش مرکب متون، جز به صورت توالی وقایع پیوستگی‌ای نشان نمی‌دهد، زیرا تضادهای بارزی بین دو نص وجود دارد. ار. پ. دوو می‌نویسد که این‌ها «دو قصه از طوفان نوح است که در آن‌ها طوفان به وسیله عوامل متغیر ایجاد شده و مدت متفاوت داشته و نوح تعداد مختلفی از حیوانات را به کشتی سوار می‌کند.»

در مجموع، قصه عهدینی طوفان نوح به دو علت، در پرتو معارف جدید، ناپذیرفتنی است:

الف. عهد قدیم خصلت طوفان عالمگیر را به آن می‌دهد؛

ب. در حالی که «بندهای» منبع یهوی، تاریخی برای آن تعیین نمی‌کنند. حکایت رهبانی آن را در زمانی قرار می‌دهد که چنین طوفانی، نمی‌توانسته رخ دهد. دلایل مبنای این داوری به شرح زیرند:

حکایت رهبانی تصریح می‌کند که طوفان نوح موقعی رخ داد که نوح ۶۰۰ ساله بود. لیکن می‌دانیم که طبق نسب‌نامه‌های فصل ۵ سفر پیدایش (که آن‌ها هم از منبع رهبانی بوده و در بخش اول کتاب نقل شده‌اند)، نوح محتملاً ۱۰۵۶ سال پس از آدم تولد یافته و در نتیجه طوفان نوح محتملاً ۱۶۵۶ سال پس از آفرینش آدم واقع شده است. از طرف دیگر جدول انسب ابراهیم، داده سفر پیدایش (باب ۱۱، آیات ۳۲ – ۱۰)، طبق همان منبع، امکان این تخمین را می‌دهد که ابراهیم ۲۹۲ سال پس از طوفان نوح متولد شده باشد. چون می‌دانیم که ابراهیم حدود ۸۵۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته؛ پس طوفان نوح محتملاً، طبق عهدین، در قرن بیست و یکم یا بیست و دوم پیش از میلاد مسیح واقع شده است. این محاسبه کاملاً مطابق با تعریفات کتاب‌های عهدین کهن است که در آن‌ها این تصریحات زمانی در محل مناسب پیش از متن عهدین درج می‌گردیدند و این در دوره‌ای بوده که فقدان معارف بشری در این زمینه باعث این می‌شد که اطلاعات تاریخی «عهدینی»، به علت نبودن براهین قابل عرضه مخالف، بی‌گفت‌وگو مورد پذیرش خوانندگان قرار می‌گرفت.^۱

۱. از موقعی که واجد معلوماتی درباره زمان‌شناسی اوقات کهن هستند و این خیالبافی‌های زمان‌شناختی مؤلفان رهبانی عهد قدیم دیگر معتبر نمی‌باشند، با شتاب آن‌ها را از کتب مقدس حذف کرده‌اند؛ لیکن مفسران جدید این نسب‌نامه‌ها، که همچنان محفوظ نگاه داشته شده‌اند، توجه خوانندگان کتاب‌های عامیانه را به اشتباهات موجود در آن‌ها جلب نمی‌نمایند.

چگونه می‌توان درک کرد که طوفان شدید جهانی‌ای حیات را در روی تمام سطح زمین (به استثنای سرنشینان کشتی نوح) در قرن بیست و یکم یا بیست و دوم قبل از میلاد مسیح ع نابود کرده باشد؟ در آن عصر، در چندین نقطه زمین تمدن‌هایی که آثارشان به آیندگان منتقل شده، شکوفا شده بودند. مثلاً در مورد مصر، این دوره واسطه بین پایان امپراطوری کهن و آغاز امپراطوری میانه بوده است. با در نظر گرفتن آنچه از تاریخ آن عصر می‌دانیم، خنده‌آور خواهد بود ادعا کنیم که هر گونه تمدن به علت طوفان منهدم شده باشد.

حکایت قرآنی طوفان نوح

قرآن شرح جامع متفاوتی عرضه می‌دارد و از نظر تاریخی هیچ انتقادی را بر نمی‌انگیزد. قرآن حکایت پیوسته‌ای از طوفان نوح ارائه نمی‌دهد. سوره‌های متعددی از مجازات اجرا شده درباره قوم نوح صحبت می‌دارند. کامل‌ترین حکایت، قصه سوره ۱۱، آیات ۲۵ تا ۴۹ است. سوره ۷۱ که «نوح» نام دارد موعظه نوح را به خصوص ذکر می‌کند؛ همچنان که آیات ۱۰۵ و ۱۱۲ سوره ۲۶ در همین زمینه‌اند. اما قبل از توجه به گردش وقایع (به معنی حقیقی کلمه)، باید طوفان نوح را آنچنان که در قرآن حکایت شده، بالنسبه به اوضاع و احوال کلی مجازات‌های اجرا شده از طرف خداوند درباره مجتمع‌های مقصر به تخلف شدید از فرامین الهی تلقی کرد. در حالی که عهدین طوفان نوح عالمگیر را برای مجازات بشریت بی‌دین مورد توجه قرار می‌دهد، بالعکس، قرآن، چندین مجازات مقرر درباره مجتمع‌های کاملاً مشخص را ذکر می‌کند. آیات ۳۵ تا ۳۹ سوره ۲۵ (الفرقان)، به شرح آن می‌پردازند:

«موسی را آن کتاب دادیم و برادرش هارون را مددکار وی کردیم. گفتیم: به سوی قومی که آیه‌های ما را دروغ شمرده‌اند، روید و هلاکشان کردیم؛ هلاکی عجیب! و قوم نوح چون پیغمبران را دروغگو شمردند، غرقشان کردیم و عبرت مردمشان کردیم و برای ستمگران، عذابی دردآور آماده کردیم. و (نیز هلاک کردیم) مردم عاد، و ثمود و اهل چاه^۱ و نسل‌های بسیار مابین آن‌ها را. برای همه مثل‌ها زدیم و همه را نابود کردیم؛ نابود کردن کامل.»

۱. «اصحاب الرس». (مترجم)

سوره ۷، آیات ۵۹ تا ۹۳، محتوی یادآوری مجازات‌هایی است که درباره قوم نوح، عاد، ثمود، سدوم^۱ و مدین جداگانه اجرا شدند.

بدین ترتیب، قرآن بلای طوفان را به منزله مجازات مختص به قوم نوح عرضه می‌دارد و این اولین تفاوت اساسی بین دو قصه را تشکیل می‌دهد.

تفاوت اساسی دوم این است که قرآن، به عکس عهدین، طوفان نوح را در زمان قرار نمی‌دهد و هیچ اشاره‌ای به مدت برای خود طوفان ندارد.

علل غرق در دو حکایت تقریباً مشابه‌اند. حکایت رهبانی عهدین (سفر آفرینش، باب ۷، آیه ۱۱) دو علت را که مزدوج هستند شرح می‌دهد: «در همان روز جمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته و روزنه‌های آسمان گشوده شد.» قرآن، در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره ۵۴ (القمر) تصریح می‌کند که:

«و درهای آسمان را به روی آبی که می‌ریخت گشودیم. و زمین را چشمه‌ها بشکافتیم و آب (زمین و آسمان) برای کاری که مقدر شده بود به هم پیوست.»

قرآن درباره محتوای کشتی خیلی صریح است: از جانب خداوند به نوح فرمان صادر و به درستی اجرا شد که آنچه پس از طوفان زنده خواهد ماند در کشتی جا دهد. سوره ۱۱ (هود)، آیه ۴۰:

«از هر جفتی دو تا به کشتی بردار، با خاندان خود مگر کسی که گفتار (خدا) بر او رفته، با هر که ایمان آورده، و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند.»

مطروح خانواده یک پسر نفرین‌شده نوح است، که آیات ۴۵ و ۴۶ همین سوره (هود) راجع به اوست و به ما می‌آموزند که کلمات برانگیزنده نوح در درگاه خداوند نتوانستند تصمیم را تغییر دهند.

قرآن، علاوه بر خاندان نوح (به استثنای این پسر نفرین‌شده) حضور تعداد قلیل مسافران دیگری را که ایمان آورده بودند، در کشتی، ذکر می‌کند.

۱. منظور، قوم «لوط» است. (مترجم)

عهدین حضور این مسافران (اخیر) را بین حاضران در کشتی، نقل نمی‌کند و در حقیقت سه روایت از محتوای کشتی عرضه می‌دارد:

- طبق روایت رهبانی: نوح، خاندانش بدون استثنا و یک جفت از هر نوع (حیوان)؛
- طبق روایت یهوی: بین حیوانات پاک و پرندگان از یک طرف، و حیوانات ناپاک از طرف دیگر تمیز داده شده (از حیوانات اولی، کشتی از هر نوع هفت تا^۱، نر و ماده، می‌پذیرد و از دومی‌ها فقط یک جفت)؛
- طبق یک آیه یهوی تغییر یافته (سفر پیدایش باب ۷، آیه ۸)، یک جفت از هر نوع، پاک یا ناپاک.

حکایت طغیان آب (به معنی خاص کلمه) محتوای سوره ۱۱، آیات ۲۵ تا ۴۹ و سوره ۲۳، آیات ۲۳ تا ۳۰ و حکایت (مربوطه) عهدین تفاوت‌های معنی‌دار خاصی را نمی‌نمایانند.

محلی که کشتی به خاک نشسته، در عهدین، کوه‌های آرارات (سفر پیدایش، باب هشتم، آیه ۴) و در قرآن «جودی» است (سوره ۱۱ (هود)، آیه ۴۴). این کوه بلندترین نقطه کوه‌های آرارات در ارمنستان است، لیکن هیچ دلیلی در دست نیست که انسان‌ها تغییراتی در اسامی برای موافق ساختن دو قصه نداده باشند. ار. بلاشر^۲ این مطلب را تأیید می‌کند. به عقیده این مؤلف مجموعه ارتفاعات کوهواره‌ای به نام «جودی» در عربستان موجود است. توافق اسامی می‌تواند ساختگی باشد.

بی‌شک اختلافات مهمی بین قصص قرآنی و قصص عهدینی وجود دارند. برخی از آن‌ها قابل هیچ‌گونه بررسی نقدی قرار نیستند. لیکن هر گاه تحقیق حکایات کتب مقدس به کمک داده‌های مطمئن دست دهد، ناسازگاری قصه عهدینی — در خصوص ارائه طوفان نوح در زمان و در وسعت — با دستاوردهای علوم جدید آشکارا نمایانده می‌شود. بالعکس، قصه قرآنی از هر عنصری که انتقاد واقعی را برانگیزد مبرا است. آیا انسان‌ها بین زمان قصه «عهدینی» و زمان قصه قرآنی، اطلاعاتی به دست آورده بودند که می‌توانسته موجب معرفتی

۱. آیا هفت چنان‌که در آن عصر در زبان‌های سامی معمول بوده، «تعدد و کثرت» معنی نمی‌داده است؟!

درباره این واقعه بشود؟ مطمئناً نه؛ زیرا از عهد عتیق تا قرآن، تنها سندی که در اختیار انسان‌ها راجع به این تاریخ کهن قرار داشت دقیقاً عهدین بود. اگر عوامل انسانی نمی‌توانند تغییراتی را که در قصص در جهت موافق کردن آن‌ها با معارف جدید داده شده توجیه کنند، باید توجیه دیگری را پذیرفت:

الهامی مؤخر از الهام موجود در کتاب مقدس.



خروج موسی

با خروج موسی و قومش از مصر که اولین منزل به سوی استقرار وی در کنعان است، به واقعه‌ای با اهمیت اساسی برمی‌خوریم که واقعه‌ای تاریخی و قطعی است و برخلاف بهانه‌انگیزی‌هایی که اینجا و آنجا وجود داشته و منظورشان فقط خصلت افسانه‌ای دادن به آن واقعه است، ضمن اوضاع و احوال شناخته‌شده‌ای مندرج است.

در عهد عتیق، سفر خروج با قصه‌راه‌پیمایی در بیابان پس از بیرون آمدن از مصر و حکایت میثاقی که خداوند در کوه سینا اخذ نموده، کتاب دوم اسفار خمرسه یا تورات، را تشکیل می‌دهند. قرآن نیز طبعاً به آن مقام خیلی بزرگی می‌دهد. سرگذشت روابط موسی و برادرش هارون با فرعون، و حتی قصه خروج از مصر در بیش از ده سوره با شرح و بسط‌های طولانی مانند سوره‌های ۷ (الاعراف)، ۱۰ (یونس)، ۲۰ (طه) و ۲۶ (الشعراء) یا با نقل‌های متراکم‌تر یا حتی یادآوری‌های ساده یافت می‌شوند. نام فرعون، شخصیتی مرکزی از جانب مصری‌ها، اگر اشتباه نکنم هفتاد و چهار مرتبه در بیست و هفت سوره قرآن تکرار شده است.

بررسی دو قصه، قرآنی و عهدینی، در اینجا بهره‌ای می‌دهد؛ زیرا برخلاف آنچه مثلاً درباره طوفان نوح دیده شد، در اینجا دو قصه در اساس با هم قابل انطباق‌اند. به یقین تفاوت‌های چندی وجود دارند، اما چنان‌که خواهید دید قصه عهدینی ارزش تاریخی قابل

ملاحظه‌ای دارد؛ چون که در طریق تشخیص هویت فرعون یا بهتر بگوییم دو فرعون صحبت می‌کند و قرآن می‌آید تا در این فرضی که آغازش در عهدین است، اطلاع تکمیلی بیاورد. به این دو منبع کتب مقدس^۱ داده‌های جدید مصرشناسی اضافه می‌شوند و بدین طریق است که با مواجهه قرآن، عهدین و معلومات زمانمان، موفق می‌شوند که واقعه‌ای (مندرج در) کتب مقدس را در اوضاع و احوال تاریخی آن قرار دهند.

«خروج» طبق عهدین

قصه عهدینی با یادآوری ورود یهودیان به مصر که به معیت یعقوب در آنجا به یوسف پیوستند آغاز می‌گردد. «اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را شناخت.» (سفر خروج، باب یک، آیه ۸). این دوره ظلم و جور است. فرعون ساختن شهرهایی را که عهدین به آن‌ها نام‌های «فیتوم» و «رعمسیس» می‌دهد به یهودیان تحمیل می‌کند. فرعون به منظور احتراز از افزایش جمعیت عبرانیان و امی دارد که هر بچه جدید مذکر را به شط اندازند. با وجود این موسی پس از تولدش سه ماه توسط مادر نگاهداری می‌شود، لیکن بالاخره این مادر باید مصمم شود که او را در سبیدی از نی در کنار شط بگذارد. دختر فرعون او را در آنجا می‌یابد، او را برمی‌دارد و او را درست به مادر خودش به منزله دایه می‌سپارد. زیرا خواهر موسی که مراقب بود چه کسی نوزاد را خواهد برداشت و نامود کرده بود او را نمی‌شناسد و به شاهزاده خانم دایه‌ای را توصیه نموده بود که کسی جز همان مادر بچه نبود. با این طفل مانند پسر فرعون رفتار گردید و نام موسی به وی داده شد.

موسی که جوانی شده بود، به کشور مدین عزیمت و در آنجا زنانشویی می‌کند و مدت مدیدی می‌ماند. مطلب فرعی مهم این است که در سفر خروج (باب دوم، آیه ۲۳) می‌خوانیم:

«و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد.»

خداوند به موسی فرمان می‌دهد که به ملاقات فرعون برود و برادرانش را از مصر بیرون برد. (نقلی بدین گونه در حکایت «بوتّه مشتعل»^۲ رفته است.) هارون، برادر موسی، او را در

۱. منظور، قرآن و عهدین است. (مترجم)

۲. سفر خروج، باب سی‌ام. در قرآن مجید به «شجره» تعبیر شده است. (سوره ۲۸ (القصص)، آیات ۳۰-۲۷) (مترجم)

این کار یاری می‌دهد. از این جهت است، که در بازگشت به مصر، موسی با برادرش نزد فرعون که جانشین فرعونی است که در اوان سلطنت او مدت مدیدی پیش موسی متولد شده بود، می‌رود.

فرعون مانع خروج یهودیان گروه موسی از مصر می‌شود. خداوند از نوبه موسی تجلی می‌فرماید و به وی فرمان می‌دهد که همان درخواست را دوباره از فرعون بکند. طبق عهدین، موسی در آن هنگام هشتاد ساله بوده است. او به فرعون به وسیله سحر ثابت می‌کند که دارای قدرت‌های فوق طبیعی است ولی این کافی نیست. آن‌گاه خداوند بلاهای مشهوری را بر مصر می‌فرستد: تبدیل آب شط‌ها به خون، هجوم قورباغه‌ها، پشه‌ها، خرمگس‌ها، مرگ گله‌ها، پدید آمدن غدد روی پوست انسان‌ها و جانوران، تگرگ، ملخ‌ها، ظلمات و مرگ نوزادان؛ اما فرعون همچنان از قبول تقاضای خروج عبرانیان خودداری می‌کند.

آن موقع تعداد ششصد هزار نفر آنان «بدون منظور نمودن خانواده‌هایشان» (سفر خروج، باب ۱۲، آیه ۳۷) از شهر رعمسیس فرار می‌کنند. در این هنگام است که «پس عرابه خود را بیاراست و قوم خود را با خود و ششصد عرابه برگزیده برداشت و همه عرابه‌های مصر را، و سرداران را بر جمیع آن‌ها. و خداوند دل فرعون پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.» (سفر خروج، باب ۱۴، آیات ۶ و ۸) مصریان در کنار دریا به قوم موسی رسیدند. در حالی که موسی عصایش را بلند کرد، دریا در جلوی او منشق گردید و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند «و مصریان با تمامی اسبان و عرابه‌ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته به میان دریا درآمدند.» (سفر خروج، باب ۱۴، آیه ۲۳) «و آب‌ها برگشته، عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا آمده بودند پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند.» (سفر خروج، باب ۱۴، آیه ۳۸)

متن سفر خروج کاملاً روشن است: فرعون در رأس تعقیب‌کنندگان قرار داشت. او هلاک شد چون که سفر خروج تصریح می‌کند «یکی از ایشان هم باقی نماند». به علاوه عهدین این مطلب را در مزامیر داود از سر می‌گیرد. مزمو ۱۰۶، آیه ۱۰۶^۱ و مزمو ۱۳۶، آیات ۱۳ تا ۱۵ که شکرگزاری‌اند؛ «او را که بحر قلزم را به دو بحر تقسیم کرد... و بنی اسرائیل

۱. آیه ۱۰۶ اشتباه است و آیه ۱۱ صحیح است. (مترجم)

را از میان آن گذرانید... و فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت...» پس شکی نیست که مطابق حکایت عهدینی، فرعون سفر خروج در دریا هلاک شد. عهدین هیچ سخنی درباره آنچه که به سر جسد او آمد نمی‌گویند.

«خروج» طبق قرآن

حکایت قرآنی «خروج»، در خطوط مهمش، شبیه به حکایت عهدینی است؛ لیکن باید آن را بازسازی کرد زیرا از عناصر پراکنده‌ای در عبارات متعدد کتاب تشکیل شده است.

قرآن، نه بیش از عهدین، نام شخصی را که شناسایی کردن فرعون سلطان زمان «خروج» را ممکن سازد نمی‌برد. همه آنچه که می‌دانند این است که یکی از شخصیت‌های مشاورش «هامان» نامیده می‌شده که شش بار در قرآن نام برده شده است: سوره ۲۸ (القصص)، آیات ۶ و ۸ و ۳۸؛ سوره ۲۹ (العنکبوت)، آیه ۳۹؛ سوره ۴۰ (المؤمن)، آیات ۲۴ و ۳۶.

فرعون نسبت به یهودیان ستمگر است:

سوره ۱۴ (ابراهیم)، آیه ۶:

«و چون موسی به قومش گفت: نعمت دادن خدا را به خودتان به یاد آرید، آن دم که از فرعونیان که به سختی عذابتان می‌کردند و پسرانتان را سر می‌بردند و زنانتان را زنده نگه می‌داشتند، نجاتتان داد.»

فشار و ستمگری با همان اصطلاحات در آیه ۱۴۱ سوره ۷ (الاعراف)، یادآوری شده است. اما قرآن، مانند عهدین نام شهرهایی را که یهودیان با بیگاری ساخته‌اند نمی‌برد.

واقعۀ گذارده شدن موسی در کنار شط در سوره ۲۰ (طه)، آیات ۳۹ و ۴۰ و در سوره ۲۸ (القصص)، آیات ۷ تا ۱۳ نقل شده است. در حکایت قرآنی، موسی به وسیلۀ خاندان فرعون برداشته شده است. در واقع، در آیات ۸ و ۹ سوره ۲۸ (القصص) می‌خوانیم:

«خاندان فرعون او را برگرفتند تا دشمن ایشان و مایۀ اندوهشان شود که فرعون و هامان و سپاهشان خطاکار بودند.

زن فرعون گفت: این طفل مایۀ خوشحالی من و تو است. او را مکشید، شاید ما را سود دهد یا به فرزندی‌اش بگیریم و خبر نداشتند.»

اخبار اسلامی الزام می‌کنند که زن فرعون که مراقبت موسی را به عهده گرفت، «آسیه» می‌باشد. طبق قرآن، این زن فرعون نبوده است که موسی را برگرفته بلکه «کسانش» (آل) یعنی ساکنان منزلش بوده‌اند.

جوانی موسی، اقامت و ازدواجش در مدین در سوره ۲۸ (القصص)، آیات ۱۳ تا ۲۸ نقل گردیده‌اند.

واقعه «بوته مشتعل» به‌خصوص در بخش نخست سوره ۲۰ (طه)، و در آیات ۳۰ تا ۳۵ سوره ۲۸ (القصص) مندرج است.

قرآن ده‌بلای فرستاده شده به عنوان مجازات الهی بر مصر را که عهدین به تفصیل شرح می‌دهد، ذکر نمی‌کند بلکه به‌طور مختصر پنج بلا را متذکر می‌گردد (سوره ۷ (الأعراف) آیه ۱۳۳): طوفان، ملخ، شپش، وزغ، خون.

در قرآن فرار به خارج مصر بدون تصریحات جغرافیایی و توضیحات عددی کم‌اعتباری که عهدین داده، حکایت شده است. به زحمت می‌توان تصور کرد که ششصد هزار مرد و خاندانشان توانسته باشند همان‌طور که عهدین ادعا می‌کند، اقامت درازمدتی در بیابان داشته باشند.

مرگ فرعون هنگام تعقیب عبرانیان بدین شرح ذکر شده:

«فرعون با سپاهش از پی ایشان شد و از فرو گرفتن دریا به فرعونیان همان رسید که رسید.» (در آیه ۷۸ سوره ۲۰ (طه)) یهودیان در رفتند و فرعون هلاک گردید اما جسدش پیدا شد. این مطلب بسیار مهمی است که حکایت عهدینی ذکر نمی‌کند.

سوره ۱۰ (یونس)، آیات ۹۲ - ۹۰:

خداوند سخن می‌گوید:

«و فرزندانش اسرائیل را از دریا گذر دادیم و فرعون و سپاهیان به قصد ستم و تعدی از پی آن‌ها شدند و چون غرقش در رسید، گفت قبول کردم که خدایی جز آنکه پسران اسرائیل به او گرویده‌اند، نیست و من از گردن نهادگانم.»

خدا فرمود:

«حالا دیگر تو که از پیش عصیان ورزیده‌ای و از تبهاران بوده‌ای، اکنون پیکر تو را به جایی بلند می‌افکنیم، تا برای هر که از پی تو است عبرتی باشی.»

این آیه دو توضیح را ایجاب می‌کند:

الف. روح طغیان و عداوت مورد بحث، با توجه به اقداماتی که موسی جهت متقاعد کردن فرعون اعمال می‌کرد قابل درک است.

ب. نجات فرعون به جسدش تعلق می‌گیرد زیرا در آیه ۹۸ سورة ۱۱ (هود)، به خوبی تصریح شده که فرعون و بستگانش دوزخی‌اند.

«(فرعون) روز قیامت پیشاپیش قوم خویش است و وارد جهنمشان می‌کند.»

بدین ترتیب، در مورد اموری که شایسته مواجهه با داده‌های تاریخی، جغرافیایی یا باستان‌شناسی‌اند، باید متذکر شد که حکایت قرآنی با حکایت عهدینی درباره نکات زیر متفاوت‌اند:

- در قرآن، اسامی محل چه درباره شهرهای ساخته شده توسط عبرانیان گروه موسی، چه درباره مسیر «خروج» موجود نیستند؛

- در قرآن، ذکری از مرگ فرعون هنگام اقامت موسی در مدین نشده است؛

- در قرآن، اطلاعاتی درباره سن موسی هنگامی که به فرعون مراجعه کرد وجود ندارد؛

- در قرآن، تصریحات عددی راجع به قوم موسی که به ابعاد دور از واقع در عهدین غلو شده (ششصد هزار مرد و خاندانشان که گروهی بیش از دو میلیون ساکنان را تشکیل می‌داده است) وجود ندارد؛

- در عهدین، از بازگیری جسد فرعون پس از مرگش ذکری نشده است.

نکات مشترک دو داستان که راجع به آنچه در اینجا مورد نظر است لازم به تذکار می‌باشند بدین قرارند:

- تأیید قرآن در مورد فشار و ستم فرعون به یهودیان قوم موسی؛

- مذکور نبودن نام پادشاه مصر در هر دو داستان؛

- تأیید مرگ فرعون هنگام خروج از مصر در قرآن.

مواجهه داده‌های کتب مقدس با معارف جدید

قصص قرآنی و عهدینی مربوط به اقامت بنی اسرائیل در مصر و خروجشان از کشور، ظواهری عرضه می‌دارند که می‌توانند موضوع مواجهاتی با معلومات جدید شوند. در حقیقت، به طریق بسیار نابرابر، به دلیل برخی ظواهر، مسائلی چند برمی‌انگیزند و حال آنکه مسائلی دیگر موضوع هیچ بحثی قرار نمی‌گیرند.

۱. بررسی برخی جزئیات قصص عبرانیان در مصر

به نظر می‌رسد که بدون قرار گرفتن در معرض اشتباه بزرگی، بتوان گفت که طبق آنچه در عهدین نوشته شده (سفر پیدایش، باب ۱۵، آیه ۱۳ و سفر خروج، باب ۱۲، آیه ۴۰) عبرانیان مدت ۴۰۰ یا ۴۳۰ سال در مصر اقامت کرده‌اند. این عدم توافق بین سفر پیدایش و سفر خروج که کم‌اهمیت هم هست، هر چه که باشد، اقامت عبرانیان، خیلی پس از ابراهیم، با استقرار یوسف، پسر یعقوب، و برادرانش در مصر آغاز گردید.

غیر از عهدین که اطلاعاتی که پیش‌تر شرح دادم به دست می‌دهد، و قرآن که این استقرار را بدون کمترین اشاره تاریخی عرضه می‌کند، جا دارد گفته شود سند دیگری که قابل روشن کردن ما، در این زمینه باشد در اختیارمان نیست.

اکنون به ظن قوی گمان می‌کنند (از پ. مونته^۱ تا دانیل - رپس^۲) که این ورود یوسف و خاندانش به مصر با حرکت هیکسوسها^۳ به سوی آن سرزمین در قرن هفدهم پیش از میلاد منطبق می‌باشد که در آواریس^۴ واقع در دلتا^۵ است که سلطانی هیکسوسی پذیرایی گرمی از یوسف و برادرانش به عمل آورده باشد.

1. P. Montet

2. Daniel Rops

3. Hyksos

4. Avaris

۵. منظور، دلتای شط «نیل» است.

البته این تقویم، با آنچه کتاب اول پادشاهان عهدین (باب ۶، آیه ۱) می‌آموزد، در تضاد صوری می‌باشد که خروج از مصر را ۴۸۰ سال پیش از ساختمان معبد سلیمان (قریب ۹۷۱ پیش از میلاد) می‌داند.

پس این تقویم، «خروج» را به‌طور تخمینی حول ۱۴۵۰ پیش از میلاد می‌انگارد و در نتیجه «ورود» را حدود ۱۸۸۰ - ۱۸۵۰ پیش از میلاد قرار می‌دهد. لیکن طبق آنچه امروزه می‌پندارند این همان عصری است که محتملاً ابراهیم می‌زیسته و بنا بر اطلاعات دیگر عهدینی می‌بایستی ۲۵۰ سال با یوسف فاصله داشته باشد. پس این عبارت کتاب اول پادشاهان عهدین از لحاظ زمان‌شناختی قابل قبول نیست.^۱

ملاحظه خواهید کرد که تنوری مطروح در اینجا نمی‌تواند بر علیه خود اعتراضی جز آنچه از این کتاب^۲ استخراج شده، داشته باشد، اما نادرستی اطلاعات زمان‌شناختی آن کتاب هر گونه ارزشی را از این اعتراض سلب می‌کند.

آنچه که عبرانیان، قطع نظر از داده‌های کتب مقدس، به عنوان آثار اقامتشان در مصر از خود باقی گذارده‌اند بسیار مبهم است. با این حال اسناد چندی به خط مصری قدیم موجودند که وجود دسته‌ای کارگر به نام «هپرو» یا «هپرو» یا «هپرو» که به حق یا به ناحق با عبرانیان منطبق دانسته‌اند، متذکر می‌گردند. این اصطلاح را به کارگران ساختمانی، کارگران کشاورزی، انگورچینان و غیره اطلاق نموده‌اند. گفتن اینکه آن‌ها از کجا می‌آمدند مشکل است. همان‌طور که ار. پ. دوو می‌نویسد: «آنان جزء قوم محلی نبوده‌اند و همانند طبقه‌ای از اجتماع نمی‌باشند و همگی دارای یک اشتغال یا یک یاسا نیستند».

پایروسی از زمان توتمس سوم^۳، آن‌ها را «خدمه اصطبل» ذکر می‌کند. می‌دانند که آمونفیس دوم^۴، در قرن هفدهم پیش از میلاد، سه‌هزار و ششصد نفر از آنان را به عنوان زندانی از کنعان آورد. زیرا طبق نوشته ار. پ. دوو آن‌ها جزء مهمی از ملت سوریه - فلسطین

۱. بعداً ملاحظه خواهند کرد که با نظر ار. پ. دوو چه برداشتی از این مراجعه به کتاب اول پادشاهان باید داشت.

۲. منظور، کتاب اول پادشاهان است. (مترجم)

۳. Tutmes: پادشاه مصر (۱۵۰۵ - ۱۴۵۰ پیش از میلاد) که مشهورترین توتمس‌ها بوده است. (مترجم)

۴. Amenophis: پادشاه مصر (۱۴۵۰ - ۱۴۲۵ پیش از میلاد) پسر پادشاه توتمس سوم. (مترجم)

را تشکیل می‌دادند. در حدود ۱۳۰۰ پیش از میلاد، در زمان سلطنت ستی اول^۱ همین عپیروها اغتشاشاتی در ناحیه «بیت‌شان» در کنعان برمی‌انگیزند. در زمان سلطنت رامسس دوم^۲ عده‌ای از آنان برای سنگ‌کنی از کوه یا حمل دستک‌های چوبی جهت کارهای فرعون (جرز بزرگ رامسس میامن)^۳ به کار گرفته می‌شدند. از طریق عهدین می‌دانیم که در زمان سلطنت رامسس، عبرانیان می‌روند تا شهر رامسس را که پایتخت شمال است بسازند. در نوشته‌های مصری، باز از این عپیروها در قرن دوازدهم (پیش از میلاد) و برای آخرین بار در زمان سلطنت رامسس سوم ذکری به میان می‌آید.

اما اصطلاح عپیروها جز در مصر به کار نرفته است. پس آیا این کلمه فقط می‌توانسته در مورد عبرانیان استعمال شود؟ شاید بجا باشد یادآوری گردد که کلمه مزبور می‌توانسته در آغاز، بدون پیش‌داوری منشأ آن، کارگران اجباری‌ای را تعیین کند که بعداً به عنوان وصف حرفه‌ای به کار رفته است.

آیا مجاز نخواهیم بود که تقریبی با معانی مختلفی که کلمه «سویس» در زبان فرانسه دارد بنماییم. این کلمه به معنی ساکن کشور سویس، سرباز سویسی زمان حکومت سلطنتی فرانسه، پاسبان واتیکان، یا مستخدم کلیسای مسیحی؟!... می‌باشد.

در هر صورت، در زمان سلطنت رامسس دوم، عبرانیان (طبق عهدین)، عپیروها (طبق نصوص مصری قدیم) در کارهای بزرگی که فرعون فرمان داده و می‌توان آن‌ها را اعمال شاقه گفت شرکت دارند. شکی نیست که رامسس دوم در مورد یهودیان بسیار ستمگر بود. شهرهای رعمسیس و فیتوم، مذکور در سفر خروج در بخش شرقی دلتای نیل واقع شده‌اند. تنیس و قنطره کنونی، که در ۲۵ کیلومتری هم واقع شده‌اند با شهرهای قدیمی نامبرده منطبق‌اند. پایتخت شمال که رامسس دوم ساخته در آنجا بوده است. رامسس دوم فرعون ستمگری است.

۱. Sethi I.: پادشاه مصر (۱۳۰۸ - ۱۲۹۸ پیش از میلاد). (مترجم)

۲ و ۳. Ramses Miamon - Ramses II.: پادشاه مصر که جانشین پدرش ستی اول شد و از ۱۲۹۸ تا ۱۲۳۲ پیش از میلاد سلطنت کرد. (مترجم)

در این اوضاع و احوال است که موسی متولد می‌شود. کیفیت و خصایص نجات او را از آب‌های شط پیش‌تر ملاحظه نمودید. نام او مصری است. پ. منته به خوبی آن را در کتابش مصر و کتاب مقدس ثابت کرده است:

«مسو» یا «مسی» در صورت فرهنگ اسامی اشخاص در زبان کتیبه‌های مصری قدیم رانک^۱ وجود دارند. «موسی» استنساخ آن در قرآن است.

بلایای مصر

عهدین، تحت این اسم ده کیفر را که از طرف خداوند صادر شده نام می‌برد و درباره هر یک از این بلایا تفصیل زیادی می‌دهد. چندین تای آن‌ها وجهه و بُعد فوق طبیعی دارند. قرآن فقط پنج بلا را نام می‌برد که مبالغه پدیده‌های طبیعی‌اند: طوفان، ملخ، شپش، وزغ و خون. کثرت ملخ و وزغ در عهدین مندرج است. کتاب مقدس از آب شط‌های تبدیل شده به خون که تمام کشور را فراگرفته صحبت می‌دارد؛ قرآن از خون. بدون هیچ تفصیل تکمیلی یاد می‌نماید. در مورد این خون می‌توان همه جور فرض کرد.

مسیر «خروج»

از هیچ مسیری در قرآن ذکری نرفته در صورتی که عهدین، مسیری را با دقت بسیار متذکر می‌گردد. ار. پ. دوو و پ. منته، هر دو بررسی آن را از سر گرفته‌اند. نقطه آغاز احتمالاً ناحیه تنیس - قنطره خواهد بود؛ لیکن، برای بقیه مسیر، هیچ آثاری که بتواند حکایت عهدین را تأیید کند باز نیافته‌اند و نمی‌توان گفت دریا در کجا برای دادن عبور به قوم موسی باز شده است.

معجزه دریا

تصور کرده‌اند که این امر در اثر موجی عظیم و انتقالی که احتمالاً می‌توانسته به علل نجومی یا زلزله‌ای مرتبط با انفجار آتشفشانی دوردست وابسته باشد حادث شده باشد و عبرانیان از پس کشیدن دریا استفاده کرده و مصریان تعقیب‌کننده آنان از بازگشت آب متلاطم هلاک شده باشند لیکن تمام این‌ها جز فرض محض نیست.

۱. Ranke: مورخ آلمانی (۱۸۸۷ - ۱۷۹۵). (مترجم)

۲. زمان «خروج» در زمان‌شناختی فرعون

می‌توان به وجه خیلی صحیح‌تری به داده‌های مثبتی راجع به موضع «خروج» در زمان دست یافت.

از خیلی دیرزمان در نظر گرفته‌اند که مینفتاح^۱، جانشین رامسس دوم، فرعون هنگام «خروج» موسی وجود داشته است. ماسپرو^۲، مصرشناس مشهور معاصر، در ۱۹۰۰ میلادی، در کتابش به نام راهنمای تماشاگر موزه قاهره نوشته است که «طبق روایتی که منشأ آن اسکندریه است احتمالاً مینفتاح، فرعون زمان «خروج» بود و می‌گویند که این او است که در دریای سرخ غرق شده است.» من نتوانستم مدارکی را که بر اساس آن‌ها ماسپرو ادعایش را پرداخته بازایام لیکن اعتبار نظر او مستلزم این است که بزرگ‌ترین ارزش را به آنچه که او تأیید می‌کرده، بدهیم.

پ. منته را که کنار بگذاریم، مصرشناسان یا متخصصان تفسیر عهدینی که در جست‌وجوی دلایلی مخالف یا موافق این فرض بوده‌اند بسیار نادر هستند. در دهه‌های اخیر، ناظر بروز فرض‌هایی متفاوت بوده‌ایم که ظاهراً جز به منظور تأمین توافقی با جزئیات قصص کتب مقدس صادر نشده‌اند؛ بی‌اینکه صاحبانشان نظرگاه‌های دیگر کتب مقدس را مورد توجه قرار دهند. از این قرار است که می‌بینیم چنین یا چنان فرضی بروز می‌کند که به ظاهر با چشم‌اندازی از یک داستان سازگار است بی‌آنکه صاحب آن فرض، به خود زحمت مواجهه آن را با تمام داده‌های دیگر کتب مقدس (نه تنها با عهدین) هم‌زمان با همه معلوماتی که تاریخ، باستان‌شناسی و غیره در اختیار می‌گذارند، بدهد.

یکی از غریب‌ترین فرضیاتی که به وجود آمده، فرضیه ژ. دو. میسلی^۳ (۱۹۶۰) می‌باشد که مدعی است توانسته «خروج» را با یک روز تقریب تعیین کند و این تاریخ، ۹ آوریل ۱۴۹۵ پیش از میلاد است که منحصرأ با محاسبات تقویم‌ها به دست آورده است. در آن هنگام توت‌مس دوم در مصر سلطنت می‌کرده که بنابراین، به زعم مؤلف مزبور، فرعون

1. Mineptah

2. Masperc

3. J. De Miceli

زمان «خروج» همو بوده است. نظر به اینکه شرحی از ضایعاتی جلدی روی مومیایی توتمس دوم داده‌اند که مؤلف مزبور — نمی‌دانیم چرا — جذام را وصف کرده و اینکه یکی از بلاهای مصر مشروح عهدین، دمل‌های جلدی است، فرض را تأیید شده دانسته است. این ساخته و پرداخته عجیب، کمترین توجهی به وقایع دیگر داستان عهدینی ندارد و به ویژه ذکر شهر رعمسیس در عهدین، هر فرضی را در باب تاریخ‌گذاری «خروج» پیش از اینکه رامسس نامی سلطنت کرده باشد بی‌اعتبار می‌سازد.

راجع به ضایعات جلدی توتمس دوم، شایسته نیست که از آن برهانی موافق با تعیین این پادشاه مصر به عنوان فرعون زمان «خروج» بسازند زیرا پسرش، توتمس سوم و نوه‌اش، آمنوفیس دوم، نیز واجد جوش‌هایی^۱ پوستی می‌باشند که در مورد آنان برخی مؤلفان یک بیماری خانوادگی را متذکر شده‌اند. پس فرضیه فرعونیت توتمس دوم در زمان «خروج» قابل دفاع نیست.

همچنین است فرضیه اقامه شده از طرف «دانیل رپس» در کتابش به نام قوم عهدین که نقش فرعون زمان «خروج» را به آمنوفیس دوم می‌دهد. این فرضیه نیز معتبرتر از فرضیه قبلی نیست. دانیل رپس به بهانه اینکه توتمس سوم پدر آمنوفیس دوم خیلی ملت‌خواه بود، آمنوفیس دوم را به عبرانیان، ستمگر اعلام کرده و مادر زنش، ملکه مشهور هاتشپسوت^۲، معلوم نیست چرا، به عنوان گیرنده موسی تلقی شده است.

ار. پ. دوو فرضیه خود راجع به رامسس دوم را که در کتابش تاریخ قدیم اسرائیل بررسی کرده، بر پایه محکم‌تری استوار ساخته است؛ زیرا اگر با تمام نکات قصه عهدینی مطابق نیست، اقلاً این مزیت را دارد که مطلبی اساسی را پیش کشیده است: ساختمان شهرهای رعمسیس و فیتوم مذکور در متن عهدین در زمان سلطنت رامسس دوم. پس نمی‌توان «خروج» را مقدم بر سلطان شدن رامسس دوم دانست که این نیل به سلطنت، به نظر «دریوتن» و «واندیه» در سال ۱۰۳۱ پیش از میلاد، و به عقیده «روتن»، در ۱۲۹۰ پیش از

۱. این ضایعات در روی مومیایی‌های این فرعونان در موزه مصری قاهره کاملاً مشهودند.

2. Hatshepsout

میلاد واقع شده است. دو فرضیه فوق‌الذکر به علت این امر الزامی که رامسس دوم همان فرعون ستمگر و زورگویی است که عهدین از آن صحبت می‌دارد، پذیرفتنی نمی‌باشد.

به نظر ار. پ. دوو، «خروج» در نیمه نخست یا در اواسط سلطنت رامسس دوم واقع شده است. تاریخ‌گذاری ار. پ. دوو، کاملاً نامشخص می‌باشد: مؤلف، این دوره را القا می‌کند تا (شاید بتوان گفت)، هم به قوم موسی وقت کافی جهت استقرار در کنعان داده باشد و هم به فرعون مینفتاح جانشین رامسس دوم این یارایی را که پس از مرگ پدرش مجبور شد نظم را در سرحدات برقرار سازد، و بنی اسرائیل را سر عقل بیاورد، چنان‌که یک لوح سنگی از سال پنجم سلطنت فرعون مزبور حاکی است.

دو برهان می‌توان علیه این فرض اقامه کرد:

الف. عهدین در سفر خروج (باب ۲، آیه ۲۳) اشاره می‌کند که پادشاه مصر هنگام اقامت موسی در کشور مدین مرد. این پادشاه مصر در سفر خروج به عنوان پادشاهی توصیف گردیده که از طریق تحمیل اعمال شاقه به عبرانیان آن‌ها را وادار به ساختن شهرهای رعمسیس و فیتوم نمود. این پادشاه رامسس دوم است. پس «خروج» نمی‌توانسته مگر در زمان جانشین پادشاه اخیر رخ دهد. اما ار. پ. دوو، به ما می‌گوید که به منبع «عهدینی» آیه ۲۳، فصل ۲ سفر خروج مشکوک است.

ب. شگفت‌آورتر اینکه، ار. پ. دوو، که خود مدیر مدرسه «عهدینی» بیت‌المقدس است، در شرح تئوری‌اش از «خروج» حتی ذکری از دو عبارت اصلی عهدین که هر دو تأیید می‌کنند که فرعون در موقع تعقیب فراریان مرد نمی‌نماید، مطلبی که وقوع «خروج» را در موقعی غیر از پایان یک سلطنت، ناسازگار می‌سازد.

در واقع، لازم به تکرار است که بلاشک فرعون در آن زمان، زندگی خود را از دست داد.

باب‌های ۱۳ و ۱۴ سفر خروج در این مورد قطعی‌اند:

«پس عرابه خود را بیاراست و قوم خود را با خود برداشت.»

«پادشاه مصر بنی اسرائیل را تعاقب کرد و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند...» (۸ و

۱۴). «و آب‌ها برگشته، عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا

آمده بودند، پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند.» (۱۴ و ۲۸). به علاوه این مزمور ۱۳۶

داود، مرگ فرعون را با ذکر اینکه یهوه... «فرعون و لشکر را در بحر قلزم انداخت.» (۱۵) و (۱۳۶) تأیید می‌کند.

بدین ترتیب، در زمان حیات موسی، موقعی که در کشور مدین بود، فرعونی مرد و حین «خروج»، فرعون دیگری فوت شد. پس برای موسی، نه یک فرعون بلکه دو فرعون هست: فرعون ستم و فشار، و فرعون خروج از مصر. فرض وجود تنها رامسس دوم که ار. پ. دوو عرضه داشته، رضایت‌بخش نیست زیرا همه چیز را بیان نمی‌کند. ملاحظات ذیل براهین متممی علیه آن می‌آورند.

۳. رامسس دوم، فرعون ستم و فشار

مینفتاح، فرعون «خروج»

پ. منته روایت بدوی، اسکندرانی ای^۱، را که ماسپرو ذکر کرده و خیلی بعد در اخبار اسلامی، و نیز در روایت مسیحی کلاسیک^۲ باز می‌یابند، کاملاً به موقع از سر گرفته و این تنوری که در کتابش مصر و عهدین طرح گردیده به وسیله براهین متممی به‌ویژه با آورده‌هایی از قصه قرآنی، که باستان‌شناس معروف، ماسپرو به آن هیچ اشاره‌ای نمی‌نمود، تقویت شده است. پیش از مورد نظر قرار دادن آن‌ها به عهدین باز گردیم.

سفر خروج شامل ذکر نام «رامسس» است؛ گو اینکه نام فرعون پیش کشیده نشده باشد. در عهدین، رعمسیس، نام یکی از دو شهری است که ساخته شده به وسیله کار اجباری عبرانیان ذکر گردیده است. امروزه می‌دانیم که این دو شهر متعلق به ناحیه تیس - قنطره، در بخش شرقی دلتای نیل می‌باشند که در آنجا رامسس دوم دستور داد پایتخت شمالی‌اش را ساختند. البته، در این ناحیه بناهای دیگری پیش از رامسس دوم وجود داشته؛ لیکن ایجاد شهر مهمی در آن محل، کار نامبرده می‌باشد. کاوش‌هایی که در دهه‌های اخیر شده دلیل

۱. شکی نیست که در عهد شکوهمند بطلمیوسیان در اسکندریه، پیش از خرابی‌های ناشی از فتوحات رومی‌ها، مدارک تاریخی راجع به روزگار کهن وجود داشته که فقدانشان امروزه سخت رنج‌آور است.

۲. در تواریخ مقدس آغاز قرن بیستم، مانند تاریخ ه. لرتز (H. Lesetre) که به آموزش دینی اختصاص داشتند، ذکر «خروج» هم‌زمان با سلطنت مینفتاح در مصر رفته است.

قطعی برای آن است. این فرعون برای ساختمان آن، عبرانیان به بندگی گرفته شده را وادار به کار کرد.

امروزه خواندن کلمه «رعمسیس» در عهدین اثری در اذهان ندارد: این کلمه از زمانی که شامپلیون^۱ (یک قرن و نیم پیش) مفتاح خطوط تصویری (هیروگلیف) را به خصوص با بررسی حروف اصلی مبین آن کشف کرد متداول شد. بنابراین اکنون به خواندن و تلفظ آن با دانستن معنی اش عادت کرده‌اند. اما باید پیش خود تصور کرد که علاقه و توجه به خطوط تصویری، در حدود قرن سوم مبدأ مسیحی از بین رفت و نام رامسس (رعمسیس) جز در عهدین و در برخی کتب یونانی و لاتینی که کمابیش صورت اسم را تغییر داده بودند محفوظ نمانده بود. از این قرار است که تاسیت، در سالنامه‌هایش از رامسس صحبت می‌دارد. خود عهدین «نام» را به طور صحیح حفظ می‌کرده است و چهار بار در اسفار خمسه یا تورات آن را می‌آورد. (سفر پیدایش ۴۷-۱۱، سفر خروج ۱۱-۱ و ۳۷-۱۲، سفر اعداد ۳۳-۳ و ۳۳-۵) در عهدین به زبان عبری کلمه رامسس Ramses به دو طریق نوشته شده: Raemss یا Raeamst. در چاپ یونانی عهدین موسوم به سپتانت^۲ به صورت Ramesse^۳ درآمده است. عهدین لاتینی (وولگات) آن را Ramesses می‌نویسد. در چاپ عهدین کلماتی به زبان فرانسه (چاپ نخست، ۱۶۲۱) نیز کلمه به صورت رامه‌سس Ramsses نوشته شده؛ این چاپ عهدین به زبان فرانسه در زمان کارهای شامپلیون معمول و رایج بود. شامپلیون در کتابش به نام خلاصه سیستم هیروگلیف مصریان کهن (چاپ دوم، ۱۸۲۸، صفحه ۲۷۶) از املاي کلمه در عهدین سخن می‌گوید.

۱. Champollion: خاورشناس فرانسوی (۱۸۳۲ - ۱۷۹۰)، اولین کسی است که معنی خطوط تصویری مصری را در ۱۸۲۲ کشف کرد. (مترجم)

۲. Septante: نامی است که به ترجمه یونانی عهد قدیم داده شده که هفتاد و تن یهودی مصر تحت سلطنت بطلمیوس فیلادلف (۲۸۳ یا ۲۸۲ پیش از میلاد) نمودند و کهن‌ترین و معروف‌ترین ترجمه هاست (طبق لاروس کوچک). (مترجم)

۳. چون نسخه جز نسخه فارسی عهدین در دست نبود، کلمات متن مربوط به «رامسس» یا «رعمسیس عهدین» به لاتین نوشته شد. (مترجم)

بدین ترتیب عهدین به طرز شگفت‌آوری نام «رعمسیس» را در نسخ عبری، یونانی و لاتینی‌اش^۱ حفظ کرده بود.

بنابراین، داده‌های پیش‌گفته، خود، اثبات مراتب زیر را مجاز می‌سازند:

الف. درک «خروج» پیش از به قدرت رسیدن رامسیس در مصر امکان ندارد.

ب. موسی در زمان سلطنت بانی شهرهای رعمسیس و فیتوم یعنی رامسس دوم متولد شده است.

پ. هنگامی که موسی در کشور مدین بود، پادشاه وقت، یعنی رامسس دوم مرد. دنباله سرگذشت موسی در زمان سلطنت جانشین او، یعنی مینفتاح قرار می‌گیرد.

علاوه بر آن، عهدین عنصر بسیار مهم دیگری برای قرار دادن «خروج» در زمان‌شناسی فرعون می‌آورد: و آن اعلام این است که موسی هنگامی که به فرمان الهی جهت سعی در اخذ آزادی برادرانش از فرعون اقدام کرد، هشتاد سال داشت. «و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله وقتی که به فرعون سخن گفتند.» (سفر خروج ۷ و ۷) لیکن عهدین از طرف دیگر به ما می‌آموزد فرعون که تحت سلطنت او، موسی متولد شده بود هنگام اقامت موسی در کشور مدین مرد؛ گو اینکه قصه عهدینی بدون ذکر هیچ تغییری در نام پادشاه ادامه می‌یابد. این دو عبارت عهدین مستلزم این هستند که مجموع مدت‌های سلطنت دو فرعون که در زمان آن‌ها موسی در مصر زندگی کرد حداقل باید هشتاد سال باشد.

باری، می‌دانیم که رامسس دوم شصت و هفت سال سلطنت کرد (از ۱۲۳۵ تا ۱۳۰۱ پیش از میلاد طبق زمان‌شناسی دریوتن و واندیه، یا از ۱۲۲۴ تا ۱۲۹۰ پیش از میلاد طبق تاریخ‌گذاری روتن). در مورد مینفتاح، جانشین او، مصرشناسان نمی‌توانند مدت سلطنت دقیقی بدهند، اما این مدت اقلأ ده سال است چون که دهمین سال سلطنتش، همان‌طور که ار. پ. دوو توجه می‌دهد، به وسیله مدارکی تأیید شده است. «مانتون» بیست سال سلطنت

۱. به علاوه عجیب است که در عهدین‌های قدیمی مشاهده می‌شود مفسران به هیچ‌وجه معنی کلمه را نمی‌فهمیدند. مثلاً، در چاپ ۱۶۲۱ عهدین کلماتی (نشر شده توسط پاپ کلمان هشتم (مترجم) به زبان فرانسه) کلمه رامسس به «خروش حشرات کثیف و مضر» که بی‌وجه مضحکی است تعبیر شده است.

برای او قائل است در یوتن و واندیه دو امکان برای مینفتاح قائل اند؛ خواه سلطنتی ده ساله از ۱۲۲۴ تا ۱۲۳۴ پیش از میلاد، خواه با پیروی از روتن، سلطنتی بیست ساله از ۱۲۰۴ تا ۱۲۲۴ پیش از میلاد. مصرشناسان چیز درستی درباره آنچه که پایان سلطنت مینفتاح بود نمی دانند؛ تمام آنچه می دانند، این است که پس از او مصر بحران بسیار شدید داخلی را در مدت قریب یک ربع قرن گذراند.

با اینکه زمان شناسی های سلطنت ها نامشخص اند، در مدت امپراتوری جدید، غیر از دوره رامسس - مینفتاح، دوره های دیگری که دو سلطنت پیاپی توانسته باشند به هشتاد سال برسند یا از آن بگذرند وجود ندارد. پس داده های عهدین راجع به سن موسی، هنگامی که برای آزادی برادرانش اقدام می کند، جز در توالی سلطنت های رامسس دوم و مینفتاح نمی توانند مندرج گردند.

بنابراین مجموع عوامل، این اندیشه را ممکن می سازد که موسی در آغاز سلطنت رامسس دوم متولد شد و هنگام مرگ این فرعون (پس از هفتاد و هفت سال سلطنت)، در کشور مدین بود و سپس نزد مینفتاح، پسر و جانشین رامسس دوم، وکیل مدافع عبرانیان گردید. این واقعه می توانسته است در نیمه دوم سلطنت مینفتاح رخ داده باشد اگر او همان طور که کاملاً ممکن بوده و روتن هم فکر می کند، بیست سال سلطنت کرده باشد. آن گاه به هر صورت موسی خروج از مصر را در اواخر سلطنت مینفتاح رهبری کرد چون که فرعون در حین تعاقب عبرانیان که در حال ترک کشور بودند، جانش را از دست داد؛ چنان که قرآن و عهدین به آن اشاره می کنند.

این طرح با آنچه که کتب مقدس درباره کودکی موسی و پناه دادن به او از طرف خاندان فرعون نقل می کند کاملاً سازگار است. در واقع می دانیم که رامسس دوم در موقع مرگش سن بالایی (که هشتاد یا صد سال گفته شده است) داشت.

در این فرض، او می توانسته در ابتدای سلطنتش که هفتاد و هفت سال بوده بیست و سه تا سی و سه سال داشته باشد و در این سن می توانسته ازدواج کرده باشد و این با یافتن موسای نوزاد در کنار نیل توسط «عضوی از خاندان فرعون» (طبق قرآن) و وساطت زن فرعون نزد او، مشعر بر تقاضای زنده گذاردن او تضادی ندارد. عهدین مدعی است که یک دختر فرعون،

موسی را پیدا کرده است. رامسس دوم به لحاظ سنی که در آغاز سلطنت داشته کاملاً می‌توانسته دختری داشته باشد که قابل یافتن کودک واگذاشته باشد؛ بنابراین قصه قرآنی و قصه عهدینی به هیچ‌وجه در این مورد با هم تناقضی ندارند.

فرضی که در اینجا پرداخته شده به طریق مطلق با قرآن موافق است. و به عکس جز با یک عبارت عهدین که همان‌طور که ملاحظه شد نخستین آیه باب ۶ کتاب اول پادشاهان (باید توجه کرد که آن جزء تورات نیست) می‌باشد در تضاد نیست. این عبارت بسیار مورد گفت‌وگو است و ار. پ. دوو اطلاع زمان‌شناختی این کتاب عهد عتیق را، که زمان خروج از مصر را نسبت به ساختمان معبد سلیمان می‌سنجد رد می‌کند. همین که با قید احتیاط تلقی شده مانع از این است که ارزش برهانی قطعی بر علیه تنوری مطرح شده در اینجا به آن داده شود.

مسئله لوح سنگی سال پنجم مینفتاح

برخی گمان کرده‌اند می‌توان در متن لوح سنگی معروف سال پنجم مینفتاح، اعتراضی به مطلب مطرح شده در اینجا راجع به خروج از مصر که آخرین کار سلطت فرعون را تشکیل می‌دهد، یافت.

این لوح سنگی واجد نفع فوق‌العاده‌ای می‌باشد زیرا تنها مدرک خط تصویری (هیروگلیفی) شناخته‌شده‌ای است که کلمه «اسرائیل» در آن ذکر شده است.^۱ لوح که تاریخش احیاناً بخش نخست سلطنت مینفتاح است، در معبد محل دفن فرعون در طیوه (تب)^۲ کشف شد. در این لوح یک سلسله فتوحاتی که نصیب فرعون علیه همسایگانش شده و به ویژه، در پایان مدرک، غلبه‌ای که بر «اسرائیل ریشه‌کن شده، که دیگر هیچ بذری ندارد...» نموده، درج گردیده است. بدین لحاظ، از این نظر دفاع شده که وجود کلمه «اسرائیل» الزام داشته که یهودیان می‌بایستی تا آن وقت در کنعان، در سال پنجم مینفتاح مستقر شده بودند و اینکه در نتیجه، خروج عبرانیان از مصر قبلاً رخ داده بوده است.

۱. در پی این کلمه تعینیه‌ای وجود دارد که هیچ شکی درباره اشاره این کلمه به مجتمعی انسانی باقی نمی‌گذارد.

2. Thebes

این ایراد قابل قبول به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مستلزم این است که تا زمانی که عبرانیان در مصر بودند، یهودیانی در کنعان یافت نمی‌شدند و این غیر قابل دفاع است. با وجود این، ار. پ. دوو که طرفدار نظریه «رامسس دوم» است، در کتابش تاریخ قدیم اسرائیل راجع به استقرار در کنعان می‌نویسد: «در مورد جنوب، تاریخ استقرار اقوام خویشاوند اسرائیلیان در ناحیه «کادس»^۱ نامعین، و مقدم بر «خروج» می‌باشد.» پس او استقرار برخی گروه‌های خارج شده از مصر را در زمان دیگری غیر از خروج قوم موسی قریب به واقع می‌نگرد. عیبروها یا هابیروها، که برخی‌ها با اسرائیلیان یکی می‌دانند، پیش از این در «سوریه - فلسطین» خیلی قبل از رامسس دوم وجود داشتند، پس خیلی پیش از «خروج» بوده‌اند: آیا آمنوفیس دوم گروه سه‌هزارو ششصد نفری از آنان را به صورت زندانی بازنگردانید که به عنوان کارگران اجباری در مصر به کار گرفته شوند؟ (این مطلب از طریق مدرکی معلوم شده است.)

باز از وجود عده‌ای از آنان در کنعان در زمان سلطنت ستی اول یاد می‌کنند که آشوب‌هایی در ناحیه «بیت‌شان»^۲ برانگیختند که پ. منته، در کتابش مصر و عهدین به ذکر آن می‌پردازد. بنابراین کاملاً پذیرفتنی است که مینفتاح بر علیه این عناصر در مرزهایش به شدت اقدام نموده باشد در حالی که در داخل کشور آن‌هایی که بعدها دور موسی، برای فرار از کشور گرد خواهند آمد همواره وجود می‌داشتند. پس وجود لوح سال پنجم مینفتاح به هیچ وجه علیه فرضیه مطرح شده در اینجا عرض اندام نمی‌کند.

به علاوه بروز کلمه «اسرائیل» در تاریخ قوم یهود به هیچ وجه به استقرار قوم موسی در کنعان وابسته نیست. منشأ کلمه اسرائیل به شرح زیر می‌باشد:

طبق سفر پیدایش (۲۹ و ۳۲)، اسرائیل نام دومی است که یعقوب پسر اسحق و نوه ابراهیم دریافت می‌دارد. بنا به نظر مفسران ترجمه جهانی عهدین - عهد عتیق (۱۹۷۵)، معنی آن محتملاً «که خدا خود را قوی نشان می‌دهد» می‌باشد. پس از اینکه نام مزبور به یک انسان اطلاق شد، هیچ شگفت نیست که بعداً به یادبود نیای گرانقدری برای مجتمعی انسانی به کار رود.

1. Cadé s

2. Beth - Shean

بنابراین نام اسرائیل خیلی پیش از موسی، یعنی چندین صد سال پیش از او پدید آمده و آن را بر لوحی از زمان سلطنت فرعون مینفتاح دیدن، نمی‌تواند شگفتی آورد و ذکر آن بر لوح، به هیچ‌وجه برهانی موافق با تاریخ‌گذاری خروج موسی پیش از سال پنجم فرعون مینفتاح نیست. در واقع، لوح مینفتاح با ذکر مجتمعی که «اسرائیل» می‌نامد، نمی‌تواند به مجتمعی سیاسی مستقر اشاره کند؛ چون که تاریخ «لوح نبشته»، پایان قرن سیزدهم پیش از میلاد می‌باشد و کشور پادشاهی اسرائیل جز در قرن دهم پیش از میلاد تشکیل نمی‌شود؛ پس لزوماً مجموعه انسانی محقرتری را ارائه می‌کند.^۱

امروزه می‌دانیم که یک دوره طولانی تکوین هشت یا نه قرن، پیش از ورود اسرائیل به تاریخ وجود داشته است. این دوره با استقرار گروه‌های متعدد نیمه بیابانگرد در ناحیه، به ویژه عموریان و آرامیان، و ظهور مشایخی^۲ در امت‌هایشان که ابراهیم، اسحق و یعقوب (اسرائیل) جزء آن‌ها بوده مشخص شده است. نام دوم آخرین مشایخ برای تعیین گروه نخست، هسته ماهیت سیاسی آینده‌ای که خیلی بعد از سلطنت مینفتاح پدید خواهد آمد (چون که کشور پادشاهی اسرائیل از ۷۲۱ تا ۹۳۱ - ۹۳۰ پیش از میلاد دوام می‌یابد) به کار رفته است.

۴. تذکار مرگ فرعون هنگام «خروج» در کتب مقدس

مرگ فرعون در موقع «خروج»، نکته بسیار مهم قصص قرآنی و عهدینی است و با کمال وضوح از نصوص برمی‌آید. برای آنچه که مربوط به عهدین است، ذکر آن نه فقط در اسفار خمسه یا تورات، بلکه نیز در مزامیر داود رفته است (مراجع مربوط فوقاً ذکر شد).

بی‌نهایت عجیب است که مؤلفان مسیحی آن را به سکوت برگزار می‌کنند. اینچنین است که ار. پ. دوو از نظریه‌ای دفاع می‌کند که بنا بر آن، خروج از مصر در بخش نخست یا میانه سلطنت رامسس دوم واقع شده است، بدون اینکه کمترین توجهی به این بکند که

۱. همان‌طور که «ار. پ. ب. کوروایه» (B. Couroyer) استاد مدرسه عهدینی بیت‌المقدس، در حواشی ترجمه‌اش از سفر خروج (نشر ۱۹۶۸، صفحه ۱۲) تذکر می‌دهد، «در لوح نبشته» نام اسرائیل همراه با مخصص «قوم» به جای مخصص «کشور» مانند سایر اسامی خاص لوح می‌باشد.

۲. ما مسلمانان طبق نص صریح قرآن مجید، بزرگواران مذکور در متن را «پیامبران» می‌دانیم نه «مشایخ». (مترجم)

فرعون در جریان امر هلاک شد و این خود وقوع رویداد را در همهٔ فرض‌ها جز در پایان سلطنت، مجاز نمی‌سازد. مدیر مدرسهٔ عهدینی بیت‌المقدس در تاریخ قدیم اسرائیل‌اش از تناقض بین نظریه‌ای که دفاع می‌کند و داده‌های دو کتاب عهدین به هیچ‌وجه نگران به نظر نمی‌رسد.

پ. منته در کتابش، مصر و عهدین، خروج را در زمان سلطنت مینفتاح می‌نهد اما هیچ حرفی از مرگ فرعون که سرپرستی تعقیب‌کنندگان فراریان را به عهده داشت نمی‌زند.

این رفتار عجیب خلاف رفتار یهودیان است: مزموّر شمارهٔ ۱۳۶ داود که در آیهٔ ۱۵ خدا را شکر می‌کند از اینکه «فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت»، اغلب در رسوم و آداب مذهبی خوانده می‌شود. آن‌ها توافق بین این دو آیه و عبارت سفر خروج (۱۴/۲۸): «آب‌ها برگشته عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا آمده بودند پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند» را می‌دانند. برای آن‌ها، شکی وجود ندارد که فرعون با افواجش هلاک شدند. همین متون در کتاب‌های مقدس مسیحی نیز موجودند.

مفسران مسیحی با اطمینان خاطر و علیه واضحات، مرگ فرعون را انکار می‌کنند. اما از این گذشته، برخی‌ها ذکر می‌کنند که از آن در قرآن رفته را با برانگیختن خوانندگانشان به تقریب‌های عجیب به رخ می‌کشند. اینچنین است که در ترجمهٔ جهانی عهدین، تحت مدیریت مدرسهٔ عهدینی بیت‌المقدس^۱ می‌توان تفسیری که ا.ر.پ. کوروايه، استاد مدرسهٔ مزبور از مرگ فرعون به شرح زیر کرده خواند: «قرآن (سورهٔ ۱۰ یونس)، آیات ۹۲ - ۹۰ به آن اشاره می‌کند و طبق روایات عامیانه، فرعون مغروق با لشکرش (که متن مقدس ناطق به آن نیست) در ته دریا جا داده شده و بر انسان‌های دریایی یعنی خوک‌های آبی سلطنت می‌کند.»

خواننده‌ای که از محتوای قرآن مطلع نشده، طبعاً رابطه‌ای بین تصدیق قرآنی مخالف - به زعم مفسر - با نصّ عهدینی و افسانهٔ مضحک (به گفتهٔ وی) ناشی از روایات عامیانه، مذکور در تفسیر پس از استناد به قرآن برقرار می‌سازد.

۱. سفر خروج، (چاپ ۱۹۶۸)، صفحهٔ ۷۳.

واقعیت نصّ قرآنی در این مورد هیچ ربطی با آنچه مؤلف مزبور القا می‌کند ندارد. آیات ۹۰ تا ۹۲ سوره ۱۰ (یونس) قرآن می‌آموزد که بنی‌اسرائیل از دریا گذشتند در حالی که فرعون و افواجش آن‌ها را تعقیب می‌کردند و آن وقت است که در لحظه غرق شدن، فرعون فریاد برآورد: «قبول کردم که خدایی جز آنکه پسران اسرائیل بدو گرویده‌اند نیست، و من از گردن‌نهادگانم.» خداوند به او پاسخ فرمود: «حالا دیگر؟! تو که از پیش عصیان ورزیده‌ای و از تبهکاران بوده‌ای! اکنون پیکر تو را به جایی بلند می‌افکنیم تا برای هر که از پی تو است عبرتی باشی. به راستی که بسیاری مردم از آیه‌های ما بی‌خبرند.»

این همه آن چیزی است که قرآن در خصوص مرگ فرعون در بر دارد. نه در اینجا، نه در جای دیگر قرآن، هیچ‌یک از خیال‌بافی‌های ارائه شده توسط مفسر (مذکور) عهدین مطرح نیست. نصّ قرآنی فقط به طریق خیلی روشن اعلام می‌کند که جسد فرعون نجات داده خواهد شد: این است مطلب اصلی.

در عصری که قرآن توسط پیامبر ﷺ به آگاهی انسان‌ها رسید، اجساد تمام فراعنه‌ای که انسان در عصر جدید، درست یا نادرست گمان کرده‌اند ارتباطی با «خروج» داشته‌اند، در گورهای «دره پادشاهان» در طیه (تب) در آن طرف نیل بالنسبه به «الاقصر» قرار داشتند. لیکن در آن عصر، نسبت به این امر کاملاً جاهل بودند و این فقط در پایان قرن نوزدهم است که آن‌ها را در آنجا کشف کردند. همان‌طور که قرآن می‌گوید، جسد فرعون (زمان) «خروج» قطعاً نجات داده شد. هر فرعونی که باشد، امروزه او در تالار «اجساد مومیایی شده پادشاهان» موزه مصری قاهره در معرض دید تماشاگران است. پس واقعیت با افسانه خنده‌آوری که از طرف ار. پ. کوروایه به غلط به قرآن ربط داده شده سخت متفاوت است.

۵. جسد مومیایی فرعون مینفتاح

جسد مومیایی شده مینفتاح، پسر رامسس دوم، که همه عوامل، پندار فرعون زمان «خروج» بودن او را مجاز می‌سازند، در ۱۸۹۸ توسط لوره در «دره پادشاهان» در طیه (تب)، کشف شد و از آنجا به قاهره منتقل گردید. الیوت اسمیت در ۸ ژوئیه ۱۹۰۷ نوآرک‌ها را از روی او باز کرد و در کتابش اجساد مومیایی شده پادشاهان، تشریفات این عمل و بررسی جسد را

شرح می‌دهد. حالت محفوظ ماندگی جسد مومیایی شده با وجود ضایعاتی در چند نقطه در آن موقع رضایت بخش بود. از آن تاریخ به بعد، جسد مومیایی شده در موزه قاهره با سر و گردن باز و باقی جسد پوشیده با قطعه‌ای پارچه در معرض دید تماشاگران قرار گرفته به طوری که تا این اواخر عکس‌های عمومی جسد مومیایی شده جز عکس‌هایی که ا. اسمیت در ۱۹۱۲ (میلادی) گرفته در دسترس نبود.

در ژوئن ۱۹۷۵، مقامات عالی‌مصری لطف کرده به من اجازه دادند قسمت‌هایی از جسد فرعون را که تا آن موقع پوشیده بود، معاینه نمایم و عکس‌هایی از آن بگیرم. هنگامی که حالت کنونی با وضع بیش از شصت سال پیش‌تر، جسد مومیایی شده مقایسه گردید آشکارا نمایان شد که ضایعاتی رخ داده و تکه‌هایی از بین رفته‌اند. بافت‌های مومیایی شده به مقدار زیادی در بعضی قسمت‌ها از دست انسان‌ها و در برخی دیگر از فرسودگی در اثر گذشت زمان آسیب دیده‌اند.

این ضایعه طبیعی کاملاً از طریق تغییر شرایط نگهداری (اجساد مومیایی شده) از زمانی که انسان‌ها در پایان قرن نوزدهم جسد مومیایی شده را در گور مقبره طیوه (تب) که از بیش از سه هزار سال پیش در آنجا آرمیده بود کشف کردند، توجیه شده است. در حال حاضر زیر محفظه شیشه‌ای ساده‌ای قرار گرفته که آن را کاملاً از خارج جدا نمی‌سازد و مانع از آلودگی توسط حیوانات ذره‌بینی نیست. جسد مومیایی شده مزبور که در معرض تغییرات درجه گرما بوده و از سرایت رطوبت فصلی مصون نیست، دور از شرایطی است که به او امکان داده سه هزاره را محفوظ از تمام این علل خرابی بگذرانند. او حفاظت نوارک‌های خود و امتیاز ماندن در محیط بسته در قبری را که درجه گرمای ثابت‌تر و رطوبت هوایی کمتر از رطوبت هوای قاهره در برخی دوره‌های سال را داشته از دست داده است. البته به نظر، قریب به حقیقت می‌رسد که جسد مومیایی شده مزبور در زمان خیلی قدیم در خود مصر در معرض سرکشی دزدان یا جوندگان قرار گرفته و بر آن خساراتی به بار آورده‌اند اما با وجود این شرایط ظاهراً مساعدتر از امروز برای مقاومت در برابر شدايد زمان بوده است.

در جریان این بررسی جسد مومیایی شده در ژوئن ۱۹۷۵، بنا بر راهنمایی من اقدام به تفحصات خاصی گردید. یک مطالعه پرتونگاشتی عالی توسط دکترها الملیژی^۱ و رامسیس^۲ به عمل آمد؛ در حالی که دکتر مصطفی مانیا لابی در اثر از بین رفتگی ماده‌ای در سطح جدار سینه، بررسی قفسه سینه و شکم را که اولین درون‌نگری به کار رفته در مورد یک جسد مومیایی بوده، انجام داد. بدین ترتیب توانستند برخی جزئیات خیلی مهم درون جسد را ببینند و عکس بگیرند. با بررسی برخی تکه‌های کوچک که خود به خود از جسد مومیایی شده افتاده، و بررسی که توسط پرفسور مینیو و دکتر دورینیون در پاریس انجام می‌گیرد، بررسی کلی پزشکی قانونی که پرفسور سکالیدی انجام داده تکمیل خواهد شد. بسیار متأسفم که (نتایج بررسی‌های مزبور) نمی‌توانند در موقعی که نگارش این کتاب پایان می‌یابد، قطعیت پیدا کنند.

آنچه که می‌تواند از همین حالا از این بررسی بیرون کشیده شود، مشاهده ضایعات استخوانی متعدد است با از بین رفتگی‌های مهم ماده که پاره‌ای می‌توانسته کشنده باشد، بی‌اینکه تأیید وقوع برخی از بین رفتگی‌ها پیش یا پس از مرگ فرعون ممکن باشد. طبق قصص کتب مقدس آنچه به حقیقت نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، این است که فرعون یا در اثر غرق شدن یا در اثر اختلالات شدید ناشی از زخم‌ها و جراحات وارده، پیش از فرورفتن در دریا، یا در اثر هر دو، هم‌زمان مرده است.

توأم شدن تمام این جراحات با ضایعاتی که عللشان تذکر داده شد، نگاهداری جسد مومیایی شده فرعون را در آتیه مشکوک می‌سازد؛ مگر اینکه اقدامات حفاظتی و ترمیمی در آینده بسیار نزدیکی به عمل آید. این اقدامات باید از اینکه تنها شاهد مادی که هنوز در روزگار ما از مرگ فرعون زمان «خروج»^۳ و نجات بدنش که خواست خداوند بوده باقیمانده، در مدت کمابیش درازی از بین برود جلوگیری کنند.

1. Ei Meligy

2. Ramsiys

۳. منظور، خروج بنی‌اسرائیل از مصر است. (مترجم)

همواره مورد آرزوست که انسان سعی کند، شاهدان تاریخش را حفظ نماید؛ اما در اینجا صحبت از چیز برتری می‌باشد که عبارت است از تجسم آن کسی که موسی را شناخت، برابر درخواست‌هایش مقاومت کرد، او را در فرارش تعقیب کرد و در آنجا جان باخت، جسدش به اراده‌ی خداوند از نابودی نجات یافت و برای مردمان همان‌طور که در قرآن مکتوب است علامتی شد، در بدن مومیایی شده‌ای.

چه، تصویر و تفسیر مستدل و عالی از آیات قرآنی مربوط به بدن فرعون، در تالار اجساد مومیایی شده‌ی پادشاهان موزه‌ی مصری قاهره^۱ در معرض نظر کسی که در داده‌های اکتشافات جدید دلایل صدق و حقانیت کتب مقدس را جست‌وجو می‌کند قرار داده شده است!

۱. جسد مومیایی شده‌ی رامسس دوم، شاهد دیگر تاریخ موسی، مورد بررسی قابل مقایسه با بررسی جسد مومیایی شده‌ی مینفتاح قرار گرفته است که همان اقدامات ترمیمی را لازم خواهد داشت. من نتایج این بررسی‌های پزشکی آغاز شده در قاهره در ۱۹۷۵ را به چندین انجمن علمی فرانسه من جمله «فرهنگستان ملی پزشکی» در بخش نخست سال ۱۹۷۶ گزارش کردم. شناخت این نتایج، مقامات مسئول مربوطه مصری را به واگذاری جسد مومیایی شده‌ی رامسس دوم به فرانسه رهنمون شد. بدین طریق جسد مزبور در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۶ به پاریس رسید تا تحت عملیات ترمیمی قرار گیرد.

قرآن، احادیث
و دانش نو

قرآن، تنها منبع اصول دین و قانون‌گذاری اسلام نیست. در حقیقت، در مدت زندگی محمد ﷺ و پس از وفاتش، یک تکلمه قانونی در افعال و اقوال پیامبر ﷺ جست‌وجو شده است.

این آگاهی‌ها از اخبار شفاهی برمی‌آمدند. کسانی که ابتکار جمع کردن آن‌ها را داشتند موقعی که صحبت از نگارش وقایع پس از روی دادن آن‌ها می‌شود، اقدام به تفحص و تحقیقات همواره دقیقی کرده‌اند.

اما اشتغال خاطری که آن‌ها می‌توانستند برای صحت عمل در مشکل جمع اخبارشان داشته باشند از این امر مشهود می‌گردد که برای هر حادثه زندگی پیامبر ﷺ و برای هر یک از سخنانش، اسامی کسانی که آن‌ها را نقل کرده‌اند در معتبرترین مجموعه‌ها با سلسله روایان تا فردی از خاندان یا اصحاب محمد ﷺ که نخست خبر را اخذ کرده، ذکر شده است.

بدین ترتیب تعدادی کثیر از مجموعه افعال و اقوال پیامبر ﷺ به نام «احادیث» به وجود آمد. معنای صحیح احادیث، «گفتارها» است ولی رسم و عادت اقتضا می‌کند که لغت مزبور بر شرح افعال نیز اطلاق گردد.

اولین مجموعه‌ها، در دهه‌هایی که در پی وفات محمد ﷺ آمدند نشر گردیدند. آن‌هایی که در قرن اول پس از او به وجود آمدند از نظر وسعت وقایع منقول به نسبت محدودند. می‌بایستی کمی بیش از دو قرن پس از وفات پیامبر ﷺ انتظار کشید تا

مهم‌ترین مجموعه‌ها پدید آیند. تصریح کنیم که این نزدیک‌ترین کتاب‌ها به عصر محمد ﷺ نیستند که به نظر می‌رسد کامل‌ترین اخبار را به دست می‌دهند. این‌ها مجموعه‌های «البخاری» و «مسلم» هستند^۱ که تاریخشان کمی بیش از دو قرن بعد از محمد ﷺ بوده که بسیط‌ترین و مقرون به حقیقت‌ترین مدارک را عرضه می‌دارند و کتاب اولی عموماً به عنوان معتبرترین کتاب بعد از قرآن تلقی می‌گردد. هوداس و مارسه ترجمه‌ای به فرانسه از آن تحت عنوان روایات اسلامی در خلال سال‌های بین ۱۹۰۳ و ۱۹۱۴ نمودند. در سال‌های اخیر، یک چاپ عربی آن با ترجمه انگلیسی توسط دکتر محمد محسن خان، از دانشگاه اسلامی مدینه، انجام شد. بنابراین، احادیث در دسترس کسی که عربی هم نداند می‌باشند. اما باید درباره ارزش برخی ترجمه‌هایی که غریبان کرده‌اند، من جمله ترجمه فرانسه، بی‌نهایت محتاط بود، زیرا می‌توان برخی نادرستی‌ها و خلاف‌گویی‌ها در آن‌ها یافت که بیشتر تعبیراتی هستند تا ترجمه‌هایی حقیقی. گاه آن ترجمه‌ها به مقدار قابل ملاحظه‌ای معنی واقعی حدیث را ضایع می‌کنند به حدی که حدیث را وادار می‌کنند آنچه معنی‌اش نبوده بازگو کند!

از نظرگاه منشأ آن‌ها، می‌توان حقاً مجموعه‌های احادیث را با اناجیل مقایسه نمود. این‌ها و آن‌ها خصلت مشترکشان این است که توسط مؤلفانی تدوین شده‌اند که شاهدان عینی اتفاقاتی که نقل می‌کنند نبوده و مدتی بعد از وقایعی که حکایت می‌نمایند به دنیا آمده‌اند. اصالت همه مجموعه‌های احادیث، همانند اناجیل پذیرفته نشده‌اند. فقط تعداد کمی از آن‌ها مورد قبول قریب به اکثریت متخصصان روایات اسلامی‌اند، و در خود یک مجموعه می‌توان در کنار احادیث معتبر انگاشته، احادیثی مشکوک یا به صراحت دوراندختنی پیدا نمود.

۱. خواننده شیعه نباید از مطالب این متن تعجب کند زیرا مؤلف کتاب آنچنان که از مندرجات کتاب برمی‌آید در کشورهای عربی مصر و عربستان سعودی اقامت کرده و با برادران سنی ما حشر و نشر داشته و فقط تفاسیر قرآن که از طرف دانشمندان سنی نوشته شده و اخبار و احادیث منقول از طرف راویان سنی در دسترس او بوده و در نتیجه از مذهب تشیع و منابع شیعی سخنی به میان نیاورده است. بدیهی است هیچ‌کس نمی‌تواند منکر احادیث و اخبار کثیر معتبر و اصیلی که از طریق راویان شیعی از پیامبر بزرگوار ﷺ و دخت گرامی‌اش و ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل شده و مشتمل بر احکام، حکمت‌ها و مواعظ‌اند، بشود. (مترجم)

برخلاف اناجیل رسمی که مورد مباحثه و مشاجره قرار نگرفته‌اند، مجموعه‌های احادیث، حتی آن‌ها که به ویژه شایسته هستند که مسلم و قطعی تلقی شوند، خیلی زود در تاریخ اسلام موضوع انتقاد عمیقی از جانب اولیای تفکر اسلامی واقع گردیدند در حالی که کتاب بنیادی، قرآن، کتاب مرجع باقی مانده که نمی‌توانسته مورد بحث قرار گیرد.

به نظر جالب آمد که در این کتب احادیث جست‌وجو کنم، محمد ﷺ سوای وحی مکتوب، چگونه از موضوع‌هایی صحبت کرده که پیشرفت‌های علمی درباره آن‌ها روشنائی‌هایی در قرن‌های بعد آوردند. در این تفحص، من خود را مقید کردم که فقط به متون احادیثی که عموماً به عنوان مسلم و قطعی‌ترین، نگریسته شده که در این حالت احادیث «بخاری» هستند پردازم در حالی که همواره این مطلب را به خاطر داشتم که احادیث مزبور نوشته انسان‌ها بر طبق روایت شفاهی است و می‌توانسته برخی وقایع را در نتیجه اشتباهات کسانی که روایت را منفرداً نقل نموده‌اند کمابیش صحیح شرح کنند. این روایات از احادیثی که نقل آن‌ها کار افراد بسیاری بوده و قطعی بودن آن‌ها مسلم است جدا می‌باشند.

من مشاهدات خود در جریان بررسی احادیث را با مشاهداتی که قبلاً در مورد قرآن درج کرده‌ام تقریب نموده‌ام. نتیجه این مقایسه، بسیار گویاست. فی الواقع، اختلاف بین صحت داده‌های قرآنی مواجهه شده با دانش جدید و خصلت به‌غایت قابل انتقاد برخی احادیث، راجع به موضوع‌هایی که اساساً جزو قلمرو علمی است که تنها موضوع این بررسی می‌باشند، شگفت‌آور است.

احادیثی که موضوعشان تعبیر برخی آیات قرآنی است، گاهی تفسیرهایی می‌کنند که امروزه نمی‌توان قبول کرد.

از آیه‌ای (سوره ۳۶ (یس)، آیه ۳۸) که تذکر می‌دهد خورشید «به سوی جای ویژه‌ای که مخصوص او می‌باشد» روان است که معنی آن قبلاً گذشت، حدیثی این تعبیر را می‌دهد: در موقع غروب آفتاب، خورشید به زیر تخت خداوند آمده به سجده می‌افتد؛ او اجازه

۱. متخصصان مسلمان، اولی‌ها را «ظنی» و دومی‌ها را «قطعی» توصیف کرده‌اند.

می‌خواهد گردشش را از سر گیرد، دوباره به سجده می‌رود؛ در آخر، او به محلی که از آنجا آمده بوده برمی‌گردد و از نو طلوع می‌کند. متن اصلی (کتاب آغاز آفرینش، عنوان ۵۴، فصل ۴، شماره ۴۲۱) مبهم بوده و به زحمت قابل ترجمه است. در هر صورت، این عبارت استعاره‌ای دارد که مستلزم مفهوم گردش خورشید نسبت به زمین است و حال آنکه دانش، واقعیت ضد آن را ثابت کرده است. بنابراین قطعیت حدیث مزبور فراتر از مشکوک به نظر می‌رسد. عبارت دیگری از همان کتاب (کتاب آغاز آفرینش، عنوان ۵۴، فصل ۶، شماره ۴۳۰) مراحل نخستین رشد جنین را از لحاظ زمانی به طریق عجیبی می‌سنجد: یک مرحله چهل روزه اجتماع عناصر تشکیل دهنده موجود بشری، یک مرحله به همان مدت که در آن جنین به صورت چیزی که آویخته می‌شود نمایان می‌گردد. مرحله سوم به همان مدت که در آن جنین به شکل گوشت جویده‌ای ظاهر می‌شود. سپس، بعد از دخالت فرشتگان جهت تعیین آنچه که آینده این موجود خواهد گردید، روحی دمیده می‌شود. این شرح نمو جنین با داده‌های جدید موافق نیست.

در حالی که قرآن — به استثنای تنها تذکار (سوره ۱۶ (النحل)، آیه ۶۹) راجع به امکان وجود عامل علاجی در غسل (بدون دادن هیچ‌گونه توضیحی) — هیچ دستور علمی در خصوص فن معالجه نمی‌دهد، احادیث جای فراخی به این‌گونه مطالب تخصیص می‌دهند. در مجموعه البخاری (عنوان ۷۶) بخشی تمام، به پزشکی تخصیص داده شده که در ترجمه هوداس و مارسه صفحات ۶۲ تا ۹۱ و در کتاب دکتر محمد محسن خان با ترجمه انگلیسی، صفحات ۳۹۵ تا ۴۵۲، مجلد ۷ را اشغال کرده است.

شکی نیست که این صفحات برخی احادیث نامعتبر (ظنی) را در بر دارند اما مجموع متضمن سودی است زیرا نظری اجمالی از عقایدی که در آن عصر می‌توانستند راجع به موضوع‌های مختلف پزشکی داشته باشند می‌دهد.

شاید بتوان چند حدیث با جنبه‌های پزشکی را که در بخش‌های دیگر مجموعه البخاری مندرج‌اند، به آن ملحق نمود.

از این قرار است که ملاحظاتی راجع به جادو و طلسمات زیانبار، چشم‌زخم (نظر زدن)، سحر و امکان دفع اجنه و شیاطین به وسیله دعا (تعویذ) در آن می‌یابیم، با قید اینکه

محدودیتی علیه به کار بردن قرآن در این خصوص با گرفتن اجرت، مقرر گردیده است. حدیثی توجه می‌دهد که بعضی خرماها می‌توانند در مقابل اثرات سحر حفظ‌کننده باشند. سحر می‌تواند بر ضد نیش‌زدگی‌های زهرآلود به کار برده شود.

به عکس، نباید از مشاهده اینکه در عصری که امکانات فنی و داروسازی کم بودند توصیه شده باشد از اعمال ساده یا داروهای طبیعی از قبیل فصد، حجامت، داغ کردن، تراشیدن مو برای دفع شپش، استعمال شیر شتر، برخی دانه‌ها مانند سیاه‌دانه، بعضی گیاهان مانند قسط هندی، خاکستر خرما (برای خواص خون‌بندآوری آن)، کمک گرفته شود، تعجب نمود. در اوضاع و احوال بحرانی ضرورت داشت همه وسایل در دسترس که می‌توانستند مؤثر باشند به کار برده شوند. اما عالی به نظر نمی‌رسد که پیش از انجام تجربه‌ای نوشیدن ادرار شتر را تجویز کنند.

امروزه به زحمت به برخی توضیحات که درباره چند موضوع مربوط به مرض‌شناسی داده شده رضایت می‌دهند. موارد زیر را از بین آن‌ها یادداشت کنیم:

- منشأ تب: چهار شهادت، نظری را که طبق آن تب از اخگر دوزخ حاصل می‌شود، تأیید می‌کنند. (کتاب پزشکی، فصل ۲۸)

- وجود دارویی برای هر بیماری: «خداوند مرضی را بی‌آنکه هم‌زمان دارویی برای آن نازل کرده باشد نازل نکرده است.» (کتاب پزشکی، فصل ۱) اشتها این مفهوم به واسطه حدیث مگس (کتاب پزشکی، فصل ۵۸ و کتاب آغاز آفرینش، عنوان ۵۴، فصل‌های ۱۵ و ۱۶) به عمل آمده: «اگر مگسی در ظرفی افتاده باشد، باید آن را کاملاً در آب فرو برد، زیرا یکی از بال‌هایش زهر دارد و بال دیگر پادزهر؛ (مگس) ابتدا زهر را می‌آورد و سپس پادزهر را.»

- سقط جنین که در اثر دیدن ماری (که کور هم می‌کند) اتفاق افتاده باشد: ذکر آن در کتاب آغاز آفرینش فصل‌های ۱۳ و ۱۴ رفته است.

- خون‌رفتگی‌های غیر از حیض: کتاب حیض، عنوان ۶، سه حدیث راجع به منشأ خون‌رفتگی‌های غیر از حیض دارد (فصل‌های ۱۶، ۲۱ و ۲۸) که مربوط به دوزن هستند: در شرح وضع یکی (از آنان) بدون هیچ تفصیلی درباره علائم، تأیید شده که خون‌رفتگی از رگی (عرق) می‌آید، در مورد وضع زن دیگر، خون‌رفتگی غیر از حیض مدت هفت سال

ادامه داشته: در اینجا نیز همان منشأ رگی تأیید گردیده است. البته می‌توان فرض‌های زیادی راجع به علت اختلالات نمود، اما به زحمت می‌توان تصور کرد که بر چه برهانی در آن عصر می‌توانستند بر چنین تشخیص مرضی تکیه کنند، به هر حال این تشخیص می‌توانسته احتمالاً درست باشد.

- عدم سرایت بیماری‌ها: مجموعه احادیث البخاری این موضوع را در چند جا (فصل‌های ۱۹، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۵۳ و ۵۴ کتاب پزشکی، عنوان ۷۶) در مورد حالات خاص از قبیل جذام، وبا و جرب شتر از نظر کلی ذکر می‌کند اما این ملاحظات با تأییداتی مخالف اولی‌ها پهلوی هم قرار می‌گیرند: در واقع، سفارش شده جایی که طاعون وجود دارد نروند و از جذامیان بگریزند.

در نتیجه، می‌توان به وجود برخی احادیثی که از نظر علمی غیر قابل قبول هستند پی برد، اما با وجود شکی که نسبت به صحت آن‌ها در بین است، نفع ذکر آن‌ها فقط در این است که موجب مقایسه با بیانات علمی قرآن می‌گردند که اینان حاوی هیچ تأیید نادرستی نیستند. این امر ظاهراً اهمیتی قابل ملاحظه دارد.

در حقیقت باید به خاطر آورد که در موقع وفات پیامبر ﷺ، تعلیمات دریافت شده از او ﷺ به دو گروه تقسیم می‌شدند:

- از یک طرف، تعداد مهمی از مؤمنان، قرآن را که همانند پیامبر ﷺ چندین و چند بار از بر خوانده و حفظ بودند؛ به علاوه، پیش از این نسخه‌هایی از نصّ قرآنی که در زمان حیات پیامبر ﷺ برداشته شده بودند وجود داشتند و این حتی پیش از هجرت بود.^۱

- از طرف دیگر، نزدیک‌ترین افراد و اطرافیانش و مؤمنانی که شاهدان افعال و اقوالش بودند آن‌ها را در خاطر خود حفظ می‌کردند و برای تعریف و تعیین یک اصول عقیدتی و یک قانون‌گذاری در حال تولد، پس از قرآن، بر آن‌ها تکیه می‌کردند.

در سال‌هایی که در پی وفات پیامبر ﷺ می‌آیند، به زودی متونی تهیه می‌شوند که به نقل دو گروه تعلیماتی که او باقی‌گذارده بود می‌پردازند. اولین مجموعه‌های احادیث، چهل

۱. هجرت در ۶۲۲ میلادی یعنی ده سال پیش از وفات محمد ﷺ واقع شده است.

سالی پس از هجرت به وجود آمدند، اما پیش‌تر نخستین کلکسیون نصوص قرآنی را تحت خلافت ابوبکر و به ویژه عثمان فراهم کرده بودند. عثمان نصّ نهایی را در مدت خلافتش یعنی بین دوازدهمین و بیست و چهارمین سالی که از وفات پیامبر ﷺ می‌گذشت نشر کرد. آنچه که ارائه آن اساسی است، عدم تشابه بین این دو طبقه متون، چه از نظر ادبی و چه از نظر محتوی می‌باشد. در حقیقت، هر گونه مقایسه بین سبک قرآن و سبک احادیث ناممکن است. به علاوه اگر محتوای دو متن را از طریق مواجهه آن‌ها با داده‌های دانش جدید مقایسه کنند، از تضادها به شگفت می‌آیند که امیدوارم وجود آن‌ها را ثابت کرده باشم.

- از طرفی تصدیقات قرآنی که اغلب به ظاهر، عادی جلوه می‌کنند ولی پس از بررسی آن‌ها در پرتو معارف جدید، معلوماتی را در بر دارند که بعدها دانش نمایان خواهد ساخت.

- از طرف دیگر، برخی احادیث ظاهراً با اندیشه زمانشان کاملاً موافق بوده لیکن حاوی تصدیقاتی هستند که امروزه از لحاظ علمی غیر قابل قبول شناخته شده‌اند. این تصدیقات به آهستگی وارد یک مجموعه بیانات اصول عقیدتی و قانون‌گذاری اسلام شده که با شناسایی صحت آن‌ها موافق‌اند و در این مورد نمی‌توانند بحثی بکنند.

بالاخره باید دانست که رفتار خود محمد ﷺ در برابر قرآن و در مقابل این سخنان بسیار متفاوت بود. قرآن، که موعظه‌اش را تشکیل می‌داد از طرف او وحی الهی اعلام شده بود.

همان‌طور که قبلاً ملاحظه شد، پیامبر ﷺ بخش‌های آن را در حین دوره‌ای قریب بیست سال با کمال دقت طبقه‌بندی فرمود. قرآن آنچه را که در زمان حیات پیامبر ﷺ نوشته و جزء عبادت نماز قرار داده می‌شد، می‌نمایاند. در مورد احادیث، که به عنوان اینکه نقل اندیشه‌های شخصی و افعال پیامبرند، او مراقبت الهام گرفتن از آن‌ها را برای رفتار، و نشر آن‌ها را هر طور صلاح باشد، به عهده دیگران گذاشت و هیچ خط‌مشی و دستوری در این خصوص صادر نفرمود.

نظر به اینکه فقط تعداد محدودی از این احادیث می‌تواند به یقین، بیان‌کننده اندیشه پیامبر ﷺ تلقی گردد، احادیث دیگر آنچه را در انسان‌های آن زمان می‌توانستند به‌ویژه راجع به موضوع‌های علمی که در اینجا تذکر داده شده باور کنند، بیان می‌نمایند. از مقایسه

آن‌ها با نصّ قرآنی، می‌توان تمام آنچه باعث افتراق قرآن و این احادیث نامعتبر یا مشکوک می‌شود به سنجش درآورد. این مقایسه، اگر به فرض لازم بوده باشد، تفاوت شگفت‌آور بین نوشته‌های آن زمان، مملو از مطالب مغلوّط در زمینه علمی، و قرآن، کتاب وحی مکتوب، مبری از هر گونه نادرستی در این زمینه را، روشن می‌کند.

نتایج کلی

در پایان این بررسی، به وضوح پدیدار می‌گردد که عقیده مسلط نگاهداری شده در کشورهایمان راجع به کتب مقدسی که امروزه در دست داریم، به هیچ وجه پاسخگوی واقعیت نیست. ملاحظه گردید در چه شرایطی، در چه ازمه‌ای و از چه طریقی عناصری که عهد عتیق، اناجیل و قرآن را تشکیل داده‌اند جمع‌آوری و استتساخ شده‌اند؛ چون اوضاع و احوالی که حاکم بر پیدایش این کتب مقدس وحی بوده‌اند برای هر یک از آنان بسیار متفاوت بوده، نتایج بسیار مهمی از آن‌ها در مورد اصالت متون و برخی جلوه‌های محتواهایشان به دست آمده‌اند.

عهد عتیق، مقداری کارهای ادبی محصول قریب نه قرن را ارائه می‌کند و کاری ذوقی مرکب از قطعات بی‌نهایت ناموزونی را تشکیل می‌دهد که عناصر آن، در طول زمان، به وسیله انسان‌ها با افزایش قطعاتی به قطعات موجود تغییر داده شده، به نحوی که امروزه شناسایی منشأهایشان گاهی بسیار مشکل است.

اناجیل، این هدف را داشته‌اند که از طریق نقل افعال و اقوال عیسی آموزشی را که او هنگام انجام رسالت زمینی‌اش می‌خواست برای انسان‌ها باقی گذارد بشناسانند. بدبختی این است که مؤلفان آن‌ها شاهدان عینی وقایعی که نقل می‌کنند نبوده‌اند. اناجیل فقط آن چیزی هستند که امت‌های مختلف یهودی - مسیحی از اخبار راجع به زندگی عمومی عیسی به شکل روایات شفاهی یا نوشته‌هایی که امروز از بین رفته (که واسطه بین روایت شفاهی و متون قطعی بوده‌اند) حفظ می‌کردند و به وسیله سخنگویان‌شان بیان شده‌اند.

از این چشم‌انداز است که اکنون باید کتب مقدس یهودی - مسیحی را نگرست - و اگر بخواهیم واقع‌بین باشیم - باید مفهوم‌های تفسیری کلاسیک را ترک گوئیم.

تناقضات و تضادها که مثال‌های بسیاری از آن را آوردیم نتیجه اجتناب‌ناپذیر کثرت منابع می‌باشد. نظر به اینکه مصنفان اناجیل، در خصوص عیسی همان تمایلات بزرگداشت برخی وقایع را داشتند که مؤلفان ادبیات حماسی قرون وسطی راجع به سرودهای فتوحات، این نتیجه به دست می‌آید که پیش‌آمدها با اغراق ویژه هر یک از داستان‌نویسان معرفی شده و صحت وقایع منقول در بیشتر حالات بی‌نهایت مشکوک می‌گردند.

در این شرایط، چند مطلب در کتب مقدس یهودی - مسیحی که می‌توانند رابطه‌ای با معارف جدید داشته باشند، همواره باید با احتیاطی که لازمه جنبه قابل بحث صحت آنهاست بررسی شود.

خلافگویی‌ها، دوری از واقعیات، تضاد با داده‌های دانش نو، برحسب آنچه در پیش‌گذشت توجیه می‌شوند. اما تعجب مسیحیان هنگامی که به آن پی می‌برند، بسیار است، زیرا کوششی که تا آن زمان از جانب عده کثیری از مفسران رسمی برای تلبیس آنچه که به وضوح از مطالعات جدید برمی‌آید، زیر پوشش تردستی‌ها و نیرنگ‌بازی‌های جدلی ماهرانه مغروق در زبان مغالزه‌ای توجیه‌شده بسیار پیوسته و عمیق بوده است. مثال‌هایی کاملاً گویا از این طرز فکر به‌خصوص در مورد نسب‌نامه‌های عیسی مندرج در انجیل‌های متی و لوقا که متناقض‌اند و از لحاظ علمی غیر قابل قبول‌اند، آورده شد. انجیل یوحنا به‌ویژه به لحاظ تباین‌های خیلی مهمش با سه انجیل دیگر به‌خصوص در مورد فقدان عموماً ناشناخته مربوط به تشریع عشاء ربانی جلب توجه کرده است.

وحی قرآنی سرگذشت اساساً متفاوتی با سرگذشت دو وحی^۱ دیگر دارد. در مدت قریب بیست سال به تدریج نازل شده و به محض وصول به پیامبر ﷺ به وسیله ملک مقرب جبرئیل، توسط مؤمنان از بر شده و هم‌زمان، در همان زمان حیات محمد ﷺ از طریق کتابت، ثبت می‌گردد. آخرین مقابله‌های نسخه‌های قرآن که از دوازده تا بیست و چهار سال

۱. منظور، وحی موسوی و وحی عیسوی است. (مترجم)

پس از وفات پیامبر ﷺ در زمان خلافت عثمان، اجرا شده‌اند از کنترل کسانی که تا آن موقع قرآن را که هم‌زمان با نزول وحی آموخته و دائماً از حفظ خوانده بودند، از بر داشتند برخوردارند. و می‌دانیم که از آن به بعد نصّ قرآن به‌طور قطعی و مسلم حفظ شده است. در مورد قرآن مسئله صحت و اصالت اصولاً مطرح نیست.

وحی قرآنی که پس از دو وحی پیش از آن آمده، نه تنها از تناقض در حکایات که علامت تحریرهای انسانی مختلف اناجیل است، مبری می‌باشد بلکه برای کسی که به بررسی آن با کمال واقع‌بینی در پرتو دانش اقدام کند، خصلت خاص خود را که عبارت از توافق کامل با داده‌های علمی جدید است عرضه می‌دارد.

از این گذشته، همان‌طور که نشان داده شد، مطالبی با جنبه علمی در آن یافت می‌شوند که ناپنداشتنی است که مردی از عصر محمد ﷺ توانسته باشد ایجادکننده آن باشد. بدین ترتیب شناخت‌های علمی جدید، درک برخی آیات قرآنی را که تاکنون تعبیرنشده بودند ممکن می‌سازند.

مقایسه چندین داستان عهدین با داستان‌های قرآن راجع به همان موضوع‌ها، وجود اختلافات اساسی بین تصدیقات عهدینی که از لحاظ علمی غیر قابل قبول‌اند و مطالب قرآنی کاملاً موافق با داده‌های جدید را ارائه می‌کنند؛ به عنوان مثال این اختلاف را در مورد «آفرینش» و «طوفان نوح» ملاحظه نمودید. در صورتی که در مورد سرگذشت خروج موسی در متن قرآنی، متمم ذیقیمی برای قصه عهدینی می‌یابیم و در مجموع، خوشبختانه با داده‌های باستان‌شناسی عصر موسی هماهنگ بود. اختلافات بسیار مهمی در موضوع‌های دیگر بین قرآن و عهدین در مقابل تمام آنچه که توانسته‌اند — بدون کمترین دلیلی — درباره رونویسی عهدین توسط محمد ﷺ برای تدوین متن قرآن ادعا کنند، درج گردیدند.

بالاخره، بررسی مقایسه‌ای بین تصدیقات مربوط به دانش، مندرج در مجموعه‌های احادیث (سخنان منسوب به محمد ﷺ)، که اغلب صحتشان مشکوک بود ولی عقاید عصر را منعکس می‌ساخت، از یک طرف و داده‌های قرآنی از همان ردیف، از طرف دیگر، عدم تشابهی را که نظریه اشتراک منشأ این دو را طرد می‌کند، آشکار می‌سازد.

نظر به وضع معلومات در عصر محمد ﷺ، نمی‌توان انگاشت که بسیاری از مطالب قرآنی که جنبه‌ای علمی دارند مصنوع بشری بوده باشند. به همین جهت کاملاً به حق است که نه تنها قرآن را باید به عنوان یک وحی تلقی کرد، بلکه به علت تضمین اصالتی که عرضه می‌دارد و وجود مطالب علمی که با بررسی در عصر ما از آن‌ها شده، آدمی را به مبارزه با این نظر که قرآن تقریری بشری باشد، فرا می‌خواند و این به وحی قرآنی مقام کاملاً جدایی می‌دهد.

نمایه

- آ
 آ. بواشو ۱۹۲
 آ. تریکو ۷۵، ۸۶، ۹۱، ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۴۱
 آ. لدز ۳۵
 آ.کا. ژيرو ۲۶۱
 آبدیاس ۴۲
 آپکس ۲۱۴
 آپولوگ ژوتهام، ۲۵
 آپولونیه ۸۲
 آحاز ۱۲۰، ۱۲۳
 آدم ﷺ ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۱، ۲۶۸، ۲۷۲
 آرات ۵۸، ۲۷۵
 آرامیان ۲۹۶
 آمنوفیس دوم ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۵
 آموزش مقدماتی انجیل ۷۳، ۱۰۰
 آموس ۱۲۱، ۱۲۴
 آمون ۱۲۰، ۱۲۳
 آواریس ۲۸۳
- الف
 ا. ژاکوب ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۵، ۳۹، ۴۰
 ا. کولمان ← کولمان
 ا. لورتر ۶۵
 ا. ماریوت ۲۲۳
 ا. ولژه ۲۲۳
- ابراهیم (سوره) ۲۰۰، ۲۲۸، ۲۸۰
 ابراهیم ﷺ در صفحات زیادی
 ابن سینا ۱۵۸
 ابن عزرا ۳۴
 ابن الرشد ۱۵۸
 ابوالسعود ۱۸۰
 ابوبکر ۱۷۴، ۳۱۱
 ابوبکر حمزه ۲۰۶، ۲۴۵
 اییا ۱۲۰، ۱۲۳
 اییهود ۱۲۰، ۱۲۴
 ایستوت ۳۳
 اجساد مومیایی شده پادشاهان ۲۹۸
 اخزیا ۱۲۸
 ادمون ژاکوب ← ا. ژاکوب
 ادی ۱۲۱، ۱۲۴
 ار. بلاشر ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹
 ۲۶۲، ۲۷۵
 ار. پ بنوا ← بنوا
 ار. پ. ا. لوفور ۳۹
 ار. پ. بواسمار ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۶
 ار. پ. دوو ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
 ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
 ار. پ. رگه ۷۶ - ۷۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۱
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹

۳۱۸ / مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم

آل عمران ۲۶۸	ار. پ. کائنات ژیسر ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۹، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۶، ۱۴۶
الاعراف ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱	ار. پ. کوروايه ۲۹۷، ۲۹۸
الاقصر ۲۹۸	اردن ۸۴
الانبياء ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۳۸	ارژنز ۲۳۰
الانعام ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴	ارسطو ۲۲۳، ۲۲۶
۲۴۷	ارض ۱۸۶
الانفطار ۲۰۴، ۲۵۳	ارض موعود ۳۹
البخارى ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰	ارفكشاد ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵
البروج ۱۷۲	ارمنستان ۲۷۵
البقره ۱۵۵، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۲۰، ۲۶۲، ۲۶۳	اريجاوا آى ۳۹
البينه ۱۷۳	اريژن ۶۳، ۹۱
الجاثيه ۱۹۹، ۲۲۵	اژن هارد ۱۴۷
الحجر ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۴۰	آسا ۱۲۰، ۱۲۳
الحجرات ۲۲۱	اسپانيا ۲۶
الدهر ۲۵۵	اسپيرمانتوزونيد ۱۱۸، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰
الذاريات ۲۱۵، ۲۳۲	استانبول ۱۷۵
الرحمن ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۰	استر ۳۱، ۴۰
العد ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۲	استراسبورگ ۱۵۶
الروم ۲۲۴	اسحق ۱۱۹، ۲۹۵، ۲۹۶
الزخرف ۲۱۲	اسرائيل ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۹۰، ۹۱، ۱۳۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸
الزمر ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۶	اسفار خمسہ ۲۹، ۳۰، ۳۶ - ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۲۷۷
السجده ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۰۵	۲۹۱، ۲۹۶
۲۵۹، ۲۵۶	اسفار خمسہ‌ای سامری ۲۲
الشعراء ۲۷۷	اسقف پينيودلى ۱۲
الشمس ۱۸۲	اسکار کولمان ← کولمان
الشنزہ ۱۵۶	اسکندريه ۲۳، ۲۸۷
الصافات ۲۰۳، ۲۰۴	آسيای صغير ۸۲
الطارق ۲۰۳، ۲۵۵، ۲۶۱	آسيه ۲۸۱
الطلاق ۱۸۶، ۲۶۳	اشعيا ۳۰، ۳۹، ۴۱
العلق ۱۷۱، ۱۷۷، ۲۵۷	اشعياى سوم ۳۱
العنكبوت ۲۴۶، ۲۸۰	اعمال رسولان ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
الغاشيه ۲۳۲	افعال حواريون ۷۵، ۸۲، ۱۰۱، ۱۱۱
الفاتحة ۱۸۴	افلاطون ۷۴، ۱۲۹، ۲۲۳
الفرقان ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۵	اقيانوس آرام ۲۴۸
۲۷۳	اکسيژن ۱۸۹
القصص ۲۸۰، ۲۸۱	
القيامة ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰	

انجیل متی ۴۵، ۹۴ - ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۴،
۱۲۵ - ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۶
انجیل یوحنا ۱۰۴ - ۱۰۱، ۱۳۵ - ۱۳۲، ۱۳۷،
۱۴۴ - ۱۴۰، ۳۱۶
انطاکیه ۸۱، ۸۲، ۹۲
انوش ۵۴، ۱۲۱، ۱۲۲
اوتروس ۲۵۸
اور ۵۹
اورانوس ۲۰۴
اورشلیم ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۹،
۱۰۴، ۱۳۶

اوریا ۱۱۹
اویست‌ها ۲۶۰
ایالات متحده ۱۵۸، ۱۸۸
ایشهرن ۳۴
ایلزن ۳۵
ایلغادر ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴
ایلمودام ۱۲۴
ایلیاقیم ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸
ایلیهود ۱۲۰، ۱۲۴
ایمان به رستاخیز و رستاخیز ایمان، ۷۶، ۱۳۶
ایوب ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۲۶۷

ب

ب. بالوو ۲۲۳
بابل ۵۹، ۹۶، ۱۲۰، ۱۹۳
بارنارد ۱۹۱
باروخ ۳۱، ۴۱
باسک ۲۷
بخاری ۳۰۷
برجیس ۲۰۴
بررسی‌ها ۸۰
برنارد پالیسی ۲۲۳، ۲۲۶
بریتیش میوزیوم لندن ۲۳، ۱۱۲
بطلمیوس ۲۰۶، ۲۹۱
بکرزالی ۱۱۸
بنوا ۷۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۴۶
بنی اسرائیل ۴۱، ۴۲، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۰

المرسلات ۲۵۵، ۲۵۸
المعارج ۱۷۹، ۲۱۲
الملك ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۷
الملیزی ۳۰۰
المنتخب ۲۴۹
المؤمن ۲۵۸، ۲۸۰
المؤمنون ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹
النازعات ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۳۲
النباء ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۳۲
النجم ۲۴۴، ۲۵۹
التحل ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۵ - ۲۳۳، ۲۳۹،
۲۴۳ - ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۵۴، ۳۰۸

النوح ۱۸۵
النور ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۹
الواقعه ۱۷۲، ۲۲۶
الوهیم ۳۴
الیاس ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۲۶۷
الیسع ۳۰، ۳۹، ۴۱
الیوت اسمیت ۲۹۸
ام. آ. قاسی ۲۲۷
ام. ار. رمنی یراس ۲۲۶
امپراطور شارلمانی ۲۶
امثال ۳۰، ۳۱، ۴۳
امشاج ۲۵۵
امصیا ۱۲۸

اناجیل ۶۲، ۸۰، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۸،
۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۴۶،
۱۵۲، ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۶۹ - ۲۶۷، ۳۰۶، ۳۰۷،
۳۱۷ - ۳۱۳
اناجیل ثلاثه ۱۳۱
انجیل در صفحات زیادی
انجیل برنابا ۱۱۱
انجیل توما ۱۱۱
انجیل توماس ۸۱
انجیل عبرانیان ۸۱، ۸۲
انجیل لوقا ۷۵، ۹۹ - ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸،
۱۲۵ - ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۹ - ۱۳۷

- بهرام ۲۰۴
 بوامار ۷۵
 بوغز ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳
 بوفن ۲۶۰
 بولس ۳۳، ۷۹، ۸۳ - ۸۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲ - ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶
 بونه ۲۶۰
 بیت المقدس ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۷
 بیت شان ۲۸۵، ۲۹۵
 بیروت ۲۶۱
- پ
 پ پرو ۲۲۳
 پ. گرن ۱۹۱
 پ. منته ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۷
 پ. مونته ۲۸۳
 پاپ یل ششم ۱۵۶
 پایاس ۸۲، ۹۶
 پایروس ۲۳
 پادشاهان ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۲۸، ۲۸۴، ۲۹۴
 پاراکلت ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 پاراکلتوس ۱۴۰
 پارتوکارپیک ۲۴۲
 پارسک ۱۸۹
 پاریس ۱۰۷، ۱۷۵، ۲۲۶، ۳۰۰
 پالمپست ۱۴۳
 پای دوازدهم ۷۶
 پرسش و پاسخ‌اش ۶۳
 پروت ۳۹
 پروتستان ۲۴، ۸۵، ۸۸
 پسودو سوشین ۴۹
 پطرس ۸۰، ۸۱، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۳۳
 پلن ۲۲۴
 پنتاتوک ۳۲
 پلوتون ۱۸۸، ۲۰۴
 پولوس ۴۳
 پولینزی ۱۹۴
 پیش نوشته لوقا و یوحنا ۱۰۸
- ت
 تاتار ۲۲۳
 تارج ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲
 تاریخ ایام ۳۱، ۴۰
 تاریخ قدیم اسرائیل ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۷
 تاسیت ۸۲، ۲۹۱
 تاشکند ۱۷۵
 تب ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۹
 تنیه ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵
 ترانت ۲۲
 ترجمه جهانی کتاب مقدس - ترجمه جهانی
 ترجمه جهانی ۸۷ - ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶
 ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
 ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰
 ۲۹۷
 ترجمه جهانی عهدین ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۱
 ۲۹۵، ۲۹۷
 ترجمه جهانی عهدین - عهد عتیق ۲۹۵
 ترجمه عهد جدید ۸۶
 تسالونیکیان ۸۳
 تن برژن ۲۴۵
 تنیس ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰
 تواریخ ایام ۱۲۸
 توان و نالستواری ۲۴۸
 توتمس دوم ۲۸۷، ۲۸۸
 توتمس سوم ۲۸۴، ۲۸۸
 تورات ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۳، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۹۱
 ۲۹۴، ۲۹۶
 توما ۱۰۲، ۱۳۰
 تیتوس ۹۹
 تیر ۲۰۴
 تنوری دو منبع ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 تنوفیل ۹۸
- ث
 ثاقب ۲۰۳
 ثمود ۲۷۳، ۲۷۴

رانک ۲۸۶

راه شیری ۱۸۸

راهنمای تماشاگر موزه قاهره ۲۸۷

رجع‌عام ۱۲۰، ۱۲۳

رساله بارنابا ۱۱۱

رعمسیس ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۲-۲۸۸

رعو ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲

رلان ۲۶، ۲۷، ۱۴۶، ۱۴۷

رم ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۲۲۲

رسانس ۱۵۸، ۲۲۶

روایات اسلامی ۳۰۶

روت ۳۱

روتن ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳

روح‌القدس ۲۱، ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲

رومیان ۳۳، ۹۱، ۱۸۴

ریسا ۱۲۱، ۱۲۴

ریشارد سیمون ۳۴

ز

زارح ۱۱۹

زحل ۲۰۴

زروبایل ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴

زهره ۲۰۴

زید بن ثابت ۱۷۳، ۱۷۴

ژ

ژ. کاستانی ۲۲۳

ژاپن ۱۹۵

ژاک ۸۱، ۸۳، ۱۰۱

ژاک سیمئون ۸۱

ژاکوب ← ا. ژاکوب

ژان آستروک ۳۴

ژنو ۱۲

ژوستن ۶۳، ۷۹، ۸۶

ژولین ۲۰۷، ۲۰۸

ژی. ب. ساندرز ۳۲

ژی. دو. میسلی ۲۸۷

س

سالتیئیل ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸

سام ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲

ساماری ۳۰

سامریان ۹۰، ۹۹

سبت ۵۱

سبتی ۳۶، ۵۱

سپتانت، ۲۳، ۲۹۱

ستی اول ۲۸۵، ۲۹۵

سدوم ۲۷۴

سرودرلان ۲۶

سروج ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲

سفر پیدایش ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۲-۴۶، ۵۴، ۵۵،

۵۹-۵۷، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۷۱،

۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۵

سفر خروج ۲۶، ۳۳، ۲۸۰-۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹،

۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷

سفر لاویان ۳۳

سکالدی ۳۰۰

سلیمان ۲۷، ۳۹، ۴۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۴۷، ۲۶۷

سن ژرم ۲۳، ۱۱۴

سن ژوستن ۸۶

سناکل ۱۳۶

سنت آگوستین ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۱۰۵

سینک ۲۲۳

سوریه ۸۴، ۲۸۴، ۲۹۵

سوتتن ۸۲

سویس ۲۸۵

سیمون ۹۶

ش

شاپلی ۲۰۸

شارلمانی ۱۴۷

شالچ ۵۵

شام ۸۲، ۹۲

شامپلیون ۲۹۱

شائول ۳۹، ۲۶۷

شبه جزیره عربی ۱۶۲

- عزرا ۳۱، ۴۰
عزرا ۱۲۰، ۱۲۳
عطارد ۲۰۴
عمالقه ۳۳
عمر ۱۷۴
عمران ۲۶۸
عموریان ۲۹۶
عمیناداب ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳
عهد جدید در صفحات زیادی
عهد عتیق در صفحات زیادی
عهدین در صفحات زیادی
عهدین کرامین ۳۹
عهدین کلماتی ۲۹۱
عوبید ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳
عید فصیح ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹
عبر ۱۲۱، ۱۲۴
عیسی در صفحات زیادی
- غ
غار ماکپلا ۳۶
غزل غزل‌ها ← غزل غزل‌های سلیمان ﷺ
غزل غزل‌های سلیمان ﷺ ۳۱، ۴۳
غلطیه ۸۲
- ف
فارص ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲
فارقلیط ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴
فاطر ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۶۰
فالج ۵۵
فالح ۱۲۱، ۱۲۲
فرات ۶۱، ۲۲۹، ۲۳۰
فرانسه ۲۲، ۲۶، ۳۲، ۵۱، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۸۲،
۲۰۶، ۲۲۹، ۲۵۴، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۰۶
فرانک‌ها ۲۶
فرعون ۲۸۲-۲۸۷، ۲۷۷، ۲۸۵-۲۹۰، ۲۸۷-۲۹۴-۲۹۲،
۳۰۱-۲۹۶
فریجیه ۸۲
فریسیان ۹۲، ۹۴، ۹۷
- شط العرب ۲۲۹
شلمون ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳
شلیاق ۲۱۴
شمعون ۱۲۱، ۱۲۳
شمعی ۱۲۱، ۱۲۴
شمونیل ۳۹، ۴۰، ۴۱
شهب ثاقب ۲۰۳
شیث ۵۴، ۱۲۱
- ص
صادوق ۱۲۰، ۱۲۴
صالح ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
صفنیا ۳۰، ۴۱
صندوق الواح ۲۵
- ط
طالس ملطی ۲۲۳
طبری ۲۰۷
طه ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱
طوبیا ۳۱، ۴۰
طوفان نوح ۳۷-۳۵، ۴۶، ۴۸، ۵۹-۵۷، ۶۲، ۶۳،
۱۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹-۲۷۵، ۲۷۱، ۲۷۷، ۳۱۵
طیوه ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹
- ع
عابر ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲
عاد ۲۷۳، ۲۷۴
عازور ۱۲۰، ۱۲۴
عاموس ۳۰، ۴۱
عبرانیان ۱۱۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶-۲۸۱، ۲۸۸-۲۹۱،
۲۹۳-۲۹۵
عبس ۱۷۱
عپیرو ۲۸۴
عثمان ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۱۱، ۳۱۵
عدمین ۱۲۱، ۱۲۳
عربستان ۸۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۷۵
عربستان سعودی ← عربستان
عرنی ۱۲۱، ۱۲۲

کدکس سینائیتی‌کوس ۲۳، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۷
کدکس واتیکانوس ۲۳، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۸
کربن ۱۸۹
کرومانیون ۵۷
کسوف ۲۱۱
کفرناحوم ۸۰، ۹۱، ۹۲
کلده ۸۴
کلما ۸۱، ۸۲
کلثویاس ۸۱
گنتسانس ۲۵۶
کنعان ۲۵، ۳۳، ۳۶، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۴
۲۹۵
کوپر ۲۵۶
کوتوله‌های سفید ۲۱۴
کورش ۳۱
کولمان ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴-۹۵، ۱۰۶، ۱۱۴
۱۱۵، ۱۳۴، ۱۳۵
کولوسی ۸۲
کومران ۲۳
کوه سینا ۱۱۲، ۲۷۷
کیوان ۲۰۴

گ

گالیه ۱۵۷
گردنه رنسو ۱۴۷
گوزن ۱۰۷
گیلیرمون ۲۴۱

ل

لادی ۱۲۱، ۱۲۴
لازار ۱۱۷
لامک ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲
لاوی ۱۲۳
لاویان ۳۲، ۳۳، ۴۲
لغت‌نامه کوچک عهد جدید عهدین کرامپون ۷۵
لقمان ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۲
لمودام ۱۲۱
لندن ۲۴

فلاویوس ژوزف ۳۳
فلسطین ۳۱، ۳۶، ۴۱، ۸۲، ۸۴، ۹۱، ۹۵، ۲۸۴، ۲۹۵
فلورانس ۲۲
فن فریش ۲۴۵، ۲۴۶
فنیقیه ۹۲
فیتوم ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲
فیثاغورثیان ۲۱۰
فیلن اسکندرانی ۳۳

ق

قابیل ۳۵
قانا ۱۳۴
قاهره ۲۳، ۲۱۵، ۲۵۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱
قرآن در صفحات زیادی
قرطبه کتابخانه خلیفه ۱۵۸
قرنتس ۸۲
قرنتیان ۸۲، ۱۰۰، ۱۳۶
قلزم ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۷
قنطره ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰
قنیان ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵
قوسام ۱۲۱، ۱۲۴
قوهلت ۳۱، ۴۳
قینان ۵۴، ۱۲۱

ک

کاتولیک ۲۴، ۸۵، ۸۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۰
کادس ۲۹۵
کارتاژ ۱۱۲
کاردینال دانیلو ۴۳، ۶۲، ۶۳، ۸۲ - ۸۰، ۸۴، ۱۲۹، ۱۴۶
کارلستادت ۳۴
کازیمیرسکی ۲۰۱، ۲۱۶
کانتیک دیورا ۲۵
کانن ۲۲، ۴۳، ۸۳، ۱۱۱
کپرنیک ۱۵۷، ۲۰۶
کتاب پیدایش ۳۴
کدکس بزه کانتابریژینسیس ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵

مجمع روحانی واتیکان دوم ۱۲۶
مجمع واتیکان ۶۶
محمد محسن خان ۳۰۸، ۳۰۶
محمد ﷺ ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴-۱۷۰،
۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۳،
۲۳۵، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۶۸، ۳۰۷ - ۳۰۵، ۳۱۱
۳۱۴-۳۱۸
محمدیان ۱۶۱
مدخل انجیل ۷۵، ۱۰۱، ۱۳۵
مدخل ترجمه قرآن ۱۷۱
مدرسه انجیلی اورشلیم ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۴۶
مدرسه انجیلی بیت المقدس ۲۷۱
مدرسه عهدینی اورشلیم ۳۴، ۴۷، ۵۱، ۷۵
مدرسه عهدینی بیت المقدس ۲۸۹، ۲۹۷
مدین ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲،
۲۹۳
مدینه ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۲۰، ۳۰۶
مراثی ۳۱، ۴۱، ۴۳
مرقس ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۶-۹۴، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۶ - ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۲،
۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۳
مرقس واسط ۱۰۸، ۱۰۹
مری ۲۵۶
مربخ ۲۰۴
مریم ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۶۷، ۲۶۸
مریم مجدلیه ۱۳۵
مزامیر ۴۲، ۴۳، ۲۷۹، ۲۹۶
مسلم ۳۰۶
مسو ۲۸۶
مسی ۲۸۶
مسیح ﷺ در صفحات زیادی
مسئله محمد ﷺ ۱۹۴
مشتري ۱۹۱، ۲۰۴
مصر ۳۳، ۳۵، ۵۹، ۸۱، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۹۷-۲۸۱،
۲۹۹
مصر و عهدین ۲۵۰، ۲۹۵، ۲۹۷
مصر و کتاب مقدس ۲۸۶
مصطفی مانیا لابی ۳۰۰

لورنز ۲۴۵
لوره ۲۹۸
لوقا ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۱۰۱، ۹۴-۱۰۶، ۱۰۴-۱۰۶،
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۰-۱۲۵،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹-۱۳۶، ۱۴۰، ۲۶۸، ۳۱۶
لومن ژانتیوم ۱۵۴
لوموند ۱۲
لوی ۹۱، ۹۲
لوی پانزدهم ۳۴
لیتره ۲۵۶
لیون ۱۵۲
لئوناردو ونسی ۲۲۶
م
ماتن برد ۲۴۸
مارسه ۳۰۸، ۳۰۶
مارسیون ۱۱۱
ماسپرو ۲۸۷، ۲۹۰
ماسوری ۲۲
ماناسه ۴۰
مانتون ۲۹۲
مانژنو ۲۴۱
ماوراءالنهر ۸۴
مبادی عیسی مسیح ﷺ ۱۱۹
متات ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴
متاتا ۱۲۱
متاتیا ۱۲۱
متان ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴
متانیا ۱۲۴
متی واسط ۱۰۸، ۱۰۹
متن ۲۰۸
متوشالح ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲
متی ۷۵، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۵-۹۰، ۱۰۱-۹۸، ۱۰۶-۱۰۴،
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰ - ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶،
۱۳۷، ۱۴۰، ۲۶۸، ۳۱۶
متی واسط ۱۰۸، ۱۰۹
مجله خدای حی ۶۲

نوح ۳۶، ۳۷، ۴۶، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۰۲،
۲۲۹، ۲۳۱، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵-۲۷۲
نووم تستامنتوم گراسه ۱۱۳، ۱۴۲
نیر اصغر ۴۹
نیر اعظم ۴۹
نیری ۱۲۱، ۱۲۴
نیل ۲۲۹، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۸
نیوتن ۱۹۷

هـ

هابیروها ۲۹۵
هاتشپسوت ۲۸۸
هارون ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۲
هاروی ۲۵۰، ۲۶۰
هالی ۱۲۱، ۱۲۵
هامان ۲۸۰
هامبورژ ۲۴۸
هایدگرژ ۱۲۹
هپیرو ۲۸۴
هپیرو ۲۸۴
هرماس ۸۲
هگل ۱۲۹
هلیوم ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۴
هود ۱۸۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲
هوداس ۳۰۶، ۳۰۸
هوشع ۳۰، ۴۱
هیپون ۱۱۲
هیدروژن ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۴
هیدروژنولوزی ۲۲۳
هیدروسفر ۲۳۱
هیراپولس ۹۶
هیروگلیف ۲۹۱
هیکسساها ۲۸۳
هیئت عالی امور اسلامی قاهره ۲۴۹

و

واتیکان ۲۳، ۶۵، ۸۸، ۸۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۶-
۲۸۵، ۱۵۲

مصطفی ﷺ ۱۷۳
معبد سلیمان ۲۸۴، ۲۹۴
مقایین ۳۱، ۴۰، ۴۲
مقدمه بر ترجمه جهانی کتاب مقدس، عهد جدید ۸۵
مکه ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۶۳
ملاخی ۳۱، ۴۲
ملک فیصل ۱۵۶
ملکی ۱۲۱، ۱۲۴
ملیا ۱۲۳
منسی ۱۲۰، ۱۲۳
منطقه البروج ۲۰۷
منظومه شمسی ۴۹، ۵۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۳،
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲
مهلائیل ۵۴، ۱۲۱، ۱۲۲
مؤسسه کاتولیکی پاریس ۷۶، ۹۳
موسی ﷺ در صفحات زیادی
مونت ویلسون ۱۸۸
میاناشامه ۲۵۹
میخا ۳۰، ۴۱
می‌سی‌سی‌بی ۲۳۰
میلیا ۱۲۱
مینان ۱۲۱، ۱۲۳
مینفتاح ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۸-۲۹۲
مینو ۳۰۰

ن

ناتان ۱۲۱، ۱۲۳
ناحور ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲
ناحوم ۳۰، ۴۱، ۱۲۱، ۱۲۴
ناهید ۲۰۴
نپتون ۲۰۴
نجی ۱۲۱، ۱۲۴
نحشون ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳
نحمیا ۳۱، ۴۰
نسر واقع ۲۱۴
نو آدمیان ۵۷
نوبل ۱۵۹، ۲۴۵

یهود ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۲،
۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۹۵
یهودا ۳۰، ۳۵، ۷۷، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۷
یهودیه ۱۰۴
یهوشانات ۱۲۰، ۱۲۳
یهوه ۲۵، ۳۴، ۵۲، ۲۹۰
یهویست ۲۹
یوآس ۱۲۸
یوتام ۱۲۰، ۱۲۳
یوحنا ۳۳، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۸، ۱۰۵-۱۰۱،
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۷-
۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴
یوحنای ملقب به مرقس ۹۵
یورام ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸
یوریم ۱۲۱، ۱۲۳
یوسا ۱۲۱، ۱۲۳
یوسف ۳۰، ۳۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷،
۲۰۴، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴
یوسف علی ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۹
یوشع ۳۰، ۳۹
یوشیا ۳۰، ۳۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸
یونان ۸۲، ۱۲۱، ۱۲۳
یونس (سوره) ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۱،
۲۹۸، ۲۹۷
یونس عليه السلام ۳۱، ۴۲، ۹۴، ۹۷

واتیکان (I) ۲۲
واتیکان (II) ۲۲
واتیکان دوم ۶۵، ۷۰، ۷۷
واتیکانوس ۲۳، ۱۱۵، ۱۲۷
والتن ۲۴، ۵۶
واندیه ۲۸۸، ۲۹۲
ویر ۶۶، ۶۷
وتوس ایتالیا ۱۱۴
وو. تریلینگ ۱۲۸
وولگات ۲۳، ۱۱۴، ۲۹۱
ویتروو ۲۲۲
ویرژیل ۷۴

ی

یارد ۵۴، ۱۲۱، ۱۲۲
یاکین ۱۲۰، ۱۲۴
یانگ تسه ۲۳۰
یرمیا ۳۰، ۴۱، ۴۲
یس ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۹،
۲۴۳، ۳۰۷
یسا ۱۱۹، ۱۲۳
یسوعی ۱۵۲
یسی ۱۲۱
یعقوب ۳۱ - ۲۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۶،
۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۵، ۲۹۶
یکنیا ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸
ینا ۱۲۱، ۱۲۴